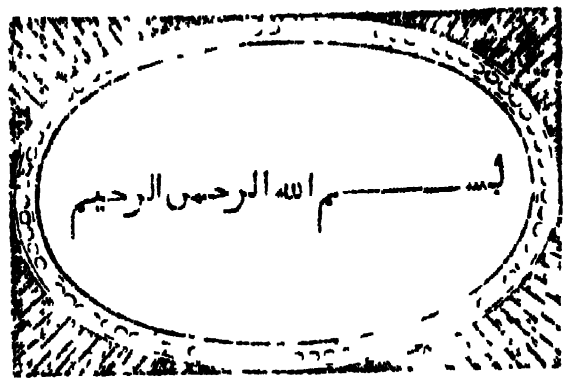

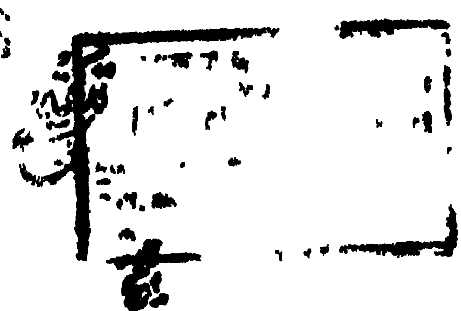

(سورة الملک) ... آیات است و در نامهای این سوره ... است ... ابن عباس رضی ... مروی است که بعد از
الم تنزیل السجده در مکه نازل شد و بعد از آن ... و بعد از معارج نازل شده اند ... روایت حضرت
حسن بصری رحمه و بعضی دیگر مدنی است ... آیت است موافق حدیث ... که در ... روایت
ابوهریره رض ثابت است که آن حضرت ... می فرمودند ... از کتاب الله که ... آیت است ... حق
مردی گناهگار آن قدر در شفاعت اصرار کرد که از عذاب دوزخ برآورد ... آن سوره ... تبارک الذی
است و از حضرت ابن عباس رضی مروی است که آن حضرت صلعم می فرمودند که من دوست میدارم که این سوره
در دل هر مومن باشد یعنی این سوره را باید که هر مسلمان یاد کند و در روایت ابن مسعود رض ثابت است که مرده
را چون در قبر می نهند و فرشتگان عذاب می آیند این سوره ... است و مانعت ... و اگر از طرف پای می آیند میگوید
که از این طرف شما را راه نخواهم داد که این مرد مرا بپای خود ایستاده ... نماز میخواند و اگر از طرف سر می آید میگوید که از این
طرف شما را راه نخواهم داد که این مرد مرا به زبان خود میخواند و اگر از راست و چپ می آیند میگوید که ازین دو طرف
شما را راه نخواهم داد که مرا در سینه خود ... باد ... و حضرت امام محمد باقر رض بعد از نماز عشا دو رکعت نفل
این سوره را ... میخواند و در حدیث شریف آمده است که آن حضرت صلعم قبل از خواب الم ... این سوره را میخواندند
و لهذا در حدیث شریف این سوره را مانعه و منجیه و واقیه نام کرده اند زیرا که عذاب قبر را منع میکند و از عذاب
نجات می بخشد و از صدمات و اهوال قیامت نگاه میدارد و وجه ربط این سوره با سوره تحریم آن است که در سوره تحریم
بیان آداب و شرائط که خدائی است که مرد را با زنان خود و اهل و عیال خود چه قسم خانه داری باید کرد و اگر اهل و عیال

او خواهند که مرتکب معاصی شوند و براه آتش دوزخ روند واجب است که آنها را از ان راه زود حفاظت
دو درین سوره لوازم و قواعد خدائی و شاهنشاهی مذکور است آنجا ریاست یگانه مذکور است و اینجا ریاست تمام
جهان و اسلوب ترقی از ادنی باعلی تقاضا می کند که اول را بر ثانی مقدم سازند و نیز دران سوره صفت آتش دوزخ
باین مضمون مذکور فرموده اند که وقودها الناس والحجارة علیها ملائکة غلاظ شداد لا یعصون الله ما امرهم
و درین سوره باین مضمون که اذا القوا فیها سمعوا لها شهیقا وهی تفور و نیز مذکور است که سالهم خزنتها الم یاتکم
نذیر و هر دو مضمون قریب یکدیگر اند و دران سوره مذکور است که واذ اسر النبی الی بعض ازواجه حدیثا فلما
نبات به واظهره الله علیه و درین سوره مذکور است که واسروا قولکم او اجهروا به انه علیم بذات الصدور
و دران سوره مذکور است که وان تظاهرا علیه فان الله هو مولاه و درین سوره قل هو الرحمن امنا به و علیه توکلنا
و نیز دران سوره مذکور است که برای خشنودی زنان خود چرا حلال را حرام گردانیدی و درین سوره
مذکور است که بادشاهت حقیقی نیست برای خدا است پس در تبدیل احکام و تعیین دیگران باید کرد که [illegible]
خاصه بادشاهان است و خلاف حکم بادشاهان برای خشنودی دیگران کردن عار و علی هذا القیاس [illegible]
بسیار بعد از تامل نیز بر آید و این سوره را سوره ملک از ان جهت نامیده اند که درین سوره آنچه لائق بادشاهت حقیقی
است برای ذات پاک حضرت حق تعالی ثابت فرموده اند و آن چند چیز است اول کثرت خیرات و دوم عام
و احسان که از لفظ تبارک مفهوم می شود و دوم عموم قدرت تا آنکه باحیاء و امانت ایجاد نیز کسی را از بادشاهان
میسر نیست و این مضمون از لفظ وهو علی کل شیٔ قدیر و لفظ خلق الموت والحیوة مفهوم میشود سیوم خبر داشتن
از اعمال رعایا و اهل مناصب و ارباب ملک که از لوازم بادشاهت است و از لفظ لیبلوکم ایکم احسن عملا و از
لفظ انه علیم بذات الصدور مفهوم می شود چهارم غلبه و عزت و جاه که از لفظ عزیز است تخویف آمیز شدن و عفو از
جرائم که از لفظ غفور مستفاد می شود ششم بلند کردن بناهای عالی برای مسندیان و سامان و [illegible] کردن
خلق سبع سموات طباقا است هفتم تفاوت نکردن در میان رعایا که از لفظ ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت مفهوم
می شود هشتم مزین ساختن شهرهای مملکت خود و آئینه بندی و سامان روشنی و مشعل خانه که از لفظ زینا السماء الدنیا
بمصابیح مفهوم می شود نهم آماده داشتن آلات قهر ... از توپ و غلوله و زندان خانه و سرهنگان که از لفظ وجعلناها
رجوما للشیاطین واعتدنا لهم عذاب السعیر ۞ وسالهم خزنتها الم یاتکم نذیر مفهوم می شود دهم توفیر اسباب
ترحم و تفضل بر دوستان و فرمان برداران که از لفظ ان الذین یخشون ربهم بالغیب الی آخر الآیه مفهوم می شود
و در آیت ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض تا آخر سه آیت نیز هر دو مضمون را تاکید فرموده اند یازدهم
تسخیر جانوران وحشی و معموری قوشخانه که از لفظ او لم یروا الی الطیر فوقهم صافات مفهوم می شود دوازدهم
امن در ملک و ارزانی نرخها و توسیع ارزاق و مواجب رعایا و متوسلان که از مجموع ءامنتم من فی السماء
تا آخر بل لجوا فی عتو و نفور مستنبط می شود سیزدهم آنکه کسی را قدرت نگهداشتن ... این درگاه را

[illegible] و بهره و حمایت کند یا محروم و مطرود این بارگاه ازو زیادی رسانند و نفعی بخشانند و این معنی از آمّن هذا الذی هو جندلکم ینصرکم من دون الرحمن تا آخر بل لجوا فی عتو و نفور فهمیده می شود و این سوره از سوره رحمانیات است که بجای اسم ذات اسم رحمن در آن [illegible] مستعمل می شود [illegible] ل سوره انبیا و سوره یس و سوره مریم و سوره طه چنانچه سوره نون و سوره حاقه و دیگر سور بسیار مثل سوره [illegible] و سوره یوسف از سور طویله و سوره و الفجر وغیره از قصار از سور رحمانیات اند که بجای اسم ذات اسم [illegible] در آن [illegible] مستعمل است *

* بسم الله الرحمن الرحیم *

(تبارك الذی بیده الملك) یعنی بسیار بابرکت است [illegible] [illegible] تصرف او است پادشاهت آسمان و زمین و مابینهما درین جا باید دانست که ازین کلمه مشتره که [illegible] و تهلیل و توحید و حمد و حسبله و بسمله و استعانت و تبارک است و در [illegible] شریعت صیغ مخصوصه [illegible] است این ذکر که عبارت از تبارك است در صدر دو سوره از قرآن مجید واقع شده چنانچه [illegible] صدر [illegible] سوره [illegible] و تسبیح در صدر هفت سوره و [illegible] این ذکر ملاحظه کثرت انعام [illegible] حق تعالی است [illegible] ذات عالم جلوه گر است [illegible] دوام [illegible] زیرا که [illegible] است [illegible] خیر و دوام آن و لهذا چیزی را که مصدر خیر نباشد مبارک نمی گویند [illegible] مبارک نمی نامند تا آنکه مصدر خیر مستمر و دائم [illegible] و [illegible] است که [illegible] عالم [illegible] است ملک و ملکوت ملک نام عالم اجسام است از عرش [illegible] فرش و ملکوت نام عالم [illegible] است [illegible] اعلی تا نفس ناطقه انسانیه و حضرت حق تعالی را در هر دو عالم تصرف [illegible] است [illegible] تصرف عالم ملک او را به تبارک وصف فرموده اند که معنی کثرت خیرات است [illegible] روز بروز و [illegible] افزونی است و [illegible] و ترکیبات مادیه دم بدم از مکمن قوت و استعداد [illegible] بغایت [illegible] ظهور می کند و باعتبار [illegible] عالم ملکوت مقتضای اراده خود را تسبیح که معنی تنزیه و تقدیس است وصف فرموده اند در آخر سوره یس در قوله فسبحان الذی بیده ملکوت کل شئ زیرا که تنزیه و تقدیس و پاکی مناسب عالم ارواح است و چون درین کلمه اشاره بآثار عجیبه صنع او تعالی که در عالم ملک مشاهد و محسوس است [illegible] حد امکان در اتساع و [illegible] داخل شده و از حد حصر و احاطه نظر عقلی خارج است تمام شد [illegible] باید که تصرف و تدبیر او این عالم را [illegible] در قدر موجود [illegible] از آن [illegible] آنچه در حیز امکان داخل است نیز متعلق قدرت او است (وهو علی کل شئ قدیر) یعنی و او بر همه چیز خواه موجود باشد خواه [illegible] و خواه معتاد باشد خواه نباشد قادر است و ازین جهت که صور امکانیه [illegible] نهایت ندارد و حوائج معموره قدرت او را کسی استیفا نمی تواند کرد چنانچه در جای دیگر فرموده اند و ان من شئ الا عندنا خزائنه و ما ننزله الا بقدر معلوم و این وفور خزائن هیچ پادشاه را متصور نمی تواند شد حالا چند کارخانه پادشاهت او را اجمالی ملاحظه باید کرد که چه آثار عجیبه

داره

وارد نا شما از وسعت بادشاهت او در ذهن شما در آید و فی الجمله معرفتی که مصحح توجه بجناب
او نماید ، اول از همه بار خانجات کار خانه نوع خود را که جیلهای سرکار اند بیان فرمود که در یابید که ... ت او تعالی
اقتصار فرمود که نوعی را از موجودات از قدرت و اختیار خود ظاهر و نمونه بدید داد و بهره ای از علم و شعور خود بوی
ارزانی نموده فرمود تا بافعال خود مشتغل گشته در مصدریت حرکات و اعمال باختیار زیرا که مخلوقات دیگر که مصدر حرکات
می شوند بی اختیار می شوند مثل افلاک و کواکب و عناصر و معادن و نباتات یا مانند ... که بحکم طبیعت دارند و لهذا بسبب
همین ضعف اختیار مورد مدح و ذم نمی گردند و حرکات آنها از حلیه دوام و استمرار خالی می باشد مثل حیوانات
یا در اختیار خود مجبور اند و در حضور حاضر خود مانده بی اختیار ان صدور مثل ملائکه و ارواح مجرده لهذا نوع شما را
بعد اکرام بدادن قدرت و اختیار و شعور و ادراک کلی که مصدر اعمال ... لا ... تواند ... نامی
تواند کرد و در امتحان خود مباحث و اورا بطور خودش وا گذاشت ... است که محرک راعیه
او بخیر و مانع دارنده او از شر باشد پس او تعالی ان الذی خلق الموت و الحیوة ... تا اقتدار است
که بعد اکرام موت ... و حیات را نیز سبب حیات قادر بر اعمال اختیاریه شوند ... آثار حسن عمل شما
ظهور کند پس چنانچه ... الاعمال و تخم آنها است موت باعث ... و آثار آن اعمال
است و این همه ترتیب برای آن کرد که (لِيَبْلُوَكُمْ اَيُّكُمْ اَحْسَنُ عَمَلًا ط) یعنی تا امتحان کند شما را که کدام
یک از شما خوب تر ... است از روی عمل و بسبب تفاوت در بات حسن عمل مراتب نشاء شما حالی خود
تفاوت پذیر ... عمل زیاده شود ظهور برکات الهی در شما زیاده شود پس باین تدبیر تخم برکت را
کاشت فرمود و ما حصل آن تخم باعث آبادی عالمی گردد که او را عالم آخرت نامند و این تدبیر مانند تدبیر مفلس
تدبیر صاحب خزانه است که میخواهد خزانه خود را بزراعت یا تجارت افزون کند و رنگ ... دیگر ...
دیگر بعد و فرق این است که صاحب خزانه در این تدبیر مستعین و محتاج بغیر خود می شود و او تعالی ... قدرت
خود را بابعض دیگر ترکیب داد و بی استعانت بغیر خود این نقش بسته است و لهذا باو صفت آنکه در بستن
این نقش بندگان ذوی الاقتدار و الاختیار را تسلط فرموده است و بطور آنها وا گذاشته چه ... حدیث
قدسی فرموده انما هی اعمالکم احصیها علیکم هرگز در غلبه و عزت او قصور راه نیافته زیرا که ... هر ...
هم اقتدار و اختیار و سلطرا نیز در قبضه قدرت خود دارد (وَهُوَ الْعَزِيزُ) یعنی و او است صاحب عزتی
که هرگز مانند آن عزت در غیر او متصور نمی تواند شد و اگر این عزت او نمی بود این مخلوق را که خانه زاد و ساخته اوست
و در تصرف خود مختار فرموده بر نافرمانی و نامرضی خود مواخذه و عتاب نمی توانست ... چنانچه پادشاهان و ناچیزان
کسی را بجای خود نصب می کنند و مختار می سازند و از آن ... این سبب را ... کرده مواخذه ...
بر نامرضیات خود نمی توانند نمود و با اینهمه عزت و غلبه که دارد صفت دیگر ... دارد که (الْغَفُورُ) یعنی پرده پوش
و آمرزنده است از تقصیرات این بندگان مختار خود در می گذرد و عتاب و مواخذه نمی فرماید تا آنکه ...

[illegible] بیست شود جای آمرزش و مغفرت مقتضای حکمت نماند باقی ماند اینجا دو سوال صعب اول آنکه
موت را چرا بر حیات مقدم فرموده اند حال آنکه موت بعد از حیات است جواب آنست که سبب نیک کردن
عمل در حیات موت است و منظور درین معامله امتحان حسن [illegible] است نه [illegible] اصل عمل پس موت
بمنزله مقصود [illegible] است که سبب [illegible] مقصود است و حیات بمنزله وسیله است [illegible] است که وسیله است
والبته [illegible] تقدم [illegible] لحاظ وارکان الوسائل تقدم رتبی [illegible] و جواب دوم آنکه موت
در عالم ممکنات ذاتی است و حیات عرضی و ذاتی مقدم بر عرضی است جواب سوم آنکه [illegible] موت ازلی
[illegible] فرموده اند که موت [illegible] و باطن اطوار آدمی باشد [illegible] چنانچه در حدیث شریف
وارد است که اکثروا ذکر هادم اللذات الموت [illegible] المبادر والبلی و از
[illegible] است که مراد از موت [illegible] است و از حیات حیات اخروی و
موت [illegible] اخروی تقدم زمانی است [illegible] معقول [illegible] که مراد از موت
[illegible] است و [illegible] است و [illegible] و [illegible] تفسیر
[illegible] بار [illegible] کرد
[illegible] شد [illegible] باید که [illegible] موت [illegible] حیات [illegible] شده [illegible]
[illegible] خود [illegible] سوال دوم آنکه
[illegible] موت چه [illegible] است [illegible] آن چه است [illegible]
[illegible] آنکه موت [illegible] علم [illegible]
زیرا که حیات عبارت [illegible] است [illegible] حرکت [illegible]
و موت عبارت از عدم حس و حرکت [illegible] است از آنجه قابل حس و حرکت بود [illegible]
[illegible] است [illegible] عدم محض نیست بلکه [illegible] از [illegible] است که [illegible]
قابل صورت [illegible] قابل پیدا [illegible] مثل حیات [illegible]
[illegible] معقول است که مراد [illegible] موت و حیات خاص [illegible] این هردو است
زیرا که موت را در عالم مثال بصورت گوسفند [illegible] سفید و سیاه دارد آفریده اند که چون
[illegible] می گذرد [illegible] آن در مشام آن [illegible] می [illegible] و حیات را بصورت مادیان اسپ ابلق آفریده اند
که چون [illegible] می گذرد و بوی آن در مشام آن چیز میرسد زنده می شود و از [illegible] است که در حدیث صحیح وارد شده که روز
قیامت بعد از داخل شدن مردم در بهشت و دوزخ موت را بصورت [illegible] آورده ذبح خواهند کرد
تا دوزخیان را غم بر غم افزاید و بهشتیان را سرور بر سرور [illegible] واقع است که او حضرت
جبرئیل [illegible] را بر فرس ابلق سوار [illegible] بود و از زیر [illegible] آن اسپ [illegible] را بر داشته همراه خود داشت که در

تو مانده را انداخته طلسمی ساخت و او را معمور قرار داده و در حدیث شریف وارد است که آن حضرت
این آیت را تلاوت فرمودند و چون باین لفظ رسیدند که ایکم احسن عملا ارشاد کردند که ایکم احسن عقلا
واورع عن محارم الله واسرع فی طاعة الله یعنی مراد از حسن عمل کثرت نوافل نیست بلکه رعایت آداب
و محافظت نفس از محرمات زیرا که عصیان چون با طاعت مخلوط میشود اثر طاعت را ضایع میکند مانند [illegible]
[illegible] رات و بناهای عالی این سلطنت تامل کند و بر ظاهر است که نهایت کمال عالم ملک در پیدایش آسمانها
است زیرا که هیچ چیز در عالم در استحکام و حسن نظام و مراعات [illegible] برابر آن نیست و او تعالی است
(الذی خلق سبع سموات) آن پادشاه با اقتدار که پیدا کرده است هفت آسمان را تا بواسطه هر آسمان
فیضی خاص در عالم نازل فرماید و آن فیض را مردم بآن آسمان و بستاره‌های آن آسمان و ارواح متعلقه بآن
آسمان نسبت کنند و فعل الهی درین پرده مستور و مختفی گردد چنانچه عادت پادشاهان است که فعل خود را
در پرده افعال اهلکاران خود مستور میدارند و هیچ نعمتی دنیوی نیست مگر که مبدء آن واسطه آن از آسمان
است و سکان آسمان در افاضه آن نعمت واسطه واقع شده‌اند و این هفت آسمان را [illegible] ساخت تا
در رسیدن آن فیض بتهانیان اختلاف قرب و بعد واقع نشود بلکه گردا گرد آن هست را (طباقا) یعنی طبقه طبقه که
هر آسمان محیط آسمان پایین خود است و هر فیضی که از آسمان نازل میشود بسبب احاطه [illegible]
مرور آن فیض بر آسمان پایین و [illegible] صورت گیرد و امتزاج فیوض هر هفت آسمان بنسبت [illegible]
متحقق گردد و نیز هر هفت آسمان را باهم مطابق یکدیگر گردانید تا بسبب موافقت بعض با بعض اختلال
تضاد در احکام کواکب [illegible] و این تدبیر عجیب موجب انتظام کاینات [illegible]
ولهذا (ما تری فی خلق الرحمن) یعنی نمی بینی تو در پیدایش خدای [illegible] در عالم علوی [illegible]
و فساد (من تفاوت) یعنی هیچ تفاوت در رعایت حکمت و حسن نظام و [illegible] تاثیرات [illegible]
آری تفاوتی که هست بسبب اختلاف صور نوعیه در طبایع و بسبب اختلاف [illegible]
الاختیار است و این تفاوت عین مقتضای حکمت و جهانداری است اگر این تفاوت نمی بود آثار عجیبه
ترکیبات غریبه نمودار نمی شد پس اگر درین امرای شبهه [illegible] و این تفاوت را موجب تفاوت
در رعایت حکمت می دانی (فارجع البصر) یعنی پس بگردان چشم خود را در [illegible] عالم [illegible]
و فاسدات همان است و تفاوتی که [illegible] نمی افتد در آن [illegible] (هل تری من فطور)
آیا می بینی در این عالم علوی هیچ شکافی که دلالت بر [illegible] در رعایت حکمت باشد و اگر بدین نظر ندیدی
تشفی خاطر حاصل نشود گویی که النظرة الاولی حمقاء (ثم ارجع البصر) یعنی باز بگردان چشم [illegible] را در احوال آسمان
(کرتین) یعنی مکرر (ینقلب الیک البصر خاسئا) یعنی خواهد برگشت بسوی تو نظر تو رانده شده گویا از هر طرف
حکمت او تعالی طالب قصور [illegible] رانده (وهو حسیر) یعنی و آن نظر مانده شده یا شده و عاجز گشته پس این امر دلیل

آیت است برای خداوند تعالی که رحمت را در هر چیز وسعت میدهد و پیش در شمال اعتبار به شمار یعنی را وسعت میدارد که بر [illegible] وجود [illegible] واقع شود که هیچ نوع طاقت نیست و رحمت را نهایت نشود [illegible] ذاتی تو [illegible] را امکان

تشریح [illegible] آیت [illegible] اسم ذات لفظ رحمن را زبان [illegible] آورده [illegible] رحمت [illegible]

پیدایش [illegible] و این انعام عام از صفت رحمت است که [illegible] رحمت است

[illegible] آثار [illegible] است و [illegible] است [illegible] چنانچه آب

و آتش و هوا و [illegible] را [illegible] که از فال [illegible] آسمان [illegible] کواکب [illegible]

مرکب است و [illegible] ابر و غیره [illegible] است [illegible] آسمان [illegible] است [illegible]

و آسمان [illegible] است آسمان [illegible] آسمان است [illegible] است [illegible]

از [illegible] از یاقوت [illegible] پس [illegible] است [illegible] اگر [illegible] آسمان [illegible]

[illegible] آسمان [illegible] است [illegible]

و [illegible] است [illegible] را [illegible]

از [illegible] است و [illegible] و در کارخانه [illegible] است [illegible]

[illegible] بر کاینات [illegible] است [illegible] است [illegible]

[illegible] فرموده که [illegible] انعام [illegible]

فرموده ایم [illegible] آن [illegible] است [illegible] از [illegible] آن

کو [illegible] خاص نمی [illegible] است که [illegible] است و [illegible]

[illegible] اعداد [illegible] است [illegible] گویا [illegible] ارشاد می شود (از [illegible]

[illegible] مرکوز است [illegible])

[illegible] آسمان [illegible] در آسمان [illegible] و [illegible] و مشتری

در [illegible] و مریخ [illegible] آفتاب [illegible] چهارم و زهره [illegible] و شعاع این همه چراغان در

آسمان [illegible] جمیع [illegible] است [illegible] می [illegible] است که [illegible] این چراغان موقوف

[illegible] است که [illegible] چراغان در این مکان موضوع باشد [illegible] است [illegible] این مکان چراغان

همین است که [illegible] در [illegible] و در طاقهای [illegible] آن چراغان در تمام آسمان

منتشر و ساری گردد [illegible] آن [illegible] این مکان شود پس از این آیت

بودن کواکب در آسمان [illegible] خلاف [illegible] است و [illegible] انوار کواکب همین

آسمان را است که [illegible] است و [illegible] شعاع [illegible] در نظر [illegible] بسبب شفافیت

آسمانها همین معلوم می شود که [illegible] کواکب در [illegible] آسمان [illegible] همان [illegible] است که [illegible]

باشد

باشند نه آنچه واقعی بود و لهذا نقره را زر اندود می کنند و ملمع می سازند تا در نظر تزیین نماید و یک چراغ را در آینه ها
می بینند تا چراغان بی شمار در نظر آیند و زینت حاصل شود و تخصیص آسمان دنیا باین جهت فرموده اند که آسمان دنیا
بمنزلهٔ دروازهٔ عالم علوی است که حکم ارکه بادشاهی دارد و در دروازه ارکها زیب و زینت کردن و خدمتگاران
و چوکیداران را بر آن منصوب ساختن و توپ و گلوله را بر آن مهیا داشتن موافق توزک بادشاهی است و نیز درین
تزیین اشارت است بآنکه آدمی را نیز زینت می بخشیم بمراتب که زیاده از قدر او می باشند فی الحال و در حقیقت
آن مراتب مراتب او باب فوقانی او یند که در وی ظهور نیافته تا آنچه در وی بالقوه مودع است در مآل کار بفعلیت
و ظهور آید (وَجَعَلْنَاهَا) یعنی و گردانیدیم آن چراغان را بمنزلهٔ گلولهای توپ که می شوند (رُجُوماً لِلشَّيَاطِينِ)
یعنی سبب سنگسار کردن شیاطین که بارادهٔ دزدی اخبار و جاسوسی تدبیرات عالم علوی میروند تا آن اخبار و تدبیرات
را بمردم زمین رسانند و اعمال ایشان را فاسد کنند و خود را نزد ایشان عالم الغیب و شریک مدبرات الٰهیه وانمایند و از
ایشان عبادت و قربانی و اعانات برای خود و برای دشمنان خود درخواست کنند و طریق رجم شیاطین بکواکب
آن است که فرشتگان از اشعهٔ کواکب که در آسمان دنیا مجتمع شده اند آتشی بر می فروزند و آن آتش را بالای سر شیاطین
مسترق السمع میدوانند و خصوصیت آسمان دنیا ازین جهت است که زیر آسمانهای فوقانی جسمی که قابل
تسخین اشعهٔ کواکب باشد موجود نیست تا اشعه در آن جسم قابل تاثیر نماید و تسخین کند زیرا که فاعل بدون قابل
موثر نمی تواند شد بخلاف آسمان دنیا که زیر او هوای لطیف و ادخنهٔ متصعده بسیار قابل این کیفیت موجوداند و ازین است
که شعاع آفتاب چون بزمین و سنگ میرسد کمال تسخین میکند و در اجسام شفافه بلکه در طبقات کرهٔ هوا اثر
تسخین او ظاهر نمی شود بجهت قصور قابل پس اگر گفته شود که زمین و سنگ را بشعاع آفتاب قابل احراق
و تلفیح ساخته ایم باوجود کمال بعد از جرم آفتاب صحیح است و آنچه حکما گفته اند که حقیقت شهب همین ادخنهٔ محترقه اند
پس معنی آن است که قابل این تاثیر همین ادخنه اند نه آنکه احتیاج بشعاع کواکب نیست یا ملائکه را در افروختن
آن ادخنه با آن اشعه دخلی نیست زیرا که اگر فقط ادخنهٔ محترقه بخودی خود بسبب دخول در کرهٔ نار محترق می شدند
لازم بود که در شعله و ازدیاد می پذیرفتند و بر خط مستقیم حرکت صاعده می نمودند نه آنکه حرکت آنها در جهت
بسمت محیط طبعی می شد حال آنکه اکثر اوقات آن ادخنه بعد الاحتراق نزول می نمایند و گاهی بجهت دیگر راست میدوند
و حرکات قسریه که قاسر آن ارادهٔ مختاری باشد صریح در آنها محسوس و مشاهد می شود چنانکه بر اهل تجربه و امتحان
پوشیده نیست (وَأَعْتَدْنَا لَهُمْ) یعنی و مهیا کرده ایم ما برای این شیاطین بر گناه دیگر ایشان سوای این
دزدی اخبار که مقصود از آن اغوای بنی آدم است (عَذَابَ السَّعِيرِ) یعنی عذاب سوزش بآتش دوزخ اگرچه ایشان
نیز از آتش مخلوق اند پس مادهٔ ایشان را بصورت ایشان مسلط میسازیم تا تعذیب کنیم زیرا که تا وقتی که صورت
بر ماده مسلط است امر موافق طبیعت است و چون ماده بر صورت مسلط شد اختلال بنیه و انفعال لازم آمد چنانچه
در حدوث امراض مجرب و ممتحن است که بسبب غلبهٔ خون و اخلاط دیگر مزاج برهم می شود و افعال مختل میگردد اگرچه مادهٔ

[illegible] را در هر چیز وحدت [illegible] استیلا [illegible] شعاع [illegible] را وحدت
[illegible] واقع شود که هیچ نوع خلاف [illegible]
[illegible] لفظ [illegible] آورده [illegible]
پیدایش [illegible] تمام [illegible] است [illegible] است
[illegible] است [illegible] آسمان
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] است [illegible]
[illegible] از یاقوت [illegible] آسمان [illegible]
[illegible] آسمان [illegible]
[illegible]
از [illegible] است [illegible]
[illegible] کائنات [illegible] است [illegible] است [illegible]
[illegible]
[illegible] است [illegible]
کو [illegible] است [illegible]
[illegible] ارشاد [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] مرکوز است [illegible]
[illegible] آسمان [illegible] مشتری
و شمس و مریخ [illegible] و آفتاب [illegible] و زهره [illegible] و شعاع این همه [illegible] در
آسمان [illegible] است [illegible] موقوف
[illegible] چراغان [illegible] موضوع باشد [illegible] چراغان
همین است که [illegible] آن [illegible] تمام آسمان
منیر و ساری گردد [illegible] شود پس این آیت
بودن کواکب در آسمان [illegible] جمیع انوار کواکب همین
آسمان را است [illegible] است [illegible] در نظر [illegible] شفاف
آسمانها همین معلوم می شود که [illegible] آسمان [illegible] است [illegible] نظر [illegible]
باشد

باشند آنچه واقعی بود ولهذا عمده را زر اندود می کنند و ملمع می سازند تا در نظر زرین نماید و یک چراغ را او را [illegible]
می بینند تا چراغان بی شمار در نظر آیند و زینت حاصل شود و تخصیص آسمان دنیا باین تهمت فرموده اند که آسمان
بمنزلهٔ دروازهٔ عالم علوی است که حکم ارک بادشاهی دارد و دروازه را زیب و زینت کردن و [illegible]
و چوکیداران را بر ان منصوب ساختن و توپ و گوله را [illegible] تزک بادشاهی است و نیز درین
تزیین اشارت است بآنکه آدمی را نیز زینت می بخشیم [illegible] باشند [illegible]
آن مراتب مراتب [illegible] فوقانی امید [illegible] بالقوه موجود است و در مآل کار بفعلیت
وظهور آنجامد (وَجَعَلْنَاهَا) یعنی و گردانیده ایم آن چراغها را بمنزلهٔ گولهای توپ [illegible] شوند (رُجُومًا لِلشَّيَاطِينِ)
یعنی سبب سنگسار کردن شیاطین [illegible] دزدی اخبار و جاسوسی [illegible] آن [illegible]
را بمردم زمین رسانند و [illegible] ایشان را [illegible] و [illegible] عالم [illegible] و از
ایشان عبادت [illegible]
آن است که فرشتگان از [illegible] کواکب که در آسمان [illegible] آتش [illegible]
[illegible] و خصوصیت آسمان دنیا [illegible] است که زیر آسمانهای [illegible]
[illegible] قابل تأثیر [illegible]
موثر می تواند [illegible] آسمان دنیا که زیر او هوای لطیف و ادخنهٔ متصاعده بسیار قابل این [illegible]
که شعاع آفتاب [illegible] و سنگ [illegible] تسخین میکند و در اجسام فلکیه [illegible]
تسخین او ظاهر نمی شود [illegible] قابل پس اگر گفته شود که زمین و سنگ را شعاع آفتاب قابل [illegible]
تسخین ساخته ایم باوجود کمال بعد از جرم آفتاب [illegible] است و [illegible] گفته اند که [illegible] شهب [illegible]
پس معنی آن است که قابل این تاثیر همین ادخنه اند [illegible] احتیاج بشعاع کواکب [illegible]
آن ادخنه با آن [illegible] زیرا که اگر [illegible] ادخنهٔ [illegible]
[illegible] و از [illegible] پذیر [illegible] حرکت [illegible]
سمت [illegible] حال آنکه اکثر اوقات آن ادخنه [illegible] است [illegible]
و حرکات قسریه که [illegible] آن ارادهٔ مختاری باشد [illegible]
پوشیده نیست (وَاَعْتَدْنَا لَهُمْ) یعنی و مهیا کرده ایم [illegible]
و دزدی اخبار که مقصود [illegible] آدم است (عَذَابَ السَّعِيْرِ) [illegible]
نیز از آتش مخلوق اند پس مادهٔ ایشان را با صورت ایشان [illegible]
بر ماده [illegible] است امر موافق طبیعت است و چون ماده بر صورت [illegible] لازم [illegible]
در حدوث امراض [illegible] است که بسبب غلبهٔ خون [illegible] مزاج [illegible] شود و [illegible] مادهٔ

[illegible] آیت [illegible] آن آن [illegible]

[illegible] آیت [illegible]

[illegible] [illegible] آیت

[illegible] موت [illegible]

[illegible] آیت [illegible]

[illegible]

[illegible] از آن [illegible] است [illegible]

[illegible]

[illegible] آیت [illegible]

[illegible]

[illegible] آیت [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

زقوم [illegible]

است آن [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] (وانتم [illegible])

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] آن قدر [illegible]

[illegible]) [illegible]

[illegible] تعالی که بر زبان رسولان بر ایشان فرستاده بود [illegible] خشمگین می شدند [illegible]

جوش میزند و سبب انحلال [illegible] وقت خشم آن است که در غضب خون [illegible] بجوش می آید و قاعده است
خون [illegible] جسم [illegible] افزاید و مقدار [illegible] گشاید [illegible] کنید [illegible]
[illegible] اورام شدید [illegible] محسوس میشود [illegible] مکان [illegible] برای یک بار
[illegible] (كُلَّمَا أُلْقِيَ فِيهَا فَوْجٌ) یعنی [illegible] می شود [illegible]
[illegible] گناه [illegible] شده [illegible] یک [illegible] است [illegible] زمان [illegible]
می کنند و از وضع آن [illegible] فرمان او در گذشته [illegible] بسیار [illegible] دوزخ [illegible]
در انداختن پس [illegible] خواهد کرد [illegible] آنرا [illegible]
[illegible]
راست کردن [illegible] آمد [illegible]
ایمان [illegible] روز [illegible]
[illegible] اگر از [illegible] اول [illegible]
مخوف [illegible] آن [illegible] سوال [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
سوال [illegible] است [illegible]
[illegible] شده [illegible]
[illegible] بس [illegible] گروهی همه [illegible]
[illegible] کرده است [illegible]
[illegible] نازل نکرده است [illegible]
[illegible] (لَفِي ضَلَالٍ كَبِيرٍ) یعنی [illegible]
که [illegible] آیه [illegible] است [illegible]
و [illegible] است [illegible]
[illegible] است [illegible]
که [illegible] دروغ [illegible]
[illegible] از دروغ [illegible]
[illegible] بر صدق او [illegible]
[illegible] (أَوْ نَعْقِلُ) [illegible] صدق [illegible]
أَصْحَابِ السَّعِيرِ) یعنی [illegible] آتش دوزخ [illegible]

تامل در صنعات و عقلیات حسرت خواهد که و بعضی از مفسرین تسمیع را
مرتفع و بعضی را ... نموده اند که ... از نجات اند و قناعت کشف گفته است که و من دلائع
... اهل الحدیث و مذهب اصحاب الرأی ما کنا فی ... ان سابر
... اعتزال ... این تفسیر را از شخصی بسیار کرده که ... است قابل
آن ... که ... متوجه شوند ... این ... وقت ... ازخو مایدن
... شد ... خود اقرار کردند اما اعترفوا بذنبهم یعنی پس قائل شدند ... که بلاوجه
... انکار ... ادیم واز ... ولالت ... قویه عراض نمودیم واز مقتضای
عقل ... لکن وقت ... و قایل شدن ایشان ... نخواهد کرد (فسحقا لاصحاب السعیر) یعنی
پس ... از ... اوست ... ملازمان آتش ... الطاف الهیه و رحمت
... اقرار کردن بجز رحمت ... نخواهد کرد ... آمرزش نخواهد شد آری
(ان الذین یخشون ربهم بالغیب) یعنی ... ترسید ... پروردگار ... شنیدن
... شروع
می شود ... سبب ... که و
ترسیدن ... (لهم مغفرة)
یعنی برای ایشان ... است ... و ... اجر ...
... واجری است ... چنانچه ... گار ... موده اند
وللمن ... لواقع ذات پاک پروردگار ... است که ...
غائب شدن ... موجب ... و اطلاع بر اقوال و اعمال ... ثابت
نباشد ذات پاک ... علام الغیب است ... از احاطه علم او غائب نیست ... آشکار را و پنهان را
او یکسان است (و اسروا قولکم) یعنی و پنهان کنید سخن خود را (او اجهروا به) یعنی یا آشکارا ببانگ
بلند گوئید آن سخن را ... (انه علیم بذات الصدور) ... اوتعالی دانا است
بخطرات دلی که در سینها است اکثر مفسرین روایت کرده که کافران قریش در مجالس و محافل خود
... بدگوئی آن ... و قرآن ... آن ... بطریق وحی والهام بران منزل می شدند
و عند الملاقات آن کافران ... یکدیگر ... صاحب
... و کافران ... باهم تقید کردند که ... آن حضرت ... گمان که شاید
کسی از ... ایشان شنیده ... می رسانند تا ... ارشاد فرمود که این علم
الهی است که در آن نهان و آشکار برابر است ... دل مضمر است ... است و اگر شمار ...

می نماید که بدون قرب و حضور جسمانی ادراک اقوال و افعال نمی تواند کرد علی الخصوص آن چیزها را که
مضمر داریم و اصلا بر زبان نمی آریم چه قسم میداند گوئیم (أَلَا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ) یعنی آیا نمیداند کسی که پیدا
کرده است آن خطرات دلی را و دلهای شما و آن اقوال و کلمات را و زبانهای شما و آن حرکات و سکنات را
و جوارح شما و بدیهی است که پیدا کردن چیزی بدون دانستن تفاصیل احوال آن چیز ممکن نیست * اگر گوئید
که این چیزها را ما را خود پیدا میکنیم نه خدا چنانچه معتزله و قدریه میگویند * گوئیم که این قدر خود نزد معتزله و قدریه نیز مسلم
است که قدرات را علم باشیای واقعه ضروری است (وَهُوَ اللَّطِيفُ) یعنی و او تعالی لطیف ترین مجردات
است که بوجهی تعلق بماده ندارد و بس این قسم مجرد را مانعی از ادراک حقائق نفس الامریه متصور نیست آری
توجه و التفات بآن حقائق شرط استحضار آن حقائق است و او تعالی (الْخَبِيرُ) یعنی نهایت خبردار است که
باحوال هر ذره از ذرات عالم توجه میفرماید و هیچکدام را ذهول و غفلت از حال [illegible] نمی دهد مانند [illegible]
دیگر از کارخانجات [illegible] و [illegible] است او تعالی نظر کنید که (هُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ الْأَرْضَ ذَلُولًا) یعنی او تعالی آن [illegible]
[illegible] آبادان کار است که گردانیده است برای شما زمین را رام و مسخر [illegible] ایوان و [illegible] داران
و انتفاع داران [illegible] آباد کرده و هرچه در زمین است از کانها و [illegible] و قوت [illegible] کار
آمدنی [illegible] و شهرها [illegible] در دست تصرف شما گردانیده تا [illegible] جانوران [illegible] آرید
و [illegible] کانها و چاهها و [illegible] اجاری کنید و عمارت [illegible] (فَامْشُوا فِي مَنَاكِبِهَا)
یعنی پس روان شوید [illegible] شانهای زمین برای زراعت و آوردن جنس یک ملک سوی ملک دیگر و برای
سیر و تماشا و معرفت آب و هوا و خواص هر ملک (وَكُلُوا مِنْ رِزْقِهِ) [illegible] او تعالی که شما را از زمین [illegible]
[illegible] پس شما [illegible] [illegible] شدید که نخواهد شد [illegible] از کار شما [illegible] [illegible]
شما مطلوب آن است که حق پادشاه را [illegible] باشید [illegible] دیگر را [illegible] و [illegible]
و یکسان [illegible] و [illegible] حضور از شما [illegible] محروم [illegible] آخر بعد از انقطاع مدت [illegible] شما را
ازین زمین و ازین منافع گذشتنی است (وَإِلَيْهِ النُّشُورُ) یعنی و بسوی او است زنده شده [illegible]
حساب جزو جزو خواهد گرفت [illegible] شما را گرفت و گیر خواهد شد و [illegible] مباشید که مالک زمین [illegible]
است و زمین را [illegible] گذاشته [illegible] که فرشتگان و ارواح [illegible] در آسمان [illegible] را
از ما مسافت هزاران سال است اگر ملایکه و ارواح خواهند که ما را گرفتار [illegible] نمی توانند کرد اگرچه حکم
الهی [illegible] با ایشان برسد (ءَأَمِنْتُمْ) یعنی آیا شما [illegible] (مَنْ فِي السَّمَاءِ) یعنی از آن
پادشاه که ظهور سلطنت او و صدور احکام او در آسمان است بااین گمان که از آسمان [illegible] ما که در زمینیم کاری تواند
کرد و این خیال شما محض خیال فاسد است ایمن مباشید (أَنْ يَخْسِفَ بِكُمُ الْأَرْضَ) یعنی [illegible] [illegible]
زمین را چنانچه حالا [illegible] رام کردن بر دوش زمین سوار میکرد [illegible] فهمید که هر که ما را بر زمین سوار کرده است

[illegible] زمین را [illegible] (فَاِذَا هِیَ تَمُوْرُ ۙ) یعنی پس ناگهان آن زمین [illegible] گرد و موج زند مانند موج دریا

[illegible] زمین [illegible] باشد [illegible] و اگر [illegible] بست

[illegible] سلطنت او از زمین کوتاه [illegible] (اَمْ اَمِنْتُمْ مَّنْ فِی السَّمَآءِ)

[illegible] در آسمان [illegible] سلطنت او است (اَنْ یُّرْسِلَ عَلَیْكُمْ حَاصِبًا) یعنی آنکه بفرستد بر شما

[illegible] آب [illegible] آسمان [illegible] پیدا بشود در زمین شما و در زمین

[illegible] اگر [illegible] (فَسَتَعْلَمُوْنَ كَیْفَ [illegible]) [illegible] که [illegible] واست

[illegible] (كَیْفَ نَذِیْرِ) [illegible] از انواع

[illegible] زمین [illegible] آسمان [illegible] واقع نشده

[illegible] (اهلکنا) [illegible] کرده

[illegible] پیشین [illegible] (فَكَیْفَ كَانَ نَكِیْرِ) یعنی

پس چه قسم شد [illegible] بجانب دیگر [illegible]

شده [illegible] خود و از [illegible] زیر میکند

و قوم لوط [illegible] برابر

[illegible] کمال [illegible]

(اَوَلَمْ یَرَوْا اِلَى الطَّیْرِ فَوْقَهُمْ) [illegible]

[illegible] (فَوْقَهُمْ)

یعنی [illegible] باشد

[illegible] است و اگر گویند که این

سبب [illegible] در حالت

[illegible] (وَیَقْبِضْنَ) [illegible] زمین نمی افتد پس معلوم شد

[illegible] است [illegible] بقدرت خدا است

(مَا یُمْسِكُهُنَّ اِلَّا الرَّحْمٰنُ) [illegible] است و در نهایت او مقتضی

[illegible] آنها را [illegible] ندارند

آنها [illegible] میدادند

[illegible] منافع [illegible] را

می آمد [illegible] قدرت او تعالی است [illegible] زیرا که حقیقت

[illegible] آسمان موقوف است بر بالا بردن

اجزای ارضیه متجمد و نگاهداشتن آن اجزا تا وقتی که صورت حجریه را کما لها قبول نمایند باز آنها را
کردن تا با نسای طبیعت خود در زمین بنشیند بلکه اگر تامل کرده شود حال مرغان پرنده از هر دو چیز عجیب تر است
زیرا که گرانی خود را در کره هوا تحمل کنند و پریدن جانوران هوا را در [illegible] اجتماع و تعاقب ملاحظه نماید
یقین داند که از جانب زمین امری بر [illegible] سنگ باران نکند و اجزای زمین [illegible] آسمان [illegible] آمد
و [illegible] و باریدن سنگ از آسمان اینقدر غرائب نیست زیرا که اجزای زمین در هر دو صورت بسمت
پائین حرکت میکنند پس معلوم شد که این [illegible] و نا ترسیدن از کرده و کبر او شاه آسمان و زمین [illegible] توهم
عجز او است [illegible] پس [illegible] پرسید که (أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي هُوَ جُندٌ لَّكُمْ)
یعنی آیا کیست این قسم [illegible] که او لشکر شما باشد و [illegible] برای جنگ [illegible] شما هر وقت
[illegible] (يَنصُرُكُم مِّن دُونِ الرَّحْمَٰنِ) یعنی [illegible] معامل [illegible] شده و اگر اینها [illegible] و [illegible]
بگوئید که [illegible] لشکری [illegible] وقت حاجت [illegible] توانند
کرد پس [illegible] (إِنِ الْكَافِرُونَ إِلَّا فِي غُرُورٍ) یعنی نیستند این کافران [illegible] فریفته
شده اند و اسباب را مقابل سبب میسازند (أَمَّنْ هَٰذَا الَّذِي يَرْزُقُكُمْ) یعنی آیا کیست این قسم [illegible]
[illegible] (إِنْ أَمْسَكَ رِزْقَهُ) یعنی اگر بند کند حق تعالی رزق خود را [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] ظاهر است که چون یک سبب رزق که باران است [illegible] شود [illegible]
[illegible] آن بند شده را [illegible] اسباب [illegible] پس معلوم شد که [illegible]
است [illegible] مقدمات [illegible] (بَل لَّجُّوا فِي عُتُوٍّ وَنُفُورٍ) [illegible]
و [illegible] از [illegible] الامر این است [illegible] خود را با اسباب [illegible]
[illegible] از سبب الاسباب [illegible] شده پس [illegible] (أَفَمَن يَمْشِي مُكِبًّا عَلَىٰ وَجْهِهِ)
آیا پس کسی که راه میرود [illegible] زمین و [illegible]
(أَهْدَىٰ) یعنی راه یافته تر است (أَمَّن يَمْشِي سَوِيًّا) یعنی یا آنکه راه میرود راست [illegible]
و علم و [illegible] در نظر او [illegible] نظر خود [illegible] سبب الاسباب [illegible]
(عَلَىٰ صِرَاطٍ مُّسْتَقِيمٍ) [illegible] حق تعالی [illegible]
نزدیک اسباب میداند [illegible] اسباب و [illegible] رعایت [illegible] سبب
می نماید [illegible] اسباب [illegible] سبب [illegible] مطلق [illegible]
ساخته [illegible] را در باشت و از جاده اعتدال [illegible] و اگر [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] راه دیگر برای فهمانیدن ایشان اختیار کن (قُلْ هُوَ الَّذِي أَنشَأَكُمْ) [illegible] آن سبب الاسباب
است که پیدا کرد شما را از کتم عدم و [illegible] وقت [illegible] سبب [illegible] نهایت اسباب تولد

ح و [illegible] است و بالبداهت معلوم است که جماع والدین را در انشای ولد تاثیری نیست سالها جماع می‌کنند و در آخر روی اولاد نمی‌بینند و میسر نمی‌شود و در دادن قوی و مدرکات این محل قوای تو اصلا این جماع را تاثیری مشهود نمی‌شود پس او است که هم آفریننده شما را (وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ ۚ ط) یعنی و گردانید برای شما گوش و [illegible] و دلها که بسبب این سه چیز دریافت اشیای عالم شروع گردید و بسبب همین چیزها [illegible] اسباب [illegible] اگر این چیزها نمی‌بود هرگز شما اسباب را اسباب نمی‌دانستید پس در حقیقت اسباب را [illegible] اسباب ساخته اید والا افعال الهی [illegible] خدا [illegible] (قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ ۝)
یعنی بسیار کم [illegible] شما [illegible] براکه این هر دو حاسه و دل که محل عقل و شعور است شما اجزای آن [illegible] که حق توحید [illegible] و بنای او را [illegible] اسباب را [illegible] شما این همه آلات خود را در شناخت اسباب [illegible] و بروید که از توحید او تعالی [illegible] محروم ماندید و اگر بالفرض از [illegible] فهمانیدن هم رو گردانیدید و بر اعتقاد سببیت اسباب [illegible] اصرار نمایید پس طریق دیگر را بگیر و [illegible] قول با موجب را اختیار کن (قُلْ) یعنی بگو [illegible] شما [illegible] صحیح است پس اعمال شما نیز سبب جزای شما باشند زیرا که (هُوَ الَّذِي ذَرَأَكُمْ) یعنی او تعالی آن [illegible] است [illegible] پراگنده ساخته است (فِي الْأَرْضِ) یعنی در زمین تا اعمال گوناگون در آن از [illegible] (وَإِلَيْهِ تُحْشَرُونَ ۝) یعنی و بسوی او حشر کرده خواهید شد تا جزای آن اعمال خود یابید [illegible] اعمال شما [illegible] اسباب [illegible] آنها را [illegible] گذارید و از اعمال بد نمی‌ترسید (وَيَقُولُونَ) یعنی و میگویند [illegible] در جواب این الزام که ما از [illegible] اعمال را [illegible] و سببیت آن را منکر نمی‌شویم که آثار اعمال [illegible] معلومه [illegible] ظاهر نمی‌شود مگر [illegible] آن اعمال می‌کند و [illegible] که آن [illegible] را معین نکنید ما کی باور [illegible] (مَتَىٰ هَٰذَا الْوَعْدُ إِن كُنتُمْ صَادِقِينَ ۝ ط) یعنی کی خواهد شد این وعده اگر [illegible] است گویان [illegible] موافق آن [illegible] صدق [illegible] گردد و الا کذب و دروغ [illegible] شود و در جواب این حرف [illegible] (قُلْ) یعنی بگو [illegible] نمیکنیم زیرا که حق تعالی ما را از تعیین آن [illegible] مبهم داشته و حکمت [illegible] ابهام او [illegible] اگر آن [illegible] را قریب بیان کند نظر بقرب مقدمات او که بعد از موت هر کس شروع میشود اجل هر کس [illegible] معین کرده [illegible] کارخانه عالم معطل گردد و هر کس را خوف [illegible] خود پریشان سازد و اگر آن [illegible] دور بیان کند مردم [illegible] و جرأت بر اعمال [illegible] زیرا که [illegible] انسان [illegible] که بوقایع دور از زمان خود التفات نمیکند و از آنها نمی‌ترسند پس لهذا این علم را [illegible] کس [illegible] (إِنَّمَا الْعِلْمُ عِندَ اللَّهِ ۖ) یعنی سوای این نیست که علم این واقعه [illegible] هر کس نزد خدا است و غیر او بر آن اطلاع ندارد (وَإِنَّمَا أَنَا نَذِيرٌ مُّبِينٌ ۝) یعنی و نیستم من مگر ترساننده [illegible] که بدلائل قاطعه و معجزات [illegible] اثبات وقوع آن می‌نمایم و با وجود این دلائل و [illegible] معجزات صدق مرا [illegible] آن وقت [illegible] کمال بیخردی است

ومع هذا

و معهذا دانستن وقت او در حق کافران سخت مضر است چنانچه چون وقت آن وعده خواهد رسید و کافر در آنوقت زده خواهد شد (فلما رأوه زلفة) یعنی پس چون خواهند دید آنرا [illegible] نزدیک آمده (سیئت وجوه الذین کفروا) [illegible] کرده خواهد شد چهره کسانیکه کفر می ورزیدند [illegible] و غبار آلوده [illegible] بر ایشان هجوم خواهد کرد (وقیل هذا الذی کنتم به تدعون) یعنی و گفته شود که این است آنچه شما را بتاکید طلب میکردید و اگر این کافران گویند که اگر آن واقعه چنانچه میگوئید راست است پس ما شما همه در آنوقت هلاک گرفتار خواهیم شد و همه را قسمی از عذاب خواهد شد (قل أرأیتم) یعنی بگو آیا دیدید و فکر کردید (إن أهلکنی الله ومن معی) یعنی اگر هلاک کند مرا خدا و کسانیکه همراه من اند [illegible] بموت با [illegible] ما بشامت گناهان ما در آخرت (أو رحمنا الخ) یعنی یا مهربانی کند بر ما که بعد از موت درجه را [illegible] سبب [illegible] زنده نگذارد و در آخرت از تدبیرات ما در گذرد پس شما [illegible] [illegible] من یجیر الکافرین) یعنی پس کیست که پناه دهد کافران را [illegible] الیم [illegible] بگو [illegible] که کردیم [illegible] مثل ما [illegible] [illegible] زیرا که او هو الرحمن [illegible] الرحمت است پس [illegible] ما کفر و عناد [illegible] او را [illegible] [illegible] است [illegible] کرده [illegible] ات او بی صرفگی ننمائیم [illegible] را [illegible] ایمان آورده ایم به (وعلیه توکلنا) یعنی و بر او اعتماد کرده ایم [illegible] [illegible] (فستعلمون من هو فی ضلال مبین) یعنی پس عنقریب [illegible] باشید و اگر گویند که گمراهی ظاهر است همینکه شما [illegible] [illegible] یعنی [illegible] فکر کرده باید شما در آنکه هیچ سبب سماوی یا ارضی بکار نمی آید [illegible] آب [illegible] چاهها و دریاها [illegible] فرو رفته در زمین [illegible] آرد [illegible] (فمن یأتیکم بماء معین) پس کیست که بیارد [illegible] آب جاری را که [illegible] چشم [illegible] آب [illegible] وقت [illegible] اسباب [illegible] [illegible] [illegible] اسباب [illegible] است که [illegible] آب [illegible] [illegible] آب را [illegible] آب [illegible] و آوازی از [illegible] شنید [illegible] آب [illegible] از چشم [illegible] آب چاه [illegible] آورد [illegible] آمده است [illegible] الله [illegible] هو رب العالمین باقی ماند و در [illegible] این سوره چند سوال [illegible] [illegible] الم [illegible] از زبان فرشتگان [illegible] فرموده اند [illegible] از زبان [illegible] سوره

[illegible] یکدیگر اند و در تفاوت این لفظ چه نکته باشد جواب این سوال در اتقان سیوطی مذکور است و [illegible] فرق [illegible] و اتحاد در اصل معنی و آن فرق چند وجه است [illegible] آیات [illegible] واقع است [illegible] و نظو [illegible] که از [illegible] تفسیر خارج است [illegible] است آن است که ایشان در اشیای محسوسه [illegible] و [illegible] اشیای محسوسه واحد بالفعل [illegible] است [illegible] ایشان [illegible] هل ینظرون الا ان یاتیهم الله فی ظلل من الغمام و نجای [illegible] سحاب [illegible] صدا [illegible] امر الله فلا تستعجلوه [illegible] کریمه [illegible] امرنا [illegible] آیات [illegible] ارشاد شد که [illegible] محسوس [illegible] الزام [illegible] عظمت [illegible] لفظ [illegible] محسوس [illegible] فرق است [illegible] الله علیه [illegible] من العذاب [illegible] و آتاك و آ [illegible] هم [illegible] است که [illegible] ساعت لفظ [illegible] آن [illegible] است [illegible] هو الذی [illegible] یبعث علیکم [illegible] من تحت ارجلکم [illegible] عذاب [illegible] اسماء [illegible] کم الارض [illegible] ارشاد [illegible] من فی السماء ان [illegible] و در لطم [illegible] جواب این سوال [illegible] است که [illegible] سوره انعام [illegible] که آیت گذشته است که [illegible] مرسل [illegible] اول [illegible] را آوردن مناسب شد [illegible] آیت گذشته است که هو الذی جعل لکم الارض ذلولا فامشوا فی مناکبها و کلوا من رزقه [illegible] عذاب [illegible] زمین [illegible] انسب گشت [illegible] آیه [illegible] و بعضی [illegible] شده [illegible] اسم [illegible] آوردن و [illegible] و دیگر را [illegible] مسارعه [illegible] است [illegible] و بعضی [illegible] صافات و قابضات چرا ارشاد [illegible] جواب آن است که طیران در هوا مانند شناوری در آب است [illegible] اصل در [illegible] کار کشادن اطراف و سط آنها است [illegible] سطح آب و هوا آسان شود و قبض اطراف و [illegible] حال طاری است برای هجوم و استراحت طبیعت ناقوت حدیدیه [illegible] مانند شناسیدن [illegible] و دیگر حیوانات و در وقت [illegible] اسم [illegible] دلالت بر ثبوت و دوام [illegible] و جمله فعلیه مسارعه [illegible] پس

گویا چنین ارشاد شد که مرغان در هوا همیشه صف زده می باشند پرهای خود را گشاده و گاه گاه قبض نموده آن پرها را برای اعانت بر کشادن مانند شناوران آب و بدون تیر [illegible] حال این شناوت معلوم نمی گردد. چهارم آنکه این سوره را خصوصیت است [illegible] گور [illegible] عذاب گور بیشتر بسبب با اعتقادی [illegible] و علی الخصوص غفلت از [illegible] اعمال [illegible] در گور [illegible] بیانات [illegible] محاسبه و تطع [illegible] و هرکه این سوره را همیشه [illegible] را یقین تام حاصل [illegible] زبر [illegible] اعمال شدنی است زیرا که خلق الموت والحیوة لیبلوکم ایکم احسن عملا [illegible] میماند تا آنکه مکنونات صدور و خفیات نفس [illegible] ظاهر است [illegible] علیم بذات الصدور [illegible] بسبب [illegible] اطلاع فی الحجه [illegible] می گردد [illegible] نیز [illegible] بسبب [illegible] است [illegible] در روی ظاهر [illegible] زیر [illegible] و بلاوات ءامنتم من فی السماء ان یخسف بکم الارض فاذا هی تمور این خوف همیشه نصب العین [illegible] و موجب [illegible] ان الذین یخشون ربهم بالغیب لهم مغفرة و اجر کبیر [illegible] عفو و [illegible] می گردد [illegible] آیت [illegible] ماؤکم غورا فمن یأتیکم بماء معین و آیت [illegible] افمن یمشی مکبا علی وجهه اهدی امن یمشی سویا علی صراط مستقیم [illegible] بعد از [illegible] آیت هو الذی جعل لکم الارض ذلولا [illegible] راحت و [illegible] است و در این سوره [illegible] و دفع عذاب الله موضوع است که این مقام [illegible] آن [illegible] اشاره کرده می شود که در لفظ تبارک که اشاره [illegible] داشتن [illegible] انسان و انعام بعد از موت [illegible] باید [illegible] آسمان [illegible] نوران ستارها و دفع شیاطین از نزول آن بسبب شعاع آنها اشاره صریح است بآنکه [illegible] آسمانی [illegible] موجب [illegible] از شر ظلمات [illegible] تشویش [illegible] اگر تامل [illegible] کرده شود ظاهر گردد که [illegible] طبقه بالای زمین [illegible] آسمان [illegible] می کند [illegible] است که [illegible] و در آن طبقه [illegible] ساخته اند [illegible] است و در دفع شیاطین از مردم [illegible] چنانچه آسمان [illegible] اشعه [illegible] نورانیه فوقیه است [illegible] روی زمین [illegible] سطح فوقانی زمین [illegible] اشعه [illegible] نورانیه فوقیه میگردد [illegible] کنان [illegible] زمین [illegible] علامت [illegible] است [illegible]

میشود رزقنا الله الامن من کل مکروه فی الدنیا و فی القبر و یوم البعث والنشور

(سورة نون) اول این سوره [illegible] آیات [illegible] سوره [illegible] بنجاه است و مع الاختلاف بنجاه و دو [illegible] نزول این سوره آن [illegible] حضرت صلعم [illegible] ایشان را از غیب آموختند آنحضرت صلعم اظهار [illegible] کرده و حضرت خدیجه [illegible] حضرت ابوبکر و حضرت علی و حضرت زید [illegible]

عم وام ایمن خادمهٔ آنحضرت صلعم ایمان آوردند و نماز گزاردن در اهل بیت آنحضرت صلعم رائج شد و اینحرکات
از ره کراهل مکه گاهی ندیده بودند در میان آن شهر نقل هر مجلس شد که فلان گفتند که فلانی دیوانه شده است و تمام خانهٔ
خود را دیوانه ساخته است آن حضرت صلعم را شنیدن این کلمات اندوهناکی بهم رسید حق تعالی این سوره را فرستاد
و دو سوگند خورده ارشاد نمود که تو دیوانه نیستی بلکه عقل تو بر عقل جمیع خلائق رجحان دارد و وجه ربط این سوره با سورهٔ
ملک آن است که آن سوره را اکثر کارخانجات پادشاهت حقیقی حق تعالی مشتمل است اول کثرت خیرات دوم
عموم قدرت که بافنیم الشاید رسیده و باحیا و امات انجامیده سوم خبردار بودن از اعمال مردمان تا بحدی که
آنچه در سینهای ایشان است نیز در آنحضور پوشیده نیست چهارم غلبهٔ صفت مغفرت و آمرزش با وجود قدرت
ست پنجم ... برای انعام خود ششم تفاوت نکردن در میان رعایا هفتم زینت و آراستگی شهرهای مملکت خود
هشتم آماده ... اسباب قهر بر اعدا نهم وفور اسباب رحمت بر دوستان دهم امن و یازدهم ارزان کردن
نرخها دوازدهم ... قدرت ساختن مخالفان از آنکه دشمنان را حمایت توانند کرد یا محرومان این درگاه را رزق
توانند داد همین کارخانجات عمده است که به جمع آمدن آنها کار مملکت قوت میگیرد باقی ماند یک کارخانهٔ عمده که تمام
این کارخانجات وابسته باوی اند که مذکور آن در آن سوره نشده ناچار بطریق تتمه درین سوره بآن اشاره فرموده
و آن کارخانهٔ اهل قلم و متصدیان و دفاتر است پس این سوره گویا بیان وجود خطی مملکت است با جمیع کارخانجات
چنانچه سورهٔ الملک بیان وجود خارجی پادشاهت است با جمیع کارخانجات و وجود خطی ظل وجود خارجی است و فی
ما بینهما علاقهٔ حکایت و محکی عنه متحقق بنابر آن که مرتبهٔ ظل متاخر از مرتبهٔ اصل است آن کارخانجات را درین
سوره که بعد از ان سوره است بیان فرموده اند تا اشاره باشد بتفاوت اصلیت و ظلیت و لهذا این کارخانه را در ان
سورهها با دیگر کارخانجات درج کرده یکجا نیاوردند و معهذا مناسبت در مضامین متفرقهٔ این هر دو سوره متحقق است
در آنجا فرموده اند لیبلوکم ایکم احسن عملا و درینجا فرموده اند انا بلونهم کما بلونا اصحب الجنة و در آن سوره
عذاب کافران در دوزخ و سرزنش موکلان دوزخ بآئین حکومت و پادشاهت مذکور است و درین سوره همان
مضامین بآئین متصدیگری کرا افنجعل المسلمین کالمجرمین ۞ ام لکم کتاب فیه تدرسون ۞ ام لکم ایمان علینا بالغة که
صریح سوال از دستاویز و نوشتجات اند و قول و قرار است و این وضع متصدیان و دفاتر است و نیز درین سوره
قصهٔ اصحاب الجنة مذکور است که تعلق بقواعد متصدیگری دارد زیرا که زمینداران دیهی یا مزرعهٔ چون خلاف
معمول بعمل آرند و تنخواه داران حضور را حق واجبی آنها ندهند آن دیه را از دست ایشان گرفته در سرکار
ضبط باید کرد و هر دو سال آنها را قرق باید نمود و در ان سوره تخویف از همین قسم وقائع هائله بنوعی بآئین
پادشاهت و حکومت فرموده اند که هو الذی جعل لکم الارض ذلولا تا آنکه ء امنتم من فی السماء ان یخسف
بکم الارض ۞ ام امنتم من فی السماء ان یرسل علیکم حاصبا و نیز درین سوره مذکور ماهی دریا است که در قعر عالم
تهنشین طبقات مخلوقات است و به تسخیر الهی مسخر است که پیغمبر بزرگ را در شکمش زندانی کردند و او

باحتیاط

باحتیاط تمام بدن مبارک آن پیغمبر را نگاهداشته است و در آن سوره مذکور است که طیوران پرنده و در هوا است که قدرت
الهی مسخر اند پس گویا ارشاد میشود که از مرغ تا ماهی همه زیر فرمان ما شاهدست ما است و علی هذا القیاس وجه
مناسبت بسیار بعد از تامل و امعان نظر دریافته میشود و وجه تسمیه این سوره بسوره نون آن است که نون
بحساب جمل بر عدد پنجاه دلالت میکند و آیات متفق علیهای این سوره پنجاه است و نیز زمان نبوت آنحضرت
صلعم پنجاه سال بوده بیست و سه سال خود بنفس نفیس خود در حالت حیات متمکن و مباشر نبوت بوده و بعد از آن
تا بیست و هفت سال خلفای آنجناب بر همان مسطر و قانون عمل کرده رفتند چون در سال بیست و هفتم از وفات
شریف خلیفه وقت را در واقعه تحکیم خلع و عزل نمودند و دوره نبوت منقطع شد و زمان سلطنت و بادشاهت
پیش آمد که حکم خلیفه پیغمبر صلعم جاری نماند گو اصل خلافت موجود ماند تا مدت سی سال کشید بعکس
چون حکم خلیفه نبی صلعم جاری شد پس گویا حکم نبی جاری شده از وفات آن سرور صلعم منقطع گشت زیرا که حکم
نبوت در آن وقت منحصر در حکم خلیفه آن وقت بود و نیز درین سوره نعوت آنحضرت صلعم را بالغ ترتیب [illegible] از آن
جناب صلعم با وضع بیان ثابت فرموده اند و نون حرف نعوت است و نیز حرف نون را [illegible] مناسبت [illegible] مطالب
این سوره و علی است زیرا که اول درین سوره بیان نعمت خبر حضرت پیغمبر صلعم فرموده نفی جنون [illegible] نموده اند [illegible]
را وعده اجر غیر ممنون داده [illegible] دشمنان آنجناب را مجنون فرموده بعد از آن اراده است با کافران [illegible]
که امانت الهی در فجور کرده باشد و نمامی و مناع للخیر بودن صفت او باشد و با این همه زنیم یعنی ولد الزنا باشد و بمال
و بنین خود مغرور و نازان. بعد از آن قصه ابتلای اصحاب الجنه است [illegible] حق مساکین [illegible]
بباغ آنها در حالت نوم [illegible] آنها یکدیگر را و انطلاق ایشان خوشی و خوردن و نزع [illegible] مساکین بعد از آن [illegible]
سوال [illegible] است که همین است بعد از آن ذکر [illegible] حضرت [illegible]
[illegible] ایمان و حفظ ایشان از [illegible] حرکت آن [illegible] و مفسرین را در تفسیر این حرف [illegible]
شده و این سوره به آن حرف مسمی [illegible] اختلاف بسیار است و از بعضی [illegible]
[illegible] کلبی و غیرهم منقول است که مراد از آن ماهی است که زمین بر پشت او است و نام آن بهموت [illegible]
[illegible] بهموت با یوثا است و از بزرگان چنین روایت آمده که چون حق تعالی آسمان و زمین را پیدا کرد
از زیر عرش خود فرشته را فرستاد که بزیر زمین هفتم درآمد و آن را بر دوش خود گرفت یک دست وی بمشرق
است و دست دوم بمغرب و هر دو دست او کشاده هفت زمین را بهر دو دست گرفته ایستاده است
و هر دو قدم آن فرشته را جای قرار نبود حق تعالی از فردوس برین گاوی فرستاد که او را هفتاد هزار شاخ است و
چهل هزار پا قرار داده بر دو قدم آن فرشته بر کوهان او است و چون هر دو قدم آن فرشته بر آن کوهان مستقر
نمی ماند قطعه از زمرد سبز از فردوس آورده بر کوهان آن گاو [illegible] آن فرشته بر آن
سنگ قیام کرد شاخهای آن گاو از اطراف زمین بر آمده اند و سوراخ بینی آن گاو در دریای شور اند هرگاه

هرگاه دم می زند آب دریای شور زایل می شود و کف می آرد و هرگاه هرزه دم میکشد دریای شور را جزر میشود و برای قرارگاه پای آن گاو سنگ پاره آفریده اند که مانند غلظ و ثخن هفت آسمان و هفت زمین است و پهنای آن نیز دو برابر آن سنگ پاره است و همان سنگپاره است که سوای آسمانها و زمینها او را حضرت لقمان در پند پسر خود یاد کرده اند که یا بنی انها ان تك مثقال حبة من خردل فتكن فی صخرة او فی السموات او فی الارض یأت بها الله و برای قرارگاه آن سنگ پاره ماهی عظیم را آفریده اند که آن سنگ پاره بر پشت او است و باقی بدن او خالی است و آن ماهی بر دریائی است و آن دریا بر باد و باد بر قدرت معلق ایستاده مانده اند که بنای این عالم تمام بر همین است کعب احبار گفته است که روزی ابلیس فرو رفته تا آن ماهی رسید و در دل او وسوسه انداخت که چرا این همه بار را بر خود گرفته یکبار حرکت کن تا همه آسمانها و زمینها و کوهها از پشت تو بیفتند و از کشیدن بار تا ابد خلاص شوی آن ماهی قصد کرد که خود را حرکت دهد بمجرد این قصد حق تعالی جانوری را فرستاد که در سوراخ بینی آن ماهی در آمد و تا دماغ او رسید ماهی بسبب آن بیتاب شد و بحضرت پروردگار شکایت عرض کرد حق تعالی فرمود که این جزای آن وسوسه شیطانی است که او افسون کرده باز آن جانور را امر فرمود که از راه گوش آن ماهی برآید و در مقابل روی او تا سر باشد تا اگر بار دیگر این داعیه بخاطرش برسد بار دیگر در دماغ او داخل شود و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از نون آن ماهی است که حضرت یونس علیه السلام در شکم او زندانی کرد و تا سه روز یا چهل روز ایشان را در شکم خود داشت و بعضی گفته اند آن ماهی که تیر نمرود در خون او رنگین شده آمده بود زیرا که این همه ماهی در حبس خود عظمتی از دیگران در ملامت آن یک بر قبضه کردن یک پیغمبر بزرگ مبتلا شد و آن قدر مراعات ادب نمود که اصلا بگوشت و پوست ایشان آسیبی نرسید و این مکرمت در فدیه ذات پاک حضرت حق تعالی ساخت و جان خود را در معرض تلف آن نشانه ساخت چنانچه در جنگ کسی تیر خود را بجای سپردار مهره وار که تا زخم تیر نمرود بآن دشمنان در ابر نگیرد و از تمامه رسانیده از حسن بصری رضی منقول است که مراد از نون دوات است چنانچه شاعری قدیم گفته است * شعر *

اذا ما الشوق برح بی الیهم * القت النون بالدمع السجوم * و این تفسیر بالقلم بسیار مناسب است و مؤید این حدیث مرفوع است که اول شیء خلقه الله القلم ثم خلق النون یعنی الدواة ثم قال اكتب ما هو كائن من عمل او اثر او رزق او اجل فكتب ما كان و ما هو كائن الی یوم القیامة ثم ختم علی القلم و از معاویه بن قره مرفوعا روایت آمده که النون لوح من نور یكتب فیه الملائكة ما یؤمرون به و بعضی گفته اند که نون نام نهری است لیکن بر همه تفسیرات اشکالی نحوی وارد میشود که وقف بر حرف نون که مجمع علیه قرا است ازین تفسیرات ابا میکند زیرا که لفظ نون اگر اسم جنس است جر و تنوین آن بسبب تقدیر حرف قسم لازم می شد و اگر علم منصرف می بود نیز جر و تنوین بر او می آمد و اگر غیر منصرف می شد فتحه بتقدیر حرف قسم ضرور میگشت و جواب این اشکال آن است که ذکر این لفظ درین مقام کنایه از قسم است نه صریح قسم و تقدیر حرف قسم و اعمال آن درین لفظ لازم صریح قسم است نه لازم کنایت

آن و از عطا و بعضی مفسرین منقول است که نون اشاره بحرف اول نور و ناصر است و محمد بن کعب قرظی گفته که اشاره به نصرت مومنین است و از حضرت امام محمد باقر عليه السلام منقول است که مراد از نون همان ماهی است که در دریا می باشد و او دریا را فرو [illegible] کامابین مناسبتی است قوی زیرا که تمام عمر در دریا و آب می باشد و هرگز از ان سیر نمی شود و اگر یک لمحه از آب دور افتد بمرد و جان دهد همچنان عارفان همیشه غواص بحر حقیقت میباشند و هرگز [illegible] سیر فی الله سیر نمی شوند و اگر لمحه از یاد او دور مانند هلاک شوند ولنعم ما قيل *بيت*

*هر که جز ماهی ز آبش سیر شد * * وآنکه بی [illegible] است روزش دیر شد *

پس آوردن این حرف قبل از شروع در مطلب اشاره تا آن است که این کار [illegible] کمال شوق [illegible] و هر لحظه و هر [illegible] ماهیگونه حرکات [illegible] خود را [illegible] که [illegible] این [illegible] بشغل [illegible] نمی توانی کند [illegible] میگویند چنانچه در حدیث صحیح [illegible] است که [illegible] الله [illegible] مومن [illegible] که [illegible] را با دریا همین حالت است اگر از انیز با محبوب [illegible] گزیر [illegible] روح [illegible] شود [illegible] ترا [illegible] محول شود و حضرات صوفیه قدس الله اسرارهم فرموده اند که مراد از نون نفس کل [illegible] لوح محفوظ است و مراد از قلم قلم اعلى یعنی عقل اول است که [illegible] آن حضرت [illegible] است [illegible] محموط و بعضی از ایشان فرموده اند که مراد از نون نفس رحمانی است که مبدء روحانیت [illegible] که مبدء وجود آن روحانیت است و بعضی مراد از نون نور ولایت محمدیه [illegible] *

* بســـــــــــم الله الرحمن الرحيم *

(ن) [illegible] نبوت تو [illegible] ست ماه [illegible] و نور تو در عالم ساری خواهد شد و نصرت تو واقع خواهد گشت و نفع تو تا [illegible] مال [illegible] روز و [illegible] خواهد ماند [illegible] است که حرف نون [illegible] است با عتبار شکل مثل الف و باز زیرا که اصول حروف [illegible] آن حروف اند که [illegible] اشکال حروف دیگر از [illegible] آخر [illegible] کتب یا [illegible] مکذا الف خطی است [illegible] کلام [illegible] خانب [illegible] خطی است [illegible] کاو [illegible] نقطه [illegible] نقطه از ان امتیاز گرفته [illegible] نون [illegible] شین [illegible] وقت [illegible] خطوط [illegible] از [illegible] شده [illegible] قوی تحقیق است که [illegible] خانب [illegible] بطریق خاتمت و شین شهادت [illegible] از ان سه حرف دوایر است که چون با هم منقط کنم عین آن حرف [illegible] آخرش [illegible] الاول است و میم مکسور الاول [illegible] متوسط شده اند پس این بر سه حرف [illegible] وارد که حروف [illegible] با حروف نیستند محض اشباع حرکات اند لاغیر [illegible]

برچیزی که مستعمل و منزل باشد و نون بر چیزی مرفوع و بلند و غیر از نون هیچ حرف در حروف تهجی نیست که او نقش
[illegible] بمرتبهٔ نبوت پیدا شده که هم مبدأ طریق سلوک الهی است و هم منتهای آن جمیع ولایات
از همان مرتبه شروع شده و در آخر همان مرتبه رجوع نموده بلکه ابتدای هدایت علی الاطلاق از انبیا است و انتهای هدایت
[illegible] است بر [illegible] انبیا و نیز نون حرفی است که در صنعت عرب با هر اسم متمکن در وقت
اعراب [illegible] حرف او [illegible] اعراب او تمام نیست و [illegible] است [illegible] که هیچ فرد از
[illegible] کشش [illegible] نماید [illegible]
[illegible] تمام نشود و در لغت عرب این حرف [illegible] است و در آخر فعل برای
[illegible] این ترنم و [illegible] و تحسین آن و در آخر اسم [illegible] اعراب بر مثال انبیا که بسبب
نبوت ایشان [illegible] افعال [illegible] حاصل میشود جن و انس را که [illegible]
[illegible] کمال خود که نمونهٔ اعراب است بدست نمی آید و [illegible] دیگر داخل حیوانات و نباتات
[illegible] شرف وجود انبیا موجب [illegible] است و لهذا در [illegible] تا حضرت
[illegible] دعوت [illegible] و تعلیم [illegible] و علمای علم حروف
که حروف را [illegible] افلاک [illegible] و افلاک را [illegible] شمرده اند
[illegible] فلک عرش و فلک [illegible] چنین مقرر است که نون حرف
فلک [illegible] است که [illegible] از عالم وحی و تنزیل است و او را در [illegible] حرفی نیست [illegible] فلک لوح را
که عبارت از عالم حیات است نیز [illegible] حرفی نیست و [illegible]
[illegible] حرفی نیست [illegible] نون [illegible] کمال [illegible]
[illegible] از وحی [illegible] دیگر [illegible] (والنجم) [illegible] عالم غیب [illegible]
را بر [illegible] ظهور [illegible] معنی نبوت [illegible] پیغمبری که اوامر
و نواهی الٰهیه را [illegible] بشریت [illegible] کلام او تعالی [illegible] انسانی [illegible] اند و نیز
[illegible] که از [illegible] حرکت او [illegible] دیگری [illegible]
که کاغذ سفید را [illegible] سیاه کند و خود بخود پیچ و تاب بخورد و [illegible] توجه میکند و گاهی رجوع و انعطاف می نماید حال آنکه در
حرکت [illegible] مساوی و [illegible] است لهذا [illegible] روحانیه ظهرت
بآلة جسمانية [illegible] العلم لسان اليد و سفير الضمير و مستودع الأسرار و مستنبط [illegible] حافظ الآثار
و از عجائب [illegible] آن است که از [illegible] سیاهی را [illegible] و در باطن [illegible]
و روشنائی کرده [illegible] که هر حرکت و سکون و گفتار و سکوت او [illegible] است و از خود
هیچ حرکت نمیکند و [illegible] پیغمبران است که ید الله فوق ایدیهم و ما ینطق عن الهوی

ان هو

ان هو الا وحی یوحی و نیز او را در حرکات خود از رکوع و سجود و قیام و یاد یار چهره خود را در چشمه دولت شستن و خط کردن و در [illegible] انگشت ملازم بودن محاکات تمام است با نمازیان [illegible] وقتی [illegible] از [illegible] شعر *

* وذی اصطبار راکع ساجد * * [illegible] *

* ملازم الخمس لاوقاتها * * [illegible] البارئ *

و نیز قلم را از چهار بار رنج کشیدن ناچاری است تا قابل [illegible] خاند [illegible] و منصب ترجمانی روح القدس او حاصل کند و آن چهار بار را در اصطلاح [illegible] و [illegible] و شق [illegible] و [illegible] آنحضرت را هم چهار [illegible] شق سینه مبارک رسانید تا قابل ملاقات معراج گشته و منصب ترجمانی [illegible] حاصل [illegible] مصالح معاش و معاد بنی آدم وابسته بتمام است احکام دین [illegible] قرون و امتهای گذشته و وقائع و [illegible] در [illegible] العلم والسیف [illegible] حکم القلم [illegible] شعر *

* [illegible] *

* [illegible] لا شی [illegible] العلم *

* [illegible] الا [illegible] *

[illegible] مصالح معاش [illegible] آدمیان وابسته بوجود [illegible] ان است [illegible] ایشان می شوند [illegible] و [illegible] می باشد [illegible] اسلام است [illegible] یا متعلق به شریع و ارشاد [illegible] اگر [illegible] و در قسم چهارم که [illegible] تفصیل این اقلام [illegible] امر قلم [illegible] در عالم [illegible] جمیع کائنات را نوشته گذاشته [illegible] شده [illegible] علم الله و در عالم [illegible] قلم [illegible] است [illegible] قرآن و [illegible] [illegible] و قلم رمالان و جفر [illegible] است و قلم [illegible] و ارباب [illegible] و نویسندگان ممالک و [illegible] زمین

ت از شعب آن قلم و اصحاب علم خواص معادن و نباتات و حیوانات و مفردات ادویه و قرابادین از شعبهای
همین قلم مستفید و مستفیض اند بلکه با عشار علم کائنات الجو و طبقات عناصر و هیأت آسمانی و رصد افلاک و صور کواکب
نیز از همین قلم علوم خود را مستفاد [illegible] ای آید کان می نویسند و قلم احکام که متعلق به تشریع و ارشاد است در عالم
علوی قلم ملأ اعلی است که موافق استعداد هر قوم و هر زمان شریعتی نوشته گذاشته اند و شرائع حقه را با جمیع احکام
منصوصه آن شریعت و احکام مستنبطهٔ مجتهدان آن شریعت ثبت کرده اند و در عالم سفلی قلم فقهای مذاهب
اربعه و مدونان اشتغال دارند [illegible] مختلفه اولیاء الله است و قلم احکام که متعلق بتکوین و ایجاد است در عالم
علوی قلم ارزاق و اقوات است که دفتر میکائیل است و نیز قلم آجال و مصائب است که دفتر عزرائیل
است و در عالم سفلی این دو قلم شعبهای بسیار دارد و از آنجمله است قلم محاسبگری که تعیین ارزاق اهل
لشکر از مواجب [illegible] بآن وابسته است و از آنجمله است قلم صدارت که تعیین ارزاق اهل استحقاق
و احتیاج بآن وابسته است و از آنجمله است قلم استیفا که [illegible] خراج و محصولات بآن وابسته است و
از آنجمله است قلم [illegible] بآن وابسته است و از آنجمله است قلم کوتوالی و
[illegible] سیاست که [illegible] از قتل و قید و ضرب و شلاق بآن منوط است و علی هذا القیاس و قلم
احکام که متعلق است به تشریع و ارشاد در عالم علوی نیز قلم ملأ اعلی است که دفتر جبرئیل است و تازه تازه
احکام الهی را نوشته [illegible] و همین قلم است که آواز آنرا آنحضرت صلعم در شب معراج [illegible] صریف الاقلام
شنیده [illegible] در حدیث معراج واقع است که ظهرت لمستوی اسمع فیه صریف الاقلام و در عالم سفلی
قلم قاضیان و [illegible] مکاتیب و [illegible] قلم مفتیان [illegible] قلم [illegible] نویسان
در تعیین سهام مواریث [illegible] این قلم است پس هر که [illegible]
بالیقین بداند که [illegible] علوم و معارف [illegible] است [illegible]
از آنجناب [illegible] هر کس از [illegible]
و اقوال انبیاء [illegible]
می نماید که (ما انت بنعمة ربك بمجنون) یعنی نیستی تو بفضل پروردگار خود [illegible] عقل و جنون [illegible]
میگویند و در آخر سوره از زبان آنها [illegible] فرموده اند [illegible] جواب [illegible] و آن آنست که حکایت
کلام کفار در حق آنحضرت صلعم که [illegible] نسبت به جنون [illegible] می شود در آخر سوره مذکور است و نفی جنون که
رد آن حکایت است در ابتدا در اول سوره حال آنکه متعارف این است که اول کلام مخالف را نقل می کنند بعد
از آن او را رد و ابطال می نمایند در تغییر این ترتیب متعارف درینجا نکته است جوابش آن است که آنحضرت
صلعم را بسبب شنیدن این کلام از کفار اندوه بسیار لاحق شده بود اول بحضور ایشان نفی جنون باثبات [illegible] فتاد
تا دل مبارک ایشان تسلی پذیرد و بعد از آنکه رد این گمان باشباع تمام درین سوره واقع شد باز آن قول مردود را در آخر کلام [illegible]

فرموده اند تا حکمت حضرت افشا شود و این روش تو دین ابطال کلام خصم نزد بلغا و دانشمندان بسیار دل چسپ است و درینجا باید دانست که در نفی جنون آنحضرت عم اشاره بیک دلیل اجمالی فرموده اند که از ان هزاران دلائل تفصیلیه می توان بر آورد و آن دلیل اجمالی ملاحظه نعمتهای ظاهره و باطنه حضرت حق است با ایشان از فصاحت و کمال عقل و جودت ذهن و نبوت و ولایت و هدایت عامه و اطلاق کریمه بس گویا اشاره می فرمایند تا آنکه دلائل ابطال این گمان در نوآمد قدر موجود است که احصای آن نمی توان کرد مگر باین وجه اجمالی و فی الواقع هر که کمال عقل آن حضرت را عم در سیرتهای آن جناب و جستجو کند سرانجام ایشان را در اصلاح وحشیان عرب و جافیان صحرا نشین آنها تامل کند که چه قسم این مردم بی سر و پا را معتاد خود ساختند تا آنکه با اقارب و خویشان خود در حمایت ایشان جنگ کردند و کشته شدند و کشتند و اوطان خود و دوستان خود را در محبت ایشان گذاشتند لیکن در سابق معرفتی یا ملاقاتی با ایشان داشته باشند ناچار جزم کند با آنچه وهب بن منبه گفته است که من هفتاد و یک کتاب از کتابهای انبیاء پیشین خوانده ام و در همه آنها یافتم که حق تعالی از ابتدای خلقت دنیا تا انقضای آن از متاع گرانمایه عقل آنچه عاقلان را داده است در جنب عقل آن حضرت عم نبود مگر مانند یک دانه از ریگ نسبت به جمیع ریگ تا نهایت دنیا که ابو نعیم فی الحلیه و ابن عساکر عمه و در عوارف المعارف از بزرگی روایت کرده اند که عقل را صد حصه نموده اند نود و نه حصه را بآن حضرت عم داده اند و یک حصه را در باقی مخلوقات متفرق کرده اند و هر که قصههای زیرکی آن حضرت عم را خواهد که معلوم کند باید که کتب سیر و نظر امعان و تعمق مطالعه نماید که تفصیل آن قصص درین مقام موجب تطویل است عظیم بطریق نمونه دو سه قصه از آنجمله نوشته میشود اول آنکه شخصی پیش آن حضرت عم آمد و گفت که یا رسول الله در من چهار خصلت بد است اول آنکه زناکار ام دوم آنکه دزدی می کنم سوم آنکه شراب می خورم چهارم آنکه دروغ میگویم این هر چهار را اما ترک کردن از من ممکن نیست بفرمائید تا یک چیز را بخاطر شما ترک کنم آن حضرت عم فرمودند که دروغ مگو چون آن شخص بخانه خود رفت و شب آمد قصد کرد که مشغول شراب نوشی و زنا شود بخاطر او رسید که اگر صبح بحضور آن حضرت عم بروم و ایشان از من بپرسند که امشب زنا کردی یا نی و شراب خوردی یا نی چه خواهم گفت اگر راست بگویم فضیحت شوم و حد زنا و شرب خمر بر من جاری نمایند و الا دروغ گفته باشم داعیه شراب نوشی و زنا موقوف کرد چون شب بسیار شد و مردم بخواب رفتند خواست که به دزدی برود بهمین قسم خیال او را از دزدی مانع آمد که اگر مرا فردا باین دزدی متهم کنند و از من بپرسند چه خواهم گفت اگر اقرار کنم دست من ببرند و فضیحت شوم و الا دروغ گفته باشم ناچار این داعیه را هم موقوف کرد صبح و پگاه پیش آن حضرت عم دویده آمد و گفت یا رسول الله بترک کردن دروغ از من چهار خصلت بد را که در من بود ترک کنانیدند آن حضرت عم خوش وقت شدند قصه دوم آنکه شخصی پیش آن حضرت عم آمد و مردی را گرفته آورد باین دعوی که برادر مرا کشته است عم او را فرمودند که دیت بگیر گفت قبول ندارم باز فرمودند که عفو کن تا ترا ثواب بسیار در آخرت حاصل شود گفت این هم منظور ندارم فرمودند برو و پس بکش این را که مقرر است چون آن شخص برای کشتن آن

بیان زیرکی عقل حضرت پیغمبر عم

ارشاد فرمودند که اگر این شخص این مرد را خواهد کشت مانند او خواهد گشت مردم دویدند
و او را خبر کردند که آن حضرت علیه السلام چنین فرموده اند فی الفور عفو کرده و آن مرد را بگذاشت چون یاران
پیش آن حضرت علیه السلام آمدند مفهوم کردند که غرض آن حضرت علیه السلام آن بود که اگر او این را بکشد مانند او در قتل
نفس خواهد شد در گناه * قصه سیوم آنکه مردی پیش آن حضرت علیه السلام آمد و عرض کرد که یا رسول الله
مرا همسایه ایست [illegible] که [illegible] متاع خانه خود را بر آورده بر راه بنه [illegible] اگر مردم [illegible] پرسند که چه میکنی
بگو که مرا همسایه موذی [illegible] آنحضرت علیه السلام شکایت او کرده ام [illegible] آن شخص رفت
و [illegible] خانه خود را آورده [illegible] گذاشت مردم [illegible] فراهم شده [illegible] ماجرا چه شد او همان سخن
گفت [illegible] لعنت و نفرین آن همسایه شروع کردند و در هر کوچه و بازار [illegible] فاش شد آن همسایه موذی پیش
او آمد و گفت برای [illegible] این قدر فضیحت مکن و متاع خود را به خانه خود ببر و عهد [illegible] کرد که بار دیگر ترا ایذا
نخواهم داد * قصه چهارم آنکه قبل از بعثت آنحضرت علیه السلام سالی که قریش در مکه [illegible] و حجر اسود را از [illegible]
کعبه [illegible] رخنها [illegible] بعد از رفتن آن سیل سرداران [illegible] جمع شده [illegible] خود مرمت آن خانه
شروع کردند چون نوبت مقام حجر اسود رسید هر سردار [illegible] و هر قبیله خواست که من این سنگ را بجای خود
[illegible] دیگران مزاحمت کردند [illegible] نزاع و جدال [illegible] آخر آن حضرت علیه السلام را که در آن وقت بیست و پنج ساله بودند
در [illegible] حکم مقرر نمودند و گفتند که قاضی ما این جوان [illegible] تمام [illegible] پیدا شده [illegible] او بگوید تابع آنیم
آنحضرت علیه السلام [illegible] حکم فرمودند که آن سنگ [illegible] آن چادر [illegible] دارد
و همه [illegible] برداشتن او [illegible] آن سنگ محاذی مقام [illegible] او را از طرف خود [illegible]
خود با هم کردند [illegible] حکم [illegible] * قصه پنجم آنکه در غزوه
حدیبیه چون با کافران صلح [illegible] قرار یافت [illegible] کافران [illegible] او را رد [illegible] و
هر که از ما گریخته [illegible] مسلمانان رود [illegible] آن [illegible] فرمودند یاران آن حضرت علیه السلام این ماجرا را
شنیده بسیار ناخوش شده همه پیش آن حضرت علیه السلام آمدند [illegible] یا رسول الله ما هرگز [illegible] قبول نخواهیم کرد
زیرا که درین هر دو صورت ذلت ما است [illegible] گریخته خود را
باز خواهیم گرفت آن حضرت علیه السلام فرمودند [illegible] گریخته [illegible] نخواهد بود مگر منافق که
در دل او محبت کفر و رفاقت کافران خواهد بود و او قابل همین است که [illegible] مانند [illegible] ما است
که او را از پیش خود اخراج [illegible] حال آنکه [illegible] عقل
آنحضرت علیه السلام [illegible] * قصه ششم آنکه در غزوه [illegible] چون کافران [illegible] از محاصره [illegible]
بر آنحضرت علیه السلام [illegible] قریب دوازده هزار کس [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible]
[illegible] شده بودند و آخرها بسبب طول محاصره و نایافت آب و دانه [illegible] قابل [illegible] طاقت مقاو

معوا الذون

این جمع بیشتر استند آنحضرت عم حذیفه بن الیمان را وقت شب بطریق جاسوسی در لشکر آنها فرستا
فرمودند که سرداران قریش را تفحص نموده با هر یک درخور دکن و بگو که فردا روز یورش است همه قوم لشکر شما را
که سرمنشای این هنگامه اندیشیده اند [illegible] و خود عقب شما خواهند ماند و از آن طرف بر شما ضرب و [illegible]
است بوقوع خواهد آمد پس از هر دو طرف همین قبیلهٔ قریش مقتول و مجروح خواهند شد و دیگر قبائل محفوظ خواهند
ماند و در هر دو صورت فتح و شکست شما را ضعف و سستی لاحق خواهد شد و من بعد قبائل دیگر بر شما جری و دست
خواهند شد این را اینک [illegible] کار کسی آنها بشنیدن این خبر در حرم خود متزلزل شدند و یورش موقوف
کردند تا آنکه نفاق صریح در میان آن لشکر ظاهر شد و بی سبب ظاهری کوچ کرده رفتند بالجمله گمان آنکه این قسم
عاقل سوداوی و مجنون باشد همینه مانند آن است که کسی آفتاب را تاریک گمان کند و چه قسم می تواند بود که
تو مجنون باشی (وَاِنَّ لَكَ لَاَجْرًا غَيْرَ مَمْنُوْنٍ) یعنی و تحقیق برای تست اجر و ثوابی که تا قیامت منقطع نخواهد
گشت زیرا که ارشاد تو هدایت کامله عالم خواهد رسید و آن هدایت تا روز قیامت باقی خواهد ماند و مجنون را
از حرکات و افعال [illegible] خود [illegible] مانند جای آنکه کسی را هدایت کند و نتیجهٔ عمل خود مستحق ثواب
نمی گردد زیرا که [illegible] عملی او [illegible] نمی باشد به جای آنکه او را ثواب غیر منقطع حاصل شود [illegible]
ثواب غیر منقطع که [illegible] برای آن حضرت عم موعود است معلوم شد که دیگران ثواب اعمال [illegible] ایشان
است تا قیام قیامت منقطع نخواهد شد پس [illegible] که [illegible] زائل گشت [illegible] آن اشکال
این است که اجر غیر ممنون برای هر مومن در سورهٔ انشقاق و سورهٔ تین موعود است ذکر آن در مقام مخصوصات
آن حضرت عم چه مناسبت دارد و وجه زوال اشکال آن است که آنچه در حق مومنان موعود است
است ثواب بهشت است و آنچه مخصوص آن حضرت عم است عدم انقطاع ثواب اعمال است تا قیامت
و منشای آن هدایت عامه کامله خیر منصوص است [illegible] آن [illegible] است [illegible]
عباس رض منقول است که هیچ نبی نیست مگر او را ثواب اعمال هر که با او ایمان آورده [illegible] داخل شد
می رسد زیرا که هر عملی که [illegible] به دلالت و ارشاد پیغمبر خود می کند والدال علی الخیر کفاعله چون زمان ادیان سابق منسوخ
شده آمده است تا آنکه آخر ادیان که دین محمدی است علی صاحبه الصلوة والسلام [illegible] گشت
و عمل بدین منسوخ موجب اجر و ثواب نیست پس [illegible] اجر و ثواب انبیای سابق انقطاع یافت [illegible] قیامت
امتداد نکشید بخلاف اجر و ثواب خاتم المرسلین که تا قیام قیامت منقطع [illegible] گمان
کنند (وَاِنَّكَ لَعَلٰى خُلُقٍ عَظِيْمٍ) یعنی و بتحقیق تو هر آینه بر خلقی بزرگ هستی و [illegible] مجنون را [illegible]
[illegible] زیرا که تلون حالات و تبدل اوهام و خیالات از لوازم جنون است [illegible]
و [illegible] خلق [illegible] و در حدیث شریف وارد است که از حضرت ام المومنین عائشه صدیقه رض [illegible]
که خلق آن حضرت عم چه بود که او را حق تعالی در مقام مدح یاد فرموده گفتند که خلق آن حضرت عم قرآن بود [illegible]

[illegible] تعالی در قرآن [illegible] اراشان [illegible] شده و هر چیز را که حق تعالی در قرآن نکوهیده است
[illegible] گفته اند که خلق عظیم آن حضرت عم آن بود که حق تعالی ایشان را در این آیت تعلیم
[illegible] که خذ العفو وأمر بالعرف واعرض عن الجاهلین و فی الواقع در حالت دعوت الی الله و نصرت
[illegible] بعضی گفته اند که خلق عظیم آن حضرت عم آن بود که هم با خلق بظاهر مخالطت و معاشرت
[illegible] باطن [illegible] میگذرانید [illegible] ظاهر و باطن می گذشت و این امر
[illegible] ظاهر و باطن [illegible] گردد و [illegible]
[illegible] مکارم الاخلاق [illegible] من رای آن [illegible] است [illegible] جمیع پیغمبران گذشته
[illegible] آدم و [illegible] نوح [illegible] خلق و خلت [illegible]
[illegible] و [illegible] و امر بمعروف و نهی از منکر [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] آن حضرت [illegible] خلق عظیم [illegible] فرموده [illegible]
[illegible] * مصرع * [illegible] * [illegible] وارد [illegible]
[illegible] آن حضرت [illegible] فرمودند که از تبعه مکارم
[illegible] ان تصل من [illegible] ظلمات [illegible] آیت [illegible]
[illegible] آن است که [illegible] عطای [illegible]
[illegible] احوال آن حضرت [illegible] آن حضرت عم [illegible]
[illegible] حالات [illegible] آن [illegible]
[illegible] آن حضرت عم [illegible] آن حضرت [illegible]
[illegible] دیگر عم آن حضرت عم [illegible]
آن حضرت عم [illegible] عظیم [illegible] مبارک [illegible] آنکه [illegible] مبارک از [illegible]
[illegible] عرض کرد [illegible] اللهم [illegible]
[illegible] ایشان باید کرد [illegible] دعای بد [illegible] رحمت [illegible] بدایت [illegible]
اللهم اغفر لقومی و اهد قومی فانهم لا یعلمون [illegible] حبان [illegible] و دیگر محدثان
[illegible] روایت [illegible] محدثان [illegible] زید بن [illegible] روایت
کرده اند که [illegible] آخر الزمان عم که در کتابهای [illegible] آن حضرت عم ظاهر شد مگر
دو صفت که آن [illegible] یکی آنکه علم او بر [illegible] غالب باشد دوم آنکه در مقابله [illegible]
[illegible] او [illegible] که این دو صفت را امتحان کنم منتظر [illegible] وقت [illegible] ناگاه چنین اتفاق افتاد که آن حضرت [illegible]
[illegible] از [illegible] که از [illegible] قیمت معین فرمودند من [illegible]

روز رفتم و تقاضا شروع کردم دیدم که اصلا بجا نمی شوند و نمی گویند که هنوز مدت موعود نگذشته است چرا تقاضا میکنی
من بقصد [illegible] تقاضا نشست گوشه شروع کردم چون دیدم که یاران بسیار و [illegible] آن حضرت صلعم جمع شده اند زیاده در
درشتی کردم تا ایشان را بسبب [illegible] آن یاران [illegible] غالبه کنند و عرض سخت می گویند لکن ایشان [illegible]
نشدند تا آنکه این [illegible] گفتم که [illegible] شده ادای قرض همین قسم [illegible] و تعلل کرده آمده اند تا قرض خواه
از ما تا سانی قرض خود را وصول نکرده [illegible] این حرف حضرت عمر رض تفت شدند و من بر خاستم و پیراهن
مبارک آن حضرت صلعم را و چادر مبارک [illegible] خود کشیدم و به چشم تیز دیدم و گفتم که [illegible] همین
وقت قرض من [illegible] آن حضرت صلعم [illegible] و حضرت عمر رض [illegible] برداشته بر من آمده گفتند
که ای دشمن خدا [illegible] آن حضرت صلعم [illegible] آن حضرت صلعم [illegible] حضرت عمر رض نظر کرده و فرمودند
که [illegible] کرد مطالبه و مدارا [illegible] و ادای قرض [illegible] نصیحت
[illegible] حرف [illegible] حضرت امیر المومنین عمر [illegible] عرض کردند که یا رسول الله [illegible]
[illegible] تمام حق او [illegible] گردد [illegible]
[illegible] این [illegible] آید رسل شود من [illegible] شده [illegible] روایت
[illegible] آن حضرت صلعم [illegible] فرمودند [illegible]
[illegible] میاش و چادر مبارک آن حضرت صلعم [illegible]
[illegible] بود که بر مبارک [illegible] آن [illegible] شده فرمودند [illegible]
[illegible] شتر مرا [illegible] کرده [illegible] مال [illegible] است [illegible]
[illegible] آن حضرت صلعم فرمودند [illegible] است [illegible] مال من [illegible]
[illegible] من است من قصاص [illegible] گرفت [illegible]
[illegible] نمی فرمودند چون صادق [illegible] گذشت [illegible] شتر [illegible]
بار کرده [illegible] و بر شتر [illegible] این حدیث را ابو داود [illegible] روایت کرده [illegible]
[illegible] آن حضرت صلعم با منافقین عهد خود [illegible] می فرمودند [illegible]
کند تا آنکه حق تعالی با وجودیکه ارحم الراحمین است [illegible]
جاهد الکفار [illegible] واغلظ علیهم [illegible] آن حضرت صلعم [illegible] لا تطرونی کما اطرت
النصاری عیسی بن مریم [illegible] عبد الله و رسوله [illegible] حضرت
را [illegible] مدح و ستایش می [illegible]
است و در صحیح مسلم از ام المومنین حضرت عائشه [illegible] که آن حضرت صلعم [illegible]
عمر خود از کنیزکان و غلامان و خدمتگاران کسی را نزده اند [illegible] حضرت صلعم [illegible]

را به آداب صحبت زجر نفرموده‌اند و برای انتقام خود کسی را از بیت نرانده‌اند و نیز در صحاح مروی است
که آنحضرت عم گاهی در مجلس بحضور یاران پای خود دراز نفرموده‌اند و اگر کسی برای ملاقات می‌آمد تا وقتیکه
او نشسته می‌ماند هرگز برنمی‌خاستند و هر دو زانوی آنحضرت عم در نشستن مقدم بر زانوی کسی نمی‌شد و هرکه
از اهل بیت آنحضرت عم یا یاران آنحضرت عم یا رسول الله گفته آنحضرت عم را می‌خواندند در جواب او لبیک
می‌فرمودند و در تاریخ [illegible] مذکور است که روزی آنحضرت عم در سفر بودند یاران را فرمودند که امروز میخواهیم
که یک بره کباب کنیم. یاران عرض کردند [illegible] از آنها گفت که من ذبح کنم دیگری گفت که من پوست میکشم و سوم
گفت [illegible] و چهارم گفت که پختن آن بر ذمه من و علی هذا القیاس هیچ لوازم این خدمت را
[illegible] آنحضرت عم برخاستند یاران مشغول کار بودند بعد دیری تشریف
آوردند [illegible] از صحرا جمع کرده آوردند یاران عرض کردند یا رسول الله این کار را هم ما می‌کردیم چه ضرور بود
که نفس نفیس خود این محنت کشیدند فرمودند که حق تعالی [illegible] یاران خود ممتاز شده
بنشیند و تا ممتاز نشود و در بخاری مذکور است که کنیزکی از [illegible] آنحضرت را نام گرفته هر جا که
میخواست می‌برد ابا نمی‌فرمودند و [illegible] آنحضرت [illegible] احبارات فاسده
[illegible] آن حضرت [illegible] ایشان تا نها
می‌نشست [illegible] کسی از دور پیدا میشد متوهم شده گفت [illegible] جای دیگر
خلوت [illegible] آنحضرت [illegible] را قبول [illegible] قاعده [illegible] از
صبح [illegible] هر یک [illegible] آورده ناوران آورده دست [illegible]
آب [illegible] شود تمام روز آن آب را [illegible] و آن [illegible] کرده [illegible]
[illegible] و آب [illegible] خیال [illegible] آورده [illegible]
و دو بار آورده دست میگذاشتند [illegible] آنحضرت عم [illegible] نیز ملاطفت
میفرمودند طفلی بود برادر انس بن مالک که جانوری [illegible] گونه پرورده بود اتفاقا آن
[illegible] مرد آنحضرت عم برای تعزیت آن [illegible] داعه [illegible] النغیر [illegible] این کلام
[illegible] انس بن مالک که خادم آنحضرت [illegible] است که من ده سال آنحضرت عم را
خدمت کردم هیچ گاه نفرمودند که چرا این کار نکردی و چرا این کار کردی و در حدیث صحیح وارد است که گران ترین
چیز روز قیامت در ترازوی اعمال مومنان خلق نیک خواهد بود و نیز وارد است که روزی آنحضرت عم یاران
خود را فرمودند که هیچ میدانید که بیشتر کدام سبب مردم در دوزخ [illegible] رفت عرض کردند یا رسول الله او رسول
خدا دانا تر است فرمودند دو چیز [illegible] آدمی که دهان و شرمگاه است بیشتر موجب دخول نار خواهند شد باز فرمودند
که هیچ میدانید که کدام چیز بیشتر موجب دخول بهشت خواهد شد عرض کردند الله و رسوله اعلم فرمودند تقوی و حسن خلق

(ح)

و نیز

وبنزد خدا است که مرد بایمان بسبب حسن خلق خود درجهٔ صائم الدهر و قائم اللیل می یابد و هرگاه از اثبات آنکه جنون در حق آنجناب صلعم جدا بودن این احمال چه رو هدایت کابه که سبب اجر و ثواب غیر منقطع است و باعث اطلاع بر این اخلاق کریمه که دلالت . مال عقل میکند صریح [illegible] ظاهر [illegible] است حالا می فرماید که (فَسَتُبْصِرُ وَيُبْصِرُونَ) یعنی پس عنقریب خواهی دید و ایشان هم خواهند دید وقتی که [illegible] آیت [illegible] تو ایشان را برسر [illegible] خواهد آورد و کمال تو در نظر ایشان جلوه خواهد داد و بعد از موت که پرده از روی کار تو [illegible] بر داشت و مرتبهٔ هریک از عقل و دانش هویدا خواهد شد که (بِأَيِّكُمُ الْمَفْتُونُ) یعنی کدام یک از شما مجنون و مفتونی است تو که اسرار خفیهٔ عالم ملک و ملکوت را در ضمن جوامع الکلم بایشان نشان میدهی و آیتهای [illegible] ذات تو و از آیات آنی که در انفس ایشان لامع و تابان است محجوب مانده مثال دیوانگان بعبادت سنگهای تراشیده و چوبهای نا تراشیده مفتون بوده اند (إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ) یعنی پروردگار تو همان است و داناتر بکسی که مجنون تحقیقی و مفتون تحقیقی است که عقل او در پردهای تو بر تو [illegible] و مخفی گشته تا آنکه (ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ) یعنی گمراه شد از راه خداوند خود و از جانور هم گمراه گشت که راه جاه خاوند خود را می شناسد (وَهُوَ أَعْلَمُ) [illegible] همان است و داناتر بعاقلان صحیح العقل که از آنها تعبیر کرده میشود (بِالْمُهْتَدِينَ) یعنی مردمانیکه [illegible] [illegible] وبسوی او متوجه شدند و چون در میان این هردو فرقه بون باین و بعد بعید است می باید که [illegible] [illegible] خلق خود موافقت ظاهری چنانچه در باطن موافقت [illegible] زیرا که موافقت ظاهر اثر موافقت باطن است و علامت آن (فَلَا تُطِعِ الْمُكَذِّبِينَ) یعنی پس اطاعت مکن انکار کنندگان را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس ما را اطلاع ده که ما را و ران و مگر بندان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مرغوب لباس [illegible] و طعامهای لذیذ و مالهای [illegible] برای تو [illegible] [illegible] [illegible] ما همه سرداران مطیع و منقاد تو ایم [illegible] ریاست [illegible] [illegible] [illegible] و عقل و دانش [illegible] آنحضرت صلعم فرمودند که از بین [illegible] هیچ منظور [illegible] فرمان برداری او منظور است آنها گفتند که اگر این کار ترا منظور است [illegible] [illegible] مابش و که بتان ما را بد مگو و مردم را از عبادت آنها منع مکن و خود بعبادت خدا [illegible] [illegible] از عبادت خدا منع نخواهیم کرد و بر تو طعن و طنز نخواهیم نمود آنحضرت صلعم سکوت فرمودند این آیت نازل شد [illegible] ارشاد شد که در نکوهش بتان و بیان قبح عبادت آنها هرگز [illegible] [illegible] [illegible] (وَدُّوا لَوْ تُدْهِنُ فَيُدْهِنُونَ) یعنی دوست میدارند که کاشکی اندکی در [illegible] و آئین خود سست شوی پس [illegible] [illegible] و غرض آن است که مرد حقانی را با صلابت مخالفان پروا نباید کرد [illegible] آنها [illegible] [illegible] مقصد منجر بسستی در دین میشود آری مدارات و حسن خلق با همه کس [illegible] است لیکن [illegible] [illegible]

تا این نوع قصوری واقع شود و در دین خود مداهنتی پیدا آید و این مقامی است بسیار مشکل در امتیاز و معرفت آن بسیار مردم درین مقام لغزش خورده اند بارها در تحسین خلق و استمالت قلوب و ارضای خواطر آنقدر کوشیده اند که در امور دینی مداهنت صرف کردن گرفتند و بعضی در راه تعصب و حمیت دینی آنقدر دور رفتند که درشت گوئی و بدخوئی را عین غیرت دینی فهمیدند و معرفت حادهٔ مستقیمه موقوف بر فرق میان مدارات و مداهنت است مدارات در گذشت از حقوق خود است مثل تعظیم و اکرام و احسان بدست و زبان و عیب پوشی و خیرخواهی و مداهنت سهل انگاری در اتلاف حقوق دین است از امر بالمعروف و نهی عن المنکر و اقامت حدود و بیان حق مر و بهر حال موافقت با منکران کو ظاهر باشد در هدایت عامه خلل می اندازد و در استحسان امر غیر مسنون قدح میکند چنانچه در حدیث شریف وارد است که اذا اغتیب الفاجر فالعلم یو حبه و در حقائق التنزیل مذکور است که سهل بن عبد الله تستری می فرمودند که من صحح ایمانه و اخلص توحیده فانه لا یانس الی مبتدع و لا یجالسه و لا یواکله و لا یشاربه و یظهر له من نفسه العداوة و من داهن مبتدعا سلبه الله تعالی حلاوة الایمان و من تحبب الی مبتدع نزع نور الایمان من قلبه یعنی هر که صحیح الایمان باشد و توحید او خالص باشد با مبتدع انس نگیرد و با او مجالست و مواکلت و هم پیاله نشود و هر که با مبتدع مداهنت پیدا کند نور ایمان و حلاوت آن از وی بر کنده شود پس از جملهٔ منکران کسی که رذیل النفس و بداخلاق باشد با او موافقت کردن گو بحسب ظاهر بود موجب تحصیل کمال حسن اخلاق است پس بیان آنکه حق تعالی برای اخلاق نیک ثابت داروار از موافقت آنها احتراز ضرور است تا سبب کثرت مداولت و مصاحبت آن رذیل النفس در اخلاق اینکس قصوری نشود چنانچه می فرماید (وَلَا تُطِعْ) یعنی و هرگز اطاعت مکن از جملهٔ این منکران (كُلَّ حَلَّافٍ) یعنی هر بسیار قسم خورنده را که در هر سخن به حدا قسم می خورد زیرا که قسم خوردن بسیار دلیل رذالت نفس است به دو وجه اول آنکه قدر بزرگی و عظمت خداوند خود را نفهمیده که نام بزرگوار او را در امور مبتذل میسازد و از مرتبهٔ عظمتش غافل است و عزت نفس به رعایت حقوق بزرگان خود است و رذالت آن بشناخت این حقوق والهذا اراذل نام پدر و مادر خود را بی تعظیم میگیرند و هیچ کس در عالم نیست به بنده آنقدر حقوق دارد که مولی تعالی دارد و چون این قسم حقوق را نشناخت دلیل کمال رذالت شد دوم آنکه هر که قسم بسیار میخورد خلاف و خیانت او در راستگوئی موجب کمال حقارت است در چشم مردم و این حقارت را دیده و دانسته هر وقت بر خود گوارا کردن دلیل رذالت نفس است و درینجا اشکالی است قوی حاصلش آنکه اگر قسم بسیار خوردن مذموم و معیوب است پس چرا در کلام آنحضرت صلعم قسم بسیار بوقوع آمده در هر سخن والذی نفسی بیده میفرمودند جوابش آنکه اکثار قسم در کلام آن حضرت صلعم بچند وجه موجب ازدیاد رفعت و قدر ایشان بود اول آنکه در هر سخن خود یاد الهی را از دست نمیدادند و این علامت کمال محبت است من احب شیئاً اکثر ذکره دوم آنکه هر سخن خود را املای در دست نائی می فهمیدند ولهذا نفسی بیده در مقام قسم می آوردند و این معنی نهایت مراتب تصحیح عبودیت است سیوم آنکه مضامینی که

بیان رذائل بسیار قسم خوردن

بر این قسم می فرمودند غالبا بسبب آنکه از عقل و حواس عوام بالاتر می شدند محتاج تاکید میگشتند پس در آوردن قسم تاکید دعوت الی الله حاصل می شد لهذا در امور نبوی آن حضرت را علیه السلام اتفاق قسم خوردن واقع نشد هر قسمی که خورده اند در بیان احکام شرعیه یا انذار از عذاب الهی خورده اند بخلاف قسم خوردن بسیار که از دیگران واقع میشود که هر یک از این امور بران منعقد است و بعضی از علما نوشته اند که وجه اکثار قسم در کلام آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم آن بود که قبل از بعثت آن جناب قسم های نامشروع بسیار رواج یافته بود به پدران و پسران و چشم و گوش خود و بزرگان و معتقدان و بتان قسم میخوردند آن حضرت را علیه السلام ضرور افتاد که بار بار در کلام خود قسم را استعمال فرمایند تا طریق قسم خوردن را مردمان از ایشان بیاموزند و آن قسم های نامشروع بود را بگذارند و بتابیع قولی درین مقام کفایت نمیکرد زیرا که قلع و قمع عادات راسخه بیکدو بار گفتن میسر نمی شود بالجمله بسیار قسم خوردن آنکس معیوب است که موصوف بوصف (مَهِين) نیز باشد یعنی پست همت و ذلیل الطبع که قسم های خود را برای اثبات مطالب خسیسه و اغراض بیهوده صرف نماید و نمی فهمد که کدام نام بزرگ را در باب کدام امر خسیس میسازم ما که این اکثار قسم او دلیل رذالت نفس و ذلت او است زیرا که عزیز [illegible] شاهد در رعایت عزت صاحب عزت می کند و ذلیل هر چیز را بر خود قیاس می نماید و ذلیل می فهمد هر چند این قسم رذیل النفس که ذلت [illegible] نام خداوند و هرکه باشد دلیل اعراض و لایق انکار کشتن است اکثر مفسرین نقل اند که مراد ازین اشاره بحال ولید بن مغیره است که مرد مالدار [illegible] از قبیل [illegible] در تفسیر سوره مدثر مذکور است و با این [illegible] عزت نام پروردگار خود را رعایت نمی نمود و کاش بر همین رذالت خود اکتفا میکرد با وصف این رذالت این صفت هم داشت که (هَمّاز) یعنی طعن کننده و بدگوینده خلق است که هم پس پشت [illegible] و طعن بهش می آمد در نسب و حسب و اخلاق و عادات هر کس قدح می کرد پس گویا سگی بود گزنده که مردم از صورت او بیزار می شدند و این نیز دلیل کمال رذالت نفس او است زیرا که هرکه پاس آبروی [illegible] نمی کند [illegible] آبروی خود را وقعت کرده باشد پس در حقیقت پاس آبروی خود ندارد و دوم آن است که آبروریزی مردم بر طعن و تشنیع خود را اکتفا نمیکند بلکه (مَشّاءٍ بِنَمِيمٍ) یعنی بپای خود رونده است برای نقل سخن یک کس را در حق دیگری باو می رساند تا باهم کدورت بهم رسانند آویزش کنند و آبروی یکدیگر را بریزند و خود نیز درین حرکت خفیف و رسوا شود زیرا که نقل خوری نزد عقلا موجب کمال حقارت است *بیت*

*هرکه عیب دگران پیش تو آورد و شمرد * *بیگمان عیب تو پیش دگران خواهد برد*

این است اذیتی که از وی در مقابل خالق و خلق و هتک حرمت و آبروی مردم بظهور می رسد و اذیتی که در اتلاف اموال و حقوق و فوائد دین و دنیا ازو بظهور می رسد آن است که (مَنّاعٍ لِلْخَيْرِ) یعنی بسیار منع کننده است نیکی را هرگز روادار آن نیست که کسی بجای کسی نیکی کند تا آنکه پسران و غلامان و نوکران خود را میگفت

رسول [illegible] محمد برفتند و سخن او را شنیدند مواجب و علوفه شما را بند خواهم کرد و هرکه از اقارب او پیش
آنحضرت صلعم می آمد مال او را [illegible] برادری قطع می کرد (مُعْتَدٍ) یعنی ظالم. تعدی می کند و حقوق واجبهٔ خالق و امثال
نوکر و [illegible] (اَثِیْمٍ) یعنی سخت گنهگار است. که شراب می خورد و هم زنا و لواطت
میکند بس به نفس خود نیز ظلم می نماید که او را در معرض هلاک ابدی می اندازد و با این همه وصفی دیگر دارد که (عُتُلٍّ)
یعنی گردن کش و سخت طبع و درشت خوی است که هرگز به نصیحت و فهمانیدن بر سر راه نمی آید و در دام
خودپسندی گرفتار می ماند اگر [illegible] کسی را می شنید محال بود که این همه [illegible] صعب او علاج پذیر می گشت
حالانکه سخن کسی نمی شنود علاج او هم ممکن نماند (بَعْدَ ذٰلِكَ) یعنی بعد ازین همه [illegible] که دارد (زَنِيْمٍ) یعنی
ولدالزنا است که تا هجده سال پدرش معین نبود و بعد از هجده سال مغیره گفت که این از نطفهٔ من پیدا شده است من
با مادرش جمع شده بودم و در لفظ بعد ذلك اشاره بآن است که این صفت او در مرتبه قبح از همه بالاتر است که
ترقی کرده بعد از همه صفات بآن اشتمال [illegible] می شود الا ولد زنا بودنش [illegible] خارجی از همه صفات [illegible]
و خبث آن [illegible] که نطفه چون خبیث شود [illegible] حرام [illegible] همه اخلاق خبیثه پیدا آید
پس این صفت گویا رئیس [illegible] جمیع اخلاق رذیله است که بعد از همه [illegible] در خاطر می نشیند و کاش مال
همه رذالتها که جمع کرده است [illegible] از عقل هم [illegible] پرده پوش این قبائح او می شد آنقدر [illegible]
[illegible] است که (اَنْ كَانَ ذَا مَالٍ وَّبَنِيْنَ) یعنی بسبب آنکه [illegible] صاحب مال [illegible]
[illegible] شده [illegible] تمام [illegible] تکذیب آیات [illegible]
مقابله او شروع کرده [illegible] (اِذَا تُتْلٰى عَلَيْهِ اٰيٰتُنَا) یعنی [illegible] آیات ما [illegible]
می داند این کلام از [illegible] خارج است [illegible]
مرا با او چه [illegible] رذالت نسب و حسب و اخلاق [illegible] از مال و اولاد و پسران [illegible]
مرا می باید که [illegible] (قَالَ اَسَاطِيْرُ الْاَوَّلِيْنَ) یعنی میگوید که
افسانهای دروغ پیشینیان است که نوشته گذاشته رفته اند کلام الهی نیست لهذا در حق این سرکش کافر نعمت
انتظار آمدن روز قیامت که موعد جزای هر یک [illegible] ندامت نخواهم کشید بلکه (سَنَسِمُهٗ عَلَى الْخُرْطُوْمِ) یعنی عنقریب
داغی خواهیم نهاد او را بر بینی که بیشتر مقام فخر و نخوت از اعضای آدمی همان است و مظهر آبرو و عزت [illegible]
او است تا او را مانند گنهگاران [illegible] از حضرت ابن عباس و دیگر صحابه رضی روی است که
روز جنگ بدر شمشیری یکی از انصاریان بر بینی او رسید و بینی اش مجروح گشت چون در مکه رسید بمعالجه
آن جراحت پرداخت [illegible] و آکله گشت تا آنکه بهمین مرض مرد و علما گفته اند که ولید بر آنحضرت صلعم یک طعن
زبان کشاده بود و حرف مجنون بر زبان رانده حق تعالی او را بده طعن یاد فرمود ازینجا معلوم شد که چون او تعالی در مقام
عدل موذیان رسول صلعم را یک را ده گرفته جزا داد کسانی را که در محبت رسول الله صلعم و خدمت او مصروف مانده اند

الله

الذي يكذب را بدو گرفته انتقام خواهد فرمود و لهذا در حديث شريف وارد است که من صلّى عليّ واحدةً صلّى الله
عليه عشرا يعني هر که بر من يکبار درود فرستد حق تعالى او را ده بار رحمت ميکند و در لفظ خرطوم که در لغت بيني
فيل و خنزير را گويند کمال حقارت ذات است گويا آنکس از انسانيت بر آمده و در خساست حکم خنزير و در نخوت
و تکبر حکم فيل گرفته است و نيز چون اصحاب الفيل را ديده و شنيده بود تعريض بآن قصه نيز منظور است که
بهمانيم که خراطيم افيال را مي بريم اهل مذاقين نوشته اند که بيني هر جانور بسوي بالا مائل مي باشد مگر بيني فيل و
خنزير که بسوي پستي آويزان ميشود پس در ذکر لفظ خرطوم اشارت باين است که همگي همت او در پستي
ترقي معکوس ميکند و مانند مرغ هر چند کلان ميشود همت او تنگ تر ميگردد و هر قدر اين پست همت را مال و پسران
زياده ميشوند در خساست و رذالت فرو تر مي افتد و اين هم از [illegible] اذلال و [illegible] است [illegible] اگر کسي را
بشنيدن قصه اين ولد پليد و ديگر هم مشربان او که زمين [illegible] را [illegible] است به نجاست خود آلوده کرده بودند
و منصب فرمان روائي و حکمراني حاصل کرده بخاطر رسد که اين قسم [illegible] را [illegible] روی کار
بايستي آورد و بر وسادهٔ رياست جا بايستي داد و نا اين همه فساد و قبائح خود را [illegible] تا روش
آنها گرفتار ورطهٔ ضلالت و رذالت گردند و اين قسم پيغمبر بزرگ منزلت را [illegible] جواب [illegible] ميفرمايد که
(انا بلوناهم) يعني به تحقيق ما آزمايش کرديم [illegible] را بدادن مال و رياست [illegible]
[illegible] مال و [illegible] حق رسول الله [illegible]
مي [illegible] کشته شدن سرداران [illegible] اموال و [illegible] افواج گرفتار شده [illegible]
[illegible] حق الله و حق الرسول را [illegible] و سرداران خود مقدم سازند [illegible]
و تسلط بر جميع ممالک و [illegible] (کما بلونا) يعني چنانچه ما [illegible]
قسم (اصحاب الجنة) يعني صاحبان باغي را [illegible] مشهور [illegible] است و آن باغي بود متصل [illegible]
يمن است بر [illegible] آن شهر بر سر راه مالک آن شخصي بود [illegible] آن باغ و درختهاي ميوه دار
و زراعتهاي محصول آور [illegible] بود و او را از آن باغ در هر فصل محصول [illegible]
بود که در وقت چيدن ميوه و درو کردن زراعت [illegible] باقي مي ماند [illegible]
خرمن آنچه بسبب باد منتشر [illegible] و در وقت [illegible]
بفقرا ميداد [illegible] از آنکه محصول آن باغ بخانه مي آورد [illegible] حصه [illegible]
و در وقت آورد کردن غله [illegible] حصه [illegible]
جدا کرده نگاه ميداشت چون او مرد [illegible] سه پسر ماند آن پسران با هم مشورت کردند که [illegible]
شده ايم و زن و فرزند [illegible] و پدر ما [illegible] ما [illegible]
چه تدبير بايد کرد [illegible] ايشان گفت که [illegible] و بر طريقهٔ پدر خود [illegible] خواهد داد

[illegible] آن سخن او را نشنیدند و باهم اتفاق کردند بر آنکه در وقت رسیدن میوه و درو کردن زراعت فقرا را
آمدن [illegible] زراعت را برداریم و حصه فقیران جدا [illegible] آری در وقت خوردن ما گرسنگی
سائل نخواهد آمد [illegible] و از میانه برخیزد و ملامت ما نکند (اِذْ اَقْسَمُوْا) یعنی وقتیکه
قسم خوردند [illegible] (لَیَصْرِمُنَّهَا) یعنی [illegible] خواهند [illegible] زراعت آن باغ را
(مُصْبِحِیْنَ) [illegible] و [illegible] ایشان وقت [illegible] زراعت را
می برید [illegible] (وَلَا یَسْتَثْنُوْنَ) یعنی و هرگز انشاء الله تعالی نگفتند تا احتمال
[illegible] باشد زیرا که حکم شرعی آن است که اگر کسی [illegible] قسم انشاء الله تعالی
[illegible] اگر خواهد موافق آن قسم عمل آرد و اگر خواهد [illegible]
[illegible] از ما مقدور نشود [illegible] استثنا کردند
[illegible] باهم استوار نموده بخواب رفتند [illegible]
نازل شد (فَطَافَ عَلَیْهَا) یعنی پس گردا گرد آن باغ و زراعت (طَآئِفٌ مِّنْ رَّبِّكَ) [illegible]
از [illegible] آتش [illegible] بالای آسمان [illegible] درختها [illegible] آن باغ
را پاک بسوخت (وَهُمْ نَآئِمُوْنَ) یعنی و ایشان در خواب بودند [illegible] از آمدن [illegible]
[illegible] است [illegible] و حق امانت الهی [illegible]
[illegible] (فَاَصْبَحَتْ) یعنی پس وقت صبح شد آن باغ ایشان (كَالصَّرِيْمِ) [illegible]
[illegible] ایشان از خواب غفلت [illegible] باغ [illegible] (مُصْبِحِیْنَ)
یعنی پس باهم [illegible] (اَنِ اغْدُوْا عَلٰی حَرْثِكُمْ) [illegible] روان شوید بر زراعت
خود (اِنْ كُنْتُمْ صٰرِمِیْنَ) یعنی اگر [illegible] زراعت خود [illegible] خواهید کرد و [illegible]
زراعت [illegible] بهجوم گدایان ممکن نخواهد شد [illegible] پس از [illegible]
باغ زراعت [illegible] (فَانْطَلَقُوْا) پس روان شدند [illegible]
و [illegible] (وَهُمْ يَتَخَافَتُوْنَ) و ایشان [illegible] پوشیده [illegible]
مضمون اشارات ایشان (اَنْ لَّا يَدْخُلَنَّهَا الْيَوْمَ عَلَيْكُمْ مِّسْكِيْنٌ) [illegible]
گدایان [illegible] آن باغچه کسی از گدایان [illegible]
[illegible]
[illegible] (وَّغَدَوْا عَلٰی حَرْدٍ قٰدِرِیْنَ) یعنی [illegible]
[illegible] (فَلَمَّا رَاَوْهَا) یعنی پس چون دیدند آن باغچه را [illegible] درختها
[illegible] (قَالُوْا) یعنی گفتند باهم که ما [illegible] این باغ باغ ما نیست

(إِنَّا لَضَالُّونَ) یعنی تحقیق ما راه گم کرده‌ایم و بسبب تاریکی شب بر سر راه باغ خود نیفتادیم باز چون در جوانب و اطراف تأمل کردند و نشانهای باغ خود یافتند گفتند که ما راه گم نکردیم بلکه (بَلْ نَحْنُ مَحْرُومُونَ) یعنی بلکه ما محروم گردانیده درگاه ازلی شدیم که بسبب ظاهر این باغ معمور که سرمایهٔ معیشت ما بود تلف شد همچنین اهل مکه قحط و روز بدر را دیده اول خواهند گفت که این ... عقوبت نیست بلکه باران نامدی در رنگ کرده است خود بخود خواهد کشود و همین جنگ ما شکست خورده‌ایم باز فتح خواهیم یافت و چون این قحط و این شکست متصل و متواتر خواهد شد خواهند دریافت که ما محروم درگاه ازلی ایم چنانچه مالکان باغ دریافتند و دست تأسف گزیدند و در آن وقت (قَالَ أَوْسَطُهُمْ) یعنی گفت برادر میانگی آنها چون دید که برادران خود حسرت میکنند (أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ) یعنی آیا نگفته بودم شما را پیش از این که (لَوْلَا تُسَبِّحُونَ) یعنی چرا پاک نمیدانید خدای تعالی را از آنکه در وعده خود خلاف کند ... زکوة و صدقه ... برکت مال را ... که ما را بسبب دادن فقیران ... گرفتار خواهد کرد ... تا معلوم شود ... خدای تعالی لازم است و لهذا در حدیث شریف آمده است که البخیل بعید من الله و بعید من الناس و بعید من الجنة قریب من النار و سخی را ... و برکرم خداوند و صدق وعده او لازم است و لهذا در حدیث شریف آمده السخی قریب من الله قریب من الناس قریب من الجنة بعید من النار و نیز در حدیث شریف آمده است که ... چیز قسم خورده میگویم زیرا که بحسب ظاهر دور از عقل می نماید اول آنکه ما نقصت صدقة من مال یعنی هرگز ناقص نمی کند صدقه از مال گو بظاهر در فهم بشر نقصان معلوم می شود دوم آنکه ما تواضع احد لله الا رفعه الله یعنی هرگز تواضع نمی کند کسی برای خدا مگر که بلند قدر می کند او را خدای و ... کردن برای خدا ... و دیگر چنین ارشاد شده که تواضع برای خدا ... است ... معانی آن ... دوم تعظیم ... سوم ... والاعزا یعنی هر بنده که با وجود قدرت انتقام از حق دار خود عفو کند او را خدای تعالی البته عزت می بخشد ... ظاهر بین ترک انتقام را موجب ذلت می فهمد و چون آن دو برادر ... (قَالُوا) یعنی گفتند ... (سُبْحَانَ رَبِّنَا) یعنی پاک است ... از آنکه وعده خود خلاف کند ... (إِنَّا كُنَّا ظَالِمِينَ) یعنی تحقیق که ما بودیم ستمکار که در حق گدایان بخیل شدیم و طریقهٔ پدر خود را گذاشتیم ... و چون به گناهان خود اعتراف کردند (فَأَقْبَلَ بَعْضُهُمْ عَلَى بَعْضٍ يَتَلَاوَمُونَ) یعنی پس متوجه شد بعضی ایشان بر بعض دیگر که ملامت میکردند یک برادر به برادر دیگر گفت که اول تو این مشوره دادی ... و آن برادر این برادر را ملامت کرد که اول تو ... بسیار پیدا کرده‌ایم و از من تدبیر این کار پرسیدی و ... آنها از بر ملامت گرفتند

[illegible] از غرفشار بسیار چون دیدند که ملامت بعد از وقوع واقعه هیچ فائده نمی کند بی اختیار متحسر شده (قَالُوْا) یعنی همه متفق شده (يَا وَيْلَنَا) یعنی ای وای بر ما (اِنَّا كُنَّا طَاغِيْنَ ﴿۰﴾) یعنی بتحقیق که ما همه بودیم سرکشی کننده زیرا که ما را درین باب مشوره دکر [illegible] که کار خیر محل مشوره نمی باشد و [illegible] ما را چه مناسب بود که یک قلم حق الله را [illegible] می کردند [illegible] سرکشی و ظالم خود نادم شده ایم (عَسٰى [illegible]) یعنی توقع داریم از پروردگار خود (اَنْ يُّبْدِلَنَا خَيْرًا مِّنْهَآ) [illegible] بوستان [illegible] ما را بهتر از ان [illegible] از راه دیگر [illegible] این حال بر ما فراخ کند [illegible] کرم او [illegible] دیگر دیدیم اما درین وقت ما [illegible] او و ما امید داشتیم (اِنَّآ اِلٰى رَبِّنَا رَاغِبُوْنَ ﴿۰﴾) یعنی بتحقیق ما بسوی پروردگار خود رغبت قوی داریم [illegible] [illegible] که حق تعالی درین کلمه اخلاص آنها را پسندید چون حسرت [illegible] پادشاه آن شهر این [illegible] و انهار [illegible] از باغهای معموره خود که حیوان [illegible] عطا نمود [illegible] باغ [illegible] که بسلطه خوشه آن [illegible] یک اشتر می شد همچنین [illegible] اهل مکه بعد از [illegible] پدران [illegible] خود و تلف شدن [illegible] و جنگها و کشتن [illegible] قحط [illegible] سال تا آنکه [illegible] آتش که [illegible] و پوست مرده [illegible] کرده [illegible] آب [illegible] [illegible] نوشیدند نادم و پشیمان شده بار و ناچار قدر نعمت [illegible] دانسته [illegible] آورد [illegible] حق تعالی [illegible] حال ایشان را [illegible] [illegible] سیار و [illegible] بی شمار [illegible] بایشان ارزانی [illegible] رفت و [illegible] حق تعالی [illegible] حال مردم مکه [illegible] (كَذٰلِكَ الْعَذَابُ) [illegible] باغ [illegible] هر عذاب دنیوی [illegible] [illegible] اقرار [illegible] آن عذاب کارگر می [illegible] (وَلَعَذَابُ الْاٰخِرَةِ اَكْبَرُ) یعنی والبته [illegible] آخرت [illegible] بزرگتر است آن را بر عذاب دنیا قیاس نباید کرد زیرا که غضب الهی در آخرت [illegible] توقع [illegible] عذاب [illegible] خواهد گشت و توبه و استغفار و ندامت و اقرار هرگز [illegible] آن عذاب نمی خواهد افتاد [illegible] ایمان را بعد از چشیدن [illegible] داخل بهشت خواهند کرد اما آن [illegible] بجهت پاک کردن آنها از لوث گناهان است تا قابل دخول جنت شوند [illegible] گرد [illegible] چون [illegible] که بملازمت پادشاه برند اول بحمام می برند [illegible] [illegible] گرم [illegible] گرم حمام [illegible] بدن او را [illegible] قابل [illegible] مجلس پادشاهی شود لیکن این چیزها را کسانی می [illegible] که حقائق امور را می شناسند و حقیقت دنیا را از حقیقت آخرت ممتاز میدانند و این کافران این چیزها را نمی فهمند (لَوْ كَانُوْا يَعْلَمُوْنَ ﴿۰﴾) یعنی اگر میدانستند حقائق اشیا را و آخرت را بر دنیا قیاس میکردند لیکن اینها باین مرتبه نمی رسند [illegible] که میگویند چنانچه در قصه باغ ضروان برادر میانه را نیز آفت رسید و حصه او از محصول باغ تلف شد

و همچنین

و بیابانی که در میان باشد [illegible] شود و [illegible] تعقلند. این کافران بگویند که آیا این قسم عقیده بیان [illegible] + [illegible] أأنتم أضللتم عبادي هؤلاء + یعنی می پرسد از ایشان که کدام یک از ایشان [illegible] است [illegible] می شود و اگر ایشان بگویند که اعتقاد ما به کرم خدا نسبت [illegible] لیکن همگی اعتقاد ما بر کسانی است که طول العمر در عبادت [illegible] آنها مصروف نموده ایم [illegible] و شمول آنها هیچ کار نمی کنند اخیا بر ما و تعالی خشم هم میگیرد [illegible] و معاملهٔ او را با ما [illegible] میدارند و در ان شوری قصوری [illegible] + أم هم ضلوا السبيل + یعنی برای ایشان [illegible] السبیل [illegible] + یعنی [illegible] که بیارند شریکان خود برای مقابلهٔ خدا [illegible] می کنیم و غزوات [illegible] + [illegible] اولیاء [illegible] است [illegible] کارخانه های خدا [illegible] دارد [illegible] می [illegible] در این آیت معنی [illegible] که خالی از لطافت نیست [illegible] کونهم في الاذ الغرا [illegible] و برین تقدیر معنی آیت چنین باشد [illegible] و مجرم [illegible] عقلی و نقلی [illegible] نمی شود پس از ایشان [illegible] قول و درین مذهب شریک هم هست زیرا که اتفاق با عقلا [illegible] است [illegible] با ایشان کسی [illegible] شریک باشد پس [illegible] که [illegible] خود [illegible] و [illegible] معلوم شد که باین قول کسی از عقلا قائل [illegible] رفته ایشان از جملهٔ [illegible] نقلی و عقلی و اتفاق با عقلا ایشان را درین مسئله [illegible] این قول [illegible] باطل [illegible] اصل [illegible] معبودان باطل [illegible] قرآن شریف [illegible] است و اگر کافران گویند که معبودان ما مظاهر صفات کاملهٔ الٰهی اند [illegible] و نسبت مظهر با ظاهر [illegible] معارضت و مقابله با ایشان را [illegible] خداوندی داریم و عبادت ما معبودان خود را [illegible] عبادت خدا [illegible] معبودان خود عین [illegible] است [illegible] عبادت [illegible] مثل عینک [illegible] اگر ما [illegible] مرتبه [illegible] آن مرتبه [illegible] خیال [illegible] زیرا که [illegible] عبادت [illegible] عینک می بود [illegible] عبادت [illegible] و توجه [illegible] ظهور آن [illegible] اعمال ظاهری می شد [illegible] فائده نخواهد [illegible] ظهور نخواهد بود + يوم يكشف عن ساق + یعنی روزی که ظاهر کرده [illegible] برداشته خواهد شد از حقیقتی [illegible] آن حقیقت [illegible] است [illegible] با تمام [illegible] است [illegible] جهت بنا بر تشبیه و استعاره آن حقیقت [illegible] تام [illegible] جا [illegible] که [illegible]

عبارت است از جهات کمال [illegible] صفات اند [illegible] که صفات کمال به تمامها در این حقائق مجتمع [illegible] کمالات [illegible] در عالم [illegible] مثلا علم و قدرت [illegible] به جهت [illegible] مستقل [illegible]

[illegible] همان صفات که استقلالی ندارند [illegible] که اصل لا اصول همان است [illegible] وجه استقلالی کامل [illegible] لاجرم آن حقائق را بنا بر تشبیه و استعاره به نام اعضا مسمی ساخته اند [illegible] شبیه به کمال مشابهت [illegible] حقائق آلیه [illegible] ذات [illegible] به نسبت [illegible] اعضا [illegible] کمال [illegible] مانند صفات [illegible] مستقل [illegible]

حقائق [illegible] است چند چیز [illegible] وجه و عین [illegible] و ساق [illegible] این حقائق [illegible] به سبب اجتماع صفات [illegible] ظهور می نمایند [illegible]

[illegible] این حقائق [illegible] افراط و تفریط [illegible] این حقائق را [illegible] صورت [illegible]

[illegible] تعالی عما یقول الظالمون علوا کبیرا [illegible] قاعده [illegible] لکن [illegible] این حقائق [illegible] حقیقت و فهم این حقائق [illegible] تشبیه [illegible] قدر [illegible] در [illegible] خود [illegible] گفته [illegible] صفات [illegible] همان رنگ [illegible] قدرت [illegible] است [illegible] صفات [illegible] تعالی [illegible] است [illegible] عاجز [illegible] این [illegible] تحقیق این [illegible] دوست آدمی [illegible] دوست [illegible] صورت [illegible] مشابهت [illegible] [illegible] ذات [illegible]

[illegible] این همه حقائق [illegible] که بعضی [illegible] حقائق را از صفات [illegible] اند و لا نه تأخذنی الله [illegible] هر دو [illegible] منکشف خواهد شد [illegible] کمال [illegible] بالتصدیق [illegible]

سوره النون

[illegible] حقیقت عالی نیست مانند [illegible]

[illegible] آن حقائق [illegible] مظاهر بآن حقیقت [illegible] یوم یکشف عن ساق

برای امتحان عبادات [illegible] که [illegible] مظاهر [illegible] ویدعون

الی السجود + یعنی [illegible] سجده تا اگر عبادات ایشان به مقام تنزیه رسیده بود مقبول گشته است

[illegible] سجود ممکن خواهد شد و [illegible] قید مظاهر گرفتار مانده و به مقام تنزیه نرسیده اند وقت

[illegible] ممکن [illegible] که آن وقت کسب جدید نیست وقت ظهور آثار مکسوبات سابقه است

[illegible] مقام گفته است که ساق الشیء اصله الذی به قوامه کساق الشجرة وساق الانسان

یعنی [illegible] یوم [illegible] عن الاشیاء واصولها التی مبنیة علیها فیتمیز عبادتهم التی کانت علی غیر اصل

[illegible] کانت مبنیة علی اصل صحیح [illegible] خواندن [illegible] امتحان است نه تکلیف

[illegible] باشد [illegible] لاریب یوم الجزاء [illegible] تعبد و تکلیف فالمراد [illegible]

[illegible] سجده [illegible] کرده + فلا یستطیعون + یعنی پس هرگز طاقت نخواهند آورد

[illegible] سجده [illegible] ممکن نخواهد شد [illegible]

[illegible] است که میگفت [illegible] سجده [illegible]

[illegible] قیامت [illegible] ایمان [illegible] سجده خواهد افتاد و هرکه

[illegible] سجده می‌کرد [illegible] خواهد گشت که نمی‌تواند

[illegible] و در صحیح مسلم [illegible]

[illegible] پروردگار خود را خواهید دید [illegible] آفتاب روز [illegible] ماه شب چهاردهم

[illegible] هرکه در دنیا کسی را عبادت می‌کردید

[illegible] همراه آن [illegible] در دنیا [illegible] خواهند ساخت

[illegible] پرستان همراه [illegible] آفتاب [illegible]

پرستان [illegible] خواهند رفت و کسانیکه [illegible] خدا را می‌پرستیدند خواهند

[illegible] می‌پرستیدند [illegible] که [illegible]

[illegible] خدا [illegible] زن و فرزند [illegible] که غرض شما

[illegible] چیست عرض [illegible] فرمود که [illegible] دوزخ را

[illegible] مانند [illegible] بصورت [illegible] شکل خواهد

[illegible] آتش دوزخ خواهند [illegible] و همچنین [illegible] نصاری [illegible]

[illegible] خواهند شد [illegible] مانند [illegible] همراه گروید

عرض خواهند کرد که [illegible] رفاقت نکردیم [illegible] صحبت

فریب میدهند و قوت دیگر حال خود هم باشد تا آن کید را می شناسد و مکر من. جمیع قوای او را که محیط می شود و هر چه در جرداری با لکلیه مسلوب میگردد. هیچ قوت تاب آن کید را نمی تواند شناخت و اگر مکر من باین مرتبه قوی و محکم نمی شد ایشان را خوبی تو و احسان تو بر ایشان در تبلیغ این علوم نافعه چرا واضح نمی گشت و چرا در تکذیب و انکار تو مصر می افزودند (أَمْ تَسْأَلُهُمْ أَجْرًا) یعنی آیا تو از ایشان میخواهی مزدوری را بر رسانیدن این علوم نافعه (فَهُمْ مِنْ مَغْرَمٍ مُثْقَلُونَ) یعنی پس ایشان از تاوان آن مزدوری گران بار می شوند و باین جهت ملتزم و استفاده از تو نمی نمایند (أَمْ عِنْدَهُمُ) یعنی آیا نزد ایشان موجود است (الْغَيْبُ) یعنی علوم امور غیبیه از احکام الهیه و منافع و مضرات آخرت بطریق کشف صریح (فَهُمْ يَكْتُبُونَ) یعنی پس ایشان می نویسند آن مکشوفات خود را و قدرت تعبیر آن علوم کشفیه بعبارات واضحه دارند تا محتاج ایشان و پس ماندگان خود را نیز بهره از آن علوم برسانند و از تو مستغنی و بی پروا باشند چرا تحمل بار منت تو نمایند و چون از این هردو باعث هیچ یک متحقق نیست معلوم کن که این همه اصرار ایشان بر تکذیب و انکار محض از آثار مکر الهی است که ایشان را مقید و در تامل در جوانب سخن نمی دهد و از هیچ راه در آمد حق در اذهان ایشان ممکن نمیگذارد (فَاصْبِرْ لِحُكْمِ رَبِّكَ) یعنی پس صبر کن بر ایذای ایشان و منتظر باش حکم پروردگار خود را تا با ایشان چه معامله میکند و کدام یک را از ایشان در این تاخیر عذاب از توبه و ندامت و رجوع بحق بهره مند می سازد و کدام یک را بسبب این تاخیر از دیاد معاصی و گناهان و ترقیات مراتب ضلالت بهره مند می سازد (وَلَا تَكُنْ كَصَاحِبِ الْحُوتِ) یعنی و مباش مانند آن پیغمبر که در شکم ماهی زندانی شد و انتظار حکم الهی نکشید و بسبب عدم صبر بر تاخیر عذاب برای قوم خود عجلت و شتابی نمود و آن پیغمبر حضرت یونس بن متی علیه السلام بودند و قصه ایشان آن بود که پیغمبر صاحب الامر در زمان ایشان در بنی اسرائیل حضرت شعیا علیه السلام بوده اند و پادشاه آن وقت که حزقیا نام داشت تابع و مطیع ایشان بود و مسکن بنی اسرائیل در آن وقت ملک فلسطین و اردن که بهترین اضلاع شام است قرار یافته بود تا قوم نینوا و موصل که در میان عراق و شام واقع است بر فرقه بنی اسرائیل تاختند و اموال ایشان را غارت کردند و مردم بسیاری را از ایشان اسیر کرده بردند حزقیا این ماجرا را حضور حضرت شعیا عرض نمود که تدبیر استخلاص بندیان چه باید کرد تا و شیکه بندیان ما از دست آنها خلاص نشوند ما تدارک و انتقام این حرکت آنها بر در فوج نمی توانیم کرد که بر عمال ما ابرده اند حضرت شعیا فرمودند که در مملکت تو پنج کس از پیغمبران هستند یکی را از آنها پیش آن مردم بفرست تا فهمانیدن او اصلاح پذیر شوند و بندیان را خلاص کنند حزقیا عرض کرد که تعیین این کس نیز از حضرت شما به پرسم فرمودند یونس بن متی را باین کار منصوب ساز که مرد محنت کش و امانت دار است و قرب و منزلت عظیم نزد خدای تعالی دارد و از جمله پیغمبران ایشان در کثرت عبادت و ریاضت ممتاز است اگر آن مردم سخن او را نخواهند شنید می تواند که بمعجزات قویه و نمودن کرشمه های غیبیه آنها را بر سر راه آرد پادشاه از آن مجلس بر خاست و حضرت یونس علیه السلام را از خانه خود طلبید و ایشان را بر این کار مامور ساخت حضرت یونس علیه السلام گفتند که اگر تعیین نام من حضرت شعیا بموجب امر

قصهٔ حضرت یونس علیه السلام که بعضی از حکم [illegible] الهی از قرآن مجید [illegible]

ربانی و امر الهی فرموده اند بعض ناچار ام محروم و الا دین رفتن در او فات من احتمال کلی خواهد شد و دیگر هم
خواهم گشت بادشاه گفت که تعیین نام شما بموجب وحی الهی نیست لیکن حضرت شعیا همین قسم فرموده اند
ناچار باید رفت ایشان باگرانی خاطر روانه زمین نینوا شدند و قبائل خود را همراه برداشتند و اول بستر بادشاه آن
دیار رسیدند و او را گفتند خدای تعالی ما را بسوی تو فرستاده است که بنی اسرائیل را از بند خلاص کن و هرگز بد خواه
فرقهٔ بنی اسرائیل مباش او گفت که اگر در این سخن راست گو می بودی چرا خدای تعالی ما را قدرت داد که
بر ملک شما غلبه و زن و فرزند شما را اسیر کرده آوردیم آنوقت خدا را قدرت حمایت بنی اسرائیل و ممانعت
ما نبود که حالا ترا فرستاده است حضرت یونس ع م تا سه روز در دربار آن بادشاه آمد و رفت کردند و او هرگز
سخن ایشان را نشنید ایشان در خشم آمدند و در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا این مردم سخن ما قبول
ندارند و بندیان را خلاص نمی کنند از آنطرف وحی آمد که ایشان را از عذاب ما بترسان اگر بر سخن تو ایمان نیارند بر ایشان
عذاب ما خواهد آمد ایشان در کوچه و بازار گشتند و گفتند که چه خطا است ... بادشاه و مردمان که اگر بر سخن من ایمان
نخواهید آورد عذاب الهی خواهد آمد آنها گفتند که میعادی معین کن حضرت یونس ع م فرمودند که تا چهل روز در میان
بادشاه ترا است در این چهل روز اگر ایمان آوردید فبها و الا هلاک خواهید رفته رفته این سخن شایع شد و بادشاه
و همراهان او استهزاء و تمسخر شروع کردند و گفتند این شخص مجنون است او را خیالی در سر مستحکم شده حضرت
یونس ع م در جناب الهی عرض کردند که بار خدایا من با ایشان وعدهٔ چهل روز کرده ام این وعده را راست کن
و الا من خفیف خواهم شد و مرا خواهند کشت زیرا که عادت آن مردم همین بود که هر که این قسم دروغ بر بندد او را
بکشند حق تعالی فرمود که شما چرا عجلت کردید و وعدهٔ چهل روز در میان آوردید بایستی صبر کردید که آخر ایمان
ایشان مقدر است روبراه خواهند آورد حضرت یونس ع م از این سخن بسیار تنگدل شدند و چون یکماه از وعده
گذشت از آن مجمع قبائل بر آمدند و بمسافت دو سه روزه کوه از آنجا اقامت نمودند و می دیدند که چه می شود و همین
به همین دعا مشغول بودند که بار خدایا این وعده را راست کن و الا من خفیف میشوم چون روز سی و نهم شد و وقت
ناگاه بر خاستند دیدند که آثار عذاب شروع شده و دود آتش از آسمان می بارد و اثر آن دود و آتش متصل
بام خانها رسید بادشاه و دیگر ارکان مضطرب شده بر آمدند و گفتند آن پیغمبر زنده پوش را تلاش نمائید که معذرت
و او را زود بیارید تا بر دست او توبه کنیم و بندیان را باو سپاریم دروازهٔ شهر را بند کرده در هر خانه و هر کوچه
تلاش نمودند سراغی از ایشان نه یافتند ناچار همه برهنه سر و برهنه پا بصحرا بر آمدند و پسران را از مادران جدا کردند
و بچهای گاو و بز را از مادران آنها نیز جدا کردند و همه گریبانها را چاک کرده سر بسجود نهاده فریاد و فغان و گریه و
زاری آغاز نهادند و عرض کردند که بار خدایا ما از کفر توبه کردیم و بر سخن یونس ع م که فرستادهٔ تو بود ایمان
آوردیم و عزم مصمم نمودیم که بندیان بنی اسرائیل را بدست او سپاریم حق تعالی وقت عصر آن عذاب را
از ایشان بر داشت و هوا صاف شد و این قصه روز عاشورای دهم ماه محرم بود بادشاه و دیگر ارکان همه خوشوقت

داخل شهر شدند و گفتند که یا جاسوسان و همکاران او را در اطراف و جوانب زود باید روانه نماید تا خبر حضرت یونس ع م
بیارند بلکه پادشاه بزبان خود گفت که هر که خبر یونس ع م را بمن رساند من او را یکروز بر تخت پادشاهت خود بنشانم
با هر چه خواهد در آن روز از مال و کارخانجات ملکی. پس مردم باین طمع هر طرف دویدند حضرت یونس ع م را نیز از
زبان واقفین خبر رسیده بود که عذاب از قوم شما بر گشت و آنها در تلاش شما میگویند ایشان بشنیدن برگشتن
عذاب بسیار تنگدل شدند . . دانستند که من نزد قوم خود دروغگو شدم و اگر حالا پیش آنها روم بچه رو روم که وعدهٔ من
راست نشد و گریستن حضرت شعیا و بنی اسرائیل بود من نیز خفیف شوم که کاری نکرده ام بی آنکه انتظار وحی کشند
بسبب کراهت تنگدلی هر دو دست را بهم قوت کرده بهلاکت روم متوجه شدند و مورد عتاب الهی گشتند حالا با ایشان
معامله دیگرگون شد اول رنجمان بود که اول ایشان از ایشان جدا شدند و غیر از یک زن و دو فرزند ایشان همراه نماند
یک فرزند را خود بر دوش گرفتند و یک فرزند را بر دوش زن خود سوار کردند و همین قسم منزل بمنزل طی کرده
میرفتند تا آنکه روزی در اثنای راه زیر درختی برای راحت استاده شدند و خود برای قضای حاجت بشری به صحرا رفتند
در آنوقت سواری با شاهزاده که برای شکار سوار شده بود متصل آن درخت رسید دید که زن جوان در کمال حسن
و جمال با دو پسر نشسته است خادمان خود را گفت که این زن را همراه داشته بیارند زن هر چند فریاد و فغان کرد که من
منکوحهٔ شخصی ام که مرد صالح و پیغمبر است آن شاهزاده در مستی شراب و جوانی اصلا گوش نکرد و زن ایشان را
همراه خود بخانه برد و حضرت یونس ع م که از قضای حاجت آمدند از حال زن پرسیدند که کجا رفت پسران گفتند
که این برود داد شد دانستند که از جانب الهی معامله عتاب شروع شد هر دو پسر را نوبت بنوبت بر دوش خود گرفتند
و قطع راه می نمودند تا آنکه بر لب سیلاب رسیدند یک پسر را بر کناره آن سیل استاده کرده پسر دیگر را خواستند که از آن سیل
بگذرانند چون در وسط آب رسیدند ناگاه گرگی بر کنارهٔ آن سیل رسید و آن پسر استادهٔ ایشان را در دهان
گرفته برد ایشان مضطربانه برگشتند تا پسر را از دهان گرگ خلاص کنند پسر دیگر که بر دوش ایشان بود در سیل
افتاد و آب سیل زور کرده او را برد هر چند تگ و دو کردند نه از این پسر سراغ یافتند و نه از آن پسر مایوس شده تن تنها
بر لب دریای روم رسیدند دیدند که جهازی مستعد روانگی است و تاجران اموال خود را بار کرده آمادهٔ لنگر برداشتن اند
ایشان نیز رسیده گفتند که من مرد درویش ام اگر بی درخواست کرایه مرا سوار کنید در این جهاز نشینم ناخدا و دیگر
تاجران گفتند که بسر و چشم بطفیل قدم شما این کشتی با سلامت خواهد رسید که خیال مرد صالح و با انوار می نماید ایشان را
سوار کرده روانه شدند چون درمیان دریا رسیدند ناگاه بادی تند پر هول برخاست و موجهای سخت آمدن گرفت
و کشتی از رفتن باز ماند هر چند بادبانها و دیگر آلات روانگی کشتی نصب میکردند هیچ کارگر نمی شد ناخدا و تاجران
باهم مشوره کردند که باعث بند شدن این کشتی چیست که گاهی در عمر خود این قسم ندیده ایم ناخدا گفت که ما تجربه
کرده ایم که اگر غلامی از خداوند خود بی حکم گریخته باشد در کشتی می نشیند همین قسم واقعه رو داده می شود در کشتی
نشسته باشد پس هر که از خاوند خود گریخته باشد ظاهر نگوید که هلاکت تمام اهل کشتی که این غرق از هلاکت ایشان است و دوا

سورة الصافات

پیوسته روانند یا باید انداخت چون آواز دادند حضرت یونس ع م فهمیدند که این غلام گریخته منم
با مردم کشتی گفتند که من غلام شخصی بودم بی حکم او گریخته مخدوم مراوست و پابسته در دریا بیندازید تا تمام
کشتی نجات یابد ناخدا و تاجران کشتی گفتند که سبحان الله هرگز این گمان فاسد نسبت بشما ندادیم سبب ما از
بزرگی خود وهمی فرمائید که در عوض ما همه خود را هلاک سازید ما کی روادار این حرکت ایم تدبیر دیگر میکنیم که قرعه
می اندازیم تا ببینیم که بنام که بر می آید قرعه انداختند بنام حضرت یونس ع م بر آمد همه گفتند که این قرعه خطا کرد این
مرد بزرگ لائق آن نیست که این گمان فاسد نسبت باو کرده شود بار دیگر قرعه انداختند باز بنام ایشان بر آمد بار سوم
انداختند باز بنام ایشان بر آمد ناچار شده ایشان را در دریا انداختند و کشتی روان شد اتفاقا در دریا ماهی کلان منتظر لقمه
نشسته بود بمجرد آنکه ایشان در دریا افتادند آن ماهی ایشان را لقمه کرد ناگاه حکم الهی تا آن ماهی رسید که زنهار این
شخص را برای غذای تو در شکم تو داخل نکرده ایم بلکه شکم ترا زندان این شخص گردانیده ایم باید که هر
موی این شخص را آسیبی نرسد آن ماهی ایشان را در شکم خود گرفته سیر بکرد تا آنکه از دریای روم در بطایح رسید
وازانجا بجله افتاد و را حکم شد که بر کناره شامی . بجله حالا این زندانی را بر تابد آن ماهی بعد از چهل روز ایشان را بر کنار
انداخت و سبب این خلاصی آن شد که حضرت یونس ع م چون در شکم ماهی محبوس شدند نفس ایشان بند شدن گرفت
دانستند که دم آخر است یا وحد ا باید گذرانید این تسبیح شروع فرمودند که لا اله الا انت سبحانك انی کنت من الظالمین
حق تعالی این اقرار ایشان را پسندید و رحمت فرمود و چون بدن ایشان بسبب گرمی شکم ماهی نرم شده بود طاقت
آن نداشتند که پشه یا مگس بر بدن ایشان نشیند حق تعالی همان وقت درخت کدو را رویانید و رسن آن درخت
بر تمام بدن ایشان چسپید بطوریکه برگ کدو بجای پوشش ایشان شد و محفوظ و مستور ماندند . چون طاقت آن نداشتند
که بر خاسته بروند و تلاش قوت نمایند ماده آهوئی را حکم فرمودند که پستان خود را در دهان ایشان داده ایستاده شود
تا وقتی که ایشان از شیر او سیر شوند صبح و شام آن ماده آهو می آمد و پستان خود را در دهان ایشان میکرد تا آنکه بعد
چهل روز بدن ایشان قوی شد و طاقت حرکت پیدا آمد و بسبب خوردن شیر آهو ضعف ایشان مبدل بقوت گشت
آن ماده آهو را حکم شد که امروز پیش ایشان مرو شیر مده چون ماده آهو نیامد ایشان در جناب الهی عرض کردند
که خدایا امروز ماده آهو نیامد حکم شد که تو این قدر تغییر عادت را بر خود نپسندیدی از ما تغیر عادت شده می خواستی
که یکقلم پروردگان خود را نیست و نابود سازیم ایشان باز توبه و ندامت و استغفار کردند و عرض کردند که حالا هرچه حکم
ارشاد شد که باز پیش قوم خود بروید و در میان ایشان باشید ایشان روانه شدند در راه بشهری رسیدند و در آن شهر
کلالی را دیدند که آوندها پخته و درست کرده مستعد بر آوردن آوندها است حکم شد که پیش این کلال برو و بگو که
چوبی ثقیل در دست بگیر فته این همه آوندها را بشکند و هر آوند که بدهد و عرض کن رفتند و کلال گفتند کلال
بر آشفت و گفت که طبیان دیوانه بوده که مرا این قسم کار می فرمائی من ایستاده رنجت و رماتکن این آوندها و بحق آنها
ماه ها قیل کشیده بودم که بچوب بشکنم مرا خود از این آوندها منافع گرفته است حضرت یونس ع م عرض کردند

سبب آباد شده‌اند که به این خاک از ما و آب از ما و رحمت کمال از ما باین تصویر و تشکر که کمال
یگانه است آورده‌ها را آن قدر محبوب می‌دارد که شکستن آنها را دشوار می‌داند تو می‌خواستی که یک تک کس
هم از مخلوقات خود هلاک کنیم تا از انجا روانه شدند و باغی دیدند سرسبز همین قسم پیغام بمالک آن باغ بحسب ارشاد
رسانیدند و جواب تلخ شنیدند باز بشهر دیگر رسیدند و بر محلی و کوشکی گذشتند که عمده آن را آثار ساخته بود و همین قسم پیغام
بموجب ارشاد بمالک آن کوشک رسانیدند و جواب تلخ تر شنیدند چون عتاب بسیار شد تضرع و زاری را آغاز
نهادند و استغفار جرائم خود خواستند حق تعالی رجوع برحمت کرد و ایشان را بر حالت برگزید و از طرف خود
ایشان را رسول ساخت و از هر جانب آثار رحمت و لطف نمودار شدن گرفت تا آنکه بر لب آن سیل رسیدند
دیدند که مردم دیه ایستاده‌اند و هر دو پسر ایشان همراه ایشان اند پرسیدند که این پسران کیستند مردم دیه گفتند
که مرد بزرگی از این راه می‌گذشت یک پسر او را سیل برده بود گازران دیه ما او را از سیل بر آوردند و پسر دویمش
را گرگ برده بود شبانان ده ما او را از دهانش گرفتند ما این هر دو را تیمار کرده پرورش میکنیم تا به پدر آنها برسانیم
در همین گفتگو بودند که آن پسران ایشان را شناختند و گفتند که پدر ما همین شخص است هر دو پسر را بایشان
حواله کردند و از سیل گذرانیدند چون متصل آن درخت رسیدند دیدند که جماعه مردم ... جوکی زیر آن درخت
نشسته‌اند پرسیدند که شما درینجا چرا نشسته‌اید گفتند که بادشاه‌زاده ما درین مقام میگذشت زن درویشی را بزور
کشیده برد و از همان روز بدروش گم شده است بادشاه این ماجرا را شنیده زیر این درخت جوکی نشانده است که اگر
آن درویش پیدا شود پیش من بیارید تا از و تقصیرات پسر خود را معاف کنانم و زن او را باو بدهم که هرگز دست
کسی باو نرسیده است ایشان گفتند که آن درویش منم ایشان را بحضور بادشاه بردند و بدعای ایشان بادشاه‌زاده
شفا یافت و زن ایشان را بایشان حواله کردند و دیگر نذور و اموال فراوان داده رخصت فرمودند تا آنکه بسرحد
ملک نینوا و موصل رسیدند شخصی را از مردم نینوا فرستادند تا خبر دهد که حضرت یونس ع م آمده اند
بادشاه و ارکان آنجا همه خوشوقت شده تا چند منزل استقبال نمودند و ایشان را بکمال تعظیم و احترام بشهر خود بردند و
مدتی دراز در اتباع و انقیاد فرمان ایشان گذرانیدند تا آنکه حضرت یونس ع م همانجا وفات یافتند و مدفون شدند و حالا مزار ایشان
از مزارات مشهوره آن دیار است در این آیت آنحضرت را ع م از عجلت و شتابی در طلب عذاب قوم
خود که از حضرت یونس ع م بوقوع آمده منع میفرمایند و ارشاد میشود که تو این کار مکن که ثمره این کار خوب نیست و حال آن
صاحب ماهی را یاد کن (اِذْ نَادَىٰ وَهُوَ مَكْظُومٌ) یعنی وقتیکه ندا کرد در جناب الٰهی برای طلب عذاب قوم خود و او
در آنوقت پر از خشم بود و از راه خشم این عجلت نمود که انتظار حکم الٰهی نکرد و آخر سزای آن یافت که در شکم
ماهی محبوس گشت و باز ندای دیگر در اظهار گناه خود و استغفای تقصیرات خود نمود و در آن حالت نیز مکظوم بود
یعنی نفس او بند شده بود و مکظوم در لغت عرب کسی را گویند که بسبب غم مفرط یا خشم فراوان نفس او
بند شود و آن مکظومیت او این مکظومیت را بار آورد و پس می باید که در تو اصلا بقایای نقص نماند تا در کمال و نقصانی

شود زیرا که بسبب این عجلت قریب بود که حضرت یونس ع م از مرتبهٔ علو کمال ساقط شوند و بی
ثمر گردند بجدی که (لَوْلَا أَنْ تَدَارَكَهُ نِعْمَةٌ مِنْ رَبِّهِ) یعنی اگر نه آن بودی که تدارک حال او کرد نعمتی از پروردگار
بماقم داشتن کمالات او درین ذلت (لَنُبِذَ بِالْعَرَاءِ) یعنی البته برتافته می شد در صحرای خالی از برگ و گیاه
و سایه و آب (وَهُوَ مَذْمُومٌ) یعنی و او بدحال و تباه روزگار می بود. هیچ نوع کرامتی در حق او ظهور نمی فرمود نه رویانیدن
درخت کدو و نه برام کردن ماده آهو درینجا باید دانست که از تسبیح ایشان در شکم ماهی همین قدر بود که
از شکم ماهی خلاص شدند چنانچه در سورهٔ صافات مذکور است فلولا انه کان من المسبحین للبث فی بطنه
الی یوم یبعثون و این کرامت بعد برآوردن از شکم ماهی که برویانیدن درخت کدو رام گردانیدن ماده آهو
درباره ایشان مبذول شد محض وابسته بعنایت ازلیه بود که کمالات موهوبه را باقی داشتند و بسبب شامت این
ذلت سلب نگردند و نیز باید دانست که مدار این شرط و جزا یعنی لولان تدارکه الی آخر الآیة بر همین حال است
یعنی وهو مذموم یعنی آنکه لنبذ بالعراء را در ان دخلی باشد پس منافی آیت دیگر که در سورهٔ صافات است
نمی شود که فنبذنه بالعراء وهو سقیم و در حدیث شریف وارد است که هیچ درمانده و مبتلا در بلا این تسبیح را
نمی خواند مگر که حق تعالی او را از غمی که دارد نجات می بخشد و از مشایخ معتبر مسند است که برای هر مراد خواندن
این آیت تریاق مجرب است و طریق خواندنش دو طور است اول آنکه یک لک و بیست و پنج هزار بار
بهیئت اجتماعی در یک مجلس یا سه مجلس خوانده شود دوم آنکه شخصی تن تنها این آیت را سه صد بار بعد
از نماز عشا در خانه تاریک نشسته با شرائط طهارت و استقبال قبله بخواند و کاسهٔ پر از آب متصل خود نگدارد
و لمحه بلمحه در آن آب دست خود انداخته بر رو و بدن خود از ان آب بمالد تا سه روز یا هفت روز یا چهل روز
بر همین ترتیب بخواند و نیز در حدیث شریف وارد است که آنحضرت ع م کدو را در قابه بسیار دوست میداشتند
و می فرمودند که هی شجرة اخی یونس و چون نعمت الٰهی تدارک حال حضرت یونس ع م کرد ایشان را بسبب
این ذلت و این عتاب ترقی مرتبه حاصل گشت (فَاجْتَبٰهُ رَبُّهُ) یعنی پس برگزید او را پروردگار او برای رسالت خود
بلاواسطه چنانچه سابق حضرت شعیا ع م ایشان را برای رسالت برگزیده بودند (فَجَعَلَهُ مِنَ الصّٰلِحِيْنَ) یعنی پس گردانید
او را از شایستگان این منصب که بخوبی سرانجام آن دادند قریب یک لک و چند هزار کس از دست ایشان با یمان
و تقوی فیض یاب گشتند و سابق ازین ایشان شایستگی منصب رسالت نداشتند بلکه نبی متبع بودند بعد ازین عتاب
و خطاب لیاقت این منصب را از مکمن استعداد بر منصهٔ تعاین بروز کرد و چون از قصهٔ یونس ع م معلوم کردی که
کافران بسبب مکر و کید خود انبیا و مرسلین را بر سر عجلت آورده در مقام ذلت می اندازند و مورد عتاب الٰهی
میگردانند بعد ازین طعن و تعریض و طنز و تشنیع مضامینی می تراشند که انبیا را بحکم بشریت بر سر خشم می آرد و
استقلال تکوین الٰهی نمی باشند و از درجهٔ کمال خود فرو می افتند پس ترا باید ازین نوع مکر و کید قوم خود غافل نباشی
که ایشان نیز درین باب ابتدا است نازه کار آمد (وَاِنْ يَّكَادُ الَّذِيْنَ كَفَرُوْا) یعنی و بتحقیق نزدیک اند این کافران

(لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ) یعنی از آنکه بلغزانند ترا از مقام صبر و تمکین بدیدنهای تیز تیز خود تا بخشم آئی و مضطرب شوی و از خدای تعالی قبل از وقت مقدر عذاب برای ایشان درخواست کنی و این مکر و کید نمیکنند مگر (لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ) یعنی هرگاه که می‌شنوند این کلام را که سراسر ذکر خدا است هیچ آیت او خالی از ذکر او تعالی نیست و بنا بر این کلام مسمی بذکر شده تا زیاده تر موجب خشم تو شود و بمحبت خدا و ذکر او با ایشان در آفتی که آدمی عیب خود را می تواند شنید عیب محبوب خود را نمی تواند شنید و تحقیر خود را گوارا می تواند کرد و تحقیر محبوب خود را گوارا نمی تواند کرد و محض بر این دیدن تیز و چشم زدنها اکتفا نمیکنند بلکه از زبان هم ایذا میرسانند (وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ) یعنی و میگویند که تحقیق این شخص مجنون است زیرا که در هر سخن یک چیز را یاد میکند و این علامت جنون است و نمی فهمند که در هر سخن یاد کردن یک چیز وقتی علامت جنون می شود که آن سخن برای چیز دیگر مسوق باشد و اگر آن سخن محض برای یاد کردن آن چیز موضوع بوده است پس ذکر آن یک چیز در تمام آن کلام از واجبات است مثل اذکار و اوراد و ماثوره از انبیاء عم (وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِّلْعَالَمِينَ) یعنی و نیست این کلام مگر ذکر الهی که مقرر کرده شده است برای جمیع عالمیان بخلاف اذکار و اوراد انبیاء و اولیاء که محض برای امتان خود یا برای اهل طریقت و مریدان سلسله خود مقرر نموده اند پس مادامیکه این ذکر را بطریق تلذذ میخوانند و حلاوت بر میدارند و جهت اسن برامی ثواب و رفع حجب و تحصیل قرب الهی میخوانند و برای فهم معانی و استنباط احکام او نیز و طیور صداهای خود را از کلمات این منطق میدارند اختلاف الوان مخلوقات و مشابهت آن نیز پس بار بار ذکر کردن خدا در این کلام عین منشاء است چه شعور تمام بر جنون کرده شد و اکثر مفسرین در سبب نزول این آیت چنین روایت کرده اند که چون دران قریش در دفع نبوت آنحضرت عم به حیله که ممکن بود کوشیده فارغ شدند عاجز شده شخصی را از بنی اسد که اول آن قبیله در تمام ملک عرب به چشم زخم زدن مشهور معروف و ضرب المثل است باز آن شخص ازحمه آنها متاز برآمده و دیگر بود طایفه آورده و او را عادت چنان بود که اول سه روز چیزی نمی خورد بعد از ان شخصی را که منظور ش میشد چشم زخم میرسانید و هلاک میکرد و او را طمع بسیار دادند که اگر تو فلانی را به چشم زخم هلاک کنی ترا چنین و چنان دهیم او موافق عادت خود سه روز فاقه کرد و روز سوم پیش آنحضرت عم آمد و آن حضرت عم در آن وقت تلاوت قرآن مشغول بودند صاحبی تیز تیز دید و گفت که من باین خوبی صورت و خوش آوازی کسی را ندیده ام و بار بار این حرف را مکرر کرد آن حضرت عم همین می فرمودند که ما شاء الله لا قوة الا بالله حق تعالی آن حضرت عم را از شر او نگاه داشت و از حضرت حسن بصری رحمة الله علیه منقول است که اگر کسی را خوف چشم زخم باشد یا اثر آن بر خود یا بر فرزند و مال خود بیند علاجش همین است که این آیت بخواند و دفع گزند و طریق خواندن این آیت آن است که این آیت را سه بار خوانده بر خود یا بر فرزند خود یا بر مال خود دم کند و تیر و در حدیث شریف وارد است که العين حق یعنی تاثیر چشم زخم حق است لو كان شيء سابق القدر لسبقته العين یعنی اگر در عالم چیزی می شد که از تقدیر الهی سبقت کند همانا چشم زخم می بود که تاثیر او بغایت قوی است

در دفع چشم زخم

قوی است و هرچه در چشم نیک نماید باید که ما شاء الله لا قوة الا بالله بگوید تا از چشم زخم نشود.
شریف وارد است که آن حضرت صلی الله علیه وآله وسلم حضرات حسنین رض را باین
می فرمودند و ارشاد می نمودند که حضرت ابراهیم خلیل الله ع م حضرت اسماعیل و حضرت اسحاق ع م را بهمین
کلمات تعویذ می فرمودند اعیذکما بکلمات الله التامة من کل شیطان وهامة ومن کل عین لامة واز
عباده بن الصامت مروی است که من روزی اول روز برای زیارت آنحضرت ع م رفتم دیدم که آنحضرت
ع م بسبب درد بیقرار اند باز آخر روز برای خبر رفتم دیدم که صحت یافته اند پرسیدم که وجه این صحت عاجله چه شد
فرمودند که حضرت جبرئیل ع م پیش من آمدند و باین افسون دم کردند بسم الله ارقیک من کل شیء یؤذیک
ومن کل عین حاسد الله یشفیک و نیز در حدیث شریف مروی است که آنحضرت ع م روزی در خانه
حضرت ام سلمه رض که از ازواج مطهرات اند داخل شدند دختری خردسال را دیدند که بیمار است فرمودند که برای
او افسون چشم زخم نکنید که بر چهره او تاثیر چشم زخم محسوس می شود و نیز فرموده اند که اگر شخصی را از چشم زخم
ظاهر گردد باید که عاین را خبر نماید تا اعضای وضو و اعضای استنجای خود را آب شسته بدو آن آب معیون
غسل کند شفا یابد و عاین را می باید که در شستن و دادن این اعضا استادگی نکند و ننگ و عار نداند و درینجا
باید دانست که در حقیقت این تاثیر که آنرا چشم زخم گویند علما را اختلاف بسیار است در تعلیل وجه تاثیر شیخ
شده جاحظ گفته است که از چشم عاین اجزای سمیه مانند شعاع بر می آید و بچشم معیون میرسد و در مسام او
نفوذ کرده تاثیر سمی را احداث می نماید مانند تاثیر زهر مار و نیش زنبور و کژدم و جبائی و دیگر علمای معتزله
برین سخن گرفت کرده اند که اگر وجه تاثیر چشم زخم این می بود لازم می آمد که نسبت بهر کس عاین را
این اثر میشد خصوصیتی بامر مستحسن نمی داشت واز طرف جاحظ علمای دیگر چنین جواب گفته اند که وجه
خصوصیت مستحسن آن است که اگر آن مستحسن دوست عاین است عاین را از یک استحسان خوفی
عظیم از زوال آن نعمت لاحق می شود و اگر دشمن عاین است عاین را غمی مفرط از حصول این نعمت بدشمن
پیدا میگردد و غم و خوف هر دو روح را در داخل قلب منحصر میسازند و موجب تسخین میشوند و در روح باصره
نیز کیفیت متسخنه سمیه پیدا میکنند و در صورت عدم استحسان هیچیک ازین دو امر حاصل نمی شود پس تاثیر هم
نمی شود لیکن در اصل سخن جاحظ این خلل است که تاثیر عاین چنانچه در حضور میشود در غیبت هم می شود و چنانچه
تاثیر عاین در اجسام حیوانیه وانسانیه میشود همچنان در اجسام نباتیه و معدنیه هم میشود پس معلوم شد که این تاثیر بنابر
نفوذ اجزای سمیه نیست و آنچه مذهب جاحظ را باستغسال عاین تایید کرده اند نیز بیجا است زیرا که آبی را
که ببدن او رسد در دفع سمیت آن اجزا چه نوع تاثیر خواهد شد و ابو هاشم و ابو القاسم بلخی چنین گفته اند که
صاحب چشم زخم چون چیزی را می بیند یا می شنود و فریفته آن میگردد در عادت الهی اصلح بحال او آن می باشد
که آن چیز را تغییر کند تا دل او فریفته آن چیز نماند باین سبب آن چیز مختل و برهم میشود و مردم میدانند که بتاثیر

کردن او هم هم قصور در این سخن سر حاصل است زیرا که اگر حاجت این قسم مصالح و حمایت دلهای مردم از
پراگنده شدن و تغییر منظور می بود هرگز آثار دودهای سینه را زنده نمی گذاشتند تا تعلق دلهای عاشقان بآنها نمی ماند
و نیز هر تعلق دلی باشیای مرغوبه موجب زوال آن است با مبالغه‌ست و این همه خلاف واقع است و حکما طریق دیگر
رفته اند که فی الجمله قریب بتحقیق است گفته اند که تاثیر نفوس انسانی دو قسم است یکی آنکه بواسطه کیفیات
محسوسه باشد دوم آنکه بی واسطه کیفیات محسوسه باشد مثل تاثیر وهمی که در وقت استادن بر مقام بلند یا رفتن
در مسافت باریک وهم غالب میکند و موجب سقوط و ارتعاش بدن میگردد حال آنکه در مکان هموار در همان آن
مسافت هیچ جا عبور میکند و اصلا متاثر نمیگردد و مثل تاثیر تصوری چنانچه در عوارض نفسانیه میشود که بسبب خوف
رنگ زرد میگردد و بدن سرد و چشم خیره و در وقت غضب بعکس آن و چنانچه نفوس را این قسم
تاثیر در ابدان خود می باشد در غیر ابدان خود نیز می باشد پس تاثیر چشم زخم از همین قبیل است و یکنوع از
سحر را اوراقطابق همت و وهم گویند و معمول جوگیان هند نیز از همین قبیل است و چون نفوس درین
تاثیر مختلف اند بعضی قوی و بعضی ضعیف از همین جهت این تاثیرات باختلاف و تفاوت ظهور میکند و در بعضی
اوقات این قسم تاثیرات موروث هم میباشد و بعضی بفنا و قلت غذا و گوشه گیری و انقطاع از مالوفات و مشتهیات
کسب این تاثیر هم می تواند شد تا آنکه نفوسی که درین تاثیر زور کمال می رسند می توانند که دیگران را بسر القای
این ملکه مانند خود سازند چنانچه در قصه های قرآن که در اصطلاح اهل عزیمت آن را کفتار گویند متواتر ثابت است والله اعلم *

(سورة الحاقة مکی است پنجاه و دو آیت و بیان وجه ربط این سوره با سوره نون موقوف بر تمهید مقدمه است
و آن آن است که عقوبات الهی در عالم دو قسم می باشند یکی از آن دو قسم ابتلا نامند که برای امتحان
بندگان که متنبه می شوند و راه حق میگیرند بایشان را نوعی از عذاب میفرمایند و خاصیت این قسم آن است که
بعد مدتی منقطع میشود چنانچه در سورهٔ انعام و سورهٔ اعراف مفصل بیان آن واقع شده ولقد ارسلنا الی امم من قبلك
فاخذناهم بالباساء والضراء لعلهم يتضرعون الی آخرها * وما ارسلنا فی قرية من نبی الا اخذنا اهلها
بالباساء والضراء لعلهم يضرعون * ولقد اخذنا آل فرعون بالسنين ونقص من الثمرات لعلهم يذكرون *
و در سورهای دیگر نیز مذکور این قسم بسیار است و وقائع چند ازین قسم نیز یاد فرموده اند چنانچه در معاملات
بنی اسرائیل این جنس بسیار واقع شده و درین امت نیز کثیر الوقوع است و نیز خاصیت این قسم آن است
که نیکان و بدان در آن شریک میشوند و تفرقه و امتیاز فیما بینهما نمی باشد زیرا که در حق نیکان هم ترقی درجات و تکفیر
سیئات و آموختن صبر و شکر آنها منظور میباشد و از همین سبب موجب ظهور حق کما ینبغی بوجهیکه اشتباه بکلی زائل
شود نمیگردد و بسبب شرکت اهل حق و اهل باطل درین عذاب ظاهرا الزام حجت دانسته بمثل آن وقائع میسر نمی شود
و عذاب عاصیان اهل ایمان در آخرت نیز عند التحقیق از همین قسم است که مقصود از آن تطهیر ایشان از گناهان است
و لهذا منقطع خواهد شد و قسم دوم را حاقه نامند که برای اظهار حق و تمییز آن از باطل اهل باطل را عذاب می فرمایند

ومنظور ودران مقام [illegible] امتحان واین قسم هرگز منقطع نمی شود اگر در دنیا واقع شد متصل بعذاب [illegible]
واگر در آخرت واقع شود دوام وخلود لازم آن می باشد آری قوم حضرت یونس عم را انظار این نوع عذاب الله
گذاشته رفت چنانچه در سورهٔ یونس مذکور آن واقع است [illegible] در حقیقت آن عذاب هم حاق نبود بلکه از جنس
ابتلا بود چنانچه در مقام خود مشروح است چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که در سورهٔ نون مذکور
است که اهل مکه [illegible] سبب کمال بی ادبی آنها با جناب رسالت پناه عم که حرف مجنون بر زبان می رانند مبتلا بقحط
هفت ساله ساخته ایم چنانچه مالکان باغ ضروان را بسبب منع حق فقرا و مساکین بسوخته شدن آن باغ مبتلا کرده بودیم
تا بدانند که عذاب حق [illegible] همین قسم می آید و متنبه شوند چون آنها متنبه نشدند و از ان قحط که مشترک بود درمیان
مسلمانان و آنها وکلفت و رنج آن شامل هرده فرقه کننده بود عبرت نگرفتند ایشان را اینقدر خبردار کردن ضرور
افتاد که این قحط سالانی [illegible] نوع عقوبت های حاقه رنگ دیگر [illegible] در حق امت محمدیه علی صاحبها الصلوات
والتسلیمات آن نوع عقوبت موقوف بر روز نفخ صور است [illegible] ازان روز بعض امارات پیش می آید
ومنقطع میگردد پس در سوره این نوع عقوبت موعوده را [illegible] تمام ارشاد نمودند ونظائر آن از عقوبات
حاقهٔ دنیوی بنقل قصهای امم سابقه نیز مذکور فرمودند [illegible] آن عقوبت حاقهٔ اخروی بعضی نظائر آن را با امارات
تمیز کلی بهم رساند و آنرا با امارات دنیا مس کرده [illegible] الخاطر نباشد ومع هذا درمیان این دو سوره باعتبار مسائل
متفرقه نیز مناسبت تمام است در ان سوره نفی جنون آنحضرت عم در ابتدا او ست [illegible] که کافران می کردند
در اینجا مذکور است [illegible] این سوره نفی شاعری وکهانت ودران سوره مذکور است که کافر در دنیا مال و فرزندان
خود مغرور شده در حق قرآن بی ادبی می کنند و او را افسانهای پیشینیان میگویند و در این سوره مذکور است که کافر روز
قیامت حسرت خواهد کرد که ما اغنی عنی مالیه یعنی [illegible] بکار من نیامد [illegible] در ان سوره مذکور
است که مالکان باغ ضروان را بسبب [illegible] مسکینان آفت رسید و درین سوره مذکور است که کافر را در
سلسلهٔ آتشین طوق و زنجیر خواهند کرد برای آنکه مسکین را طعامی نخوراند [illegible] لک ما [illegible] بعد التأمل و وجه
تسمیهٔ این سوره بسورهٔ حاقه نیز از همین مقدمهٔ ممهده واضح شد زیرا که حاقه نام واقعه است که حق را از باطل جدا کند
بوجهی که هیچ اشتباه والتباس نماند ودرین سوره چند واقعه را ازین جنس در دنیا و آخرت بیان فرموده اند و از ان
بیان اثبات رسالت ووحی و نزول قرآن استدلال نموده.

* بسم الله الرحمن الرحيم *

(اَلْحَاقَّةُ) یعنی حادثه که حق را از باطل جدا کند بوجهی که هرگز درمیان حق و باطل اشتباه والتباس نماند بهابت عجیب
می باشد وعظمتی عمده دارد که از ان بطریق استعظام [illegible] استفهام کرده میشود و در حق او گفته می آید که
(مَا الْحَاقَّةُ) یعنی چیست آن حادثه حق کننده وعظمت آن بآن مرتبه است که اکثر مخلوقات را نیز در تصور علم کنه آن تریاک
سائر الناس کرده اند و او را خطاب کرده گفته اند که (وَمَا أَدْرَاكَ مَا الْحَاقَّةُ) یعنی و چه میدانی تو که چیست آن حادثه حق کننده

تاحادثه چون در تحدید حقیقت و شرح کنه آن دشوار است تعریف بالنظیر والمثال در آن منظور است
و نظایر و امثال آن با هم در طول و قصر زمان عذاب و شدت و زیادت آن مختلف و متفاوت اند و فرد اکمل آن که
برای این امت موعود است باعلای مراتب احقاق حق و ابطال باطل رسیده بمثابه که گویا حاقه نام همان فرد گردیده
دیگر حواق را برای تفهیم و تصویر آن در ذهن بطریق توطیه و تمهید مذکور کردن ضرور می افتد مثلا (كَذَّبَتْ ثَمُودُ)
یعنی انکار کردند فرقه ثمود که از اولاد ارفخشد بن سام بن نوح عم بودند و در میان شام و حجاز سکونت داشتند و در
سنگ تراشی و عمارات سازی و زراعت و باغ نشانیدن رغبت وافر بهم رسانیده بودند و در میان شام و حجاز
از وادی القری تا آخر منتهی معموره از بلاد و قصبات و قریات زرآباد ان نموده و در هر جا سنگها حاری ساحته و زراعتها
سرسبز کرده و باغها نشانیده و داد تعیش و رفاهیت میدادند و بت پرستی میکردند تا آنکه حضرت صالح عم را که از
قومهای ایشان بودند و از ابتدای نشو و نما و آوان طفولیت بامانت و دیانت و صلاح و تقوی موصوف و معروف حق تعالی
برسم رسالت و پیغامبری بایشان فرستاد و از بت پرستی و شغل سنگ تراشی و مدد طمع در عمارات
و زراعات منع فرمود (وَعَادٌ) یعنی و فرقه عاد که از اولاد ارم بن سام بن نوح عم بودند و در احقاف یمن یعنی ریگستان
آنجا که ملکی وسیع بود سکونت داشتند و در اجسام ایشان نسبت بمردم دیگر بسطت و قوت تمام بود قدهای
دراز داشتند و اعضای قوی در دست مردم جهانیان غالب می آمدند و رفته رفته ایشان را بر قوت و زور خود
نخوت و اعتماد تمام بهم رسیده بود و از عبادت خدا مطلق غافل گشته بودند و بر مردم نواح خود بزور بازوی خود چیره دستیها
و انواع ظلم میکردند و ایشان را بیهوده بنای عمارات و حوضها و تالابها رغبتی تمام بود تا آنکه حق تعالی حضرت هود
عم را که از زمره ایشان بودند برسم رسالت و پیغمبری بر ایشان فرستاد ایشان را از غفلت و نخوت و اعتماد بر قوت
خود منع فرمود و بعبادت خدا امر نمود و ایشان را از عذاب خدا ترسانید لیکن این هر دو فرقه سخن رسولان خود را باور نکردند
بلکه بانکار پیش آمدند (بِالْقَارِعَةِ) یعنی حادثه کوبنده را که هم ابدان ایشان را پاش پاش سازد و هم ارواح ایشان را
در عذاب برزخ رساند و گفتند که این قسم حادثه گاهی پیامده که تمام فرقه را بی سبب ظاهر از فوج و غنیم هلاک کند و اصلا
نام و نشان آنها بر انگیزد و پس نیست مگر فریب دادن و بمکر ترسانیده ما را بدست حاصل کردن و هر چند ابتدای گناه
این هر دو فرقه همین انکار و تکذیب پیغمبران و عذاب موعود بود و شغل بت پرستی و عمارات دنیا انگاشتن
و بعبادت خدا متوجه نشدن و هر دو درین امر شریک بودند اما آخر باستعداد هر فرقه ازین هر دو بسبب خصوصیاتی که
بهم رسید نوعی جداگانه را از عقوبت تقاضا نمود و بهمان عقوبت گرفتار شده هلاک گشتند (فَأَمَّا ثَمُودُ) یعنی
پس اما فرقه ثمود پس بعد انکار و تکذیب پیغمبر خود حکم کلب عقور یعنی سگ گزنده پیدا کردند و بکمال جرأت ماده
شتر خدا را عقر کردند و در پی عقر حضرت صالح عم افتادند و گوشت ناقة الله را مانند سگان بریده خوردند و استخوانهای
او را شکستند و بر آواز آن ماده شتر که در وقت عقرش بناله و افغان می بر آورد رقت نکردند و بچه آن ماده شتر
را ترسانیدند تا آنکه او گریخته در سنگ در آمد و سه آواز کرده غائب شد چنانچه تفصیل این وقائع در تفسیر سورة والشمس
مشروح

سفر روح و ثمود را لست یعنی چگونه ... این تقاضا نمود که ایشان را از جنس نعره بسبب سکان عذاب باید
حضرت جبرئیل را فرمان رسید تا از بالای آسمان آوازی شدید کردند (فَأُهْلِكُوا بِالطَّاغِيَةِ) یعنی پس هلاک کرده شدند
بآن آواز تند که از حد آوازها تجاوز کرده بود زیرا که آواز تند مثل غریدن شیر و رعد و توپ های کلان اگر موجب
دهشت خاطرهای غافلین و اضطراب میگردد و باعث انهدام ابنیه و عمارات و اسقاط حمل زنان میشود و در بعضی اوقات تا بحد
جانوران می کشاند و هلاک هم میشود و اما این قدر تندی آواز که هزاران را در یک آن بی جان کند و سوراخ گوش
را مسدود کردن و درون سردابهای عمیق در آمدن از ان آواز تند کارگر نیفتد خارج از حد معتاد آوازها است و
چون درین حادثه غیر از فرقه ثمود دیگری نرسید و از ان فرقه هیچکس باقی نماند و مومنین همه برفاقت حضرت صالح عم
نجات یافتند دلیل صریح بران شد که این حادثه حاقه بوده ابتلاء و الابادة مانع نمی شد و بر کفر و ایمان و دوران نمیکرد و متصل
عذاب برزخ نمی گشت باقی ماند درینجا سوالی جواب طلب و آن آن است که عادت این کلام معجز نظام
آن است که قصه عاد را بر قصه ثمود هر جا تقدیم می فرماید و ترتیب زمانی هم همین را اقتضا میکند زیرا که فرقه عاد پیشتر
از فرقه ثمود گذشته اند و پیش از ثمود هلاک شده درینجا عکس این ترتیب چرا اختیار نموده شد جوابش آن است
که درینجا ترتیب زمانی در بیان این قصص منظور نیست زیرا که مقام مقتضی آن نشده بلکه ترتیب اختلاف این
حوادث در طول و قصر زمان و شدت و عدم شدت و زیادت و عدم زیادت پس آنچه در مدت هم قصیر بود که
در یک روز انصرام یافت و در شدت هم کمتر که محض یک آواز تند کار کرده شد و باعانت ارکان و
آلات هم محتاج نگشت در بیان مقدم کرده شد بر آنچه در مدت هم طویل بود که هفت شب و هشت روز
در ان گذشت و در شدت هم مترقی که ابدان عاد را در جو هوا برداشته از انجا بر زمین زد و برای اعانت
ارکان و آلات هم محتاج گشت که خازنان عنصر باد را از اطراف و جوانب مختلفه تسخیر کردن ضرور افتاد و اگر
ترتیبی که در بیان این قصه ها مرعی است مفصل معلوم کردن کسی را مرغوب باشد پس باید دانست که فرقه ثمود را بمحض
کیفیت هوا که عبارت از صوت است هلاک کردند و چون کیفیت هوا تابع جوهر هوا است در مرتبه صفت کمتر
از مرتبه ذات است و مقام ترقی مقتضی تقدیم کمتر بر بزرگتر است بیان قصه ثمود را بر بیان قصه عاد مقدم کردن
ضرور شد و فرقه عاد را بذات هوای متحرک که عبارت از ریح است هلاک کردند و هوا یک عنصر است از عناصر
اربعه و لطیف تر از آب و خاک است و ضعیف تر از آتش در فعل و تاثیر پس بیان قصه عاد را بر بیان قصه های دیگر
که دران جمع چند عنصر واقع شد و بآب و آتش و خاک استعانت ضرور افتاد مقدم داشتند و لان البسیط مقدم
علی المرکب و الاسهل مقدم علی الاصعب و فرعون و جنود او را بغرق در دریای قلزم عذاب واقع شد و
موقوف بران بود که قبل از رسیدن فرعون بر کنار آن دریا فلق بحر برای نجات بنی اسرائیل واقع شود تا معنی حاقه بودن
صورت گیرد و نیز تا فرعون و فرعونیان جرات کرده خود را بدریا افگنند و فلق بحر بدون تحریک گردبادهای تند و قوی
و متماسک که تا دیر تفریق اتصال سطح دریا نمایند و بر هیئت متفاوته نگاه دارند متصور نبود پس در عذاب

او ترکیب این هردو عنصر که هوا و آب است محتاج الیه گشت و ترکیب از عنصرین متجاورین مقدم است
بر ترکیب از عنصرین غیر متجاورین در عذاب قوم لوط عم پس تقدم قصهٔ فرعون بر قصهٔ قوم لوط خود ضروری
شد اما تقدیم قصهٔ او بر قصهٔ قوم شعیب عم پس از آنجهت است که قوم حضرت شعیب عم بد و عذاب معذب
شدند اهل مدین به آواز تند که همراه زلزلهٔ قوی پیدا شده بود و حقیقت زلزله دخول هوای عنیف در مسام زمین
و خروج آن از غیر مسام آن است پس ترکیب در هوا و خاک لازم آمد و این هردو باهم تجاور ندارند و ترکیب
غیر متجاورین موخر است از ترکیب متجاورین و اصحاب الایکه بظلهٔ ناری یعنی سایبان آتشین هلاک شدند و هم چنین
در آن عذاب هم ترکیب متجاورین متحقق گشت که آب و هوا در موافقت با طبع انسانی بلکه حیوانی و نباتی نیز شرکت
تمام دارند بخلاف آتش که در مضادهٔ طبع موالید کمال مفارقت از عنصر هوا دارد و زیاده تر از تباعد جز بس این
ترکیب نهایت غریب شد و امر غریب موخر است از امر معتاد و چون عذاب قوم لوط مرکب بود از اجزای
ناری و ارضی که سبب خانهٔ او غیبت مسخر شده افتادند و آن اجزا را اولاً تصعید او تنزیلاً حرکت کرده و نیز قلب
اجزای زمین از بالا به نشیب و از نشیب به بالا بدون مداخلت هوای عنیف در اصول عمارات آنجا ممکن نبود
پس در حقیقت این عذاب از این هرسه عنصر ترکیب یافت بلکه بسر حد صورت معدنی رسید و از بساطت
صرف بر آمد و جامهٔ یکی از موالید ثلثه پوشید و مرتبهٔ مرکب موخر است از مرتبهٔ بسیط و مرکب از سه جز موخر
است از مرکب از دو و در عذاب قوم حضرت نوح عم تمام عناصر خدمت کردند آب را تمام ساختند و هوا را در استحاله
تابع او فرمودند و زمین را با نفجار منبع و منبعِ آب گردانیدند و آتش را با مساک قوت یبوست و حرارت او
و اخفای کیفیات آتش در عالم کون ماموز نمودند تا معارضهٔ این احاله و استحاله نماید باز در بعض جا بودن آن عذاب
از خدمت معاون و بانات در اتخاذ سفینه و تسخیر حیوانات بری و اهلی در ابقای منافع آنها برای مومنین نیز ضرور
افتاد و لهذا این عذاب عام و شامل گشت جمیع ساکنان روی زمین را و کمال مشابهت بحاقهٔ حقیقی که قیامت است
پیدا کرد پس بیان آن از همه پس تر و موخر تر مناسب شد که متصل به بیان حاقهٔ حقیقی شود و کیفیت حدوث حواق
آهسته آهسته در ادراک بشری بکمال وضوح جلوه گر گردد و در جاهای دیگر از قرآن که مقام مقتضی ترتیب
زمانی این قصص گردیده است قصهٔ حضرت نوح عم را مقدم بر جمیع قصص می فرمایند بعد از ان قصهٔ عاد و بعد از ان قصهٔ
ثمود و بعد از ان قصهٔ قوم لوط را بعد از ان قصهٔ قوم شعیب را بعد از ان قصهٔ فرعون را چنانچه در سورهٔ اعراف
و سورهٔ هود و سورهٔ شعرا و سورهٔ قمر و دیگر سورها است بالجمله فرقهٔ ثمود را بسبب آنکه از حد انکار تجاوز کرده در محو آیات
الهی که ناقة الله و حضرت صالح عم بودند ساعی شده بودند مانند سگان یک آواز تند زجر و تهدیب فرمودند در همان زجر و
تهیب قالب های آنها بیجان شد و سگ روح ایشان را خانهٔ خود گرفت (وَاَمَّا عَادٌ) یعنی و اما فرقهٔ عاد پس در
انکار و تکذیب پیغمبر خود حکم پهلوان کشتی گیر که در معرکه مستعد شده خم کرده ایستاده شود و پیدا کرده بودند
و میگفتند که من اشد منا قوة یعنی کیست از ما سخت تر در قوت تا آنکه حق تعالی تا سه سال در ایشان قحط را

قصهٔ ابطال عادیان

مسلط فرمود ایشان مضطر شده هفتاد کس را بمکهٔ معظمه فرستادند تا در آنجا دعا کنند و باران خواهند و نخوت ایشان قبول نکرد
که بحضرت هود علیه السلام ملتجی شوند و از ایشان دعای باران خواهند در مکه در آن زمان عمالقه ساکن بودند چون پیش عمالقه
رسیدند و این ماجرا اظهار کردند مرثد نام از آنها گفت که شما را دعای این مقام سود نخواهد کرد می باید که سخن پیغمبر خود را قبول
کنید و دین حق را باور دارید تا ازین بلا نجات یابید زیرا که این قحط از طور گفتهٔ شما معلوم می شود که ابتلای الهی است
از قبیل قحطهای دیگر نیست که به استسقاء و علاج آن تواند شد چون این حرف مرثد شنیدند گفتند که اگر ما بی نیل
مطلب ازینجا برگشته برویم قوم ما ما را خفیف خواهند کرد و از اینجا هر نوع که ممکن شود کار کرده باید رفت از مرثد مذکور
تدبیر این کار پرسیدند او گفت که شما همه سر و پا برهنه خود را بصورت حاجیان ساخته بر کوه صفا که محاذی خانهٔ کعبه است بر آیید
چون خانهٔ کعبه در نظر شما نمودار شود بدین طریق دعا کنید الهی خدای هود گر هود راست میگوید که پیغمبر تو است ما را باران بده که محض
از برای باران آمده ایم ایشان بهمین طریق عمل نمودند و دعای ایشان مستجاب شد حق تعالی سه پارهٔ ابر فرستاد یکی سفید
و یکی سرخ و یکی سیاه و آوازی شنیدند که ازین سه پاره یکی را برای خود قبول کنید ایشان باهم مشوره کرده
ابر سیاه را قبول کردند که دران باران بیشتر می باشد و بولایت خود روانه شدند آن ابر سیاه نیز همراه ایشان
میرفت چون قریب ملک خود رسیدند کسانرا بنجابت پیش فرستادند که ما ابر آورده ایم شما حوضها و تالابهای
خود را صاف و پاک کرده بگذارید و خوشوقت باشید و اسباب زراعت از تخم و بهم رسانی مهیا کنید که این ابر بقدر
خواهش شما باران خواهد داد همه ایشان بشنیدن این مژده شاد شدند که دعای فرستادهای ما مقبول شد و ابر بسیار
آمد زبان طعن و تشنیع بر حضرت هود علیه السلام کشادند که اینک دعای ما مقبول شد و باران آمد تو میگفتی که باران نخواهد آمد
حضرت هود علیه السلام فرمودند که این ابر نیست بلای خداست بر حذر باشید حالا هم وقت نرفته است بمن ایمان
آرید و بت پرستی بگذارید گفتند که درین ابر چه بلا خواهد آمد حضرت هود علیه السلام فرمودند که باد تند خواهد وزید که شما را
و عمارات شما را همه هلاک خواهد کرد گفتند که قوت بازوی ما را میدانی ما را از تندی باد می ترسانی در همین گفت
و شنید بودند که آن ابر در حد ملک ایشان رسید و باد تند وزیدن شروع شد و حق تعالی باد عقیم که معدن آن طبقهٔ چهارم
از زمین است حکم فرستاد که بقدر سوراخ بینی گاو آنرا سر دهند در قوم عاد مسلط کنند فرشتگان که بر باد موکل اند
هر چند بنا بر ملاحظه آنکه مبادا این باد بیگناهان را نیز هلاک کند مخالفت میکردند باز دفعه از اختیار ایشان بیرون
رفته بود و قوم عاد بدیدن تندی باد در مکانات مضبوط و حصین جا گرفته بودند و باهم بگر تودر ابر سحابه و جانوران
خود را نیز بزنجیرهای گران مقید نموده و اهل و عیال خود را در قیجاق گرفته مستعد کشتی این ضعیف ترین مخلوقات
الهی شدند و آن ضعیف ترین مخلوقات با ایشان بسمی کشتی کرد که زنان ایشان را که بر ماده شتران قوی
هیکل در هودجهای آهنین سوار کرده بزنجیرهای آهنین بر پشت ماده شتر محکم بسته بودند از روی زمین می پرانید
تا آنکه آن ماده شتر با آن هودج و خاتون ملتصق در نظر نمود از مشد و از انجا باز بر زمین زد تا آنکه همه آن فرقه را
قاطبه هلاک کرد و حضرت هود علیه السلام در حظیره با مومنان در آمده خطی گرد خود کشیده بودند و آن باد چون اندرون

آن خطا میرسید باد نیز خوش آینده میگردید و هر روز آن خطا بهره میرسید میسوخت و خاکستر میکرد پس
حق تعالی ایشان را بعذابی که مناسب پهلوانی ایشان بود مبتلا ساخت و باد را که بدمیدن ذهن از هم می باشد
برای کشتن آنها فرستاد تا تماشای قوت این پهلوانان حضور نماید (فَأُهْلِكُوا بِرِيحٍ صَرْصَرٍ) یعنی پس
هلاک کرده شدند ببادی که آواز سخت می کرد و در وزیدن (عَاتِيَةٍ) نهایت تند و زنده که از قبضهٔ اختیار
حافظان و موکلان بیرون رفته بود چنانچه در حدیث شریف وارد است که حق تعالی هیچ گاه باد را بر جهانیان نمی فرستد
مگر بمقدار پیمانه و هیچ قطرهٔ باران را نازل نمی کند مگر باندازه الا روز طوفان و روز عذاب عاد که روز طوفان آب
باران از قبضهٔ موکلان باران برآمده بود و روز عذاب عاد باد از قبضهٔ موکلان خود برآمده و این تند وزیدن باد باین
مرتبه از آثار الصلات قهری بود و بالتخصیص بکافران عاد نمی شد و مؤمنان و حضرت هود علیه السلام را هم اذیت میرسید
بلکه خدای تعالی (سَخَّرَهَا) یعنی مسلط کرده بود بکمال غضب و ارادهٔ انتقام (عَلَيْهِمْ) یعنی بر فرقهٔ عاد فقط بر مؤمنان
و حضرت هود علیه السلام و این مسلط کردن هم یک ساعت و دو ساعت نبود بلکه (سَبْعَ لَيَالٍ وَثَمَانِيَةَ أَيَّامٍ) یعنی هفت
شب و هشت روز بود از صبح روز چهارشنبه بیست و دوم ماه شوال شروع تسلط باد شد و تا غروب آفتاب روز
چهارشنبه بیست و نهم ماه مذکور تمام مدتی که عادیان در مقام لاف زنی و تکبر میگفتند که این قحط چیست ما آن قدر قوت
داریم که اگر هفت سال همین قسم قحط باشد تحمل توانیم کرد پس در مقابلهٔ هر سال یک روز و یک شب و روز بر ایشان
عذاب باد را مسلط فرمود و یک روز را افزود تا بعضی ایشان بیطاقتی بعضی دیگر را ببینند و هلاکت یکدیگر مشاهده
کنند چنانچه ابن جریر و دیگر مفسران روایت کرده اند که آن فرقه باوصف این لگدکوب باد تا این مدت زنده ماند
در روز چهارشنبه آخرین همه بیحال گشتند و باد دلهای ایشان را بر داشته در دریای شور انداخت و این روزهای
هشتگانه و شب های هفتگانه بفاصله بودند تا در میان راحت گرفته باز قوت کشیدن عذاب پیدا کنند بلکه (حُسُومًا)
یعنی پی در پی بودند چنانچه مذکور شد و آن روزها را عرب روزهای عجوز خوانند که در آخر موسم زمستان مشهور
و معروف اند و برد العجوز ضرب المثل است و نام آن روزها نزد عرب مقرر است روز اول را صن و روز
دوم را صنبر و روز سوم را وبر و روز چهارم را آمر و روز پنجم را مؤتمر و روز ششم را مطفی الجمر و روز هفتم
را مکفی الظعن نامند و در وجه اضافت این ایام بسوی عجوز عوام الناس میگویند که پیرزالی از قوم عاد دران ایام
در سردابه در آمده مختفی مانده بود روز هشتم او را نیز باد از سردابه کشیده بر آورده بر زمین زده هلاک ساخت اما صحیح
آن است که لفظ عجوز غلط العام است و در اصل عجز است و عجز جانور پاس او را گویند که متصل بدم می باشد و این
ایام را ایام عجز ازان گویند که در آخر زمستان واقع می شود و بهرحال قوت و زور آوری فرقهٔ عاد هرگز
در دفع اذیت باد بکار نیامد و در دست آن باد آنچنان زبون و عاجز شدند که گره در دست پهلوان بازیگر
(فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى) یعنی پس میدیدی ای بیننده اگر در آن وقت حاضر می شدی آن قوم قوی
هیکل زورآور را دران شب ها و روزهای قلیل که بیجان افتاده بودند باد روح ایشان را بر آورده مرده

ساخته افگنده بود (كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ ۝) یعنی گویا که ایشان تنهای، رخت خرابوند و بطول قد و درازی قامت
و گندگی بدن که کاواک شده افتاده باشند تا آنکه باد در منافذ و مسام ایشان می در آمد و بی جر آمد و آواز میکرد
گویا هیچ رطوبت در بدن آنها نمانده بود و مغزها را سوخته و خشک کرده (فَهَلْ تَرَىٰ لَهُم مِّن بَاقِيَةٍ ۝) یعنی پس آیا می بینی
این هردو فرقه را هیچ بقیه که خود را از نسل ایشان گوید و بآنها منسوب سازد و ازهمین جا معلوم شد که عذاب حاق نام و
نشان معذب را نمی گذارد و قطع نسل او میکند بخلاف استئصال و امتحان که عموم و شمول ندارد (وَجَاءَ فِرْعَوْنُ
یعنی و آمد فرعون در عرصه وجود و تسلط و فرعون در اصل لقب بادشاه مصر است که از قبطیان میشد مثل قیصر لقب
بادشاه روم و کسری لقب بادشاه فارس و خاقان لقب بادشاه ترک و تبع لقب بادشاه یمن و راجه لقب بادشاه هند و مراد
ازین فرعون شخصی معین است که در زمان حضرت موسی علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بادشاه مصر بود و نصارای جنبش
گویند که نام او قابوس بود و از قوم قبط و بعضی گفته اند که نام او مصعب بن ریان بود و پدرش ریان بن الولید در زمان حضرت
یوسف عم بادشاهت مصر میکرد (وَمَن قَبْلَهُ) یعنی و نیز در عرصه وجود آمدند کسانیکه پیشتر از فرعون بودند و مراد
از آنها قوم حضرت شعیب عم اند و آنها دو فرقه بودند یکی اصحاب مدین که در عین شهر کوفت داشتند و از
اولاد مدین پسر حضرت ابراهیم عم میشدند و دوم اصحاب الایکه که بیرون شهر در بیشه ساکن بودند و حضرت
شعیب عم را حق تعالی بهر دو فرقه برسم رسالت فرستاده و در مذهب دوست پرستی باهم شریک بودند
(وَالْمُؤْتَفِكَاتُ) یعنی شهرهای باژگون شده و آن شش شهر یا پنج شهر بود و کلان تر آن شهر سدوم نام داشت
که در آن چهار لک کس بودند حق تعالی حضرت لوط عم را که برادر زاده حضرت ابراهیم عم میشد نزد ایشان
بطریق رسالت فرستاده بود بسبب رسالت حضرت لوط عم در میان ایشان ماند و ایشان را دعوت کرد و
ایشان ایمان نیاوردند (بِالْخَاطِئَةِ ۝) یعنی گناهان عمده که خطا بودن آنها نزد همه کس ظاهر بود اما گناهان فرعون پس
در ابتدا عداوت بیمبر زادها و کسانی بنی اسرائیل بودند و سبب این عداوت آن شد که در وقت حضرت یوسف
عم که از طرف ریان مختار ممالک مصر شده بودند بنی اسرائیل از شام بمصر آمدند و بسبب نامه و شوکت حضرت
یوسف عم ایشان را مردم مصر اعزاز و اکرام مفرط میکردند بعد از وفات حضرت یوسف عم که این فرعون بادشاه
شد اعزاز و اکرام بنی اسرائیل بر وی بسیار شاق و گران آمد و خواست که ایشان را در نظر اهل مصر ذلیل و حقیر سازد
تا خیال ریاست حضرت یوسف عم بیرامون خاطر بنی اسرائیل نگردد و خواهان مداخلت در امور ریاست
نشوند و رفته رفته آنقدر بر ایشان ظلم میکرد که بمنزله چماران بیگار او می کشیدند در مهمات عمارت خود
گردانیده بود و بر ذمه بعضی زراعت و باغبانی و بعضی را بر خشت زنی و خشت پزی مقرر ساخته بود و بیدهای
سخت را بر ایشان گماشته و خود را معبود اهل مصر قرار داده برای خود سجده می کنانید و چون
بنی اسرائیل درین کار تن نمیدادند زیاده تر بر ایشان می آشفت اما امید داشت تا آنکه کاهنان و منجمان
او را خبر دادند که از فرقه بنی اسرائیل فرزندی متولد خواهد شد که زوال بادشاهت تو بدست او است بسبب

[illegible]

تا این ترسش چنان مستحکم شود که درایگان خانه بخانه بنی اسرائیل متفحص باشند هر گاه از زنان ایشان حامله یابند شمرده
نام نویسی آنها در دفتر کوتوال ثبت نمایند و باز چون وقت تولد نزدیک شود پیاده های کوتوال بر دروازه ایستاده
باشند و درایگان فرزند متولد شده را به پیادگان نشان دهند اگر پسر باشد او را همانوقت بکشند و اگر دختر باشد
بگذارند و سالها او را در همین ظلم گذشت و دیگر انواع ظلم او که بر بنی اسرائیل میکرد ضرب المثل عام است و
با این همه مردم را بر بت پرستی و شرک جبر میکرد و مردم را بانهار تیغ بسته تعذیب کردن اختراع او است و رفته
رفته نوبت کفر او باین مرتبه رسید که ببانگ بلند میگفت انا ربکم الاعلی و اما گناهان قوم حضرت شعیب عم
پس انچه مشترک بود درمیان اصحاب مدین و اصحاب الایکه بت پرستی و خیانت در پیمایش و وزن است که
هردو امر شنیع درمیان آنها بجدی رائج شده بود و انچه مخصوص باصحاب مدین است قزاقی و قطع طریق است که
در سر راه شام و مصر قلعچه های خرد ساخته در ان پنهان می نشستند و بر قافلها می تاختند و مالهای فراوان می آوردند
و اما گناهان قوم حضرت لوط عم پس عمده آنها لواطت بود که مردان با مردان می کردند و ورای این فعل شنیع
بدعات دیگر در آنها رواج یافته بود از انجمله کبوتر بازی. از انجمله جنگانیدن قچقار و از انجمله باهم جنگ سنگ کردن
و از انجمله مهمان را در خانه نماندن و اگر از شهر دور دست کسی برای خرید غله در ملک آنها می آمد او را خرید ندادن
و در مزاح باهم دشنام دادن و فحش گفتن و هرکه در راه می گذشت باو تمسخر کردن و باین مرتبه فحش و بیحیائی در انها
رواج یافته بود که بحضور یکدیگر ازار از بدن برمی آوردند و برروی یکدیگر تیر میزدند و مانند زنان حالک خانی یعنی مسی مالیدن
می کردند و دست و پای خود را مانند زنان حنا رنگین میکردند حق تعالی حضرت موسی و حضرت هارون علیهما السلام را بسوی
فرعون و حضرت شعیب عم را بسوی اهل مدین و اصحاب ایکه و حضرت لوط را بسوی اهل سدوم و غیره بمرسم رسالت
فرستاد و ازین کارهای شنیع ایشان را منع فرمود (فَعَصَوْا رَسُوْلَ رَبِّهِمْ) یعنی پس نافرمان شدند همه اینها هر یک پیغمبر فرستادهٔ
پروردگار خود را نافرمانی کرد و بر خطاهای خود متنبه نشدند و در مقابلهٔ رسول وقت خود جدال و نزاع و خصومت آغاز نهادند
(فَاَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَّابِيَةً) یعنی پس گرفت ایشان را پروردگار ایشان گرفتنی زائد از انچه بمحض انکار پیغمبران
مستحق آن شدند تا قدر زائد در مقابلهٔ آن گناهان ایشان واقع شود پس فرعون را موافق گفتهٔ او بغرق هلاک کردند
زیرا که حضرت جبرئیل عم روزی بر سر دربار بصورت دادخواهی آمده پرسیدند که اگر بندهٔ شخصی انکار بندگی کند
و مقابل خاوند خود دعوی خاوندی نماید حکم بادشاه چیست او را بچه طریق سزا باید رسانید فرعون گفت که این قسم
غلام کافر النعمة را در دریا غرق باید نمود و نیز فرعون در مقام فخر و بلندی قدر خود در مقابلهٔ حضرت موسی عم بار بار
مذکور میکرد که من در ملک مصر نهرها جاری کرده ام و آن نهرها را از زیر عمارات خود جاری ساخته ام پس او را که بیشتر
ناز و تفاخر بانهار جاریه داشت در دریا غرق کردن مناسب تر بود که ازین نهرهای خرد چه میگشاید تو که بادشاه مصر
باشی می باید که تماشای این بحر وسیع نمائی و چنانچه آن نهرها را از زیر عمارات خود جاری ساخته عیش میکردی این بحر
وسیع را بر سر و تمام بدن تو جاری خواهیم کرد تا اسباب لذت تو از هر طرف محیط و شامل شود و نیز زیادتی عذاب فرعون

باین صورت شد که در یک لمحه تمام بادشاهت و عمارات و باغات و کوشکها پر از فروش نفیس و خزانهای
وافر را از دست او بر آورده بدست دشمنان او که نهایت در نظر او حقیر و هیچ بودند عنایت فرمودند و بر بادشاهان
مانند این عذابی نمی باشد و قوم حضرت شعیب را که دو فرقه بودند برنگهای مختلف عذاب کردند اصحاب مدین را
هم صیحه رسید مثل صیحهٔ ثمود و هم زلزله هلاک کرد پس انضمام یک نوع با نوع دیگر باعث زیادت گشت صیحهٔ
ایشان مقابل تکذیب حضرت شعیب علیه السلام و تحقیر ایشان بود و رجفهٔ ایشان مقابل آنچه پیمانه و ترازو را
در وقت پیمودن و سنجیدن می جنبانیدند و متزلزل میساختند تا پیمایش و وزن برابر نباشد و موتفکات را اول
از زیر بالا بر کندند و باز واژگون انداختند زیرا که فعل ایشان لواطت بود که دران قلب موضوع است
مرد را حق تعالی برای این تذلل و واژگونی پیدا نکرده است بلکه برای آنکه بر زن سوار شود و من بعد بر ایشان
سنگ سوخته از آسمان بارید زیرا که در لواطت لذت زنا حاصل میگردد و حد زنا رجم است یعنی سنگسار کردن
و درینجا بعضی مردم را شبهه بخاطر میرسد که چون شهرهای قوم لوط را واژگون کردند و درین ضمن آن قوم هلاک شده باشند
و جثهای آنها زیر زمین بقاعدهٔ بسیار پنهان شده باز سنگ باران کردن چه فایده داشت که آن سنگها
بالای تودهای خاک واژگون شده افتاده باشد جواب آن است که آن سنگها بسبب حدت مادهٔ خود که
خاصیت گوگرد پیدا کرده بود بسبب قوت حرکت هابطه که هم طبع و هم قسر دران شریک یکدیگر شده بود
آنقدر نفوذ میکردند که طبقهٔ بالای زمین را خرق کرده در ابدان آن قوم داخل می شدند و احراق می نمودند و
هرچند در حالت واژگون شدن احتمال آن نیست که ارواح آنها از ابدان مفارقت کرده باشند
اما تعلقی که روح را با بدن بعد از مفارقت می ماند موجب عذاب روح میگردد لهذا از شکستن استخوان مرده
و تحریک عنیف بدن او نهی وارد شده پس واژگون کردن شهرها عذاب بدنهای آنها بود و احراق سنگهای
سجیل عذاب برزخی آنها و محتمل است که در حالت واژگون کردن که هنوز زیر زمین نرسیده باشند ایشانرا
سنگ باران نموده باشند پس این نیز از قبیل عذاب دنیوی شود بهر حال این پنج واقعه نظیر حاقهٔ حقیقی اند که
کافران را در مقابلهٔ کفر و عصیان بی شرکت مسلمانان و بی استعدادهای اسباب فلکی و عنصری بانواع عذاب نیست
و نابود مطلق ساختند و اگر کسی را باوجود این شواهد و نظائر نیز شبهه رفع نشود و بگوید که درین وقایع که مومنین را
محفوظ داشتند و کافران را نیست و نابود کردند اول مومنین را از کافران جدا کردند باز بمقام عذاب نماندند و از انجا
دور بردند و خبردار کردن مومنان بآمدن عذاب و دور ساختن ایشان از مقام عذاب موجب امتیازی شده باشد
اما در قیامت که مومنین و کافرین در یک مقام مجتمع شوند و فرار از آن مقام متصور نباشد و اسباب عذاب عام گردد معنی
حاقه بجسم تصور توان کرد گوئیم شاهد و نظیر آن نیز بشنوید که (إِنَّا لَمَّا طَغَى الْمَاءُ) یعنی تحقیق ما وقتی که طغیانی کرد آب
آسمان بکثرت بارش و آب زمین بسبب جاری شدن چشمهای جوشنده بحدیکه تمام روی زمین را بپوشید و بالای
کوههای بلند نیز بقدر چهل چهل گز آب بلند شد و در میان آسمان و زمین نیز تا چهل روز متواتر بسبب باران

آب مستولی [illegible] واقعه باد قوم حضرت نوح علیه السلام بود و طوفان عبارت از همان واقعه است و ظاهر
است که درین حالت حضرت نوح علیه السلام و مومنان را باوجود شمول و عموم طوفان تمام روی زمین را و مابین آسمان
و زمین را جای قرار دیگر مکان نمانده بود و هر چند شریک این طوفان میگشتند [illegible] که آنوقت بکفران نعمت های
الهی مشغول بودند در صورت هلاک حضرت نوح علیه السلام و مومنین نیز هلاک میشدند زیرا که شما از نسل حضرت نوح علیه السلام
و پسران است اند پس وجود شما در آنوقت بدون محافظت پدران شما و [illegible] متصور نبود بنابر آن تذکیر [illegible] دیگر
حضرت نوح علیه السلام و مومنین قصد کرده که هم در عین طوفان شریک باشند و هم از عذاب بجمیع وجوه محفوظ باشند
و حاصل آن [illegible] آن است که آب بالطبع ثقیل است مقتضای ثقلش آنست که بر روی زمین مستقر ماند اگرچه بکه مرکب
از اعراض [illegible] است [illegible] آن بلند از [illegible] و غوطه های آن [illegible] پس جوهر لطیفی می باید
که بالای آب طافی گردد [illegible] آن نشیند [illegible] جسم جوهر لطیف [illegible] است آتش
و [illegible] آتش مانع محرق است آدمی را بر آتش سوار کردن فی الفور موجب هلاک وی است [illegible] هوا
هرچند ملطف هوای آدمی است [illegible] لطافتی که دارد قابل آن نیست که بر روی
[illegible] آدمی سوار شود لهذا [illegible] حضرت نوح علیه السلام القا فرمودیم که از مرکبات [illegible] سبب
خالی مسام و منافذ ظرف هوا [illegible] و هوا [illegible] در ان [illegible] میشود اعتبار کرده آن [illegible] چوب است
که [illegible] در مسام و منافذ آن [illegible] در آب [illegible] بخلاف معادن و حیوانات و ازین است
که چوب و برگ و [illegible] هرچند [illegible] بروی آب می مانند و در ته آن نمی نشیند
و جسم معدنی مثل آهن [illegible] در ته آب می نشیند زیرا که آنطرف
هوا است [illegible] الطف [illegible] است [illegible] درین باب و اجسام معدنیه و حیوانیه
بسبب انکماز جسم و تکاثف مسام [illegible] آنها غالب میباشد و جوهر [illegible] ثقیل
در اسب است و از آن جهت [illegible] که گنجایش [illegible] و حیوانات [illegible] شش ماه توانا کرد
و آن شهر را طبقه طبقه ساز و در یک طبقه سباع و چهارپایان [illegible] و در طبقه دیگر آدمیان و حیوان را و
در طبقه بالا مرغان پرنده [illegible] همه جانوران را مسخر و رام گردانیدیم که بحضور حضرت نوح علیه السلام حاضر شدند و حضرت
نوح علیه السلام را فرمودیم که یک یک جفت را از آن جانوران بگیرند و دست حضرت نوح علیه السلام را [illegible] قدرت الهی بر همان
جفت [illegible] که بقای نسل او مقدر بود تا قیام قیامت باز آنچه از عداوت و تعدی در میان سباع چرندها و پرندها و
در میان حشرات موذیه و دیگر اصناف حیوانات است از انها [illegible] مدت شش ماه اجتماع آنها متصور
شود و چون محافظت از آب باران آسمان بدون سرپوش ممکن نبود در دل ایشان القا فرمودیم که برای آن شهر
روان سرپوشی نیز از چوب درست سازند که بعد از سوار شدن در ان از بالای آن سرپوش را بکشند و روزنها
برای روشنی در ان نگاه دارند [illegible] که آب باران در ان نفوذ نکند و این شهر روان را سفینه و جهاز و کشتی نام

کردند و چون این امر مصنوع را ملامت در از خرق کردن سطح آب و تحمل صدمات امواج آن در پیش بود حکم شد که سر آن
مانند سر خروس و سینه اش را مانند سینهٔ بط و دم او را مانند دم کبوتر بسازند تا بسبب صدمهٔ امواج متزلزل نشود و چون آمدن
وقت طوفان مجهول بود علامتی نیز بحضرت نوح علیه السلام و مومنین مقرر کرده نشان دادند که هرگاه از تنور خانهٔ شما آب
بجوشد بدانید که طغیانی عنصر آب نزدیک رسید و باین مرتبه روح عالم آب مستولی بر جمیع عناصر گشت که آتش
هم در مقابله آن بحکم عدم شد اکنون چنانچه نزدیک تحقق آن علامت (حَمَلْنٰكُمْ فِي الْجَارِيَةِ) یعنی بر داشتیم
شما را در سفینهٔ جاریه که هم در آب طوفان بود و هم غرق نمی شد پس با وجود شرکت در عذاب شما را محفوظ داشتیم
بطفیل آنکه در اصلاب مومنین بودید و کشتی شما بر مادهٔ عذاب که آب طوفان بود یکبارگی جاری شد چنانچه
مومنین روز قیامت بر پل صراط که بر پشت جهنم باشد جاری شوند و در تفهیم این تدبیر شما را منفعتی دیگر برای
شما ارادهٔ فرمودیم که (لِنَجْعَلَهَا لَكُمْ تَذْكِرَةً) یعنی تا بگردانیم آن کشتی را برای شما یادگار و هر جا که خوف غرق
داشته باشید و خواهید که سطح آب را قطع کرده از جائی بجائی و از کناری بکناری انتقال نمائید باین قسم خانهٔ روانی
از اجسام صلبه تشبیه درست کرده بکار برید و سامان منقولی را برید که نجات از ثقل طبیعی گناهان که مانند آب
غرق کننده اند و در قعر هاویه می اندازند در آنکه تو سامان یکسانی کرده آید که خود را الطف الطف الاطفا ساخته باشند
مانند چوب که خود را ظرف هوای لطیف کرده است ممکن نیست پس بهر نوع که ممکن شود خود را در دل آن ظروف
لطیفه جا باید داد که برکت آن لطیف که مظروف آن ظروف است شامل حال با هم شود و بحکم آنکه ما هم مظروف آن
ظروف ایم و آن لطیف هم مظروف آن ظروف است اتحاد ظرف با آن لطیف بهم رسانیم و خود را از ثقل
گناهان موارهانیم و آن ظروف لطیفه در بهره فن کمیاب و نادر الوجود می باشند لاجرم در طلب و تتبع آنها باید
شد و بدل و جان در متابعت و محبت آنها باید کوشید که در دلهای آنها بعد اکثر مراتب بن امت مقصود آن ظروف
لطیفه اهل بیت مصطفوی اند علیهم که محبت ایشان و متابعت ایشان موجب آن میگردد که در دلهای آنها این کس را
جائی پیدا شود و چون آن دلها از نور لطیف حضرت باری جل اسمه معمور و مملو است بسبب مشارکت ظرف
و مجاورت مکان با آنجناب مناسبتی پیدا آید که در دفع ثقل طبیعی گناهان حکم تریاق دارد ولنعم ما قیل * بیت *
* مور بیچاره هوس کرد که در کعبه رسد * دست در پای کبوتر زد و ناگاه رسید *
و لهذا در حدیث شریف وارد است که مثل اهل بیتی فیکم مثل سفینة نوح من رکبها نجا و من تخلف عنها غرق
یعنی مثال اهل بیت من در شما مثال کشتی حضرت نوح است که هر که سوار شد در آن کشتی از طوفان نجات یافت
و هر که پس ماند از آن کشتی غرق طوفان گشت و وجه تخصیص حضرات اهل بیت علیهم السلام باین مناسبت و فضیلت
آن است که کشتی حضرت نوح علیه السلام بصورت کمال علمی آنجناب بود و حضرات اهل بیت را حق تعالی بصورت
کمال علمی جناب خاتم المرسلین گردانیده بود که عبارت از طریقت است زیرا که کمال علمی آنجناب بدون مناسبت
شخصی با آنجناب در قوای روحیه در عصمت و حفظ و قوت و صحت متصور نیست که در کسی جلوه گر شود و این

در بیان تشبیه اهل بیت بکشتی نوح علیه السلام

مناسبت بدون ولایت سه علاقهٔ اصلیت و فرعیت ممکن الحصول نیست پس این کمال را با جمیع شعب آن که معدن ولایات محمدیه نیست درین مجری جاری کردند و از همین ناودان ریختند و همین است معنی امامت که یکی مر دیگری را از ایشان بآن وصی ساخت و همین است سر آنکه این بزرگواران مرجع سلاسل اولیای امت شدند و هر که تمسک بحبل الله می نماید چار و ناچار سند استفاضهٔ او باین بزرگواران منتهی میگردد و درین کشتی می نشینند. بخلاف کمال علمی آنجناب که بیشتر در صحابهٔ کرام جلوه گر ماند زیرا که انطباع آن کمال را صحبت تلمیذ با استاذ ملازمت در کار و تفطن مرضیات او و آموختن آئین در آمد در حل مشکلات و استخراج مجهولات از و ضرور است و لهذا فرموده اند که اصحابی کالنجوم بایهم اقتدیتم اهتدیتم و چون قطع دریای حقیقت بدون جناح علمی و جناح عملی ممکن نیست مر مسلمانان را هر دو جناح تمسک ضرور افتاد چنانچه قطع دریا بدون سواری کشتی و مراعات حال نجوم ناممکن است و توجه را از غیر سمت توجه امتیازی حاصل شود ممکن نیست و لهذا فرموده اند (وَتَعِيَهَا) یعنی و یاد دارد قصهٔ این کشتی را و کیفیت نجات از غرق طوفان را که مومنین را باین تدبیر حاصل شد (أُذُنٌ وَاعِيَةٌ) یعنی گوشی که یاد دارندهٔ این قسم امور است در حدیث شریف وارد است که چون این آیت نازل شد آنحضرت ع م حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه را فرمودند که سالت الله ان یجعلها اذنك یاعلی و تخصیص حضرت امیر المومنین باین شرف و مرتبت برای همین نکته است که معنی کشتی بودن اهل بیت بدون توسط حضرت امیر متصور نشود زیرا که اهل بیت آنحضرت ع م که قابل امامت این طریق بودند در آن وقت صغیر السن بودند و تربیت ایشان بدیگری حواله کردن منافی شان کمال آنحضرت ع م بود لاجرم قواعد نجات از نقل گناهان را حضرت امیر المومنین القا فرمودن و ایشان را امام ساختن و کمال عملی خود را بصورت ایشان متصور نمودن ضرور افتاد که ایشان بحکم اوراث آن کمال را تر و تازه بصاحب زادها رسانند و این سلسله تا قیام قیامت بتوسط ایشان ساری ماند و لهذا حضرت امیر المومنین را یعسوب المومنین خطاب دادند و سبب آنجناب حضرت امیر سبب آنکه در کنار آنحضرت ع م پرورش یافته بودند علاقهٔ دامادی بآنجناب داشتند و از طفلی در هر امر رفیق و شریک مانده حکم فرزند گرفته بودند و بسبب قرابت قریبه که داشتند مناسبتی کلی در قوای روحانی با آن جناب ایشان را حاصل بود پس جناب حضرت امیر گویا ظل و صورت کمال عملی آن جناب بودند که عبارت از ولایت و طریقت است و مدعای آن حضرت ع م آن استعداد ایشان تضاعف پذیرفت و بنهایت مرتبهٔ کمال رسید چنانچه آثار آن در ظاهر و باطن اولیاء الله از هر طریقه و هر سلسله ظاهر و هویدا است و الحمد لله و چون حواق خاصه و عامه را که در دنیا واقع شده اند دانسته شد پس تصور حاقهٔ اخروی سهل گشت همین قدر فرق است که در حاقهٔ اخروی عموم و شمول اتم و اوفر خواهد بود (فَإِذَا نُفِخَ فِي الصُّورِ) یعنی پس وقتیکه دمیده شود در صور مانند صیحه نمودن که از آثار حقیقت جبرئیلی بود و این نفخ از آثار حقیقت اسرافیلی خواهد بود و خادم آن برای ازهاق روح حقیقت عزرائیلی خواهد گشت چنانچه در صیحه ثمود نیز خادم آن برای ازهاق ارواح آن فرقه گشته بود و فرق در هر دو آواز آن است که این نفخه نخواهد بود مگر (نَفْخَةٌ وَاحِدَةٌ)

یعنی و میدانی که تنها یک کس در جذب ارواح به جمیع جانداران عالم کفایت خواهد کرد بخلاف صیحه نمود که خاص برای
جذب ارواح فرقه نمود بود و بس پس اگر آن صیحه را برای تمام روی الارواح فرض می شد صیحات کثیره
متعدده می بایست و مراد ازین نفخه اول است چنانچه از حضرت ابن عباس و دیگر صحابه رض منقول است
زیرا که مبدء خراب عالم و کوفتن زمین و کوهها است و آنچه بعضی از دانای مفسرین گفته اند که مراد نفخه دوم
است تا مضمون یومئذ تعرضون راست آید زیرا که عرض بعد نفخه ثانیه است پس جوابش آن است
که از ابتدای نفخه اولی تا آنکه مردم در بهشت و دوزخ داخل شوند یک روز است می توان گفت که در روز نفخه اولی
عرض واقع خواهد شد گو بفاصله باشد و صور بر شکل شاخ گاو است و در روایات ضعیفه و رازی او هزار ساله راه
وارد شده و در ان یک شاخ هشت گره واقع شده و مابه خانهای بیشکر در میان هر دو گره پیدا گشته و در هر خانه
سوراخ ها است مانند زنبور خانه و در هر سوراخ مقرر روحی از ارواح خواهد بود در خانه اول ارواح فرشتگان قرار خواهد
گرفت و در خانه دوم ارواح پیغمبران و در خانه سیوم ارواح صدیقان و در خانه چهارم ارواح شهیدان و در خانه
پنجم ارواح مومنان و در خانه ششم ارواح کافران از آدمیان و جنیان و شیاطین و در خانه هفتم ارواح باقی مخلوقات
و خدمت نفخ صور بر این حضرت اسرافیل علیه السلام معین است در نفخه اول خواهند گفت که ای ارواح قالبهای خود را
گذاشته بسوی من آئید و در نفخه دوم خواهند گفت که ای استخوانهای بوسیده و ای رگهای بریده و ای گوشت های
پراگنده همه جمع شوید و ای ارواح همه بقالبهای خود در آئید و بعضی از مفسران روایت کرده اند که در نفخه اول
همه ارواح قالب خود را تهی کنند مگر حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل و حضرت عزرائیل و حضرت اسرافیل و حاملان
عرش علیهم و ارواح اینها را حق تعالی بقدرت خود قبض فرماید و اول کسی که زنده شود حضرت اسرافیل باشد تا
بخدمت نفخه دوم قیام نمایند بالجمله ابتدای تخریب عالم از نفخه اول شروع شود و ارواح همه عناصر ...
شوند و بسبب آن آواز تند باد در جنبش آید (وَحُمِلَتِ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ) یعنی و برداشته شود زمین و کوهها در
هوا بسبب قوت تحریک باد و سستی اجزای زمین و کوهها و آمدن زلزله که کوهها را سست کند و این واقعه
مشتمل بر ریح عاد و بر زلزله اصحاب مدین و بر منقلب مؤتفکات گردد اما فرق این ماند که آن حوادث خاص خاص
یک قطعه و یک ملک بودند و این حادثه تمام روی زمین و تمام کوههای عالم را شامل گردد (فَدُكَّتَا) یعنی پس کوفته
شود زمین و کوهها بسبب تصادم حرکات مختلفة الجهات تا ریزه ریزه شوند و هموار گردند (دَكَّةً وَّاحِدَةً) یعنی
کوفتنی یکسان که تمام روی زمین و کوهها را شامل شود و در ان کوفتن تفاوت و اختلاف و تخصیص و اختصاص نباشد
(فَيَوْمَئِذٍ وَّقَعَتِ الْوَاقِعَةُ) یعنی پس آن روز واقع شود واقعه حادثه که برای تخریب عالم و افنای آن موعود است و اثر
آن واقعه چنانچه عالم سفلی را تمام و شامل گردد همچنان عالم علوی را نیز تمام و شامل شود (وَانْشَقَّتِ السَّمَاءُ) یعنی
و شگافته شود آسمان زیرا که خلقت آسمان برای کون و فساد عالم سفلی است و چون عالم سفلی نماند در باقی
داشتن آسمان نیز حکمتی نماند لاجرم او نیز فنا کرده شود و آنچه از قوت آسمان و عدم قبول او خرق و التیام را از قرون

در ظهور مشاهد و محسوس مقصود ازین انشقاق مانع نخواهد گشت زیراکه این همه او را بسبب تعلق ارواح و محافظت آنها بود و چون ارواح [illegible] شده قالب آسمان را تهی ساختند حافظ بانیه آن نماند (فَهِيَ يَوْمَئِذٍ وَاهِيَةٌ) یعنی پس آن آسمان در آنروز نهایت سست و مسترخی خواهد گشت چنانچه بدن مرده بعد از مفارقت روح (وَالْمَلَكُ) یعنی و فرشتگان که آسمان را حرکت دوریه می کنانیدند و آن حرکت دوریه او را از انشقاق و خرق مانع شده بود زیراکه انشقاق و خرق موقوف بر حرکت مستقیمه بعضی اجزا است آنروز از تحریک آسمان و منت بردار شده گریخته (عَلَىٰ أَرْجَائِهَا ط) یعنی بر کناره ها و اطراف آسمان روند و چون حرکت دوریه آسمان که مانع از انشقاق بود منقطع گشت تأثیر نفخ در ایراد حرکت مستقیمه بر اجزای آن واجب شد لان وجود المؤثر مع عدم المانع یوجب وجود المعلول و چنانچه اثر این نفخ و این دائمه بر زمین و آسمان خواهد رسید و عالم سفلی و عالم علوی متغیر و منقلب خواهد گشت همچنان عرش اعظم که محیط جمیع اجسام علویه و سفلیه است نیز تغیری و انقلابی بهم خواهد رسانید اما تغیر و انقلاب عالم سفلی و عالم علوی بخفت و سبکی و سستی و استرخا خواهد انجامید و تغیر و انقلاب عرش مجید بثقل و گرانی (وَيَحْمِلُ عَرْشَ رَبِّكَ) یعنی و خواهند برداشت عرش پروردگار ترا (فَوْقَهُمْ) یعنی بالای سر و دوش خود و نه بر دست های خود زیراکه در برداشتن بر دست ها تحمل ثقل کمتر میشود و آنچه را که یک کس بر سر تواند برداشت دو کس بر دست نمی توانند برداشت و ثقل عرش مجید در آن روز بحدی خواهد افزود که مضاعف از سابق خواهد گشت زیراکه او را خواهند برداشت بالای سرهای خود (يَوْمَئِذٍ ثَمَانِيَةٌ ط) یعنی آنروز هشت کس از ملائکه عظام و در دنیا چهار کس بر میداشتند و وجه تضاعف ثقل عرش عظیم در آن روز آن خواهد بود که عرش مجید صورت جهانداری حضرت حق تعالی است و جهانداری او تعالی در نشاء دنیا بشمول چهار صفت است که در هر ذره از ذرات موجودات آن هر چهار صفت ظهور فرموده و بهر همه را شامل و محیط گشته اول علم دوم قدرت سوم اراده چهارم حکمت و در نشاء آخرویه چهار صفت دیگر همراه این چهار مذکوره در کار خواهند شد تا نشاء آخرویه از نشاء دنیویه مغایرت و امتیاز پیدا کند اول صفت ظهور و انکشاف و حقیقت هر چه در آن عالم است بر هر کس ظاهر و هویدا خواهد بود بوجهی اشتباه و اخفا و غرور و تلبیس در آن عالم نخواهد ماند حتی که کافران و جاهلان نیز حقائق خفیه مستوره را خواهند دریافت چنانچه در قرآن مجید جا بجا مذکور است که یوم تبلى السرائر * واسمع بهم وابصر یوم یأتوننا الی غیر ذلک و نام خطا و نام صواب در آن عالم نخواهد ماند و لهذا قلم تکلیف از هر مکلف مرتفع خواهد گشت و در دنیا این صفت عام و شامل نبود دوم صفت سبوغ و کمال و تمام که هر چیز آن عالم از نقصان و آفت سالم خواهد بود حتی که بابینه کافران و بدکاران نیز محتاج بغذا و دوا نخواهد شد و احساس و جمیع قوای ایشان از تخییل و توهم و ادراک عقلی و قوای محرکه بحسب اقتضای نشاءه در عین اوج کمال خواهند بود چنانچه می فرمایند وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون و خلود و دوام و ابدیت و بقای غیر متناهی از آثار همین صفت است سوم صفت قدس و طهارت که بحسب صفائی نشاءه از کدورات و الواث بعید خواهند بود حتی که کافران و

وجه تضاعف ثقل عرش مجید در روز قیامت

بدکاران

بدکاران را نیز بول و براز و دیگر اشیای قذره و فضلات نجسه نخواهد ماند و قیح و صدید و غسلین و منی فروج زوانی و زناة بطریق تعذیب بر ایشان مسلط خواهد شد نه بطریق تعفن و تنجس، چهارم صفت وابقای حق هر چیز بآن که در دنیا هرگز متصور نیست و بوجهی در آن عالم ظلم و ستم درمیان نخواهد آمد. و در بین هر چهار صفت نیز علی سبیل الشمول والعموم در آن نشأة در کار شد گرانی عرش معنوی که عبارت از جهانداری است مضاعف گشت و از جهت تطابق صورت با معنی عرش صوری نیز ثقل و گرانی پیدا کرد. و ملائکهٔ اربعه که سابق مظاهر آن اسمای اربعه شده حمل عرش می‌نمودند از تحمل این ثقل مضاعف عاجز آمدند ناچار امداد آنها بچهار ملک دیگر که مظاهر این اسمای اربعه باشند ضرور افتاد و بعضی از مدققان چنین گفته اند که عرش اعظم عبارت از فلک الافلاک است و آثار تحریکات قسریهٔ او در دنیا بهشت فلک دیگر که پائین اوینه میرسد اند و بتدبیر روح عرش وخیال آن ستارهای این هشت آسمان را حرکات مختلفه رو میدهد و بسبب آن درین عالم سفلی کائنات وفاسدات بر روی کار می‌آید و تدبیر الهی جلوه گر میشود و در ان روز که این هشت آسمان از هم پاشند و نابکه کند سر امور آن هشت آسمان بهم می‌نمودند گر جمله کارها و اشراف رود پائین عرش نازل شود محل افاضهٔ مدبرات عرش و تحمل دواعی فایضه از ان طرف در میان نماند لاجرم هشت نفر دیگر را برای اینکه زیر عرش جا دهند و آنها حاملی آن صاحب شوند و حمایه عرش صوری پس هشت آسمان در دنیا معتمد بود و در ان روز بر آن هشت فرق معتمد باشد و مؤید این تفسیر است آنچه از حضرت حسن بصری رض منقول است که میفرمود که لا ادری ثمانية اشخاص او ثمانية آلاف او ثمانیه صفوف او ثمانیه آلاف صفوف. از ضحاک منقول است که هم ثمانية صفوف لا یعلم عددهم الا الله اما در حدیث صحیح وارد است که آنحضرت صلعم فرموده اند هم الیوم اربعة فاذا کان یوم القيامة ایدهم الله تعالی باربعة اخری و در روایت دیگر است که پاهای حاملان عرش زیر زمین هفتم است و عرش بالای سر ایشان و ایشان سر نگون کرده به تسبیح مشغول اند و در روایات چهار از ایشان این تسبیح خوانند گفت که سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على عفوك بعد قدرتك و چهار دیگر این تسبیح که سبحانك اللهم وبحمدك لك الحمد على حلمك بعد علمك و آنچه در بعضی روایات وارد شده که حاملان عرش صورت بز کوهی اند که در میان سم آنها تا سرین صد هزار ساله راه است پس اشاره به بزرگی جثه آنها است و چون صورت بز کوهی مناسب حمل ثقل است بعید نیست که شیء ثقیل را آنها به صورت داده باشد و آنچه در بعضی روایات دیگر وارد است که یکی از آنها بصورت آدمی است و دیگری بصورت بز کوهی و سوم بصورت شیر و چهارم بصورت کرگس پس منافی این روایت نمی‌تواند شد زیرا که تمام بدن آنها هر چهار یکسان بصورت بز کوهی باشد و در چهرهای آنها باین صورت ها تفاوت واقع باشد تا اشعار باختلاف حقائق آنها شود که مظاهر اسمای مختلفه اند چنانچه حیوانات آبی با وجود آنکه در بدن یکسان می‌باشند در چهرها اختلاف فاحش دارند بعضی بصورت اسپ و بعضی بصورت کلب الماء و غیر ذلک * و برای در مسائل آینده کمالات آگهی تشیع

صورت حاملان عرش

تسبیح حاملان عرش

محمد رفیع الدین علامه ایده الله تعالی وزاده فی الدنیا والدین فتوحا و برکات متواترا و متوالیا در بعضی از تصنیفات خود چنین
نوشته اند که حملة ال[illegible] می باشند که حامل کمالات اربعهٔ الٰهیه اند یعنی ابداع وخلق وتدبیر و تدلی ملک اول که حامل
کمال ابداع است [illegible]مت باسم قیوم و موکل است بر هیولی و صورت شهادی و مثالی و ازمنه و امکنه
وجهات و حرکات و او را است علم استعدادات و جز آنها و تقسیم احیاز و تحدید مقادیر و جهات و تقدیر
مواقیت و ما یلحق ذلک و ملک ثانی که حامل کمال خلق است متحقق است باسم مصور و موکل است بر نفوس
و صور نوعیه و بسائط و مرکبات فلکیه و عنصریه و او را است علم القای خواص صور و شرح و افاضهٔ آثار آن و تشخیص
هیئات و قوای آن و مرافق هر یکی و ما یتعلق به و ملک ثالث که حامل کمال تدبیر است متحقق است باسم عدل و
موکل است بر تنظیم نظام بحسب مطابق حکمت شناک الدهور و تداول الادوار و او را است علم ترجیح بین المحتملات
و ... و بسط اسباب و موازنهٔ آنها بمایات و ما یناسبه و ملک رابع که حامل کمال تدلی است متحقق است
باسم قدوس و موکل است بر تجلیات و شعائر الٰهیه و او را است علم مظاهر تجلیات متنوعه و نصب شرائع و
موازین عقائد و اعمال و مراتب اهل الله و تفاضل حق و باطل و ما یماثله ظاهرا آنکه در حدیث نبوی وارد گشته که ما اذن
لی ... شد که بیان کنم برای شما حال یکی از ملائکه حملة العرش و بعد ذکر عظم خلقت او فرموده تسبیح او این کلمه است
سبحانک حیث کنت اشارت باین ملک عظیم القدر است شرح این رمز آنکه حقیقت این ملک جهتی خاص است
از کمالات الٰهیه که هر کجا در مظاهر تنزل صفت تا لظهور فرماید منشای جهت حقانیه در آن کسوت و حامل این
ظهور همین ملک مانند گویا هر تجلی باشد منتهی شود مگر برقاب این ملک و همین ملک است که متجسد میگردد بصورت
تجلی و او است که بعبارت لسان کلمهٔ انی انا الله میگردد و مرآت ذات حق میشود من حیث رفع الحجاب مثلا همین ملک
بود که بصورت نار برای حضرت موسی ع ظاهر شد و مصداق ان بورك من فی النار گشت و کلمهٔ انی انا الله از جناب
الٰهی بکلام بی کیف و رسیدهٔ این ملک سر بر میزد و در مرآت نار مسموع میشد والله اعلم بالجمله این چهار ملک حملهٔ
عرش تکوین اند اصالة و احتمای فیض تشریع بایشان از تبعیت است زیرا که تشریع است در تکوین و چون جریان نظام این نشای دنیا
بر حسب فیض تکوین است و فیض تشریع در ... اسمای ... ضمنی و نیز حق از باطل کما ینبغی و ...
است لاجرم تحمل بار مراین چهار را است تا آنکه ... سنفرغ لکم ایها الثقلان عنایت الٰهی تخمیر روضهٔ تشریع
پرداز و تخم هر نفسی را در ارض وان الدار الآخرة لهی الحیوان لو کانوا یعلمون ... الحقوق است بیفشاند
و استعدادات فطری و کسبی هر نفسی بر بر آرد و هر یکی تخم عالمی پیدا کند و منبع چندین هزاران هزار صور و اعمال
خیر و شر گردد و خادمان فیض تشریع در برداشتن عرش فیض مطلق شریک شوند اول ملکی باشد که رفیق ملک اول است
و او را است علم استعدادات نفوس بشریه و جنیه و دقائق مندرجه در این و درجات کمالات آنها و قوای مخمر
در آنها و ثانی ملکی است که رفیق ملک ثانی است و او را است علم حقائق اعمال و کیفیت تطور آنها بگوناگون
مشابهات و در مرآت مثالی را سنخ و شرح جهات آن اعمال از طاعات و معاصی که هر یکی حقیقت شرعیه است .

علاوه و موازین سعادت و شقاوت و اجزیه احوال و اقوال و اعمال و صور معتقدات و ملکات و ثالث رفیق ملک ثالث است و او را است علم توابع ناس و معاملات و حقوق العباد و فصل خصومات و مقامه کفارات و سیئات و محو و اثبات الوان قلوب با همدیگر و تشخیص درجات اهل تفاضل مابین ضوابط مصالح و مفاسد و اعذار و رابع ملکی است که رفیق ملک رابع است و او را است علم ثمرات احوال و مشاهدات و مراتب اهل رویت حق تعالی و ربط احوال ناسهای آنچه که مبادی آن است و قدر ظهور هر اسمی در شیم خود قوة و ضعفا و تجمع منازل جنت و انکشاف ذات و اختصاص عالمین و نحو ذلک تحقق نامه و مایلائم ذلک انتهی کلامه * و بعضی از مفسرین گفته اند که تا وقتیکه عرش در مکان خود ثابت است او را چهار فرشته عظیم القدر می توانند بر داشت و چون از مکان خود حرکت کند و انتقال نماید محتاج بچهار دیگر گردد زیرا که نقل و تحویل اشیای عظیمة المقدار قوت بسیار میخواهد بخلاف آنکه در مکان خود ثابت باشد و آنچه از نسق روایات نبویه معلوم میشود آن است که حق تعالی با بندگان خود موافق آنچه متعارف ایشان است و مرکوز اذهان ایشان در دنیا و آخرت معامله می فرماید مثلا در دنیا با آنکه از مکان منزه است برای خود خانه قرار داده باشد کان او را به بندگان و حق تعظیم صاحب خانه بجا آرند و در همان آن خانه معظمه ممکن بود که تعظیم باطنی انسان بر ... ظهور کند و در آن خانه سنگ سیاه را بجای دست راست خود قرار داده زیرا که غایت آدمیان ... است که در اول ملاقات بار دستهای خود دست بوس و مصافحه می نمایند و برای محافظت و نوشتن اعمال بندگان فرشته ها را واقعه نگار و خفیه نویس ساخته حال آنکه او تعالی نه محتاج این نوشتن است زیرا که علم او محیط است نه خوف نسیان دارد و علی هذا القیاس در جمیع امور شرعیه اگر تعظیمی بجا آورده شود تشبیه معقول بمحسوس مرعی و معتبر است همچنین در آخرت موافق مرکوز اذهان بنی آدم با ایشان معامله کرده خواهد شد و شان بادشاهان همین است که چون بر سر عدالت و انتقام می آیند اول پرده ها و حجاب ها را دور میکنند و علی الاعلان آواز نقاره و توپ و ... میکنند و میخوانند باز خود بر تخت نشسته دربار میفرمایند و متصدیان ... صرف شوند و فوج و حشم و پیاده ها گرداگرد صف زده می ایستند تا در دار و گیر وقت حکم حاضر باشند و ... خانه ... گرم میشود همین صورت فهمیده را بتقریرات رنگارنگ در آیات قرآنی و اخبار نبوی شرح ... فرموده اند پس مراد از عرش در اینجا آن عرش عظیم است که محیط جمیع اجسام است و آمدن او در آن روز ... از مکان خود فهمیده شود بلکه عرشی دیگر است که بنای عدالت الهی بران جسم عظیم شده و نورانی ... و در عرصات ظهور خواهد فرمود چنانچه در آیه دیگر در سوره زمر مذکور است که و اشرقت الارض بنور ربها و وضع الکتاب و جیء بالنبیین و الشهداء و قضی بینهم بالحق و هم لا یظلمون تا آنکه فرموده اند و تری الملائکة حافین من حول العرش یسبحون بحمد ربهم و قضی بینهم بالحق و قیل الحمد لله رب العالمین پس در اینجا ... است که این تشبیه معقول بمحسوس که در شرائع وارد است نه محض تصویر و تخییل است که برای ترغیب و ترهیب عوام بکار برده باشند بی آنکه تحقیقی داشته باشند چنانچه معتزله و فلسفی مزاجان می فهمند و بران می نازند بلکه این

تشبیه حقیقت است نه مجاز زیرا که ذات او تعالی را صفت ظهور و تجلی و نمودن ثابت است باوجود آنکه در مرتبه تنزیه اعلی متمکن باشد که بهر رنگ خود را جلوه دهد و ظهور فرماید چنانچه در قصهٔ آتش طور و در قصهٔ لن ترانی مصرح و واشگاف است پس درین مقامات که مرجع و مآب بندگان است هم در دنیا و هم در آخرت ذات او تعالی متجلی است و احکام او تعالی جاری است و نافذ و فرق در عقیدهٔ اهل شرع و فلسفیت باثبات تجلیات است و بس بلکه اگر تأملی وافی بکار برده شود و در اخبار شرعیه امعان نظر کرده آید عقیدهٔ تشبیه و تنزیه هر دو انطباق پیدا میکند تشبیه در تجلیات و ظهورات است و تنزیه در حقیقت و ذات بالجمله بعد از بیان رفع حجب سماویه و ظهور عرش می فرماید که (یومئذ تعرضون) یعنی آن روز حاضر کرده خواهید شد پیش پروردگار خود بسبب ظهور لوح محفوظ که نزد حاملان عرش است و مطابق آن نسخهای کراما کاتبین نیز دران مقام حاضر کرده خواهند شد (لا تخفی) یعنی پوشیده نخواهد ماند بر هیچ کس از اولین و آخرین از احوال هیچ کس (منکم) یعنی از شما (خافیة) یعنی هیچ حالت پوشیده و در حدیث شریف وارد است که عرض را سه نوبت است در اول نوبت کافران و گنهگاران از اعمال بد خود منکر خواهند شد و در نوبت دوم که گواهان بر اعمال ایشان خواهند گذشت از روز و شب و آسمان و زمین و پوست اعضا و جوارح بعذرها و بهانها تمسک خواهند جست و در نوبت سوم که عذرها نیز باطل کرده خواهند شد حکم خواهند فرمود که نامهای اعمال را بپرانند بعضی را در دست راست خواهند داد از مقابل رو و بعضی را در دست چپ از طرف پشت و بمجرد دادن نامهای اعمال باین روش مردم مآل حال خود را خواهند دانست پیش از آنکه آن نامهٔ اعمال را بخوانند (فاما من اوتی کتابه بیمینه) یعنی پس اما کسی که داده خواهد شد نامهٔ اعمال او در دست راست او پس خواهد فهمید که دست راست جانب قوی من بود مرا که این نامه بدست راست دادند قوت من و غلبهٔ من بر خواهش نفس و حرص و غضب ثابت شد (فیقول) یعنی پس خواهد گفت فرشتگان را که (هاؤم اقرءوا کتابیه) یعنی بگیرید و بخوانید کتاب مرا زیرا که درین کتاب نامهٔ خوشحالی من است چیزی که مرا اندوهگین کند البته درین کتاب نخواهد بود زیرا که من در دنیا جانب حق را قوی کرده بودم و جانب باطل را ضعیف ساخته (انی ظننت) یعنی به تحقیق من در دنیا میدانستم بطریق ظن غالب که (انی ملاق حسابیه) یعنی آنکه من ملاقات خواهم کرد با حساب خود در آخرت و بنابراین در دنیا همیشه با نفس خود بمحاسبه مشغول میشدم قبل ازانکه درین حساب گرفتار شوم و هایکه در آخر کتابیه و حسابیه است های سکته است ضمیر نیست که در لغت عرب برای وقف می افزایند (فهو) یعنی پس آنکس باوجود عموم بلا و شیوع رنج و عنا (فی عیشة راضیة) یعنی در زندگانی پسندیده خواهد بود زیرا که اصلا غم و اندوه ندارد و مانند اهل کشتی حضرت نوح که در حین طوفان باطمینان خاطر زندگی میکردند و او را اقتصار برین نعمی اکتفا نخواهند کرد بلکه داخل خواهد شد (فی جنة عالیة) یعنی در بهشتی که خیلی بلند مرتبه است از راه مکانات و فروش و آوندهای زر و نقره و نهرهای جاری و فوارهای جوشنده و درختان میوه دار و سبزهای آبدار و با این همه آن بهشت یک صفت دیگر دارد که در بهشتهای

(ربع)

دنیا

ودنیا هرگز آن صفت متوقع نیست و آن آن است که (قُطُوفُهَا دَانِيَةٌ) یعنی میوه های چیده شده آنها نزدیک اند
هم ایستاده و هم نشسته و هم بر پهلو خفته آنرا توان خورد همین که بهشتی بطرف آن نگاه کرد و شاخ درخت
آن میوه را متصل دهانش خواهد رسانید و این همه بنا بر قوت حیات اشجار آنجا است به نور پاک پیدا کرده اند
وقبل از آنکه بهشتیان را در آن بهشت داخل کنند ایشان را خواهند فرمود که (كُلُوا وَاشْرَبُوا) یعنی بخورید و بیاشامید از میوه ها
و مشروبات بهشت (هَنِيئًا) یعنی گوارا باشد بر شما و موجب تخمه و دهشتی و حدوث امراض نگردد (بِمَا أَسْلَفْتُمْ) یعنی
در عوض آنچه پیش از این در دنیا کرده اید از مشقت های عبادات و صبر از شهوات محرمه و محنت ها در طلب
راه حق (فِي الْأَيَّامِ الْخَالِيَةِ) یعنی در روزهای گذشته یا روزهائی که از اکل و شرب خالی بود و آن روزها روزهای ماه
مبارک رمضان است و دیگر ایام صیام مسنون مثل ایام بیض و عرفه و نهم و روز عاشورا و روز دوشنبه و روز
پنجشنبه و روز شب برات و غیر ذلک و در حدیث شریف وارد است که یکی از دروازه های بهشت را ریان نام است
هرکه از آن دروازه در آید هرگز تشنه نشود و آن دروازه مخصوص روزه داران است و حق تعالی با ایشان ندا خواهد
فرمود که ای دوستان من بسیار بود که من شما را در دنیا میدیدم لب های خشک شده از تشنگی و شکم ها پشت
چسپیده از گرسنگی و چشم ها در مغاک افتاده از بیداری امروز در نعمت جاوید من در آیید و از شراب
گوارنده بهشت بیاشامید و در کشاف نقل کرده است که آنحضرت علیه السلام فرموده اند که هیچ کس در بهشت نخواهد
در آمد الا بدستاویزی که از حضور رب العالمین نوشته بدست او خواهند داد و صورت آن دستاویز این
خواهد بود بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله تعالى لفلان بن فلان ادخلوه في جنة عالية قطوفها
دانية (وَأَمَّا مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ بِشِمَالِهِ) یعنی و اما کسیکه داده خواهند نامه اعمال او بدست چپ او پس خواهد
فهمید که دست چپ من جانب ضعیف من بود مرا که نامه اعمال من بایین دست دادند معلوم شد که عمل من ضعیف
است قوت خلاص کردن از عذاب ندارد و جای آنکه بدرجات بهشت رساند پس واویلا خواهد کرد (فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي
لَمْ أُوتَ كِتَابِيَهْ) یعنی پس خواهد گفت ای کاش من داده نمیشدم کتاب خود را زیرا که هر دمان از جانب راست مرا
بکتابت خواندن این کتاب خواهند داد و در خواندن آن فضیحت خواهم شد (وَلَمْ أَدْرِ مَا حِسَابِيَهْ) یعنی و ای کاش من
نمیدانستم که چیست حساب من زیرا که حسابیکه منجر بوبال و مواخذه شود ندانستن آن از دانستن بهتر است و نیز در صورت
دانستن حساب مرا نامه اعمال من یاد خواهند آمد و بسبب یاد کردن آنها عذاب روحانی قبل از حساب حسی خواهم رسید
و اگر کسی او را خواهد گفت که این آرزوی بیجا چرا می کنی که مرا نامه اعمال نمیدادند و بر حساب اعمال خود مطلع
نمی شدم زیرا که هر که درین عرصات حاضر شده است او را از دادن نامه اعمال و اطلاع بر حساب اعمال ناگزیر
است آن بدبخت در جواب این آرزوی دیگر خواهد کرد که (يَا لَيْتَهَا كَانَتِ الْقَاضِيَةَ) یعنی ای کاش
این قیامت بر من کار را تمام میکرد و مرا می میرانید تا ازین فضیحت و ازین عذاب خلاص میشدم و اگر دیگران او را
خواهند گفت که چرا برای تکفیر این اعمال بد صدقات و خیرات در راه خدا ندادی که الصدقة تطفي الخطيئة كما يطفي

السماء النار آن بلا [illegible] جواب نخواهد گفت که (مَا أَغْنَى عَنِّي مَالِيَهْ) یعنی هیچ بکار نیامد از من مال من زیرا که آن مال را در جائی صرف نکردم که بکار آید و حالا در دست چیزی ندارم که در بدل گناهان بدهم و خلاص شوم زیرا که (هَلَكَ عَنِّي سُلْطَانِيَهْ) هلاک شد از من مالکیت من که بقدر وسعت خود سلطنتی داشتم بر یک خانه یا بر یک ده یا بر یک شهر یا بر یک ملک و لا اقل بر مال و غلامان و کنیزکان و زینت و پای خود ابتسلط بودم هرچه میخواستم [illegible] بعمل می آوردم حالا هیچ کس و هیچ چیز در تصرف من نیست و چون جواب معقول او را میسر نخواهد شد غیر از حسرت و ندامت و آرزوهای باطل حق تعالی فرشتگان را حکم خواهد فرمود که (خُذُوهُ) یعنی بگیرید او را (فَغُلُّوهُ) یعنی پس دست او را در گردنش طوق کنید زیرا که شکر نعمت دست فراخی بجا نیاورد و در خیرات دست [illegible] و در حدیث شریف وارد است که بمجرد [illegible] این فرمان یک لک کس از فرشتگان بسوی او خواهند دوید و دست او را در گردنش خواهند بست باز فرمان خواهد شد که (ثُمَّ الْجَحِيمَ صَلُّوهُ) یعنی باز در آتش سوزان در آرید [illegible] زیرا که [illegible] را از لذتها و نعمتهای حرام برای خدا ترک نکرده بود در عوض آن باین بلا و سوزش [illegible] در آورد [illegible] در آتش دوزخ دست او را از انجمت [illegible] بستید که [illegible] است [illegible] حرکت اضطراب تاکید [illegible] عذاب [illegible] ضعیف شود (ثُمَّ فِي سِلْسِلَةٍ) یعنی باز در زنجیری که هر حلقه او با حلقه دیگر پیوسته است [illegible] (ذَرْعُهَا) یعنی پیمایش آن زنجیر (سَبْعُونَ ذِرَاعًا) یعنی هفتاد گز است بگز بزرگ که در عرف فرشتگان رائج است که گز ایشان هفتاد باع است و هر باع مانند مسافت میان مکه و کوفه کذا روی عن ابن عباس و غیره رض (فَاسْلُكُوهُ) یعنی پس بپیچید او را تا در میان حلقهای آن زنجیر بند شود و به پا و دیگر اعضا نیز حرکت نتواند کرد و از حضرت ابن عباس رض منقول است که این زنجیر بسبب شدت گرمی در مقعد او خواهد در آمد و از حلق او خواهد بر آمد و از پیشانی تا قدمش خواهد پیچید و او را باین زنجیر از ان جهت معذب میسازیم که (إِنَّهُ كَانَ) یعنی بتحقیق او بود قائل تسلسل حوادث الی غیر النهایه و در ملاحظه سلاسل اسباب و مسببات پیچیده میماند و هر چیز را بسبب نسبت میکرد و آن سبب را بسبب دیگر و همچنین الی غیر النهایه بمسبب الاسباب نمیرسید و لهذا بود که (لَا يُؤْمِنُ بِاللَّهِ الْعَظِيمِ) یعنی ایمان نمی آورد بخدای باعظمت که عظمت او هر سبب را از نظر ساقط میکند و از حیز اعتبار میبرآرد و لنعم ما قیل * بیت *

* از سبب سازیش من سودائی ام * و از سبب سوزیش سوفسطائی ام *

و با این شدت کفر چیزی از مخففات عذاب نداشت زیرا که عبادت بدنی از وی متصور نبود و چون او قائل بسبب نبود پس اگر [illegible] در تخفیف عذاب او بکار می آمد همین عبادت مالی بود آن را نیز فوت کرد بلکه از خود دادن چه امکان که از غیر خود نیز دادن [illegible] گوارا نمیکرد (وَلَا يَحُضُّ عَلَى طَعَامِ الْمِسْكِينِ) یعنی و تاکید نمی فرمود اهل و عیال و ندیمان خود را بر خورانیدن گدا و از همین جهت که در دادن مال بخل می ورزید دست او را در گردنش طوق میسازیم و از حضرت ابو درداء انصاری رض که از عمده صحابه رسول الله صلعم اند و آنحضرت صلعم

در حق ایشان فرموده اند که نعم امت من ابو درداء است منقول است که ایشان خاتون را ... می گفتند که شوربای
بسیاری بپخته باش برای گدایان خاتون می پرسید که در بسیار کردن شوربا چه ... لذت میشود میگفتند
که نشنیده که کافر را برای ترک ایمان و ترک اطعام گدایان در سلسله آتشین عذاب ... بجهت آن ... بسبب
ایمان نصف آن سلسله را از خود بریدیم نصف دیگر که باقی است با طعام مسکین آن را از خود قطع ... و حضرت
امام شافعی رح باین آیت تمسک کرده اند که کافران بعبادات نیز مکلف ... مخاطب می باشند چنانچه بایمان و معرفت
مکلف اند و الا ... را در آن روز بر ترک خورانیدن گدایان عذاب نمی شد و امام اعظم رح میگویند که عذاب آن کافر
بسبب ترک ایمان خواهد بود لیکن اگر گدایان طعام میخورانید او را در عذاب فی الجمله تخفیف میشد و درین سلسله
گرفتار نمی گشت بسبب ترک خورانیدن طعام بگدایان استحقاق ... عذاب او حاصل نگشت لاجرم باین
سلسله گرفتار گشت پس این آیت دلیل آن است که کافر را بسبب احسانی که بخلق الله می کند در عذاب
فی الجمله تخفیفی خواهد شد نه آنکه عبادات بدنی یا مالی بر ذمه او فرض و واجب اند و همین است ... شدت عذاب. و فارغ
شدند و اسباب تخفیف را ... نفی فرموده حالا بیان می فرمایند که باوجود شدت عذاب دو چیز در دنیا موجب
سبکی آن میکرد یکی از آنها یاری ... بسیار است که در اوقات شدت کلفت به دلاسا و تسلی و تعزیت اهل یاری بار گران
آن کلفت را از دل سبک میسازد دوم غذای لذیذ که قوت می بخشد و نشاط طبیعت بسبب تناول آن عود میکند
و طاقت تحمل آن رنج و ملال را از سر تازه میسازد و لهذا در حق مصیبت زدگان و ماتم نشینان همین دو طریق
امداد و اعانت مرسوم است آن دو چیز را نیز نفی میفرمایند که (فَلَيْسَ لَهُ الْيَوْمَ) یعنی پس نیست برای آن کافر در
آن روز که یوم یفر المرء من اخیه و امه و ابیه و صاحبته و بنیه شان اوست اگرچه در غیر آن روز در
روزهای دنیا او دوست بسیار بوده باشد (هٰهُنَا) یعنی در محشر و عرصات که هر کس بحال خود گرفتار و در فکر کار خود
بیقرار است اگرچه بعد از دخول بهشت و حصول اطمینان و امن از طرف خود از حال اقارب و دوستان خود پرسان
خواهد شد و یاد خواهد کرد و اگر قابل شفاعت خواهد یافت بشفاعت دلسوزی خواهد کرد (حَمِيمٌ) یعنی قرابت داری
که دلسوزی او کند و خون او بر حال او گرم شود و بسبب دلسوزی او این کافر را حس سبکی در عذاب بهم رسد
(وَلَا طَعَامٌ) یعنی و نه خوردنی که نشاط و قوت او را باز گرداند تا تحمل آن عذاب را طاقت آرد (إِلَّا مِنْ غِسْلِينٍ)
یعنی مگر غساله جراحات و سوختهای دوزخیان که بصورت ریم و زرد آب از بدن آنها سیلان نموده در حفره های
دوزخ جمع شده است و در بدبوئی و کراهیت طعم بحدی است که (لَا يَأْكُلُهُ إِلَّا الْخَاطِئُونَ) یعنی نمی تواند خورد
او را کسی مگر همین قسم خطاکاران که نه ایمان آنها درست ماند و نه احسانی بخلق الله از دست آنها سرانجام یافت
و آنها این طعام را ببوی بد و مزه در ابتدا باضطرار گرسنگی بکلفت تمام فرو خواهند برد اما آخرها بسبب کیفیت سمیه زاید
آن زیاده تر بیقرار و بی تاب خواهند شد پس در خوردنش بر خطا خواهند کرد و او را موجب قوت دانسته خواهند خورد
و باز در کلفت عذاب شدت خواهند یافت پس حال آنها مانند حال کسی است که زهر هلاهل در مقام تغذی

یا در دل یا قوتی و مثل آن ... که صریح خطا است اهل لغت در اینجا اشکالی وارند که غسلین در لغت عرب غساله را گویند حال آنکه در دیار ... نه بود و مراد هم نیست بلکه در حدیث شریف تفسیر غسلین بزرد آب و ریم و خون فرموده اند پس لابد ... که زرد آب و ریم و خون را غساله فرموده اند و جواب این اشکال آن است که ریم و زرد آب و خون چون در گداختن اعضای دوزخیان تأثیر خواهد کرد زیرا که مردم پوست و گوشت تازه بر بدن ایشان خواهد روئید آن زرد آب و ریم و خون حکم غساله پیدا کرد که گویا پوست تازه را آن شسته و پاک کرده انداخته اند و بسبب دوبان پوست سابق که زرد آب شده رفت و آمدن این پوست بجای آن پستان نمودار گشت که آن پوست سوخته چرکی بود و بر بدن که دور شده رفت و رعایت این دقیقه از مراتب اعجاز بلاغت است برای افاده این دقیقه لفظ غسلین برای زرد آب و چرک استعاره فرموده اند و چون در سوره از ابتدا تا این مقام تفصیل حواق امور را باشواهد جلیه و دلائل قطعیه شنیدند و ظاهر است که این علم از حد فکر حکما و عقلای جهان خارج است و اصلا پی به آن نتوانند برد پس ثابت شد که این کلام کلام الٰهی است کلام مخلوق نیست (فَلَآ اُقْسِمُ) یعنی پس قسم نمی خورم زیرا که حاجت بقسم ... ند و خود این کلام بر حال خود گواه عادل و شاهد صادق گشت ... آنکه کتاب شفا دلالت میکند بر آنکه کلام حکیم است و کتاب قانون دلالت میکند بر آنکه کلام طبیب است و اگر شما را بدون قسم باور نمی آید پس قسم من (بِمَا تُبْصِرُوْنَ) یعنی بچیزی است که ازین کلام به بصیرت خود در می یابید از لطائف و فوائد ظاهره (وَمَا لَا تُبْصِرُوْنَ) یعنی و بآنچه به بصیرت خود آن را از لطائف و فوائد باطنه اش در نمی یابید بلکه محتاج تعلیم و تنبیه ... نزد هم نظر عقل شما در دید نش بزرگی میکند و بعضی از مفسرین گفته اند که مراد از ما تبصرون عالم شهادت است و از ما لا تبصرون عالم غیبیات و بعضی گفته اند که ما تبصرون آنچه بر روی زمین است و ما لا تبصرون آنچه زیر زمین است یا مراد از ما تبصرون عالم اجسام است و از ما لا تبصرون عالم ارواح یا انس و جن و بعضی گفته اند که مراد از ما تبصرون کعبهٔ معظمه است که تجلی الٰهی در آنجا محسوس بحس بصر است و مراد از ما لا تبصرون بیت المعمور و بعضی بر مخلوقات بر و مخلوقات بحر حمل نموده اند و بعضی ما تبصرون را بر تبلیغ حضرت پیغمبر ع م و ما لا تبصرون را بر نزول حضرت جبرئیل ع م منطبق ساخته و اکثر صوفیه قدس الله اسرارهم ما تبصرون را بر آثار رسالت آنحضرت ع م که بامداد معجزات ظاهره مکشوف و جلی بود حمل نموده اند و ما لا تبصرون را بر انوار ولایت آن جناب ع م که هرگز در بصر و بصیرت هیچ مخلوق قریبی نمی گنجد حمل نموده و بهر تقدیر ... مضمون است که (اِنَّهٗ) یعنی بتحقیق این قرآن معجز که از حقائق اشیا کشف میکند و هر چیز را که عقل و خیال و وهم و حس از دریافت آن عاجز میگردد آگاه می سازد (لَقَوْلُ رَسُوْلٍ كَرِيْمٍ) یعنی البته و بلا شبهه سخن خدا است آورده رسول بزرگ با امانت زیرا که اول اول حضرت جبرئیل ع م او را می آورد و از حضرت جبرئیل ع م محمد مصطفیٰ ع م بشما میرساند و هر دو شخص بکمال کرم و بزرگی و عدالت و دیانت و امانت موصوف اند از اغراض خبیثهٔ دنیوی و طمع رذیل این جهانی پاک و منزه و چنانچه حالت این رسول اخیر بدا خواند

بحشر خود

بچشم خود می بینند و می دانند و سالت آن رسول و دیگر را خود ملکیت او گواه کافی است و افترا بر خدا بستن

ازین کریمان محال و باطل است (وَمَا هُوَ بِقَوْلِ شَاعِرٍ) یعنی و نیست این گفتهٔ شاعری

زیرا که شعر را وزن و بحر لازم است و این کلام اصلا وزن و بحر لازم ندارد و کلام شاعر بر تخیلات

بی اصل و سیر عالم خیال می شود و درین کلام اصول حقائق و معارف را بدلائل براهین و براهین قطعیه

بیان فرموده اند و بر تخیل شعرا بخصوصیات او قات و تعیین مدت آحاد و بیان قصص واقعه مطابقه لما فی نفس الامر

نمیرسد و درین کلام همین مضامین را صراحة می شنوید چنانچه درین سوره شنیدید که سبع لیال و ثمانیة ایام *

و یحمل عرش ربك فوقهم یومئذ ثمانیة وغیر ذلك من احوال ثمود و عاد و فرعون * و من قبله و المؤتفکات

پس آنچه ابوجهل جاهل می گوید که این مقدور شاعری است ماهر در فن و در زور بلاغت خود مارا عاجز نموده محض

پوچ و هذیان است (قَلِيلًا مَّا تُؤْمِنُونَ) یعنی بسیار کم باور می کنید زیرا که امور بدیهیة الصدق را نیز از راه جهالت

و تعصب انکار میکنید چه شعر نبودن این کلام من حیث اللفظ و المعنی بسیار ظاهر و محسوس است (وَلَا بِقَوْلِ كَاهِنٍ)

یعنی و نیست این قرآن گفتهٔ کاهن که جنیان بروی کلام مسجع و مقفی میرسانند از وقائع آینده و مغیبات جزئیه مثل تعیین سارق

و تعیین نسب و تسلی مدعی در دعوی و تعبیر خواب و امثال ذلك القا می کنند چنانچه عقبه بن معیط می گوید زیرا که

اول آن کلام منحصر نمی باشد ابر یک کس از جنیان در کاهن القا میکند حتی دیگر نیز مانند آن بر کاهن دیگر القا می کند

و این کلام معجز است که کلام هیچ جنی با آن مشابهت ندارد دوم آنکه در اسجاع کهان اکثر الفاظ بی حاجت

و بی فائدهٔ محض برای حفظ سجع و قافیه وارد میشوند و درین کلام اعجاز نظام هیچ لفظی کار نیست سوم آنکه اطلاع

بر وقائع آینده و تعیین مجهولات بشری جنیان را بسبب لطافت مادیه و قرب نشاء از نشای ملائکه و قدرت تشکل باشکال

مختلفه و استراق سمع ممکن الحصول است و اطلاع بر علوم حقیقیه و فوائد کلیه شرائع و ادیان و امرار خفیهٔ ملك

و ملکوت و قصص ضویلهٔ قرون گذشته چه امکان که جنیان را حاصل شود چهارم آنکه درین کلام جا بجا سب شیاطین

و تحذیر از طریقه و سیرت آنها و نکوهش عبادت جنیان که در اصنام آشیانها ساخته خود را معبود می نمودند

و مذمت اخوان الشیاطین که کاهنان اند مذکور است اگر این کلام جنیان باشد لازم آید که جنیان خود نقائص خود را اظهار

کرده باشند و مردم را از خود متنفر ساخته و این محال عادی است (قَلِيلًا مَّا تَذَكَّرُونَ) یعنی بسیار کم یاد میکنید

مقدمات معلومهٔ خود را و بسیار کم غور میکنید در آنها و درینجا اهل تفسیر را سوالی است مشهور و آن

آن است که در نفی شاعریت چرا قلیلا ما تؤمنون فرموده اند و در نفی کهانت چرا قلیلا ما تذکرون ارشاد نمودند

و جواب این سوال در عین تفسیر ادا کرده شد زیرا که نفی شاعریت از آن حضرت ع م در تلاوت و تبلیغ

قرآن امری بود بر ظاهر و محسوس انکار او نمی ایدا الا بسبب قلت تصدیق حتی بدیهیات بر و نفی کهانت از انجناب

در تبلیغ این کلام فی الجمله بر تاملی موقوف بود و حاجت آن داشت که در لوازم کهانت و اصل و فرع آن غور نمایند

لا محالت انکار آن را بقلت غور و تذکر فرمودند بالجمله هرگاه قرآن معجز کلام شاعر و کلام کاهن نمی تواند شد پس

ست شد که (تَنزِیلٌ مِّن رَّبِّ الْعَالَمِینَ) یعنی نازل کرده شده است از پروردگار عالمها که ربوبیت عام او تعالی
مقتضی ارسال این [illegible] جهانیان را بآن در امور دینیه و دنیویه تربیت فرماید و اگر گویند که اصل این کلام خود
بالیقین کلام بشر [illegible] منزل از پروردگار است اما رسول اگر یک دو کلمه یا یک دو آیت از
طرف خود در آن افزوده باشد [illegible] زیرا که رسولان دنیا نیز در وقت تبلیغ رسالت از [illegible] را احتراز نمی کنند
و اینقدر از [illegible] کلام ممتاز و جدا نمی نماید بسبب اعجاز مجموع کلام ازین احتمال امن حاصل شود گوییم این قیاس
مع الفارق است زیرا که رسولان دنیا را مرسلان آنها در وقت تبلیغ رسالت نمی بینند و [illegible] در
آنها در وقت ادای رسالت نمی توانند لهذا درین قدر تصرف پروا نمی کنند بخلاف حال [illegible] اینجا که رسول و حافظ او
[illegible] حاضر است و در حضور [illegible] و ما ضرر امکان است که او را تصرف از خود کردن دهیم (وَلَوْ تَقَوَّلَ
عَلَیْنَا) یعنی و اگر بفرض محال بر بسته بگوید آن رسول بر ما بعوض فصاحت و بلاغت خود (بَعْضَ الْأَقَاوِیلِ) یعنی
بعض از سخنان که بعض آیات باشد زیرا که اگر جمیع اقاویل را یا آیات نامربوطه را بر می بست او را در آن قدر
[illegible] و ملزم می ساختیم (لَأَخَذْنَا مِنْهُ بِالْیَمِینِ) یعنی البته می گرفتیم او را و او را هلاک کنیم باین
طریقه که بگیریم از وی دست راست او را (ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِینَ) یعنی باز می بریدیم بشمشیر رگ دل او را که
حیات او بهمان رگ است و او را فرصت ندهیم و این طریق [illegible] حال واجب القتلی است که [illegible] شاهان [illegible]
خود او را بسیاست میرسانند [illegible] حکم میفرمایند که او را [illegible] و وجه گرفتن دست راست آن است که در
وقت [illegible] شمشیر در دست راست جلاد می باشد اگر دست چپ مقتول را گرفته [illegible] شمشیر برآید [illegible]
مقتول [illegible] واقع شود و چون دست راست را گرفته باشد و شمشیر برآرد [illegible] بر جانب [illegible] مقتول خواهد
رسید که چپ بدن است و مقتل مقرری است و نیز گرفتن دست مقتول در وقت قتل [illegible] آن است که
دست خود را سپر نکند و محتاج بضرب دیگر نشود و درین معنی دست راست [illegible] قوت [illegible] می جنبد
پس دست راست را باید گرفت و بعضی از محققین گفته اند که لاخذنا منه بالیمین اشاره بآن است که دست
راست او را شل کنیم تا ننویسد و بکنایت افترا و تقول ننماید و لقطعنا منه الوتین اشاره بآن است که نیاط قلب
او را که رگی است متصل بزبان و حرکت زبان بر وفق اراده دل بسبب آن رگ است و لهذا
در وقت خفقان که دل را اضطراب و بیقراری می شود زبان نیز در گفتن لغزش می زند قطع کنیم و ببریم
تا به [illegible] افترا و تقول نکند بلکه قدرت بر تکلم نداشته باشد و درینجا سوالی است مشهور و آن آن است که اگر
این [illegible] درست باشد و ملازمت بین المقدم والتالی بکلیه صادق شود لازم آید که هیچ کس بعد از افترا بر خدا
زنده نماند حال آنکه مفتریان بسیار مثل مسیلمه کذاب و اسود عنسی و دیگر متنبیان گذشته اند که طومارها افترآت
بر خدا بربسته اند و هرگز این مواخذه در آنها جاری نشده جوابش آن است که ضمیر تقول راجع برسول است
نه بهر فرد انسانی و اگر بالفرض المحال رسول افترا نماید درین عقوبت عاجله لازم الوقوع است زیرا که تصدیق او

بمعجزات واقع شده است پس اگر او را در تعجیل عقوبت نکنند تلبیسی لازم می آید که رفعه و آن منافی حکمت است بخلاف غیر رسول که بدون تصدیق معجزه کلام او خرافاتی بیش نیست الپیاس و اشتباهی آری او را تصدیق به معجزه از محالات است مانند آنکه هر کرا بادشاهان نجد دوستان خود داده بطرفی میفرستد و او در آن خدمت خیانت میکند یا افترائی نماید فی الفور ندارد پس می رسد و کسی که از طرف خود بی سند افترا ها بر می بندد اصلا بحال او متوجه نمی شوند که مردم حافل او معتقد او ازجا نمیروند کذا هر باب اگر رسول مصدق بالمعجزات این قسم افترا نماید البته بابن عقوبت گرفتار شود (فَمَا مِنْكُمْ مِنْ أَحَدٍ عَنْهُ حَاجِزِينَ ﴿۴۷﴾) یعنی پس نباشد از شما هیچ فرقه و هیچ جماعت از رسول منع کنندگان این عقوبت ما که او را ازین موانع بحیله و تدبیر محفوظ دارند و هلاک شدن ندهند و لفظ احد در معنی جمع است لهذا در حق آن حاجزین بصیغه جمع فرموده اند گویا اشاره میفرمایند که آنکه هرگاه اسباب مجموعی او را از عقوبت ما منع نتوانند کرد پس هر یک فرادی فرادی حال داد بر این منع نخواهد شد و چون ثابت شد که قرآن بجمیع الفاظه وحروفه منزل از پروردگار عالمها است پس یک فائده او ظاهر شد که تلاوت او موجب قرب او تعالی باشد و بسبب مداومت تلاوت او توسل قوی بجناب او تعالی حاصل شود مانند مداومت بر ذکر حالا فائده دیگر که در آن است بیان میفرمایند که (وَإِنَّهُ) یعنی و بتحقیق این قرآن (لَتَذْكِرَةٌ لِلْمُتَّقِينَ ﴿۴۸﴾) یعنی البته پند و موعظه و یاد دهنده است متقیان را یعنی کسانی را که راه تقوی میروند میخواهند که برضیات خاوند خودکار کنند و از نامرضیات او اجتناب و احتراز نمایند این قرآن قانون و دستور العمل است و این هر دو فائده قرآن خاص باهل ایمان و مریدان راه تقوی است مکذبان و منکران را ازین دو فائده نصیبی نیست (وَإِنَّا لَنَعْلَمُ أَنَّ مِنْكُمْ مُكَذِّبِينَ ﴿۴۹﴾) یعنی و تحقیق ما میدانیم که از شما بعضی تکذیب این قرآن میکنند پس این دو فائده را در نازل کردن قرآن محض برای آنها اراده فرموده ایم آری در حق کافران و منکران قرآن فائده دیگر منظور داشته ایم (وَإِنَّهُ لَحَسْرَةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ ﴿۵۰﴾) و تحقیق این قرآن سبب حسرت عظیم خواهد شد بر کافران هم در دنیا و تی که تابعان قرآن را نصرت و امداد الهی در رسد و شوکت و جاه ایشان روز بروز در تزاید شود و هم در عقبی و فتنه در هر موقف و موطن ایشان سرخرو شوند و منکران قرآن ذلیل و مهان و محقر گردند (وَإِنَّهُ لَحَقُّ الْيَقِينِ ﴿۵۱﴾) یعنی و تحقیق این قرآن صرف یقین است که اصلا باطل و ناصواب در وی مخلوط نیست تا محل شک و تردد باشد و کسی را در علم تصدیق بمضامین آن در دنیا و آخرت قصوری موع حاصل شود (فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ ﴿۵۲﴾) یعنی پس پاکی یاد کن نام پروردگار خود را که نهایت باعظمت است تا ثمر التصفیه اتم حاصل شود در حق الیقین قرآن و درین آیت مذکوره ترتیب تعلیم گر دو این فائده سوم قرآن است که اهل تصفیه را خاصه از آن بهره مند میسازد و در حدیث شریف وارد است که چون این آیت نازل شد آنحضرت صلعم فرمودند که اجعلوها فی رکوعکم یعنی این تسبیح را در رکوع خود گردانید و بگوئید سبحان ربی العظیم و چون سبح اسم ربك الاعلی نازل شد فرمودند اجعلوها فی سجودکم یعنی این تسبیح را

در سجود خود گویند سبحان ربی الاعلی و از همین حدیث فرای قوی استنباط کرده است که معنی سبح اسم ربك و معنی ربك باهم متلازم اند زیرا که در این حدیث سبحان ربی العظیم گفتن را موجب امتثال امر فسبح باسم ربك دانیده اند چنانچه سبحان ربی الاعلی گفتن را موجب امتثال امر سبح اسم ربك الاعلی ساخته پس معلوم شد که حرف با در فسبح باسم ربك العظیم زائد است مانند لاتلقوا بایدیکم الی التهلکة بعضی از اهل تحقیق در مضمون این حدیث شریف اشکالی دارند حاصلش آنکه تسبیح را در این هر دو آیت بر اسم رب ایقاع فرموده اند و در حدیث تسبیح ذات رب است نه اسم رب پس بگفتن این دو کلمه امتثال این دو امر چگونه تواند شد جوابش آنکه تسبیح ذات رب در ضمن تسبیح اسمای او متصور میشود پس در آیت امر به ذکر تسبیح است که حکایت معانی الضمیر و تعبیر از مقصود است و در حدیث شریف تعلیم صورت آن تسبیح بهمین دو اسم که عظیم و اعلی است و بآن هر دو اسم دیگر را وصف فرموده اند که رب است اختیار نموده تا بقدر امکان رعایت الفاظ هر دو آیت واقع شود و محتمل است که معنی فسبح باسم ربك العظیم آن باشد که فسبح ذات ربك بهذا الاسم المركب من الصفة والموصوف و معنی سبح اسم ربك الاعلی نیز بر قیاس آن چنین باشد که اوقع التسبیح علی هذا الاسم المركب من الموصوف والصفة پس در مطابقت حدیث با آیت اصلا اشکالی نماند *

(سورة المعارج) مکی است چهل و چهار آیت و وجه ربط این سوره با سوره [illegible] آن است که در آن سوره از ابتدا تا انتها مذکور قیامت و کیفیت عذاب کافران در دنیا و آخرت است و در این سوره بیان استعجال کافران مکه است آن عذاب موعود را و جرأت ایشان بر طلب آن امر مخوف هائل بوده و آنکه طاقت تحمل یک تغیر حادث و یک مشقت سهل نمی توانند کرد پس گویا در این سوره تحمیق و تجهیل کسانی است که این قسم وقعه را سهل انگاری کرده باستهزا پیش می آیند و نیز در آن سوره مذکور است که کافر هرگز ایمان نمی آرد و در خورانیدن گدایان و مساکین مقید نمی شود و کافر را هیچ قریب و نزدیک او روز قیامت بکار نخواهد آمد و همین مضمون را در این سوره منفصل ارشاد فرموده اند که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ الی آخرها و در حق مسلمانان ارشاد فرموده اند که والذین یصدقون بیوم الدین * والذین فی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم و نیز در سوره اند که ولا یسأل حمیم حمیما و نیز در آن سوره انشقاق آسمان و اندکاک کوهها و زمین مذکور است و در این سوره گداخته شدن آسمان و پریدن کوهها در هوا و نیز در آن سوره مذکور است که روز قیامت مال کافر بکار نخواهد آمد و بحسرت خواهد گفت ما اغنی عنی مالیه و در این سوره مذکور است که اهل و عیال و اقارب و خویشاوندان کافر در آن روز در عوض او بکار نخواهند آمد که یود المجرم لو یفتدی من عذاب یومئذ ببنیه الی آخرها و نیز در آن سوره ارشاد فرموده اند که کارخانه عذاب کافران در تقدیر از قدیم مختلف است سامان عذاب بعضی در مدت [illegible] روز سرانجام پذیرفته مثل قوم ثمود [illegible] بفعل یک فرشته که حضرت جبرئیل علیه السلام بود و تسخیر یک روح که روح مقوله صوت و صیحه بود و آن در حقیقت شعبه است از روح کل عنصر هوا انجام یافت و عذاب بعضی

و در مدت

در مدت هشت روز بتدبیر فرشتهای بسیار که حضرت میکائیل علیه السلام و اعوان ایشان باشند روح کلی عنصر هوا
نوع صورت اختتام و انصرام گرفته مثل قوم عاد و بعضی را باجتماعات مختلفه فرشتگان لهذا عناصر و مرکبات
جویه و حیوانیه وغیرها در مدت چهار صد سال یا در مدت یکشب یا در مدت شش ماه تعذیب بسیار فرعون و دشمن قبله
یعنی قوم حضرت شعیب علیه السلام و موتفکات یعنی قوم حضرت لوط علیه السلام و قوم حضرت نوح علیه السلام که در انواع عذاب ایشان ترکیب
انواع مختلفه بود در غرق فرعون حضرت جبرئیل و حضرت میکائیل علیهما السلام با جنود و اعوان خود شریک بودند و بلای قحط
و طوفان ملخ و قمل و ضفادع و خون او را تعذیب نمودند و در تعذیب قوم حضرت شعیب علیه السلام صاحب
صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام بودند و روح صدا را تسخیر واقع شده صاحب [illegible] آتش حضرت میکائیل علیه السلام با جنود ایشان
و روح هوا و آتش را تسخیر واقع شده در تعذیب قوم [illegible] علیه السلام حضرت جبرئیل علیه السلام با تمام زده کسی گر
شریک بودند و تسخیر روح [illegible] و روح هوا [illegible] در کار شد و در تعذیب قوم حضرت نوح
علیه السلام حضرت میکائیل علیه السلام با جنود و اعوان خود شریک شده تسخیر روح آب فرمودند و تسخیر روح [illegible]
و کائنات جو را برای استخدام آب تسخیر فرمودند و روح زمین را برای تسخیر عیون و حیوانات [illegible]
و حشرات را برای حمل در سفینه و آنکه از مقتضیات طبائع خود محروس گردند هیچ کس را اذیت نرساند
در حق این اقوام فرموده اند که فاخذهم اخذة رابیة و درین سوره ارشاد فرموده اند که عذاب موعود قیامت [illegible]
مدت تمام ملائکه و جمیع ارواح عوالم گوناگون از علویات و سفلیات است و ابتدای سرانجام آن عذاب از ابتدای نفخ صور
تا انتهای استقرار اهل دوزخ در دوزخ در مدت پنجاه هزار سال خواهد بود پس درخواست این عذاب
فی الفور ناشی از کمال نادانی و ناواقفیت است و حقیقت آن عذاب دیر طلب تعجیل است معارج آنچه که
عبارت از انجام تدبیرات مذکوره است در اکوار و ادوار و وجه تسمیه این سوره بسوره معارج آن است که درین
سوره حضرت حق تعالی را موصوف بصفت ذی المعارج فرموده اند و یکی را از معارج او تعالی یاد نموده که تعرج
الملائکة والروح الیه فی یوم کان مقداره خمسین الف سنة و حقیقت این صفت کما ینبغی بدون تفصیلی که
فی الجمله تطویلی دارد خاطر نشان نمی شود پس اول باید دانست که معنی عروج هر چیز آن است که بغایت مقصوده
خود رسد و چون او تعالی غایت الغایات است پس رسیدن هر چیز بغایت مقصوده خودش عین عروج بسوی
او است باز باید دانست که در عالم افعال و تاثیرات الهیه بواسطه هیچ ظهور نمی فرماید اول ملائکه دوم ارواح
که عبارت از جوهر دراک هر مخلوق است و صورت نوعیه آن مخلوق محکوم او است سوم نفوس ذوی الارادات
از انسان و حیوان و شیاطین و جن پس آنچه بواسطه ملائکه و ارواح است بلا واسطه بحضرت حق منسوب
است زیرا که دران هیچ وهم و شهوت و غضب را دخل نیست هر چه هست عقل صرف است که تمام
داعیه فوقانی بدون معارض و مزاحم میکند و بر طبق آن میرود و آنچه بواسطه نفوس ذوی الارادات است از جنس انسان
و انسان و جن و شیاطین بلا واسطه منسوب بحضرت حق نیست زیرا که وهم و شهوت و غضب دران دخل دارد

[illegible] حرف ما [illegible] تضمین و حاو [illegible] و در [illegible] معنی است و لهذا [illegible] اهتمام کرده [illegible] و بعضی از [illegible] در این ترکیب اشکالی میکنند که [illegible] درخواست [illegible] دیگر [illegible] از [illegible] آن [illegible] بطریق مطابقت [illegible] پس [illegible] است [illegible] لفظ سائل [illegible] است [illegible] ترکیب [illegible] ماین هم شده [illegible] سائل [illegible] است و [illegible] است که از [illegible] هر صورت [illegible] طریق [illegible] صراحت [illegible] است که [illegible] استعاره است [illegible] او گفته شود [illegible] [illegible] ترکیب [illegible] [illegible] آن [illegible] [illegible] قسم [illegible] سائل [illegible] [illegible] عذاب [illegible] کمال استهزای [illegible] [illegible] شد که آن عذاب [illegible] [illegible] قسم [illegible] تعبیر [illegible] [illegible] طلب تحقیق حاصل [illegible] درخواست [illegible] میکند که (واقع لا محالة) [illegible] واقع شدن [illegible] درخواست کننده [illegible] از [illegible] است [illegible] آن [illegible] عدم وقوع [illegible] درخواست او و توقعش [illegible] زیرا که [illegible] آن [illegible] دفع کننده زیرا که آن [illegible] (من الله) یعنی از جانب خدائی که موصوف است [illegible] (ذی المعارج) [illegible] [illegible] درجات [illegible] که بندگان [illegible] ادای اوامر و [illegible] درجات [illegible] و آن درجات و مراتب در طول مدت [illegible] آن [illegible] بعضی درجات [illegible] از [illegible] که در یک لحظه ترقی تا [illegible] ممکن است مثل [illegible] آن شخص [illegible] ترقی میکند و بعضی از آنها از آن قبیل اند که در مدت [illegible] یکساعت در آنها ترقی حاصل می شود مثل ادای نماز و بعضی از آنها از آن قبیل اند که در مدت تمام روز ترقی تا آن حاصل [illegible] ادای روزه تمام رمضان و در یک سال مثل ادای حج و علی هذا القیاس

وعروجیکه ملائکه وارواح را بعد از فراغ تدبیر مهمی که بآن مامور شده اند ... ت وارد محافظان

بنی آدم از صبح تا عصر ... نزول ... می باشد و بعد از عصر ... ماران دیگر ان

می آیند و بعد ... آنها عروج می کنند و مقدران ارزاق و آجال ... سال ... عروج می کنند

... دیگر می آرند علی هذا القیاس ارواح ... تدبیر ... ساعت ...

... آنکه آن ملائکه و آن ارواح ... ملی با ... پادشاهی ... متغایر شده اند

... سال ... تدبیر ... بعد از اتمام آن ... می نمایند و ... مدت دیگر است

... (تعرج الملائكة والروح اليه فى يوم كان مقداره خمسين الف سنة) یعنی عروج خواهند کرد ... فرشتگان

وارواح ... آدم بودند در روزی که هست ... هزار سال و آن روز

... نفخ صور ملائکه وارواح ... زمین و کوه ...

... خواهند کرد و ... آن ملائکه وارواح که ... بنی آدم ...

... علی هذا القیاس ... وزن اعمال ... ای ...

... صراط ... اهل دوزخ سوی دوزخ ...

... ت ... ت و ... ت ... آن ...

... از ... ت ... وجمیع ارواح از ... و ...

وحیوانی ... عروج خواهند کرد و از خدمات خود که در دنیا داشتند ... ت دیگر که در

آخرت مقرر است مامور خواهند گشت تا آنکه ... قرار گیرد و اهل ... ت در بهشت و اهل دوزخ در

دوزخ استقرار ... آن ملائکه وارواح ... آن عالم ... مصروف شوند که آنگاه عروج

منقطع گردد و حالت سکون ... دوزخ ... مدت ... خواهد بود ...

در احادیث صحیحه ... این ... یک روز ... از ... ت ... مرتعش ... ت ...

این ... صحیح ... است که صحابه ... آیت در حیات

آنحضرت ... عرض کردند که یا رسول الله این روز ... بود ... کشید ... استقرار

... که گویا یک

... روز ... آن ... معارج ... و را

شدیدی که مدت پنجاه هزار سال ... آن عذاب موعود را دل تنگ

مشو (فاصبر صبرا جميلا) یعنی پس صبر کن ... تنگدلی و اضطراب ... نما

و ماترا ... کافران ... محض است (انهم يرونه بعيدا)

یعنی تحقیق که این کافران می بینند آن روز را دور ... که هنوز در خراب شدن آسمان و زمین مدتها است

ما را از ان روز چه [illegible] که در ایام زندگی ما نخواهد آمد (وَنَرٰىهُ قَرِيْبًا) یعنی و می بینیم ما آن روز را بسیار نزدیک
زیرا که ابتدای آن [illegible] از وقت موت است و بمجرد مفارقت روح از بدن آثار آن روز ظاهر شدن
می گیرند و ملائکه وارد [illegible] ند اما آن ملائکه و آن ارواح که خاص بهر یک از افراد انسانی تعلق دارند و
زمان موت بر فرد نزدیک است [illegible] بقیه آن روز را دور می فهمند بنابر آنکه انقراض دنیا مهلت می خواهد
پس نزدیک است زیرا که انقراض دنیا نسبت باین وقائع که دران روز واقع خواهد شد و هر واقعه از ان
وقائع تا هزار هزار سال ممتد خواهد ماند بسیار [illegible] است زیرا که این انقراض نخواهد شد مگر در ابتدای آن روز
(يَوْمَ تَكُوْنُ السَّمَآءُ) یعنی روزیکه خواهد شد آسمان بسبب ارتفاع زبانه آتش و صدمه آواز صور (كَالْمُهْلِ)
مانند مس گداخته (وَتَكُوْنُ الْجِبَالُ) یعنی و خواهند شد کوهها بسبب غلبه بادهائی تند که در بطن و بیخ آنها در آمده
زمین را [illegible] صاف ساخته باشند و [illegible] درست کردن بنیه آن کوهها در آن بادها میکند (كَالْعِهْنِ)
یعنی مانند صوف رنگین که او را در اطراف بر کندن زده می پراند و رنگینی صوف از ان جهت اعتبار فرموده اند که بعض
کوهها سرخ رنگ می باشد و بعض سفید و بعض سیاه و چون اجزای همه آنها در هوا خواهند پرید باهم مخلوط شده مانند
صوف رنگین نمودار خواهند شد و در بیان وقت شدت آن روز در آدمیان بجائی خواهد رسید که از زبان اقارب
خود سائل نخواهند شد (وَلَا يَسْـَٔلُ حَمِيْمٌ حَمِيْمًا) یعنی و نخواهد پرسید هیچ قرابت دار قرابت دار خود را که
چه حال داری و این نا پرسیدن بسبب غیبت و دوری نخواهد شد بلکه (يُبَصَّرُوْنَهُمْ) یعنی نموده خواهد شد آدمیان
را اقارب قرابتیان آنها و با وجود این حالات مگر همه آنها بسبب کمال دهشت خود و گرفتاری در فکر خود پروای آنها
نخواهند کرد و در وقت [illegible] آرزو خواهند کرد که کاشکی در عوض ما هم ایشان را عذاب کند (يَوَدُّ الْمُجْرِمُ)
یعنی آرزو خواهد کرد گنهگار (لَوْ يَفْتَدِيْ مِنْ عَذَابِ يَوْمِئِذٍ) یعنی که کاش در عوض دهد از عذاب آن روز (بِبَنِيْهِ) یعنی
پسران خود را چنانچه در دنیا در عوض خود یرغمال داده از قید خلاص می شد (وَصَاحِبَتِهٖ) یعنی و زن خود را که ناموس
او است و دادن او در یرغمال بسیار شاق و گران است (وَاَخِيْهِ) یعنی و برادر خود را که برابر او است و چندان محکوم
او نیست (وَفَصِيْلَتِهِ الَّتِيْ تُـْٔوِيْهِ) یعنی و تمام یک جهان خود را که جا میداد او را در خود در وقتی که [illegible] دیگر [illegible] وایشان
می آمد (وَمَنْ فِي الْاَرْضِ جَمِيْعًا) یعنی و کسانی را که در زمین اند همه یکجا نه نوبت بنوبت (ثُمَّ يُنْجِيْهِ) یعنی باز خلاص کند
خود را باید دانست که درین آیت پسران را بر زن و زن را بر برادر و برادر را بر بقیه اقارب و اقارب را
بر اجانب مقدم فرموده اند و در سوره عبس برادر را بر مادر و پدر و مادر و پدر را بر زن و زن را بر فرزند مقدم
آورده نکته در تغییر این اسلوب آن است که در سوره عبس مذکور فرار است و آدمی در وقت فرار اول آن
کس را بیگانه [illegible] که محبت او کمتر دارد پس ترتیب مذکور در آن سوره مناسب است و درین سوره مذکور
فدیه و عوض خود دادن است و آدمی در وقت یرغمال دادن این کس را مقدم میکند که در حکم و فرمان او است
پس فرزند درین باب مقدم بر زن است و زن بر برادر و برادر بر دیگر اقارب و اقارب بر اجانب (كَلَّا) یعنی

این آرزوی باطل نباید کرد زیرا که (اِنَّهَا) یعنی تحقیق آن عذاب که در آن روز است ... ضمیر بمراعات
تانیث خبر است (لَظٰی ﴿۱۵﴾) یعنی آتش است سوزان و زبانه ... شده فدیه قبول ... اگر دن خاصه ذی
شعور است و آن آتش شعور این معاوضه و مبادله ندارد و آرزوی از وی ... ... دوران دلت
که (نَزَّاعَةً لِّلشَّوٰی ﴿۱۶﴾) یعنی میکشد پوست بدن را بسوختن و اندرون ... بلعد تا محترق ... بجهت
نگرد و وقت بدل شدن پوست ... الم سوزش متضاعف ... شود و نیز کاری دیگر عاقلانه این ...
(تَدْعُوْا) یعنی میخواند به آواز بلند و بزبان فصیح که الی یا کافر الی ... چنانچه از حضرت ابن عباس
رض منقول است و تشخیص میکند ... (مَنْ اَدْبَرَ) یعنی هر که از پشت داده ... از راه
حق بعصیان و مخالفت پیغمبران عم (وَتَوَلّٰی ﴿۱۷﴾) یعنی ... دوگردان شده بود از ایمان ... و مال را
از هر جای حلال و حرام ... تمیز و تفرقه ... در وقت تحصیل آن مال مستحق عذاب دوزخ گشته
بود (فَاَوْعٰی) یعنی پس ... آن مال را در ... نگاه داشت و حقوق ... بر خود خواه حق
خدا بود خواه حق قرض ... جره غلام و کنیزک و مهمان ... زن و فرزند ... مادر و خواهر و پدر و مادر از آن
مال ادا ... در صرف آن مال ... مستحق عذاب دوزخ گشت ... چون معلوم شد که آن آتش دو کار
... اول سوختن پوست های ابدان ... سوختن ... فشاری پدر و پسر و زن و برادر ... چیده و برگزیده
... ایمان و پشت ... دهندگان و جامعان مال ... حقوق را ... میخواهد پس قبول ... ازو هر قسم آرزو
توان کرد زیرا که اگر دیگری ... این شخص ... کند سوختن بدن این کس که مطلوب او است کی حاصل شود
... این کس بسبب عذاب ... خود ... دیگران این شخص ... اگر از زمره ... گردانان و پشت
دهندگان و جامعان اموال و مانعان حقوق ... پس آن آتش خود طالب آنها است نخواهد گذاشت
... این شخص آنها را در بدل خود ... از فوتیدن ... آن گناهکار ... گناهگار راست
و اگر از این زمره ... پس آن آتش آنها را ... این زمره است
و دادن این شخص آنها را در بدل خود از قبیل دادن جواهر ... قیمت ... در عوض علف ... که
هرگز قبول نمیکند و حضرت ابن عباس رض گفته اند که چون کافران و منافقان را آتش دوزخ نام بنام خواهد خواند آنها
خواهند گریخت ... از آتش خواهد بر آمد و ... کافران و منافقان را چیده خواهد برداشت
چنانچه جانور دانه ها را بنوک خود می چیند و اگر کسی ... این صفت ... میان آتش دوزخ
غرض نخواهد کرد زیرا که این صفات چهارگانه ... آتش دوزخ است ... یافته میشود ...
... زیرا که پشت دادن از عبادات ... گردانیدن از پیغمبران و قرآن اگرچه کم است ...
... است اما جمع اموال و منع حقوق بسیار است زیرا که (اِنَّ الْاِنْسَانَ خُلِقَ هَلُوْعًا ﴿۱۹﴾) یعنی تحقیق آدمی
... جبلت خود پیدا شده (هَلُوْعًا) بی صبر و حریص ... در لغت عرب کسی را گویند که هم بی صبر باشد و هم

شدید الحرص چنانچه [illegible] عباس رضی الله عنهما این لفظ را پرسیده بودند ایشان فرمودند که حق تعالی خود این لفظ
را تفسیر فرموده [illegible] (اذا مسه الشر جزوعا) یعنی چون مس شد او را بدی از قبیل فقر و مرض و دیگر
مضرات [illegible] حیوانات دیگر [illegible] آن است که ادراک انسان قوی
است [illegible] و دریافت می کند و از مرتبه ادراکات
متفرقه [illegible] (آن همه را واقع می انگارد [illegible] کیفیت [illegible] می شود و
[illegible] آن [illegible] یک از آنها کسی [illegible] می شود پس از یک
[illegible] اضطراب قوی او را پیش می آید که هنوز [illegible] اول را تمام نکرده
[illegible] (و اذا مسه الخیر منوعا) یعنی و چون مس شد او را نیکی از دولت و [illegible] دیگر منافع
[illegible] می شود [illegible] روی از جهات [illegible] آداب
[illegible] ضرورمیکند [illegible] و خانه [illegible] الا [illegible]
[illegible] می شود و این هم از کمال [illegible] اوست [illegible] نعمت هر نعمت را
[illegible] آن را از [illegible] هر نعمت را
[illegible] واقع [illegible] است [illegible] نعمت را [illegible] در
می آید [illegible] بی صبری و شدت حرص است [illegible] موجب [illegible] عبادات
و [illegible] قرآن مجید پس [illegible] دوزخ [illegible] بیان [illegible]
[illegible] او و ایشان موجود است [illegible] بهشت قرار که [illegible] نمی خواهد زیرا که این
[illegible] فرقه را [illegible] اگر دوزخ هم ایشان را [illegible]
با بهشت لازم آید و دوزخ [illegible] باهم [illegible] آنها [illegible]
[illegible] و تفصیل آن فرقه [illegible] این است (الا المصلین الذین هم علی صلوتهم دائمون) یعنی مگر
[illegible] که ایشان بر نماز خود مداومت می کنند [illegible] دلیل آن است [illegible] شدید الحرص
[illegible] روز و شب [illegible] وقت [illegible] حاضر
میشود [illegible] است که مال خود را از [illegible] ایشان
[illegible] حقوق [illegible] گزاران را درین
آیات [illegible] فرموده اند و هم ختم کلام [illegible] فرموده [illegible] تکرار معلوم میشود
لیکن در حقیقت [illegible] آنکه [illegible] از [illegible] است از معنی این
آیت [illegible] دوام [illegible] زیرا که مقدور آدمی نیست که [illegible] باشد ایشان [illegible] که
مراد از دوام [illegible] آن [illegible] التفات چشم بچپ و راست وران باشد [illegible] دیگر

و ان

ذران باشد و ظاهر است که مراد از محافظت نماز که در آغاز آیات است اهتمام ایشان بما [illegible] شرائط و آداب
و پس از وقت مهیا بودن بوضو و ستر عورت و طلب [illegible] ون وقت نماز [illegible] [illegible] آن شرائط
نماید و در عین نماز برعایت خشوع و احتراز از ریا و بجا آوردن جمیع [illegible] ست و بعد از نماز باحتراز
از لهو و آنچه منافی نماز است و این چیزها و رای عدم التفات است [illegible] مراد مست مواظبت
[illegible] [illegible] است و یک وقت را هم فاغز نکردن و مرا [illegible] ست و دیگر امور مذکوره است چنانچه
از حضرت ابن عباس رض منقول است سوم آنکه مراد ازین [illegible] مراد از نمازی که در آیت
آغرس است نمازهای نفل است مثل [illegible] رواتب و چاشت [illegible] و فی [illegible] چنانچه از حضرت امام
جعفر صادق [illegible] منقول است (وَالَّذِيْنَ فِيْٓ اَمْوَالِهِمْ) یعنی و کسانی که در جمیع [illegible] مالهای ایشان از نقود محصول
زراعت و مواشی و مال تجارت [illegible] (حَقٌّ مَّعْلُوْمٌ) یعنی حقی است مقرر کرده [illegible] که آن زکوة
است و صدقة الفطر و انفاقات واجبه است یا حقی دیگر که از طرف خود بر [illegible] (لِّلسَّآئِلِ)
یعنی برای سوال کننده [illegible] را طلب میرسد مثل زن و فرزند و غلام [illegible] و دیگر اقارب [illegible]
که مطالبه حقوق خود بی شرم بحضور مردم و در محکمها می نماید (وَالْمَحْرُوْمِ) یعنی و برای آن کسی که [illegible] ست
و او را از طلب شرعا منع واقع شده مثل مسکینان و یتیمان و محتاجان که [illegible] ندارند و بعضی از [illegible]
است که حاجت خود را اظهار میکند و محروم [illegible] زمان و بعضی گفته اند که [illegible] گدائی [illegible] است [illegible]
خانه نشین که پیش کسی اظهار حاجت خود نمی کند و مردم او را [illegible] سبب [illegible] رسیدن
صدقات محروم می ماند و بعضی گفته اند که محروم آن او بار زده است که [illegible] کسب
قوت نمی تواند کرد یا تاجری که زیان بسیار در سرمایه او رسیده یا مال [illegible] محروم [illegible] دادن
صدقه مقدم بر سائل است چنانچه در حدیث شریف وارد است که لیس المسکین الذی تردده الاکلة و الاکلتان و
التمرة و التمرتان ولکن المسکین الذی لایجد غنا یغنیه و لایسئل الناس فیتصدق علیه یعنی گدائی کردن او ثواب
بسیار دارد آن گدا نیست که برای یک لقمه و دو لقمه در بدر میگردد بلکه آن است که محتاج [illegible] و پیش
کسی سوال نمی کند تا حاجت او معلوم کرده باو چیزی بدهد [illegible] گدا زیاده تر موجب ثواب است
لیکن درین آ[illegible] سائل را بر محروم مقدم فرموده اند بنابر آنکه [illegible] زیرا که در وقت تقسیم صدقات
گدائی که حاج[illegible] باید اظهار میکند و بر [illegible] مقدم میسازند و چون از ان صدقات
چیزی باقی می [illegible] آن از حال محرومان و خانه نشینان تفتیش می نمایند و بسبب این عمل معلوم شد که
این فرقه صبر [illegible] ادن مال و شنیدن جفای گدایان و سائلان مضطرب نمی شوند [illegible]
[illegible] حقسم میدادند لیکن [illegible] ایشان پست تر از درجه فرقه اول است زیرا که ایشان
[illegible] گاه گاه پیش می آید اگرچه تاثیری نمی کند بخلاف فرقه اول که بسبب استغراق

و در نماز ساعی [illegible] (وَالَّذِينَ يُصَدِّقُونَ بِيَوْمِ الدِّينِ) يعني آنانكه تصديق ميكنند

بروز جزا و به آمدن [illegible] الحبر مي شوند زيرا كه جزاي هر عمل و هر نيكي را اميد اند پس

ايشان بر صبر دائم [illegible] ايشان است تراز منه نماز گزاران وزكوة دهندگان است زيرا كه [illegible]

جزع [illegible] بار بر تحمل بد يا بار صرف مال در غير محل [illegible] و حرص بر مشهول

داشتن او [illegible] و اندوه يا اندوختن مال براي روز حاجت [illegible] جزر ابر

جزع وقناعت را بر حرص ترجيح [illegible] كه بحرص داريد پس كويند و مبادله مي نمايند اند [illegible] اميد

[illegible] جزع و حرص ايشان بالكليه [illegible] از نوع دنيوي سوي اخروي و از فني باقي ابدال نموده

ورنگ [illegible] (وَالَّذِينَ هُمْ مِنْ عَذَابِ رَبِّهِمْ مُشْفِقُونَ) يعني ديگر كساني كه ايشان از عذاب پروردگار خود در دنيا

و آخرت [illegible] ترسان اند و اميد اند كه اگر [illegible] صبر نكنند و در حطاب [illegible] گرفتار عذاب خدا شوند و في الواقع

[illegible] چنين است كه از عذاب پروردگار تو [illegible] ترسان و [illegible] (إِنَّ عَذَابَ رَبِّهِمْ) يعني به تحقيق عذاب

پروردگار ايشان باوجود صبر [illegible] در حطام (غَيْرُ مَأْمُونٍ) يعني ناايمن است زيرا كه العبرة بالخواتيم

و [illegible] هر شخص مستور است [illegible] ايشان در صبر وعطا كمتر از غرض ساقه است زيرا كه [illegible]

ايشان بداعيه خوف عذاب [illegible] بداعيه طمع ثواب است و طمع ثواب راه اميد است [illegible]

[illegible] و خدمت و اطاعت [illegible] بهتر از خدمت و اطاعت بخوف است چنانكه [illegible] از خدمت

غلام [illegible] فرق ساقين [illegible] كمتر اند زيرا كه [illegible] است [illegible]

اميد و بيم [illegible] و اطاعت آنها مانند خدمت و اطاعت عاشق است [illegible] و اين چهار [illegible]

شدند كساني است [illegible] صبر بر طاعات بدني يا مالي يا از [illegible] از معاصي و از [illegible] حرص بر مخالف [illegible] معاصي و

شهوات [illegible] آورند [illegible] حالا صابران و قانعان را [illegible] بعد و [illegible] اول آنانكه

صبر ميكنند و حرص نميكنند [illegible] شهوت فرج و لذت جزع [illegible] دوم آنانكه صبر نكنند و حرص

نكنند [illegible] حقوق خلق از امانات و عهود و سوم آنانكه صبر ميكنند و حرص [illegible] باظهار حقوق

[illegible] چهارم آنانكه بر نوافل طاعات [illegible] نمازهاي [illegible] خود سعي نمايند و در

صرف [illegible] و آرام طلبي حرص نمي كنند و [illegible] ترتيب [illegible] كه صبر و عدم

حرص در اداي عبادات [illegible] ايجاب الهي واجب شده [illegible] نمازهاي پنجگانه [illegible] موجب

كمال قرب و وصول است چنانچه در حديث شريف وارد است كه ما تقرب الي عبد [illegible] صرف [illegible]

عليه و نماز [illegible] جامعه است [illegible] واسطه بسر حد مناجات و مكالمه و حضور [illegible] خصوصيت

است باز در اداي زكوة مفروضه و ايصال نفقات واجبه منفعت خلق الله [illegible]

خوشنودي و رضوان او [illegible] باز ترك جزع و فزع و حرص بر مافات [illegible]

حصول ثواب او

است از ان خوف عذاب از ترک ... رو ع در مقدمهٔ

... حقوق ... است ... ثابت ... معاشی ... ن ... نعمای حقوق

یا ادای آن حقوق است که ... واجب است ... ادای آن حقوق

که ... اموال آنهاست گرا از خود ... آمد و چون ... نامه

... عرض استوار کرده ... باقی ... و طریق ... را حرام واجب

کرده ... از نوافل عبادات های المخصوص نماز ... آنها ... بود شد چنانچه می فرماید

و الذین هم لفروجهم حافظون) یعنی دیگر کسانی که ایشان ... های خود را ... نگاهدار ... اند

را نکه ... نیز ... بی ... محدود ... شرط است ... ثابت شده هم

... ایشان (الا علی ازواجهم) یعنی مگر بر جفتان خود ... کار و بار ... نامه

... صورت ... از ... جهت زن ... حجت ... می ...

... بوشش ... شرط است ... آنکه ... زن ... است

... کشف ... حاصل نمی شود ... آنکه

آن خصوصیت ... ماشد برای ... شهوت ... بر خانه

... مشغول ... صورت ... گیرد ... زن ... متعه ...

... سوم آنکه ... عمر تا ... متعه ... زن ... واقع

... چهارم ... باهم قوی ... متصل ... واقع ... هر دو

ماشند ... پس از اینجا معلوم شد که زن متعه ... نیست ...

وارث ... نمی شود اگر ... مدت ... وارث ... نمی شود ... واجب نمی شود ...

... مهمات خانگی ... میشود ... محافظت نسب و نسل ... است ... که

... از گذشتن مدت متعه ... این ... مرد و آن ... متعه ...

و آن ... بیدا اگر در مدت متعه ... برداشته ... فرزند ... بر جود آمده ... پدر را

نمی تواند شناخت ... پدر ... نمی تواند ... فرزندی ...

مجهول ماند محرمیت او با محرمان پدر ... معلوم شده ... گرفت

جز ... باشد ... پدر نکاح با متعه نماید ... پدر ... دختر متعه ... و قرابت

است ... دیگر ... وکفالت را در نکاح آن ... است

حرمت ... او در عالم منتشر شده ... آنها ... حصول

فایده شود ... و ... اماء ... و ... و نوبت

شب باشی [illegible] نمیباشد [illegible] اتفاق معتقد متعه کنندگان [illegible]

دلیل صریح بر انتفای [illegible] و آنچه [illegible] گفته اند که این احکام لازم زوجیت [illegible] ی احکام [illegible]

انتفای ملزوم میشود [illegible] زوجه [illegible] بسبب نشوز و بر آمدن از خانه شوهر [illegible]

اگر [illegible] ساقط میشود [illegible] نشسته باشد [illegible] کسی باشد یا فرنگی [illegible]

زنان [illegible] و شوهر [illegible] و نوبت [illegible] در سفر ساقط میشود [illegible]

این احکام در زوجه [illegible] است حتی که اگر آن عوارض مرتفع شوند آن احکام [illegible] مثلا

[illegible] اگر [illegible] شوهر رجوع نماید مستحق نفقه [illegible] و پوشاک خواهد گشت واگر کنیزک آزاد شود یا کافر مسلمان

شود مستحق [illegible] خواهد [illegible] واگر [illegible] از سفر رجوع کرد زن طالب نوبت شب باشی خواهد گردید [illegible] آن

[illegible] احکام زوجیت گشته اند نه نفس عقد بخلاف زن متعه که نفس عقد [illegible] این احکام

است [illegible] عوارض [illegible] آنکه آب بالطبع سیال [illegible] و سنگ [illegible] و اگر کسی از

راه نمانت [illegible] سنگ [illegible] از [illegible] آب است زیرا که آب [illegible] منجمد میشود یا آب

[illegible] زیرا که سنگ [illegible] ریختن تیزاب آب میشود [illegible]

[illegible] حق تعالی زوجات منکوحه را منحصر در عدد چهار داشته است [illegible]

[illegible] اگر زن متعه داخل زوجات میشدند هم درین عدد منحصر گشت حال آنکه [illegible]

زن [illegible] مجوز نماید و با وصف بودن چهار زن در عقد نکاح [illegible] متعه [illegible]

[illegible] است که هرگاه [illegible] با زن منکوحه خود نزدیکی کرد محصن شد [illegible]

[illegible] زن [illegible] شنیع [illegible] صد تازیانه باید زد و متعه [illegible] بسبب [illegible]

[illegible] هیچ صورت زن متعه [illegible] زوجه داخل نمی شود و زن متعه [illegible] است [illegible] بیت *

* کسی در صحن کاچی قلیه جوید * * اضاع العمر فی طلب المحال *

([illegible]) یعنی یا بهره [illegible] مالک آن شده اند دست های ایشان و آن چیز محل مخصوص کنیزکان است

زیرا که [illegible] باید که محل بدست باشد و قابل نسل گرفتن بود و غلامان این قسم چیز ندارند کنیزکان هر دو چیز دارند

اما محل [illegible] است که غیر محل حراثت و نسل است از آنها حرام است و چون [illegible] است

پس [illegible] لفظ ما [illegible] نیست و درین صورت [illegible] خصوصیت زن [illegible] و نسل

و [illegible] امور خانگی [illegible] است فرق همان است که در زوجه سوای [illegible] آن محل [illegible]

در آید و در مملوک [illegible] با جمیع منافع مملوک مالک است و مالک [illegible] از مالک

[illegible] است [illegible] نمی توان گفت که مالک [illegible] است [illegible] اگر

برای [illegible] کردن عاریت [illegible] در ملک [illegible] آن [illegible] نیست [illegible]

([illegible])

مذکور است وقیاس این عبارت بر ... مانع دیگر ... است

بر قیاس مع الفارق است زیرا ... بر منفعت ... گیرند

شمول ... عبادت ... خواهد گردید ... هذا

ت نشاندن و چاه کندن ... اجرت ... اگر ... از جمیع

زو ... نموده ... حرص بر قوت و لذت ... ملامت کردن

ایشان را ... اهل ورع واهل حرص ... فهمیده شود ... قالوا لست هم العادون

پس هرکه طلب کند سوای این دو قسم زنان ... نمی کند ...

... نمی کرد ... زنان ...

همه آن مصارف ... حرام اند ...

است ... لواطت است ...

وزن خواه زوجه ... باشد ...

... است ... آن ...

این عمل ... شهرها

... واکراه ...

ماند و از ... جاریه ...

است زن ... لواطت ...

که او را ... محارم خواه آن محارم ...

برادرزاده و ...

مثل شیر ... زنان ... جایز نیست

واز انجمله ... زن ... است زن فاحشه ... اقسام ...

ذلک ... حرام ... (والذین هم لاماناتهم) ... امانت ...

دیگران ... امانت ... اقسام ... مثل ... وغسل

جنابت ... برای ... امانت

وصیعت اما ... که گفته ... دارد ... قسم

است اول ... درپیش ... کس ...

طلع ... مثل ... وارث است ووارث ...

... کس تعلق دارد ومثل ... صرف ...

طعام و صرف [illegible] ... بهذا القیاس چهارم رازها و اسرار مردم
[illegible] راز داری [illegible] عدل [illegible] که امانت رعیت بر [illegible] حکام و
حق [illegible] که امانت [illegible] است. هفتم معاملاتی که درمیان زن و شوهر میشو
[illegible] امانت [illegible] هریک بر [illegible] دیگری امانت [illegible] امانت خا
[illegible] او مالی است [illegible] امانت [illegible] امانت همسایه بر همسایه [illegible] امانت [illegible] مسلمان
[illegible] اگر باشد [illegible] اند و اول [illegible] گویند اگر [illegible] اول مالی برای خدا عهد [illegible] نباشد
[illegible] نباشد اگر [illegible] از [illegible] عهد شرکت در سلوک راه خدا [illegible] که این در حقیقت
[illegible] است چنانچه در سوره انا فتحنا مذکور است ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله ید الله فوق
ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه ومن اوفی بما عاهد علیه الله فسیؤتیه اجرا عظیما [illegible] و دوم را نیز اقسام
[illegible] است شرکت [illegible] مضاربت [illegible] و [illegible] بگرعفو [illegible] در کتب [illegible] مشروح است مثل [illegible]
و تولیت و وکالت و کفالت [illegible] رعایت کنندگان اند و در محافظت آن امانت و عهد [illegible]
چنانچه [illegible] گوش [illegible] محافظت آنها میکوشند [illegible] مخصوص [illegible] رعایت
امانت و عهد [illegible] و الذین هم بشهاداتهم قائمون یعنی دیگر کسانی که [illegible] شهادتهای خود [illegible]
اظهار [illegible] و در ادای شهادت از انقطاع [illegible] قرابت [illegible] و [illegible] لقمان
آنها را و ادای آن [illegible] است [illegible] حقوق [illegible] حقوق [illegible] زنده میشود [illegible] باید دانست
که کتمان شهادت کبیره است [illegible] و آن دو صورت دارد یکی آنکه [illegible] شهادت [illegible] و گوید که من نمیدانم
دوم آنکه در ادای شهادت [illegible] کبیره [illegible] که در هر دو صورت حقوق خلق [illegible] تلف میشوند و
[illegible] است [illegible] شهادت [illegible] که در آن صورت احقاق باطل و ابطال حق [illegible]
میشوند و قیام شهادت که درین آیت مذکور است برای احتراز این هر دو کبیره است [illegible] اظهار یا آنکه شهادت
را [illegible] که در کم و زیاده کردن قیام بآن شهادت [illegible] والذین هم علی صلوتهم
یحافظون یعنی دیگر کسانیکه [illegible] بر نماز خود محافظت می کنند تا ثواب آن ضائع [illegible] محافظت و رای
[illegible] است که در آیت اولی مذکور است زیرا که [illegible] مداومت [illegible] و نافرمانی نکردن
است [illegible] اهتمام و رعایت اموری که تکمیل ثواب آن [illegible] و در کلمات
[illegible] است مثل ترک التفات و نظر [illegible] و احتراز از [illegible] به بدن و دراز
کشیدن [illegible] و در خمیازه گشادن دهن در خمیازه [illegible] پوشیدن [illegible] جامه [illegible] سر یا بر دوش
و انگشت [illegible] کردن یا [illegible] و آواز انگشتان بر آوردن با [illegible]
و سنگریزه صاف کردن و [illegible] چیزی نگاه داشتن مثل عصا و تازیانه

مداومت بر نماز فعال [illegible] نهایت شاق دلیل کمال صبر [illegible] ظاهر شد [illegible] نماز از مکروهات
[illegible] که دلیل کمال صبر و صحت [illegible] و آنکه یک چیز
فرموده اند [illegible] یک معنی [illegible] معانی دیگر [illegible] شدت اهتمام کمال
و آخر [illegible] نمازیان اند مداومت [illegible] در آورد [illegible] که بسبب

[illegible] شدت حرص که میشود [illegible] و المکر [illegible] چون حرص [illegible]
قوی شد [illegible] بر نماز حاصل شود [illegible] وقت [illegible]
و حرص [illegible] لذات مانع [illegible] است [illegible] محافظت [illegible] گروه که از [illegible]
[illegible] باشد [illegible] مکرمون [illegible]
یعنی تعظیم و اکرام [illegible] مکارم اخلاق موصوف اند [illegible] و اکرام [illegible] است
چنانچه [illegible] آیت [illegible] که [illegible] و [illegible]
و مفسرین روایت کرده اند [illegible] مذکور [illegible] انواع کرامتها [illegible]
قرآن مجید [illegible] آن [illegible] می آمدند [illegible] است
و چون آن حضرت [illegible] اگر این [illegible] است که آخرتی [illegible] این قسم
نعمت ها و کرامت ها [illegible] ما مردم لائق تر باین نعمت ها و کرامتها [illegible]
شما زیرا که حق تعالی [illegible] است ما را که در دنیا معزز [illegible] ساخته است و بانواع نعمتها نواخته و مال و جاه [illegible]
ریاست عطا نموده دلیل است بر آنکه در آخرت [illegible] نعمتهای خود [illegible]
و اکثر غلامان [illegible] اصحاب مالک [illegible] حق تعالی [illegible] این آیت نازل
فرمود که (فَمَالِ الَّذِينَ كَفَرُوا) یعنی پس چیست این کافران را که [illegible] نعمت [illegible]
یعنی بسوی تو دویده می آیند [illegible] از گروه و چشم بسوی تو [illegible]
پیدا کرده اند [illegible] بسوی [illegible] ایشان [illegible] نور [illegible]
(عَنِ الْيَمِينِ وَعَنِ الشِّمَالِ عِزِينَ) یعنی از جانب راست و از جانب چپ [illegible]
[illegible] داخل شد [illegible] مفهوم [illegible] می کند [illegible] از
ایشان [illegible] آنکه داخل کرده شود [illegible] نعمت [illegible]
اعتقاد [illegible] بحسب اصل خلقت [illegible] آفریده [illegible] هر چند کافر و بدکار باشیم مستحق
بهشت [illegible] محمدیه علی صاحبها الصلوة والسلام هر چند [illegible] و نیکوکار [illegible]
[illegible] اند و قیاس بر تعظیم و تکریم [illegible] و مجامع دنیا می نمایند (كَلَّا) یعنی
[illegible] این خیال باطل را و قیاس فاسد را بگذارند زیرا که بحسب اصل [illegible]

[illegible] (ان [illegible] مما يعلمون) يعنی تحقيق مايم اگر [illegible] آن را از چيزی که

ميدانند و آن نطفه [illegible] و از راه نجاست بيرون آيد و در [illegible]

و اگر [illegible] پس [illegible] که [illegible] نخواهد

به ايمان و عمل صالح است [illegible] است او هم با عمل نافع است [illegible]

صالح پس گرفت [illegible] اصل او [illegible] لم کذا [illegible] معاش گرد [illegible]

اصل خاست او [illegible] پس [illegible] قابل تعظيم و اکرام [illegible] کرد ذالت

[illegible] دارد و قابل تعظيم و اکرام [illegible] برای [illegible] (فلا اقسم)

[illegible] قسم [illegible] خوردم [illegible] و وضوح [illegible] تبديل فرقه از قوم

[illegible] بدون قسم خوردن [illegible] پس قسم [illegible] المشارق والمغارب [illegible] صفت خود است

که [illegible] روز [illegible] از [illegible] سياره [illegible] هر روز مشرقی

است سوای [illegible] روز [illegible] آن [illegible] از منطقهٔ معدل يا قرب آنها از ان منطقه و

[illegible] هريک [illegible] آفتاب را در [illegible] مغارب و مشارق [illegible] بنظر می آيند و [illegible]

[illegible] کنند و اين [illegible] تبديل شرف و [illegible] است که [illegible] را از

مخلوقات [illegible] نور [illegible] ميگردد و باز [illegible] مخلوق را در [illegible] ازين شرف معزول

می نمايم و [illegible] پس همين مرتبی را از مخلوقات [illegible] می کنيم که محل [illegible]

[illegible] تحقير محتقر ميکنيم و [illegible] الناس [illegible] تبديل تعظيم و تحقير در هر روز

[illegible] شد [illegible] ثابت گشت که (انا لقادرون على ان نبدل خيرا منهم) يعنی تحقيق ما البته قادريم

بر آنکه [illegible] بگرداکه بهتر از ايشان باشند [illegible] صحبت [illegible] از تو و تهذيب اخلاق و اصلاح

اعمال و آن فرقهٔ انصاريان بودند (وما نحن بمسبوقين) يعنی و نيستيم ما [illegible] که کسی از ما پيشی گيرد و بآن حد

[illegible] و اکرام شود که [illegible] قدرت ما از تبديل [illegible] و تحقير [illegible] اهانت او يا از [illegible] حرمت و شرف او بجای

ديگر [illegible] پس [illegible] نه آن [illegible] برای طمع دخول بهشت

و [illegible] و اکرام [illegible] است [illegible] الهی [illegible] بهرا می نمايند

(فذرهم يخوضوا ويلعبوا) يعنی پس بگذار ايشان را [illegible] (حتی يلاقوا يومهم الذی) يعنی

تا آنکه [illegible] وعده [illegible] مرد و چنانچه

[illegible] خواهند شد

(يوم يخرجون) يعنی روزی که خواهند [illegible] (من الاجداث)

يعنی [illegible] آواز نفخ صور [illegible] اسرافيل [illegible] (كانهم الى

[illegible] آن [illegible] بجای [illegible]

بنی کبرای زیارت ازین خانه براورده استفاده کرد ... که پیش

ایشان ... ست پیش ... اما این شدنی

در صحبت ایشان دران روز ... ذلت و حقارت خواهد ... حیران شده باشد

جسمهای ایشان ... ذلک الیوم الذی

... یعنی این است آن روز ...

... نعمت به تعلیم و تکریم انسان ... طلب ... آن

آن است که انسان را که اشرف مخلوقات و مکرم ترین موجودات و ... زمین است.

باین بی صبری و حرص چرا مخمر فرموده اند ... خلقت او این همه ... ست ...

هرگز عشر عشیر حرص او ... دیگر مالوفات ...

اضطرابی که او ... جان وا ... حرص ...

هر طمع میگیرد ... اگر او را ...

وراصل ... او ... نیست ...

امور عبادت ناپایدار است ... انسان ...

معرفت و ... وصل و قرب ... است ... اگر این شدت

حرص او را نباشد ... معرفت ... حیوانات دیگر را هم حاصل است ... فوت ... معرفت

و قرب را طالب ... معرفت ... پیدا نیست ... وصول ...

وصدم شوق و حرص او ... العطش العطش ... نهایت ...

مراتب ... اگر ... باشد ...

صورت گیرد که *مصراع* میان عشق ... است * ... است

کا او را ... خاوند خود و جویای قرب ... وصول ...

واداین همه صفت که شدت حرص و ... است ...

شدت حرص ... نیست بلکه دران است ...

... برگ کردن و گذاشتن صرف ...

بر آن خدمت ... و آن زن ... نعمت و حق ...

اغیار پوشیده ... و با آنها آمیختگی کند که مستحق لعنت و نفرین ...

* الطير ... في المواطن كلها * ...

و در حدیث ... وارد است ...

اتاه الله مالا فسلطه [illegible] [illegible] والناء اللیل و رجل اتاه الله الحکمة فهو یقضی بها و یعلمها

[illegible] السلام [illegible] بیست و هشت آیت و این سوره را سورهٔ نوح از آن

جهت نامیده اند که در [illegible] حضرت [illegible] مذکوری دیگر نیست و در تمام قرآن همین دو سوره است

که خاص یک مذکور [illegible] دوم سورهٔ نوح که [illegible] این دو پیغمبر مذکور

نفرموده اند در این سوره [illegible] اختصاص اتم است زیرا که درین سوره [illegible]

نوح علیه السلام [illegible] کلام حضرت نوح علیه السلام است [illegible] درین سوره قواعد دعوت خلق بسوی

حق [illegible] آن که [illegible] ایشان است [illegible] مشروح شده و در باب

[illegible] زیرا که [illegible] ایشان از وقت آدم علیه السلام تا عهد

[illegible] شرک و کفر [illegible] ارشاد حضرت آدم علیه السلام و دیگر

[illegible] خود را [illegible] و ارشاد [illegible] که مقابل

[illegible] ایشان [illegible] حضرت نوح

علیه السلام [illegible] رسول بعثه الله فرموده اند پس [illegible] سوره [illegible] طریق

دعوت [illegible] الی الحق است [illegible] حضرت نوح علیه السلام است و [illegible] است که [illegible] رسیده [illegible]

این سوره [illegible] آن است [illegible] سورهٔ معارج [illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] قران

قوم خود [illegible] کردن آن کافران عذاب قیامت [illegible] کمال جرأت و بی باکی و کم [illegible] آنحضرت را علیه السلام

[illegible] مشقت دعوت مذکور است و درین سوره [illegible] حضرت نوح علیه السلام [illegible]

[illegible] هزار سال جفای کافران کشیدند و [illegible] و طاعت [illegible] مذکور است پس گویا ارشاد

میشود که پیغمبران را [illegible] دعوت خلق این قسم تحمل باید کرد [illegible] بطریق [illegible] دعوت

[illegible] لازم باید شمرد [illegible] باید شد [illegible] سوره مذکور است که عذاب [illegible] قیامت برای کافران هرچند

[illegible] عذاب [illegible] آن قصور باید کرد که حضرت نوح علیه السلام [illegible]

قوم خود از عذاب [illegible] هزار سال پیش از آن فرموده [illegible] و ایشان از آن عذاب دور [illegible] تمام

[illegible] پس ثابت شد که چیزی که در ذهن آدمیان [illegible] حق تعالی نزدیک است [illegible] این سوره گویا

[illegible] این قول است که انهم یرونه بعیدا و نریه قریبا و درمیان این هر دو سوره [illegible] همه

مناسبت [illegible] در آن سوره فرموده اند که لا یسئل حمیم حمیما و درین سوره ثلم تجد والهم من دون الله

انصارا در آن سوره تدعوا من ادبر و تولی و جمع فاوعی واقع است و درین سوره واتبعوا من لم یزده ماله و ولده الا

خسارا و در آن سوره والذین هم من عذاب ربهم مشفقون و درین سوره مالکم لاترجون لله وقارا در آن سوره و راو [illegible]

مذکور است که ممالی [illegible] جزئیات عذاب خدا را برای خود [illegible] و عشائر خود میخواهد و درین سوره مذکور

است که پیغمبری جفا کشیده و محنت دیده دعای عام مؤمنین برای [illegible] میفرماید غفرلی ولوالدی

ولمن دخل بیتی مؤمنا وللمؤمنین والمؤمنات * [illegible] * به تین [illegible] رحمت [illegible] *

الی غیر ذلک من الوجوه اللتی تظهر عند التعمق و حضرت نوح [illegible] اثر [illegible] [illegible] از حضرت

آدم ابو البشر علیه السلام [illegible] اند پدر ایشان ملک نام داشت [illegible] نیک [illegible] را بسوی توحید و دعوت

[illegible] نموده [illegible] است که پسر حضرت ادریس است [illegible] نام صحف آسمانی را اکرم حضرت

ادریس و حضرت شیث و حضرت آدم علیهم السلام نازل شده بودند [illegible] حضرت ادریس علیه السلام [illegible]

ایشان شده [illegible] امور بنی آدم و اصلاح ایشان سعی جمیل نموده و بعنایت [illegible] اولاد او بوده پدر او حضرت

ادریس علیه السلام که اخنوخ نام ایشان است از مشاهیر پیغمبران اند و در قرآن مجید مذکور [illegible] در چند جا واقع است و بلغت

یونان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] اول کسیکه [illegible] و [illegible] آدم را [illegible] ساخت ایشان

اند و پدر ایشان [illegible] نام داشت که با اولاد قابیل [illegible] جهاد و غزا نمود و لشکر [illegible] [illegible] اولاد حضرت

آدم علیه السلام داشت [illegible] مهلائیل است که [illegible] آدم را [illegible] شهرها متفرق ساخت و [illegible] شهر بابل را عمارت

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است و پدر او [illegible] است که [illegible] [illegible] [illegible] بود و پدر

او [illegible] است که در [illegible] حضرت آدم [illegible] است و [illegible] و افضل اولاد حضرت شیث علیه السلام بود

و پدر او حضرت شیث علیه السلام اند که خلیفه حضرت آدم علیه السلام [illegible] ایشان بودند و پیغمبر عظیم القدر که پنجاه صحیفه بر ایشان

نازل شده و حکمت الهی را [illegible] یونان از ایشان نقل می کنند و اکثر اوقات بعبادت و ریاضت مشغول می بودند

پس در میان حضرت آدم و حضرت نوح علیه السلام هشت واسطه است و هیچ یک ازین هشت واسطه کافر نبود

[illegible] [illegible] [illegible] آری بعد از وفات حضرت ادریس [illegible] [illegible] [illegible] اولاد حضرت آدم رواج یافته

[illegible] آن شد که پسران حضرت ادریس [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] مشغول می ساختند و

هر یک برای خود مسجدی درست کرده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] دم بشوق

و نشاط [illegible] ایشان لذت عبادت [illegible] [illegible] حضرت ادریس [illegible] [illegible] گذشتند [illegible] حسرت

و افسوس عظیم لاحق شد و ماتم [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] لذت حاصل [illegible] [illegible]

ایشان میشد [illegible] ابلیس اینوقت را غنیمت دانسته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible]

شد و گفت که طریق یافتن آن لذت حالا این است که تصویرات این بزرگان را [illegible] [illegible]

آن بزرگان در آن تصویرات کرده در محراب مسجد مقابل روی خود استاده کنید [illegible] [illegible]

ناظر انگارید که اولیاء الله لا یموتون و همان لذت که در حضور ایشان [illegible] عبادت [illegible] [illegible] [illegible]

مردم این تدبیر را نهایت پسندیدند و مطابق آن عمل آوردند [illegible] [illegible] [illegible] بعد از عبادت [illegible] هر که از

مسجد بیرون [illegible] دست بوسی و قدم بوسی آن تصویرات [illegible] [illegible] حاضری او در جماعت بر داراند

بزرگان نا بت گر [illegible] ی تعالی گولعق [illegible] شفاعت کنند که این کس همراه ما و بحضور ما در عبادت تو شریک بوده رفته رفته چهل [illegible] که محض قدم بوس [illegible] ست بوس آن تصویرات کرده بیرون مسجد منبر قصد عبادت [illegible] بجای قدم [illegible] خاک بوس و سجده رائج گشت پدر حضرت نوح همیشه مردم را از [illegible] اهل [illegible] مردم باز نمی آمدند تا آنکه حضرت نوح را حق تعالی بر رسالت فرستاد و [illegible] تا [illegible] سال مردم را بتوحید [illegible] دعوت فرمودند و درین مدت دراز همگی هشتاد کس بر ایشان [illegible] آوردند [illegible] دیگر مردم روی زمین که در مدت [illegible] از دعوت حضرت نوح [illegible] رسید [illegible] حضرت نوح [illegible] دعای بد فرمودند و حق تعالی بر ایشان طوفان فرستاد و همه را [illegible] از [illegible] طوفان حضرت نوح را امر فرمود که کشتی برای خود و برای اهل و عیال خود و برای مسلمانان [illegible] کشتی از [illegible] هر جانوران [illegible] حفت بگیرند [illegible] که آب از تنور جوش زند در آن کشتی سوار شوند چنانچه حضرت نوح موافق این حکم کشتی را درست ساخته جانوران [illegible] آب [illegible] منتظر آمدن طوفان ماندند چون آب از تنور جوش کرد خود با اهل و عیال خود که سه پسر [illegible] آنها [illegible] غلامان و کنیزکان خود [illegible] هشتاد کس دیگر از مسلمانان در آن کشتی سوار شدند و بالای کشتی سرپوشی که [illegible] آب باران آسمان [illegible] پسر [illegible] کنعان نام [illegible] در کشتی [illegible] همراه کافران غرق شد حضرت نوح از دهم رجب تا دهم محرم که مدت شش ماه است [illegible] طوفان از زمین جوش [illegible] و از آسمان می بارید تا چهل روز در [illegible] روی زمین نمودار شد و حضرت نوح از کشتی [illegible] آمد [illegible] حضرت نوح [illegible] است [illegible] در آن است که یکهزار و چهار صد سال [illegible] از قرآن مجید [illegible] سال [illegible] زیرا که مدت دعوت ایشان را [illegible] آمدن طوفان [illegible] در سوره عنکبوت نهصد و پنجاه سال فرموده اند و لا اقل و [illegible] عمر ایشان [illegible] چهل سال [illegible] دنیا گذرانیده چنانچه از سوره هود معلوم میشود [illegible] مقدمه [illegible] معانی این سوره بسهولت در فهم در آید مقدمه اول آنکه [illegible] حضرت [illegible] خاص [illegible] برای دعوت خلق بسوی حق [illegible] آن [illegible] مردم را نیک تامل [illegible] و اصل [illegible] آنها [illegible] آن [illegible] اوامر و نواهی سازد [illegible] و مقتضای طبائع و عادات [illegible] منظور [illegible] بحسب حالات [illegible] بحسب حالات [illegible] کند چنانچه [illegible] اصلاح قوت [illegible] آنها [illegible] منظور داشته [illegible] قوت [illegible] ایشان [illegible] منظور داره [illegible]

زیرا که عقل وزیر مملکت روح انسانی است و وهم حاکم و صاحب الاختیار [illegible] مملکت [illegible] چون این [illegible] رام شدند دیگر همه ارکان و اتباع وحشم این سلطنت خود بخود مسخر [illegible] شد و حاکم [illegible] [illegible] * مصراع *

* از دوست یک اشاره و ز ما بسر دویدن * [illegible] [illegible] [illegible] * [illegible] [illegible] *

* [illegible] [illegible] [illegible] مقصود [illegible] * [illegible] [illegible] *

باید که بمنزلهٔ رشتهٔ و نایب ناصح از صحبت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] وعوت [illegible] دیگر انتقال کند [illegible] پیمانهٔ استعداد [illegible] گنجایش تواند کرد و هرگاه [illegible] آنها [illegible] [illegible] مثل عند منتقدین مشاکل [illegible] در دیگر ازاله آنها شود [illegible] [illegible] افاضه نکند اگر مامور بجهاد [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] بشود و اگر مامور بجهاد و قتال نیست دعای بد آنها را از عرصهٔ وجود محو سازد که شر [illegible] [illegible] را فراد نوع سرایت نکند

مقدمه دوم آنکه قوم حضرت نوح را اصل عرض آن بود که در طلب تقرب الی الله و استعانت در حوائج خود بتوسل [illegible] المظاهر [illegible] من ارواح الاولیاء گرفتار بودند و تقرب بسوی مرتبهٔ [illegible] و استعانت تامه [illegible] [illegible] ایشان گنجایش [illegible] [illegible] رفته رفته ارواح آن اولیاء بسبب کمال [illegible] ایشان در حب دنیا و تعمیر آن و بسبب قصور ایشان از ادراک مرتبهٔ روحیه نیز از نظر ایشان غائب شد و از ذات شیاطین [illegible] بجای آن [illegible] ایشان [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا آنکه نام نام اولیاء بود [illegible] تصرف شیاطین [illegible] است [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] معرفت قاصر افتاده [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قرار نمی گیرد که نظر ایشان در عبادت و تقرب باصل [illegible] ارواح [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را از جانب آن ارواح [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان [illegible] [illegible] معاملات [illegible] ولادت می فرمودند و از شرک [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قوت [illegible] ایشان طول عمر و بقای دراز و کثرت مال و فرزندان و عمارات [illegible] [illegible] [illegible] دوست میداشت پس ایشان را بامید حصول این مطالب و بیم فوات آنها [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] شما را [illegible] آفتاب و ماه و آسمان و زمین را [illegible] است متوجه بسوی خدا [illegible] [illegible] [illegible] چون درین پرده متوجه باشند آهسته آهسته ایشان را ازین معرفت [illegible] [illegible] [illegible] آید و ازین [illegible] باید کرده شود و بتدریج تا آنچه مقصود است برسند چون مدت [illegible] قریب هزار سال انجامید و درین بین قرن [illegible] منقضی گشت و حالات مختلفه رو داد و استعدادات متفاوته بر روی کار آمد و همه بیکار ماند حضرت نوح را [illegible] [illegible] [illegible] اصلاح آنها حاصل شد دعای هلاک عام ایشان فرمودند و حق تعالی اجابت فرمود و [illegible] [illegible] است که حضرت نوح را علیه السلام با پیغمبر ما [illegible] که این سوره را برای تعلیم قواعد دعوت و تلقین صبر بر [illegible] آن [illegible] [illegible] نازل فرموده اند بچند وجه مناسبتی قوی تر است که دیگر پیغمبران را آن مناسبت نیست و لهذا اعداد فرمودن [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قصهٔ حضرت نوح را درین سوره بطریق تعظم و تمثیل آورده اند اول آنکه عذاب [illegible] و قوم [illegible] [illegible] [illegible] انذار و تخویف ایشان کمال بعمر و دوری دانست که قدر هزار سال [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] قوم

آنحضرت عم نیز نسبتاً [illegible] دارد و که روز قیامت خواهد بود بر خلاف پیغمبران دیگر که اقوام ایشان را در دنیا بفاصله قریب اهلاک فرمود [illegible] قوم نوح بعد از هزار سال [illegible] شد و علی هذا القیاس دیگر کافران بفاصلهای نزدیک گرفتار عذاب دنیوی شدند [illegible] دنیوی مخصوص [illegible] همگی عذاب کافران این امت حواله بروز قیامت است و در دنیا ایشان [illegible] باحیان غرق و تنبیهی میفرمایند و بس دوم آنکه مدت دعوت ایشان برابر مدت دعوت [illegible] فرق این است که حضرت نوح عم خود تا این مدت در قید حیات مانده دعوت را نجاتی [illegible] ایشان گذاشته بعالم قدس تشریف بردند که تا هزار سال این [illegible] گذشت شش هزار سال میان ادیان باطله مثل مانکیان [illegible] و پنتهیان و خفشان نمودیان در [illegible] هندوستان پیدا [illegible] خود دعوت آغاز نهادند [illegible] وقت توحید دعوت این دین برهم شده بعد در [illegible] گون ظاهر گشت تا آمد در عهد سعادت مهد حضرت امام مهدی عم باز تقرر این دعوت به تجدید [illegible] شود [illegible] امام حجت برهنکه [illegible] از سر نو کرده آید تا استحقاق چشیدن عذاب موعود [illegible] و [illegible] این نوع [illegible] شوند سوم آنکه بعثت حضرت نوح عم نیز عام بود و جمیع عالم را چنانچه بعثت پیغمبر ما عم عام است فرق این است که بعثت آن حضرت عم چنانچه بر اهل عصر خود عام بود [illegible] بر جمیع افراد نوع تا قیام [illegible] بر عام شد و بعثت حضرت نوح [illegible] بر اهل عصر [illegible] داشت نه بر جمیع افراد نوع که بعد از ان موجود شوند و آنچه در حدیث [illegible] وارد شده است که بعثت الی الناس عامة و کان النبی یبعث الی قومه خاصة همین معنی دارد [illegible] حضرت نوح تمام اهل زمین بوده که در عصر [illegible] موجود شدند و آن حضرت عم بر عامه جمیع آدمیان مخصوص [illegible] وقت خود تا قیام قیامت و سرش آن [illegible] حضرت نوح تمام اهل زمین در شرک گرفتار بودند [illegible] در وقت بعثت آن حضرت عم [illegible] اهل زمین گرفتار شرک بودند نیز دعای که بر دعای حضرت نوح [illegible] بود و عام بود جمیع اهل زمین را اگر [illegible] تمام اهل زمین [illegible] نمی فرمودند این قدر عمر طویل نمیدادند که [illegible] نزول دعوت ایشان جمیع اهل زمین [illegible] اهلاک عام بگناه خاص لازم می آمد که مخالف قواعد عدل و [illegible] است چنانچه عذابی که برای کافران این امت موعود است یعنی تخریب عالم بتمامه نیز عام است اگر بعثت هم عام نباشد منافی قاعدهٔ عدل و حکمت لازم آید چهارم آنکه بعثت حضرت نوح و دورهٔ دعوت ایشان متصل شد بقیامت وسطی که طوفان عام بود چنانچه بعثت پیغمبر ما عم و دورهٔ دعوت ایشان متصل شد بقیامت کبری بر خلاف انبیای دیگر و این مناسبت متفرع بر مناسبت سوم است پنجم آنکه بعد از طوفان حضرت نوح را شانی بهم رسید که وسیلهٔ تقرب الی الله غیر از ذات ایشان هیچکس نبود و قائم معرفت و عبادت الهی غیر از امت ایشان و اتباع ایشان دیگری نه پس حق واسع در دین طور منحصر گشته و تفرد عجیب در دین [illegible] ایشان شد [illegible] پیغمبر ما عم از ابتدای بعثت این [illegible] حاصل شد زیرا که ادیان منسوخه موجب تقرب نماند و عبادات و معرفتهای آنها باطل و لا اثر گشت و بعد از نزول حضرت عیسی عم این تفرد حقیقه و حکما در ذات آنحضرت

هم جلوه گر خواهد شد که هیچ دین غیر از دین ایشان در عالم نخواهد ماند و دین شان توجه الی الله منه خواهد گشت بالجمله
بسبب این مناسبات این سوره را که مشتمل بر قصهٔ دعوت حضرت نوح و انابت اب طوفان و دعای
هلاک عام که از ایشان بوقوع آمده بعد از سورهٔ معارج که مشتمل بر سوال عذاب است و ابصر و ترک
استعجال است نوشته اند والله

* بسم الله الرحمن الرحیم *

(اِنَّا) یعنی تحقیق ما از مرتبهٔ جامعه درمیان جلال و جمال برای بر آوردن جلال بسوی انوار جمال (اَرْسَلْنَا نُوْحًا)
یعنی فرستادیم نوح را که جامع بود درمیان هر دو شان و مایع بود بر کیفیت بر آوردن گرفتاران جلال
بسوی انوار جمال ایلچی کرده (اِلٰی قَوْمِهٖ) یعنی بسوی قوم او که بجهت قومیت شفقت او هم بر ایشان بسیار
بود و اطلاع او هم بسبب اتحاد زمان و مکان و احوال ایشان را بر چه مناسب دارد از حجاب جلال بر آرد و بنور جمال
منور کند و موافق استعداد و فهم ایشان از کمال محجوبی برهاند (اَنْ اَنْذِرْ قَوْمَكَ) یعنی باین مضمون که بترسان قوم خود را
که شفقت و خیرخواهی تر ا ور حق خود بسبب مشارکت قومیت میدانند و از ترسانیدن تو حسابی بر میگیرند
(مِنْ قَبْلِ اَنْ يَّاْتِيَهُمْ عَذَابٌ اَلِيْمٌ ۝) یعنی پیش از ان که بیاید بایشان عذاب دردهنده که ثمرهٔ محجوبیت از پروردگار
خود است (قَالَ يَا قَوْمِ) یعنی بمجرد فرمودن ما نوح امتثال امر ما نمود و گفت قوم خود را که ای قوم من مقتضای قومیت
آن است که از هر چه من ترسم شما هم بترسید و نصیحت و خیرخواهی مرا قبول کنید زیرا که راست گوئی من معلوم
دارید (اِنِّیْ لَكُمْ نَذِيْرٌ مُّبِيْنٌ ۙ) یعنی تحقیق من برای شما ترسانندهٔ صاف گویم اگر در حجاب معبودان باطله خود خواهید ماند
عذاب الیم بر ان مترتب خواهد شد پس خود را از دو از ین حجاب بر آورده بسوی معبود حقیقی که پروردگار شما
است متوجه شوید و بر آمدن ازین حجاب چندان شاق و گران نیست بلکه طریقی دارد سهل (اَنِ اعْبُدُوا اللّٰهَ)
یعنی آنکه عبادت کنید خدا را زیرا که عبادت شما از حجاب خالص خواهد کرد و توجه شما بسوی او صاف خواهد شد و
انوار جمال بر شما تابش خواهد کرد پس عبادت خدا در ازالهٔ این مرض شما کافی است اما بعیر شرط است
پس بر بعیر هم بر خود لازم گیرید (وَاتَّقُوْهُ) یعنی و بپرهیزید از وی در عبادت غیر او و باور اعتقاد آنکه آن غیر
مظهر کمال صفات او است زیرا که هیچ مخلوق گو مظهر کامل باشد در ذات خود کمال او ناقص است پس
درین صورت اعتقاد نقصان در کمال او تعالی شما را لازم خواهد آمد و این اعتقاد موجب غضب او خواهد شد زیاده
تر از ان غضب در ترک عبادت مطلقا یا بر نافرمانی احکام او توقع دارید و اگر شما را طریق عبادت و طریق تقوی
معلوم کردن بعقل خود ممکن نیست پس بیان این هر دو طریق را از من بشنوید (وَاَطِيْعُوْنِ) یعنی و اطاعت من کنید
در آنچه بشما از احکام او تعالی بر سانم تا در عبادت هم خطا نکنید و از عصیان هم محفوظ مانید و اگر عبادت او تعالی را
با تقوی و اطاعت من بجان و دل قبول کنید فی الفور آثار محجوبیت سابقهٔ شما گم شدن میگیرد زیرا که او تعالی
(يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ) یعنی بیامرزد برای شما بعضی گناهان شما که سبب محجوبیت شما است و بسبب رفع آن

گناهان رفع حجاب ... آن گناهان ترک عبادت است که در زمان سابق کرده اید و ترک تقوی است که در
زمان سابق کرده اید ... مر او تعالی است که در زمان سابق کرده اید نه آن گناهان که بعد از اسلام کسب
خواهید کرد ... آن گناهان ... خلق داشت ... که قبل از اسلام واقع شده اند پس لفظ من برای تبعیض
است. این آیت ... دانست می شود چنانچه محویان گوید گفته اند با از اسلام آوردن شما در تاخیر
مواخذه آن گناهان که بعد از اسلام ... یا تعلق بحقوق خلق داشته اند نیز تاخیر خواهد کرد زیرا که شما را
... تعالی در مواخذه دیگر را بسبب ترک اسلام ... بر داشت (وَيُؤَخِّرْكُمْ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى) یعنی و تاخیر خواهد کرد
مواخذه شما را حق تعالی تا اجلی که معین فرموده است در وقت پیدایش هر کس از شما و بعد و اندازه سالها و ماهها
و روزها و ساعتها تمام شود و درین مهلت دادن شمارا ممکن توبه و راضی کردن صاحبان حقوق میسر خواهد شد پس
اسلام آوردن سراسر موجب امن و اطمینان شما است از مقتضیات غضب الهی و آنکه گفتیم که تاخیر خواهد کرد شمارا
تا اجل معین مراد موت ... گفتیم که آن اجل معین را تاخیر می شود زیرا که آن اجل در علم الهی معین است
(إِنَّ أَجَلَ اللَّهِ) یعنی تحقیق اجلی که در علم الهی معین است برای موت هر کس (إِذَا جَاءَ لَا يُؤَخَّرُ) یعنی هرگاه بیاید
هرگز تاخیر کرده نمی شود ... در علم الهی قصور لازم آید و اگر کسی گوید که اجل موت هر کس را که در علم الهی معین است
چرا تاخیر نمیشود ... هم نمیشود پس مارا از کفر و معصیت چرا ترسانید که بسبب کفر و معصیت پیش از
وقت اجل ما نخواهیم مرد ... پس با اسلام و طاعت بعد از آمدن آن وقت زنده نخواهیم ماند گوئیم که اجلی که در علم الهی معین
است برای موت ... هرچند تاخیر نمی پذیرد اما تقدیم می پذیرد بدین طریق که آن اجل معین معلق می باشد بکفر و معصیت
شما و اجلی دیگر معلق میباشد با اسلام و طاعت شما اگر کفر و معصیت میکنید پس اجل الله مقدم میشود زیرا که اجل الله نام اجلی
است که شرط وجود آن معلوم الوقوع است در علم الهی و اجل دیگر نام اجلی است که شرط آن معلوم الوقوع نیست
در علم الهی پس جائز است که شرائط یک طرف از طرفین تعلیق واقع شود و آن طرف اجل الله گردد و مقدم
بر طرف دیگر شود و جائز است که شرائط طرف دیگر واقع شوند و آن طرف اجل الله گردد و مقدم برین طرف گردد
واین جائز نیست که با وجود شرائط یک طرف آن طرف واقع شود و طرف دیگر واقع شود تا تاخیر اجل الله متصور گردد
پس اجل موت مثلاً در حق هر کس عندالله معین است زیرا که اجل الله منحصر و مبرم است پس احتمال دیگر
ندارد و اگر معین است پس در علم الهی وقوع یکی از دو احتمال او معلوم و منحصر است و در هر دو صورت
قضیه لازم آمد و آن اجل معین هرگز تاخیر نمی پذیرد زیرا که خلاف علم الهی واقع می شود و در صورت تاخیر خلاف علم
لازم می آید که حق تعالی وقوع آن طرف را ... دانسته بود که ... واقع نشد و تقدیم می پذیرد باین طریق که شرائط
وقوع آن طرف متحقق شود و شرائط وقوع طرف دیگر هنوز متحقق نباشد پس معلوم شد که اجل الله مقدم میشود و موخر
نمی شود و چون آدمیان را اطلاع بر طرف وقوع احد الاحتمالین نیست می باید که در تحصیل شرائط طرف مرغوب سعی
نمایند و در تحصیل شرائط طرف نامرغوب اجتناب کنند لهذا کفر و معصیت را حرام ساخته اند و ایمان و طاعت را واجب
گردانیده

گردانیده و در حق قوم حضرت نوح قضای معلق باین طریق نامزد شده بود که اگر بر حضرت ... ن آرند و عبادت و تقوی پیش گیرند هر یک را اجل طبعی او رسانیده جداجدا فوت رسانند و اگر ... حضرت نوح بر ایشان دعای بد فرماید همه را در یک وقت بسبب دعای ایشان طوفان ... آنی اجل ... همین وقت آخر بود که شرائط آن واقع شده و ان آجال دیگر که قرار داده ... هر کس ... نمی رود و تقدم داشت پس در حق آنها وعده تاخیر اجل بشرط ایمان و عبادت ... باعث صادق گشت گو بمقتضای ... شرط مشروط هم فوت شده ماند بالجمله کار خانه اسباب ... همه مبنی بر همین احتمال عدم تعیین است ولهذا اعلام آجال علی التعیین کسی داده اند الا فی بعض الامور ... لا شخاص تا ارتباط اسباب ... مرتبط ... و باقی ماند ... سوالی که بعض ظاهر بینان وارد می کنند ... آنکه ... مقدم نه بایر ... و نه تاخیر در اجل معلق چنانچه تقدیم ... زیرا که در حدیث صحیح وارد است که چون ... حضرت آدم را ... ایشان ... حضرت ... پسندیدند و از کمیت عمر ایشان ... عمر ... شصت سال است حضرت آدم چهل سال ... حضرت داود ... بخشیدند و حضرت ... عمر ... پس اجل الله چنانچه ... تعلیق ... هم ... این سوال میگویند ... آیت علام تاخیر اجل الله را شنید فرموده اند ... تقدیم ... است لهذا ... بر نفی تاخیر اکتفا نموده لیکن ... صورت ... سیاق ... غرض مسوق له الکلام فاسد زیرا که غرض ... آن است ... ترسانیدن ... تا ... عبادت ... فرصت رسیدن ... اجل ... هر کس ... داده ... و ... عبادت ... بالاک تمام طوفان نخواهیم کرد ... هر کس را باجل مقدر ... در حق ... زیرا که اجل معین نزد حق تعالی قابل تاخیر نیست و چون تعیین اجل و در علم الهی تابع وقوع شرائط آن ... پس ... شرائط آن اجل ... باشد بس تواب ... از ... شبهه آن است که اجل الله در قصه حضرت آدم و حضرت داود ... صد سال بوده شصت سال زیرا که اجل الله نام همان طرف تعلیق است که شرائط وقوع ... معلق را ظرفیت اجل الله نامیدن باعتبار مجاز است که احد الطرفین او اجل الله است پس تاخیر اجل الله ... ممکن نیست آری تقدم آن ممکن است بهمان طریق که مذکور شد یعنی یکی از طرفین تعلیق را معلق که ... چیزی که واقع شده ... و دیگر را ... کرده باشند ... آن چیز چون آن چیز واقع شود ضد آن واقع خواهد شد پس طرف دیگر مستحق خواهد گشت و آن ابنی الله است که در علم الهی معلوم الوقوع بود ... آن فرق آن است که تاخیر واقع از غیر واقع معقول نیست و تقدیم واقع ... غیر واقع معقول و واقع است و اجل الله در هر طرفین تعلیق واقع خواهد بود و طرف تاخیرش غیر واقع و اگر کسی را در ... بخاطر رسد که تاخیر اجل معلق در احادیث ... وارد است چنانچه در باب بر والدین فرموده اند که لا یزید فی العمر الا البر و در صله ارحام ... ایشان فرموده اند که

من احسن [illegible] یبسط [illegible] وینسأ له فی اثره فلیصل رحمه [illegible] باب [illegible] وارد است که ان الله هاعو
بسلاء لیعذبلهما [illegible] الله عز و نقص [illegible] اجل را [illegible] صحیح حدیث مذکور نگردد حال آنکه بموجب این تقریر
سد سم متصور [illegible] واقع [illegible] واقع خواست آنکه [illegible] مخصوص [illegible] اجل الله است
که [illegible] از طرف [illegible] وما یدری [illegible] اجد الطرفین [illegible] است
[illegible] لشری پیش [illegible] تقدیم [illegible] مذکور [illegible] پیش [illegible] جهت
است که [illegible] بموجب [illegible] شد [illegible] تقدیم [illegible] بموجب ماجرا آن شود نشان
[illegible] آجال [illegible] است [illegible] و [illegible] باعث تقدیم [illegible]
[illegible] از [illegible] وعقوبات و کثرت [illegible] عمر [illegible] یکی از الطرفین [illegible]
[illegible] تقدیم [illegible] مالاست [illegible] او [illegible] است [illegible] عالم
[illegible] احوال [illegible] است [illegible] گردد
[illegible] و [illegible] اجل [illegible] که آن [illegible]
[illegible] الطرفین [illegible] تقدیم [illegible] گفته
[illegible] آن [illegible] آن [illegible] است [illegible] مسافات [illegible]
[illegible] وارد است [illegible] والدیه [illegible]
کما قال [illegible] آن [illegible] الموت [illegible] لازم
آمد [illegible] اجل [illegible] پیش [illegible] طرف واحد است از طرفین [illegible] که
[illegible] بجمیع [illegible] معنی آیت چنین [illegible] اند [illegible]
بوحدکم [illegible] است [illegible] آن اجل [illegible] و [illegible]
هم [illegible] مقتضی [illegible] است [illegible] تقدیم و تحسین
آن است [illegible] است [illegible] و تقدیم [illegible] متصور نیست
زیرا [illegible] طرف واحد از طرفین [illegible] جمیع شرائط وارتفاع جمیع موانع
آن [illegible] آن طرف [illegible] تغییر [illegible] همان طریق که گذشت و طرف
[illegible] جمیع شرائط وارتفاع جمیع موانع آن در علم الهی متحقق نیست و آن هم تقدیم
[illegible] اول اجل الله است و این قسم سوم اجل [illegible] احتمالی و محتمل است که معنی
آیت چنین باشد که [illegible] و تقوی و طاعت من کنید شما را حق تعالی از مواخذه دنیوی نجات بخشد و تا دم
مرگ [illegible] رسید [illegible] مثل [illegible] گرفتار [illegible] اگر عبادت و تقوی و
اطاعت من [illegible] عقوبت گرفتار شوید الموت را دفع نمایید عبادت و تقوی و اطاعت

پیغمبران در دفع بلیات و عقوبات است نه در دفع موت زیرا که اجل الله ... تاخیر کرده
نمی شود اما درین معنی هم همان سوال وارد میشود که در آحادیث ... تاثیر بعضی ... که تاثیر موت هم
ثابت فرموده اند پس بدون تقسیم این بدو قسم که یک قسم ... است
گذاره نیست و بهر تقدیر اجلی که برای موت هر کس در علم الهی ... (لَوْ كُنْتُمْ تَعْلَمُوْنَ)
یعنی کاشکی شما میدانستید که هر کس را از جنس موت بر اجل ... ضرور است اگر گویند که ما کی منکر موت
ایم گوئیم که حرص شما بر دنیا و دلبستگی شما بامور آن باین مرتبه رسیده است که گویا منکر آمدن موت و وقت مقرر
خود اید و برای دفع موت و تطویل اجل در تهیه اسباب و تلاش و سعی می باشید این علم اگر شما را حاصل
می بود این حالت شما را نمی بود و درینجا تمه قصه محذوف است که حضرت نوح قوم خود این نصیحت و انذار را
رسانیدند و قوم ایشان ایشان را بدروغ نسبت کردند و سخن ایشان را باور نمیکردند تا آنکه قرن بگذشت و نسلی دیگر
بسر آمد و هر مرد پیر چون قریب بموت میرسید پسران و فرزندان خود را از حضرت نوح ترسانیده میگفت که خبردار
باشید که این پیر مجنون در بند نشوید و طریقه اسلاف خود را نگذارید که از عمر ما و قرنها این پیر در قوت حیات مانده و هیچ
گاهی وعده او بوقوع نیامده باین مرتبه ایشان را تحقیر و اهانت میکردند که اطفال خرد سال خود را دنبال ایشان میدوانیدند
تا تمسخر و استهزا نمایند و بر ایشان سنگ باران کنند و هرگاه حضرت نوح در دعوت و انذار اصرار میکردند ایشان را
میزدند بمرتبه که خون از بدن ایشان و چهره ایشان روان میشد و ایشان با این همه جفا و رنج در جناب الهی دعا
میکردند که بار خدایا قوم مرا بیامرز که ایشان مرا نمیدانند و بر عمر خود بی دلیل پیغمبر نمی کنند چاهمان اند و این قصه را ازان
جهت محذوف داشته اند که در عرض احوال که از زبان حضرت نوح قوم درینجا منقول خواهد شد این قصه تماما
مندرج خواهد شد اگر درینجا این قصه را تماما مذکور میفرمودند تکرار و حکایت قول حضرت نوح نیز اعاده می نمودند تکرار بی فائده
لازم می آمد و نیز تا اشعار باشد باآنکه پیغمبران در امتثال فرمان الهی هرگز قصور نمیکنند پس در دعوت و انذار
اقصی الجهد میکرده باشند حاجت بیان آن نیست محض فرمودن ... کفایت میکند در دانستن آنکه
ایشان همه فرموده های ما را بعمل آورده بالجمله حضرت نوح همه از طی مراتب دعوت و انذار از ایمان و اطاعت
قوم خود مایوس شدند بتقریب عرض حال تا محمول بر قصور حضرت نوح عم در طی مراتب دعوت و انذار نشود
(قَالَ رَبِّ) یعنی گفت حضرت نوح ای پروردگار من (اِنِّیْ) یعنی تحقیق من در امتثال فرمان تو و انذار قوم خود
حتی المقدور قصور نکردم و موافق وسع بشری در دعوت ایشان سعی کردم زیرا که (دَعَوْتُ قَوْمِیْ) یعنی خواندم
من قوم خود را بسوی عبادت و تقوی و اطاعت خود بطریق سرگوشی و نصیحت تا بسبب ظهور رحمهای خود در زمان
سابق که بعبادت غیر تو و ترک عبادت تو گرفتار بودند بیشرمی بکار نصیحت نشوند و اهذا از اوقات دعوت مقدم
داشتم (لَيْلًا) یعنی شب را زیرا که سخن پنهان در شب باید گفت حال آنکه شب وقت دعوت و انذار نیست
و اکتفا بر دعوت شب فقط نکردم بلکه (وَّنَهَارًا) یعنی و روز را نیز مشغول دعوت ساختم زیرا که اوقات خلوت در روز

[illegible] بسیار می باشد ولی [illegible] هر شب و هر روز بطریق مداومت ایشان را خفیه خفیه فهمانیدم هیچ کار گر نشد
بلکه زیاده تر از عناد شد [illegible] (فلم یزدهم دعائی الا فرارا) یعنی پس زیاده نکرد خواندن من
ایشان را بسوی [illegible] را از تو هر قدر من ایشان را بسوی تو خواندم ایشان گریخته
دور تر رفتند بحدیکه از شنیدن [illegible] صورت من بیزار شدند (و انی کلما دعوتهم) یعنی و به تحقیق
من هر گاه که ایشان را می خواندم [illegible] و تقوی و اطاعت خود نه برای نفع خود که بر ایشان ریاست
نمایم یا از ایشان مزدوری بخواهم بلکه برای نفع خاص ایشان که (لتغفر لهم) یعنی تا بیامرزی ایشان را گناهان
گذشته ایشان و باین سبب مورد رحمت تو شوند و از آثار قهر و وبال تو رهائی یابند (جعلوا اصابعهم فی آذانهم)
یعنی بکار وا میدند انگشتان خود را در گوشهای خود تا آواز صوت من بگوش ایشان نرسد (واستغشوا ثیابهم)
یعنی و می پیچیدند بر خود جامهای خود را تا صورت مرا نه بینند و آواز من هرگز متصل گوش ایشان نرسد تا مبادا در وقت
حرکت انگشتان از محاذات سوراخ گوش چیزی از کلمات من مسموع شود و کاش با وجود این نفرت از من آن گناهان
را وا گذاشتندی که فی الحقیقه آثار غضب و قهر تو از ایشان کم میشد لیکن ایشان در آن گناهان افزودند (واصروا)
یعنی و اصرار کردند بر آن گناهان (واستکبروا استکبارا) یعنی و تکبر کردند از اطاعت من تکبر کردن بسیار و دانستند
که من که ایشان را باطاعت خود میخوانم ریاست و جاهی طلب می نمایم باین حیله و می خواهم که ایشان را تابع خود
گردانم تا از ایشان [illegible] برتری [illegible] و چنین فهمیدند که این [illegible] را که بطریق خفیه و سرگوشی بما میگوید فرقهای ما جدا جدا
منفرد [illegible] پوچ را بیشتر بهر یک از ما بسر میکند از این جهت پیش مجمع و آشکارا نمی گوید تا
ما [illegible] اجتماع بمعاونت یکدیگر بدرج بودن سخن او مطلع نشویم و او را الزام ندهیم پس این مرد فریبنده
است خیرخواه نیست و چون از وضع فرار ایشان دریافتم که در خفیه گوئی و سرگوشی بدگمانی ایشان زیاده میشود طریق
دیگر در دعوت ایشان اختیار کردم (ثم انی دعوتهم جهارا) یعنی باز بتحقیق من خواندم ایشان را بسوی عبادت و تقوی
آشکارا و بر ملا در هر مجمع و هر مجلس و همه ایشان را الزام دادم و بر ایشان ثابت کردم که عبادت غیر الله موجب
حجاب در دنیا و عذاب در عقبی است و عبادت خدا موجب وصول بانوار جمال و لطف است تا بدگمانی ایشان دفع
شود اما چون دیدم که در دعوت آشکارا ایشان را گمان دیگر پیدا شد که سخن پنهانی او را قبول نداشتیم حالا در مقام انتقام
آن شده بر سر مجلس ما را تضعیف و ملزم میکند و تخجیل و فضیحت ما قصد می نماید چنانچه در امثال مشهور است که النصح
بین الملأ تقریع و این دعوت آشکارا را به خیرخواهی و نصیحت من حمل نکردند ناچار طریق سوم از دعوت اختیار کردم
(ثم انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا) یعنی باز بتحقیق آشکارا کردم دعوت را بدلائل عقلیه و براهین قطعیه برای ایشان
و پنهان و خفیه هم کردم دعوت را بدلائل کشفیه و براهین وجدانیه نوعی از پنهان کردن که در ضمن دلائل عقلیه دلائل کشفیه
هم بیان کرده در فهم و معرفت به تنهائی اکتفا نکردم تا در تصدیق آن توقف نکنند و لهذا اسررت را بمصدر نوعی مذیل
فرمود و اعلنت لهم را اعلانا نیاورد زیرا که در اینجا اعلان من جمیع الوجوه بود و درین جا اسرار بوجه دون وجه پس
جمع کردم

جمع کردم درمیان اعلان و اسرار ناهم و گمان قاعدا بسان متعارض است باب ببات با هم و مکسر و متصل گرد
لیکن دیدم که هر سه طریق دعوت و به سه قسم دلائل که حسابیات و عقلیات و نقلیات دعوت ما نشد ... ایشان را مفید نمی شود
و نظر کردم در حال ایشان که بسبب شامت کفر و معاصی تا مدت چهل سال از باران گرفتار شده اند و
زراعات و باغات و دیگر اموال و مواشی ایشان تلف شده و زنان ... از فرزندی محروم شده
چشمهای نهرهای ایشان بخشک انجامیده ایشان را در من وقت لطف این چشمهای دیوی نماند و او مال
بحسب منافع دنیوی این راه را قبول کنند و چون حوالی این را ... سبب ایشان خالص شود مطابقت
برسند تقریری دیگر برای دعوت ایشان شروع کردم (فقلت استغفروا ربکم) پس گفتم که طلب آمرزش
گناهان خود بکنید از پروردگار خود اگر عبادت و تقوی که شرط است بجا می توانید روز برا که (انه کان غفارا)
یعنی تحقیق پروردگار شما بسیار آمرزنده گناهان است اگر تمام گناهان ... پس قدر خود و بال گناهان
شما را از شما ... خواهد فرمود که از این بلاها ... نجات خواهید یافت (یرسل السماء علیکم مدرارا) بلاهی
خواهد فرستاد ... آسمان ... ایام قحط ... فرست و مدرار ... و ... باران
موجب حسرت و ... (ویمددکم باموال) یعنی امداد ... شما را با اموال فراوان
به افزونی زراعات و چراگاه و مواشی ... شیر و روغن آن ... (وبنین) یعنی ... خواهد فرمود ... پسران
کارطولیا ... زنان شما ... شده ... آب باران ... بسبب
یبوست خشک شده بود آب ... شده قابل ... درست و در عالم رطوبات خواهد
کرد و آن رطوبات ... آب ... خواهد کرد ... بیبوست ... زنان
مزاج شما را هم رسید ... موجب تولد فرزندان خواهد گشت ... که مزاج
انوثی ارطب است در تولید اولاد رطوبت شرط می باید (ویجعل لکم جنات) ... گل ... بی
باغ ها بسبب کثرت آب و تفجیر عیون و آبار (ویجعل لکم انهارا) ... جوی ها
نهرها بانگیختن آب باران با آب زمین و کثرت اجتماع آب ... و ... ربع
نسبت ... درختهای خشک افتاده و درین آیت دلیل است بر آنکه ... اموال و اولاد
وضیاع مزارع و باغات گاهی بسبب شوم گناهان هم میشود و استغفار دفع آن ... حضرت صلوة
الاستسقا را مقرر فرموده اند و در آن باستغفار امر فرموده ... روایت کرده است که در ... حضرت
امیرالمومنین عمر بن الخطاب رض قحط افتاد و ایشان با جمیع صحابه برای استسقا آمده ... منبر ... طلب
باران نماید غیر از استغفار هیچ نکردند و از منبر فرود آمده ... چون ... رسیدند مردم عرض کردند
امیرالمومنین دعای باران نکردید فرمودند که من باران را بسبب ... خواستم باز این آیت را ... است
فرمودند راوی گوید که باران بسیار آمده قحط رفع شد ... از حسن بصری رح روایت کرده که شخصی

فوائد استغفار

پیش ایشان آمده ... است قحط کرد و فرمودند که استغفار کن دیگری آمد و شکایت فقر و افلاس کرد فرمودند
که استغفار کن سیم ... شکایت نازائی کرد و گفت دعا کنید تا مرا فرزندی بوجود آید فرمودند استغفار کن
چهارم آمد و شکایت ... زراعت و باغات خود کرد فرمودند استغفار کن حاضران مجلس پرسیدند
که مطالب ایشان مختلف ... استغفار را بهمه ایشان فرمودید گفتند من از طرف خود نگفته ام خدای تعالی
... این هر چهار آفت استغفار ... است باز این آیت تلاوت کردند و حضرت امام اعظم رح بهمین
آیت استدلال کرده اند که سنت است ... استغفار است نماز و خطبه و دیگر امور در آن ضرور نیست اگر شد فبها
الا اصل مقصود دعا و استغفار هم حاصل میشود (مَا لَكُمْ) یعنی چیست شمارا که از عبادت خدا اعراض می کنید
و در تقوی قصور می ورزید و از اطاعت رسول او تکبر می نمائید (لَا تَرْجُوْنَ لِلّٰهِ وَقَارًا) یعنی امید ندارید برای خدا
عظمتی را که بسبب آن عظمت عابد و مطیع خود را از نقصان بکمال ترقی دهد و از ظلمت کدورت طبیعت و احتجاب بانوار
قدس تجلی رساند زیرا که هر که از تعظیم و اطاعت کسی که اعراض میکند همین خیال میکند که او را برمن عظمتی
نیست تا بسبب عظمت او در حق من ترقی شود پس تعظیم و بی تعظیم او برابر است و اطاعت و عصیان او یکسان
و این خیال در حق پروردگار باطل است در بداهت عقل زیرا که اگر عظمت او را که در عالم ظهور فرموده است
نمی توانید دید پس در ذات خود ببینید و در پیدایش خود تامل کنید (وَقَدْ خَلَقَكُمْ اَطْوَارًا) یعنی و تحقیق پیدا
کرده است شمارا چند رنگ و هر رنگ بهتر و خوشتر از رنگ سابق است و موجب ترقی شما از حالت اول
گشته اول عناصر بودید بعد از آن مرکبات غذائیه گردید شمارا باز نطفه ساخت باز خون بسته باز گوشت پاره بعد از استخوان
و گوشت ... این همه صورت قبل نفخ روح واقع شد باز چون نفخ روح کرد بچه شکم بودید که اصلا جای حرکت و انتشار و
استعمال حواس و قوای شما نیست ... بعد آن بچه پیدایش شدید و لذت شیر مادر یافتید و در کنار مادر قرار گرفتید و فی الجمله
جای حرکت و استعمال حواس بشما داد باز طفل نو رفتار شدید و لذت سیر و دور و گشت و تماشا را بخشید و چشانید
لیکن در خانه خود و کوچه خود رفته باز نوجوان شدید و سیر بازار و باغ و دریا و مجامع و دیدن و شنیدن اشخاص بی شمار
و نعمات ... بشما ارزانی فرمود باز جوان کامل شدید و سفرهای دور و دراز و کسب اموال شروع کردید باز میانه
حال شدید و در عقل و تجربه و تدبیر کمال حاصل کردید و نام و جاه حاصل نمودید باز شمارا پیر ساخت تا سفر آخرت را
آماده شوید و بسبب ضعف قوت شهویه و غضبیه موانع سلوک راه خدا از شما دور شود و ترقی آن جهان بدست
آرید و این همه ترقیات از ابتدای زندگی دنیا تا انتهای آن واقع شد و اگر در اعضا و بدن خود آنچه در ان مودع
و مستور است نظر کنید پس ارکان محسوسه عالم شهادت شما نیز هشت رنگ دارد پوست که برای زینت
و محافظت است و گوشت که برای قوت و گرمی است و اعصاب که برای حس و حرکت اند و عروق اورده
که برای رساندن غذا مقرر اند و عروق شرائین که برای نفوذ ارواح مقرر اند و عظام که بمنزله ستون اند و ارواح
که حامل قوی و مرکب حیات اند و هر رنگ اشرف و الطف از رنگ سابق خود است و ارکان مستوره عالم

غیب شما پس بهفت رنگ اول قوی دوم نفس سوم عقل چهارم ... پنجم روح ششم ... هفتم اخفی که غیب الغیوب و عین جمیع ذات شما است و هر رنگ از رنگ ... اعلی ... مناسب ... شما را که غیب ... شما ... و معقول را بر محسوس و مستقبل را بر ماضی قیاس ... مطابقت نمید بید (أَلَمْ تَرَوْا كَيْفَ خَلَقَ اللَّهُ سَبْعَ سَمَاوَاتٍ طِبَاقًا) یعنی آیا نمی بینید که ... خدا ... آسمان را طبقه طبقه که یکی بالای دیگری است و هر طبقه فوقانی ... و بلندی زیاده تر از طبقه ... است و علم بهفت بودن آسمانها و افزونی هر طبقه از طبقه ... از آن جهت حاصل میشود که هفت رنگ حرکت مختلفه دیده میشود و بر ای هفت ستاره و هر ستاره را حاجب ... ستاره دیگر ... میشود پس از ... عقل دریافته میشود که این هفت ستاره در یک آسمان نیستند بلکه هر یک را آسمانی است ... و چون ... اینها دوری دیده میشود معلوم گردید که هر آسمان کره محیط است ... الا حرکت ستاره تحت الارض ... یعنی است که هر محیط از محاط خود اوسع و اعظم است (وَجَعَلَ الْقَمَرَ فِيهِنَّ نُورًا) یعنی و گردانید ماه را درمیان این هفت آسمان سبب روشنی معتد به زیاده از روشنی ستاره ... ستاره ... و در حسب آن روشنی نیست تا لیل ... آنکه در عالم ظلمانی افاضه نور ... است (وَجَعَلَ الشَّمْسَ سِرَاجًا) یعنی و گردانیده است آفتاب را چراغی ... که نور ماه ... و حقیقت نور آن چراغ است که بر آئینه صیقلی افتاده روشن گشته تابد ... بواسطه از مبدء فیاض قابل گشته ... بسبب آن ... نور ... ونورمیشوند ... است ... ترقی ... بحال ترقی پیغمبر ... قیاس ... بنور ... از ظلمت بنور باتباع شریعت ... است چنانچه ترقی ... خلقت باتباع طبیعت ... حکمت و قدرت است ... ترقیات ... عالم ... را بسبب ... ترقیات عالم ... را در نظر آرید (وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ) یعنی و خدای تعالی رویانیده است شما را از زمین زیرا که ... آدم بود از زمین ... و نطفه ... تولید کرده ... از غذا ... است ... پس هر چند شما ... واسطه از زمین رویانیده است تا توان گفت که انبتكم من الارض ... از زمین منتهی میشود پس بتوان گفت که انبتكم من الارض فنبتم (نَبَاتًا) یعنی پس رویانید شما از زمین ... اصل قریب شما که نطفه است بواسطه ... از زمین ... اصل ... که آدم است ... از زمین رویانیده است و زمین پست ترین اجسام عالم است ... ترین آنها ... صاحب حرکت و رفتار است و با وصف این ذلت ... وجود شما ... پس ... بمرتبه رفعت پادشاهت و عزت و جاه ظاهری میرسد و هم در دین برفعت نبوت و رسالت و امامت و خلافت و قطبیت و ارشاد و ولایت میرسد (ثُمَّ يُعِيدُكُمْ فِيهَا) یعنی باز با وجود آن رفعت که حاصل کرده اید باز ... شما را در زمین تا بسبب رفعت شما آن زمین ... ترقی و رفعت ... و ... شما ... و

نیرک شده بوستانگاه [illegible] مرده (وَیُخْرِجُکُمْ اِخْرَاجًا) یعنی و خواهد بر آورد شما را از ان زمین بر آوردنی دیگر
هوای آن بر آوردن که [illegible] ات اصل و نطفه شما واقع شده بود و بسبب این بر آوردن اجزای زمین را
در وجود شما ترقی [illegible] داد که هرگز در خیال و وهم و فهم کسی نگنجد و رفعتی بهم خواهد رسانید که
مستحق دیدار پروردگار [illegible] ست او تا ابد الآباد خواهد گشت و ازین تفسیر معلوم شد که یخرجکم را
چرا بمصدر تاکید فرمود و یعیدکم را تاکید [illegible] گفته اعاده نیز معلوم شد که انبتکم را چرا تاکید با نباتا نفرمود و نباتا
چرا ارشاد کرد زیرا که اعاده یک قسم [illegible] ست و اخراج دو قسم اخراج ابتدائی و اخراج بعد از ایداع
برای احتراز از اخراج ابتدائی بمصدر نوعی تاکید ضرور شد و در تاکید انبتکم اگر انباتا ارشاد می فرمود معلوم میشد که حق تعالی
بلا واسطه مردم را در زمین رویانیده است زیرا که تاکید فعل بمصدر برای دفع توهم تجوز و قصد حقیقت اسناد
و ایقاع می باشد حال آنکه این ایقاع مجازی است زیرا که ایشان از زمین بواسطه رویانیده اند که اصل و نطفه ایشان از ان
حاصل گشته و ایشان با قتضای طبیعت [illegible] و اقتضای شهوت پدر ایشان خود [illegible] اند و اگر بخاطر شما گذرد که این همه ترقیات
عالم علوی و عالم سفلی عام و شامل است همه اصناف جنس واحد را و نوع را [illegible] ترقیات خاص بحسب مراتب
عبادت و تقوی و طاعت و [illegible] می کنیم گوییم که شما را این ترقیات خاصه [illegible] در عالم سفلی که قریب شما است موجود
است (وَاللّٰهُ جَعَلَ لَکُمُ الْاَرْضَ بِسَاطًا) یعنی و خدای تعالی گردانیده است برای شما زمین را فرش که بروی می گشت
و سیر می کنید و بروی می نشینید و می خسپید (لِتَسْلُکُوْا مِنْهَا سُبُلًا فِجَاجًا) یعنی تا روان شوید از ان زمین در راه های
فراخ و گشاده پس با وجود آنکه تمام زمین حکم یک بساط دارد بعضی را راه مشرق و بعضی را راه مغرب و بعضی
را راه کوه و بعضی را راه شهر و بعضی را راه صحرا نشان میدهیم و در هر راه ترقی و رفعت پیدا می کنند و بمطالب
عالیه میرسند درینجا باید دانست که حضرت نوح از ابتدای دعوت لا ترجون لله وقارا تا این آیت چهار بار نام معبود
خود را باظهار آورد و ضمیر نیاورد حال آنکه ضمیر هم کفایت می کرد برای الله از ذکر معبود خود هم برای اشعار
بآنکه همان یک ذات است که از ابتدا تا انتها و از عرش تا فرش و از انفس تا آفاق تربیت [illegible] جهانیان است
و عظمتی دارد که هیچ یک از افراد و اصناف عوالم تکلمه عشر عشیر آن ندارد و از عبادت و طاعت او اعراض
کردن کمال خسران و زیانکاری است و در ترتیب این استشهادات و استدلالات نکته دقیق معنی است و آن
آن است که آدمی چون خواهد که بزرگی و عظمت دیگری را در یابد اول در خود نظر میکند که از آثار عظمت او در من
چه ظهور فرموده است وقد خلقکم اطوارا اشاره بهمین نظر است و باز در اینچه از سابق عظمت او را معتقد است
و آن را بزرگ میداند تامل می کند که از آثار عظمت او دران صاحب عظمت دیگر چه ظهور فرموده است الم تروا
کیف خلق الله سبع سموات طباقا و جعل القمر فیهن نورا و جعل الشمس سراجا اشاره بآن نظر است زیرا که
عظمت و بلندی و روشنی و درخشندگی آسمان و ماه و آفتاب معلوم هر کس است باز در اصل و نژاد خود نظر می کند
که از آثار عظمت و بزرگی او در آبا و اجداد و اسلاف من چه ظهور کرده است والله انبتکم من الارض نباتا اشاره
بآن نظر است

(اکسح)

بآن نظر است باز در دیگر متعلقات وتوابش و حوائج خود نظر می کند اسجعل لکم الارض بساطا اشاره بآن نظر است
وچون حضرت نوح بعد از طی این مراتب در دعوت تفهیم کرد با وجود آن متعدد [illegible] قوم خود مایوس شدند
در جناب الهی دعای هلاک ایشان نمودند قبل از دعای هلاک حالت [illegible] یاس وناامیدی
از صلاح ایشان بود بایں طرز عرض نمودند که (قال نوح رب انهم عصونی) [illegible] پروردگار من بتحقیق که
ایشان نافرمانی من کردند [illegible] که توقع اطاعت از ایشان و اصلاح ایشان [illegible] در عصیان من تابع مخالف من می شدند
محمل بود که رو باصلاح آرند ورفته رفته اطاعت من نمایند لیکن ایشان بعد [illegible] من بسیار مائل شدند (واتبعوا من لم یزده
ماله وولده الا خسارا) یعنی وتابع شدند کسی که زیاده نکرده است او را مال او واولاد او مگر زیانکاری را زیرا که در حب جمع
مال وتکثیر اولاد آنقدر فرو رفت [illegible] کار خود وکار سامان سفر آخرت خود غافل شد [illegible]
نفیس جمع مال [illegible] پس اول اتباع اهل دول وارباب ثروت اولاد نمودن مخالفت طریقه
من کردن است دوم [illegible] اتباع [illegible] وجوب اتباع مرا انکار کردن است
زیرا که من [illegible] کثرت مال واولاد داریم واز کثرت این هر دو بهره میگیریم سیوم از اصحاب کثرت مال
وکثرت اولاد [illegible] دیگری را [illegible] مال واولاد خود آخرت خود را [illegible]
کاش اتباع آن مالداران وکثیر الاولادان میکردند که [illegible] کثرت مال [illegible] آخرت را کسب میکردند
ودران صورت اگرچه در اتباع مالداران واولاددران حب [illegible] مال وکثیر اولاد ایشان [illegible] راه حق دور
می افتادند [illegible] آن مال جمع کرده واولاد پرورده را وسیله [illegible] ثواب اخروی می ساختند باز نزدیک براه حق می شدند
وانتهای ایشان خوب میشد اگرچه ابتدا خوب نبود وانما العبرة بالخواتیم با وصف تابع شدن مخالفان من در ابطال
راه من سعی بلیغ می نمایند در عصیان ومخالفت [illegible] اکتفا نمی کنند تا توقع اصلاح ایشان باشد زیرا که در تخریب [illegible]
این راه قبیح آن مضمون عام فریب باریک تر [illegible] (ومکروا مکرا کبارا) یعنی ومکر کردند مکری بغایت بزرگ که
زیاده از آن مکری نمی باشد زیرا که مکری که کافران با پیغمبران [illegible] می کنند سه قسم می باشد اول آنکه
در رسالت ودر استحقاق رسالت آنها شبهات وارد میکنند چنانچه [illegible] و دیگر اقوام میکردند واین مکر
سهل است تدارکش بسیار آسان است که معجزات ظاهر نموده [illegible] رسالت نموده شود دوم آنکه در
ربوبیت حضرت حق تعالی که پیغمبران خود را او منصوب میسازد و فرستاده او [illegible] شبهات پیدا کنند و خود را
مستقل بالذات [illegible] از التجا بجناب او تعالی [illegible] اطاعت احکام او را از ذمه خود ساقط کنند چنانچه
فرعون میکرد وگاهی میگفت که (ومارب العالمین) وگاهی [illegible] (ما علمت لکم من اله غیری) واین مکر از مکر
سابق هم سهلتر است زیرا که [illegible] ربوبیت او تعالی [illegible] رسالت رسولان است وهرکه
ادنی بهره از عقل دارد ربوبیت او تعالی را انکار نمی تواند کرد سیوم آنکه هم ربوبیت او تعالی را مسلم دارند وهم
رسالت رسول صلعم را مسلم دارند وبگویند که آنچه بر رسولان داده [illegible] ترغیب وترهیب عوام و [illegible]

ارادل و ابنات و [illegible] فبسادا [illegible] است اما ونبقه شناسان و واقفان حقائق اشیارا احتیاج باین مقدمات [illegible] [illegible] بشان بالا از ان علوم و [illegible] دیگر به است که رسولان دارند مانکه حقیقت [illegible] و [illegible] [illegible] می شناسند [illegible] [illegible] رسولان زیرا که [illegible] رسولان [illegible] است [illegible] نظر امعان [illegible] و این نوع کفر اشد انواع کفر است این کفر [illegible] [illegible] [illegible] شوار است [illegible] [illegible] ویونانیان را [illegible] مکر [illegible] [illegible] [illegible] گرفتار بود [illegible] شده [illegible] سورة مومن [illegible] آیه مذکور است که فلما جاءتهم [illegible] فرحوا بما عندهم من العلم وحاق بهم ما کانوا به یستهزئون [illegible] [illegible] از [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] پس قوم [illegible] نوح [illegible] [illegible] کرده [illegible] [illegible] [illegible] آورده کرما [illegible] آن [illegible] [illegible] پس [illegible] [illegible] از عبادات [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] یونانی [illegible] وقالوا [illegible] قوم من [illegible] پس آن است [illegible] زیرا که [illegible] [illegible] [illegible]

صفت العظمى لا حرف بآن اشاره واقع است واین مظهر را قوم حضرت نوح [illegible] بودند زیرا که
در اصل مبدا ظهور عالم انسانی محبت مرد و میلان او بسوی زن است [illegible] این مظهر را [illegible] شان نامند
(وَلَا سُوَاعًا) [illegible] دیگذارید بالخصوص سواع را که مظهر ثبات و استقرار [illegible] سبب بقای عالم
[illegible] است [illegible] این صفت را [illegible] نوع قیومیت گویند واین مظهر را [illegible] صورت زنی ساخته بودند
زیرا که [illegible] ثبات حالات [illegible] واسطه [illegible] واین مظهر [illegible] نامند
و ماده سواع [illegible] برای سکون واستقرار موضوع است [illegible] سواع بر پا دارنده جهان است
(وَلَا يَغُوثَ) یعنی و مگذارید بالخصوص یغوث را که مظهر [illegible] مشکل کشائی او تعالی است واین مظهر را قوم حضرت
نوح بصورت اسپ ساخته بودند زیرا که اسپ [illegible] بدن [illegible] و [illegible] نمودن مثل است واین
[illegible] المظهر [illegible] این مظهر را [illegible]
[illegible] که مستجمع و حمایت و دفع بلا است و این صفت را [illegible]
واین مظهر را [illegible] نوح [illegible] صورت [illegible] بودند [illegible] میشود [illegible]
[illegible] این مظهر را [illegible] نامند (وَنَسْرًا) یعنی و مگذارید [illegible] را و آن مظهر قوت الهی
است [illegible] است که [illegible] بکمال قوت موصوف است
[illegible] آن مظهر را باین صورت ساخته بودند و این
صفت را [illegible] این مظهر را [illegible] نامند و [illegible] طلب [illegible] قوت [illegible]
[illegible] زیرا که [illegible]
[illegible] آینه پس [illegible] یک سال از
[illegible] عالم [illegible] زیرا که مجموع [illegible]
[illegible] آن [illegible] پس [illegible]
[illegible]
یک [illegible] این [illegible] اسم نامهای
[illegible] و [illegible] میان [illegible] صفات [illegible] هر یک [illegible]
[illegible] صورتی [illegible] آنها ساخته [illegible]
[illegible] از [illegible] و چنانچه [illegible] المؤمنین [illegible] صورت
[illegible] صورت باز [illegible]
زیر زمین مدفون شده بودند ابلیس علیه اللعنه باز آن اسمام را [illegible] از زیر زمین بر آورد
[illegible] و در ومه الجندل و در اگرفته نصب کردند و بعبادت او مشغول شدند

تا آنکه از بر قضاعه آن [illegible] بوت رحسید و در زمان آنحضرت عم نزد ایشان بود و چند فرقه از بنی طی بغوث را
گرفته در ملاد خود نصب [illegible] نمودند و از ایشان عبادت بر وه در ملک خود چندی بعبادت او قیام نمودند تا
آنکه [illegible] خواستند [illegible] نگیرند آنها این بت را گرفته سوی ملک بنو الحرث بن کعب فرار کردند
و ربنو الحرث بن کعب [illegible] بت بنو الهمدان بود و از ایشان بطریق توارث رفته رفته تنبیه بنی همدان
و مسید و نسر [illegible] بود [illegible] او را عبادت میکردند و سواع در دست اولاد وی کلاع حمیری بود
و از ایشان بجمیر [illegible] و سوی این اصنام [illegible] اصنام دیگر هم بود از جمله لات [illegible] بنی ثقیف
و عزی برای [illegible] و [illegible] و [illegible] برای اهل قدید و مشلل بود و اهل مدینه نیز برای
زیارت [illegible] و [illegible] برای اهل مکه [illegible] را [illegible] و [illegible] را
محاذی رکن [illegible] بود [illegible] و
و [illegible] جنگ او را [illegible] ابو سفیان در [illegible] لات [illegible]
آثار نموده [illegible] قوم [illegible] نوح [illegible] مکر [illegible] از زبان میندند و این کمراه [illegible]
حیلی [illegible] بن [illegible] التفات نکنند [illegible] آن [illegible] آید
(وقد اضلوا کثیرا) [illegible] گمراه کرده [illegible] ایشان بسیاری را [illegible] از [illegible] عبادت
خدا [illegible] عبادت غیر [illegible] مذکوره [illegible] مشغول [illegible]
این [illegible] موجب [illegible]
و [illegible] شد لیکن [illegible] مشهور [illegible] موجب [illegible] و عفت [illegible]
[illegible] گرفتار شده [illegible] شده [illegible] آنها [illegible] ایشان [illegible] آنها اعراض از
عبادت [illegible] و [illegible] ظالم [illegible] ظالم [illegible] است [illegible] حق خاص [illegible]
[illegible] است [illegible] حق [illegible] کاینات [illegible]
و [illegible] و دوام [illegible] حق [illegible] است [illegible] حق [illegible] است [illegible] حق ظالان و [illegible]
[illegible] عادم [illegible] حق و [illegible] القیاس
[illegible] ظالم شد [illegible] گمراهی [illegible] آشنا [illegible] بسوی شان
[illegible] (ولا تزد الظالمین الا ضلالا) یعنی [illegible] ظالمان [illegible] اگر گمراهی [illegible] اگر یکی را
از ایشان [illegible] بسوی شان [illegible] هدایت [illegible] گمراهان را [illegible] هدایت داعی شود بعبادت
غیر الله و [illegible] عبادت [illegible] بر موجب [illegible] معارف [illegible] و آن [illegible]
و [illegible] است [illegible] جامع [illegible] آن است که حضرت نوح [illegible]
[illegible] قوم خود [illegible] دعای [illegible] است

[illegible] دعای

بنده‌های گمراهی جواب این اشکال چنین نوشته اند که این دعا از ایشان وقتی صرد و که از ایمان آنها مأیوس شده
وتوقع هدایت بالکلیه منقطع گشت چنانچه در آیت دیگر اشاره شد انه لن یؤمن من قومک [illegible] آمن
پس خواستند که از ایشان استیصال شود [illegible] گمراهی کردند تا عذاب [illegible]
حضرت موسی [illegible] ایمان فرعون [illegible] و در آخر سوره یونس
از زمان ایشان [illegible] و از [illegible] این [illegible] که [illegible] قوم
خود [illegible] مخالفت ظاهر [illegible] فی [illegible] حتی یروا العذاب الالیم [illegible] ذلك
الحکم [illegible] آن [illegible] است [illegible] هدایت
[illegible] حضرت نوح [illegible] قوم [illegible] دعوت
[illegible] فارغ شده حالا میفرمایند که [illegible] این دعا [illegible] قوم حضرت
نوح در مخالفت [illegible] یافتند تا آنکه مما خطیئاتهم [illegible]
[illegible] قابل است [illegible] معنی [illegible]
میشود و آن [illegible] ایذای [illegible] هزار سال [illegible]
[illegible] از آسمان و آب [illegible] از زمین
و این [illegible] ایشان [illegible]
[illegible] فادخلوا نارا یعنی پس [illegible]
[illegible] آتش [illegible]
[illegible] قوم حضرت
[illegible]
[illegible] گرفتار [illegible]
[illegible] آن [illegible]
[illegible] انصارا [illegible]
[illegible] داشت [illegible]
غرق [illegible] عذاب [illegible]
[illegible] حضرت [illegible] غرق قوم [illegible] آب [illegible] آب
زمین خوش [illegible] حضرت نوح [illegible] کشتی [illegible]
گرده [illegible] از آمدن طوفان [illegible] حضرت نوح [illegible] وقوع آن [illegible]
[illegible] کوه [illegible] گذاشته [illegible] آمده

در غ الماں نشستہ اند ... کہ ... از کافران ازین عذاب خلاص شوند و باز تخم کفر در جہان بماند دعای
دیگر ... آن عرض نمودند ... ای رب من چون دعای مرا قبول فرمودی
... این قوم ... عذاب طوفان گرفتی حالا عرض
دیگر ... بر روی زمین ... من و خواه دیگر آن
... باشند خواه ... خواه از قوم واصل
من باشد ... دیار ... دیار دیار است ... از
... گیرد ... سکونت ورزند ... او گردد
... دیوار موافق ... واصل ابوام
... روایت ... دعای باز تهجد واقع
شده ... کہ اصاشی
... ای آن کہ فرمودند
... اگر ... ک
... مقدیر الٰہی
... اگر ابلیس ... بن
... ست ... چون در من
... روایت من مقدم
میباشد ... و آخر ... اسلام
... بر ... میشود ... در
صرفت ... این عرض بیان فرمودند کہ
(اِنَّكَ اِنْ تَذَرْهُمْ يُضِلُّوا عِبَادَكَ) ... اگر ... دا ... گمراه کنند ... مرا از راه عبادت
... بر ای معرفت ... (وَلَا يَلِدُوْا
اِلَّا فَاجِرًا كَفَّارًا) ... کہ ... ایشان نیست و هر
... از اعدای ... قیامت است
برای ... غضب الٰہی ... بزرگ اولی کہ از من صادر میشود
... است من صادر میشود ... دفع این ... دعای دیگر در جناب الٰہی
عرض کردند کہ (رَبِّ اغْفِرْ لِيْ) یعنی ای پروردگار من ... من ... گناه ... و از بزرگ اولی ... خطا در
ابتداء (وَلِوَالِدَيَّ) یعنی و بیامرز پدر و مادر مرا کہ ... آن ... از موت والدین هم مرا نهاواجب است

بدعای مغفرت و صدقات علی حسب المقدور بوده و پدر ایشان لمک بن متوشلخ بود و مادر ایشان [illegible] انوش
انوش نیز آن ایمانی باشد که از اجداد حضرت نوح است و گفته است که [illegible] تا حضرت [illegible]
هیچ کس کافر نبوده همه مسلمانان و موحدان بودند و مادر ایشان [illegible]
برای هر که داخل شود در کشتی من [illegible] است [illegible] ایمان زیرا که [illegible]
[illegible] مغفرت [illegible] در خواست کرده [illegible]
یکی از ایشان کشتی [illegible]
در عذاب اقوام [illegible] جانوران [illegible] (وللمؤمنین والمؤمنات) [illegible]
جمیع مومنین و مومنات [illegible] ایشان در غرق کشتی [illegible] (ولا تزد الظالمین
الا تبارا) [illegible] هر که [illegible] غرق [illegible] آتش [illegible]
و زیرا که اگر ایشان را دم بدم در عذاب ایشان زیادت نشود [illegible] عذاب [illegible] و ایشان را [illegible]
عذاب معدوم نشود و این هم در معنی مغفرت است پس شرکت [illegible] با مومنین در نوعی از مغفرت لازم آید [illegible]
دعای حضرت نوح [illegible] عظیم مومنان را تا تمام قیامت [illegible] قرآن [illegible]
باجابت شده [illegible] دعای ایشان در حق مومنان به مغفرت [illegible] اجابت [illegible]
[illegible] اسلام [illegible] حضرت نوح [illegible]
موجود [illegible] هر کس [illegible] (لا عاصم الیوم [illegible]) [illegible]
زیرا که [illegible] هر کس [illegible] نوح است [illegible]
[illegible]
[illegible] ریاضت و اصلاح [illegible] او است که تمام جهان او
واسطه او است [illegible] او [illegible] است و از این
جهت در عبادت [illegible] اطاعت رسولان [illegible] هر کس [illegible] پدر و مادر [illegible]
خواهر [illegible] ایشان [illegible]
میکویند و چشم [illegible] فرموده خدا و رسول [illegible] هر کس [illegible] زکوة و صدقات
و اطاعت [illegible] عبادت [illegible] هر کس [illegible] آفات [illegible]
و [illegible] هر کس شیطان او است [illegible] گروه [illegible]
میکند [illegible] اعتقادات باطله [illegible] از عبادت این اصنام [illegible]
شخص رهائی یابد ایمان او درست نمی شود [illegible] دعای مغفرت که حضرت نوح برای مومنین [illegible] داخل شود
در [illegible] و است که حضرت نوح [illegible] دعا در جناب الهی عرض کرده اند که کافران قوم من نخواهند زاید مگر بدکار

ناسپاس را حال آنکه بسیاری از کافران نیک بختان را می زایند مثل پدر حضرت ابراهیم علی نبینا و علیه السلام که مثل حضرت ابراهیم سید الحنفا را زایید و مرتبۂ خلت الٰهی ایشان را حاصل شد پس این عرض ایشان بظاهر مخالف واقع میشود در جواب این شبهه مفسرین را اختلاف است علمای ظاهر گویند که حضرت نوح را بطریق وحی از حال قوم خود متیقن شده بود [illegible] جز از کافری پیدا نخواهد شد پس این حکم خاص بقوم ایشان است نه عام هر کافر را و بعضی از ایشان گویند که حق تعالی قبل از آمدن طوفان بایشان وحی کرده بود که انه لن یؤمن من قومك الا من قد آمن و ازین لفظ حضرت ایشان استنباط فرموده بودند که حالا هر که از قوم من پیدا خواهد شد کافر خواهد بود زیرا که اولاد قوم نیز داخل قوم است ازین جهت ایشان بالیقین این شرط و جزا را در جناب الٰهی عرض نموده‌اند و صوفیه گویند که حضرت نوح را در وقت این دعا بسبب تنگدلی و استیلای غضب الٰهی غلبۂ حال طاری شده و موافق ظاهر حال حکم فرموده‌اند که نطفه که از نفس خبیثۂ محجوبه پیدا شود بمقتضای آن نفس [illegible] تربیت پذیر و البته مستعد قبول نفس خبیثه خواهد بود مثل بدن ولد که در صفتیت موافق بدن والد میباشد مثل مشهور است که در نوع کمال موافق شبیه تو میباشد و لهذا گفته‌اند که الولادة الروحانیة مثل الولادة الجسمانیة پس این عرض ایشان زلت حال ایشان بود چنانچه مثل بیان از حضرت موسی زلت عملی حضرت موسی بود [illegible] این عرض ایشان را بکفر پسر ایشان که کنعان بود متنبه ساختند و جزا را کردند چنانچه حضرت [illegible] یا القصه منازعت دو شریک در گوسفندان [illegible] فرموده و جزا را کردند و تحسین این مقام آن است که حال غالب [illegible] باطن والدین [illegible] در نفس [illegible] میکند از حال [illegible] پس لازم نیست که [illegible] و لهذا [illegible] که [illegible] پوشیده باطن [illegible] این فرق معلوم شد پس باید دانست که [illegible] صادق فطرت میباشد و بحسب [illegible] فطری اصل [illegible] ظاهر [illegible] عادت [illegible] شده و ظاهر [illegible] ایشان [illegible] آفت سالم است و [illegible] از آن [illegible] حضرت نوح [illegible] سال که [illegible] است [illegible] احوال قوم [illegible] تجربه فرموده [illegible] استعداد [illegible] معلوم فرموده بود [illegible] آنها [illegible] را [illegible] ظلمانیه [illegible] در بواطن [illegible] مستولی گشته و اصرار ایشان [illegible] بمقابله [illegible] این [illegible] بالقطع [illegible] نموده [illegible] مقبول جناب الٰهی گشت [illegible] حضرت نوح [illegible] نسبت [illegible] عتاب حمل توان کرد [illegible] کافر و فاجر را چه از نیک بختان [illegible] متولد [illegible] نیک بختان [illegible] متولد می شوند [illegible] معارض شده علت وجوب [illegible] است که [illegible] زلات و ترک اولی در باطن حضرت نوح

جاگرفته باشد و کنعان حامل آن سرگردیده و معهذا استعداد فاسد ما در او و راکه کافره منافقه بود بهتر را فساد استعداد
او دخلی تمام است لازم نیست که فساد استعداد کنعان را بحضرت نوح نسبت کرده شود [illegible] غیر از کافره فاجره را
نزائیدن و کافره فاجره را زائیدن باهم فرق بسیار دارد و اثبات یکی نفی دیگری نمی کند تنبیه و عتاب صورت بندد

(سورة الجن) مکی است بیست و هشت آیت است و وجه ربط [illegible] با سورهٔ نوح ما قبلش
آنست که در سورهٔ نون مذکور است که کفار مکه آن حضرت را [illegible] با وصف کمال قرب نسب و وقوف
بر احوال آن جناب و اخلاق کریمهٔ آن [illegible] نشناختند و مجنون گفتند و در سورهٔ حاقه مذکور است که آن
اشقیا با وجود ادعای عقل و دانش قرآن مجید را گاهی قول شاعر و گاهی قول کاهن و گاهی افترای محض میگفتند و اصلا
بحقیقت حال پی نمی بردند که این کلام معجز نظام چیست و از کجا است و مقصود از آمدن آن در زمین و زمینیان کدام
چیز است تا آنکه در سورهٔ معارج صریح گفتند [illegible] ایشان را مذکور فرمودند که از راه کمال [illegible] استعجال
عذاب میکنند و در سورهٔ نوح برای تسلی آنحضرت علیه السلام قصهٔ دعوت بالغهٔ حضرت نوح در مدت [illegible] سال قوم
خود را بانواع ترغیب و ترهیب فهمانیدن و در این کار سعی و جهد را باقصی الغایت رسانیدن [illegible] بر آن قوم
بر کفر خود و ترک نکردن تقلید پدران تو مفصل بیان فرموده حالا درین سوره ارشاد میشود که [illegible] قدرت الهی ببین
و بدان که مقلب القلوب و هادی حقیقی او است قوم تو با وجود [illegible] اطلاع بر احوال تو با وصف قرب نسب و جنسیت
و لغت دانی عربیت و استعداد معرفت اعجاز قرآن با دنی تامل [illegible] گمراه اند و مکابره و تعنت میکنند و قوم
حضرت نوح با وصف این دعوت بالغهٔ طویله و اتحاد جنسی که آدمی بودند [illegible] و عقل [illegible] داشتند و حسن
و قبح ایمان و کفر را نیک نمی توانستند فهمید اصلا بر سر راه نیامدند بلکه روز بروز در گمراهی [illegible] از جادهٔ حق
میگریختند و [illegible] از جن که نه هم جنس تو اند و نه تعبیر بشری را نیک می فهمند [illegible] تو رسیدند
[illegible] تفسیر معانی قرآن بروایت [illegible] بیان معانی و شرح و بسط مضامین آن را بر ایشان [illegible] چند آیت
قرآن را از تو شنیده چه قدر لبریز نشئهٔ هدایت شدند [illegible] رنگ معتقد قرآن مجید گشتند و بمجرد شنیدن آن ایمان
آوردند و از تقلید بزرگان و قوم خود یکبارگی منحرف گردیدند و حسن ایمان و قبح کفر را [illegible] قوم
خود یاد کردند و استدلال عجیب بر صحت نبوت تو بر آوردند و مفاسدی را که در حیات جاهلیت است از
نحوست [illegible] و اصرار و لجاج بر سخن خود و اعتماد بر گریختن و مختفی شدن همه را از خود دور کردند و اقرار نمودند
بآنکه لن نعجز الله فی الارض و لن نعجزه هربا. و اقرار کردند که ما اصلا علم غیب نداریم لاندری اشر ارید بمن
فی الارض ام اراد بهم ربهم رشدا و از خود [illegible] قوم خود دست بردار شدند و گفتند که
منا الصالحون و منا دون ذلک کنا طرائق قددا [illegible] اهل ایمان و اهل کفر [illegible] هدایت
الٰهی متوجه اصلاح کسی میشود همه موانع یک قلم مرتفع میشوند و [illegible] شرائط قابلیت فراهم می آیند و چون [illegible] طرف
توجه بهدایت نمی فرماید عقل و دانش و جنسیت و قرابت و [illegible] و محبت [illegible] و قبول صحبت

و همه را یگان میرود و تنها در کردن فیض میشد و در مضامین متفرقه این هر دو سوره نیز مناسبت و مشاکلت
حاصل است در آن سوره از زبان حضرت نوح می فرماید که مالکم لا ترجون لله وقارا و درین سوره از زبان جنیان
نقل میفرماید که وانه تعالی جد ربنا و در آن سوره از زبان کافران بنی آدم نقل فرموده اند که لا تذرن ودا ولا سواعا
ولا یغوث ویعوق ونسرا و درین سوره از زبان مومنین جنیان نقل می فرماید که ولن نشرک بربنا احدا و ومن اسلم
فاولئک تحروا رشدا و در آن سوره فلم یجدوا لهم من دون الله انصارا مذکور است و درین سوره ولن اجد من دونه ملتحدا
ولن نعجز الله فی الارض ولن نعجزه هربا و در آن سوره مذکور است استغفروا ربکم انه کان غفارا یرسل
السماء علیکم مدرارا و درین سوره و ان لو استقاموا علی الطریقة لاسقیناهم ماء غدقا لنفتنهم فیه و در آن
سوره مذکور است که فرزندان آدم بسبب ناخلفی و نالایقی از خدمت خلافت آن ابوالآباء معزول شده مستوجب القتل و
الاهلاک شدند که لا تذر علی الارض من الکافرین دیارا انک ان تذرهم یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجرا
کفارا و درین سوره مذکور است که جنیان باوجود اختلاف جنس و منافات خلق و اخلاق بسبب شایستگی
و صلاح خود بمجرد استماع قرآن مستوجب اصابت و ارشاد یافتند و بسوی قوم خود منذر و رهنمون شدند در قیل * قطعه *

* پسران وزیر ناقص عقل * بگدائی به روستا رفتند * روستا زادگان دانشمند * بوزیری پادشا رفتند *

الی غیر ذلک من المناسبات والمشاکلات التی تظهر بعد التعمق و این سوره در اصول دین از آن جهت نامیده اند
که درین سوره اثبات حقیت قرآن به دو وجه از طرف جن مبین گشته وجه اول آنکه عاجز شدن فصحاء و بلغای آدمیان
از معارضه این قرآن خود معلوم همه کس و تمام شده بود پس احتمال آنکه تالیف شاعری یا ناظمی از آدمیان باشد
نمانده بود لیکن دو احتمال در حق قرآن مردم آن زمانه را در خاطر خطور میکرد یکی آنکه کلام آسمانی باشد که بواسطه ملائکه
رسیده است دوم آنکه کلام جنی باشد که بواسطه کاهنی القا شده زیرا که در آن زمان در دیار عرب کهانت و انواع علوم
از جن رائج و شایع بود اکثر اشخاص عرب را با اشخاص جن مناسبت و آشنائی حاصل میشد و آن اشخاص
جن بر ایشان کلامی مشتمل بر اخبار بالغیب القا میکردند و بسبب این وارد شدند هم جاه آن اشخاص بشری
و هم جاه آن اشخاص جنی در زبان مردم شهرت می گرفت و بآنها رجوع می آوردند و باب نذر و نیاز و فتوح و حلوان
مفتوح میگشت چنانچه درین زمان هم جهله را با پریان و پیران جن همین قسم معامله واقع است و جهال عرب
میدانستند که جنیان را در تالیف کلام قدرتی است که بشر را آن قدرت نیست شاید این کلام که از قدرت بشر
خارج است تالیف یافته ای جنی باشد که بر زبان پیغمبر القا می نمایند چون درین سوره مذکور فرمودند که جنیان بشنیدن این
کلام تن بعجز در دادند و آنرا کلام الهی دانستند و از طاقت خود معارضه آنرا بیرون فهمیدند آن احتمال بالکلیه زائل شد
و همان یک احتمال حق ثابت ماند و اگر کسی را درین تقریر شبهه بهم رسد که عجز جنیان از معارضه و اقرار بآنکه
این کلام الهی است هم بهمین کلام به ثبوت پیوسته از زبان جنیان که شنید ایشان اقرار بعجز خود نمودند تا اعجاز
آن ثابت شود و کلام الهی بودنش متیقن گردد پس اثبات الشی بنفسه لازم آمد جوابش آن است که این از

قبیل اثبات الشئ بنفسه نیست بلکه از قبیل اثبات الشئ علی فرض نقیضه است که در باب اثبات مطالب
و دعاوی از ان قوی تر هیچ مسلک نمی شود و تقریب این اثبات آن است که ما از منکران می پرسیم که این
سوره که در آن از زبان جنیان اقرار بعجز خود و تصدیق کلام الهی بودنش منقول است یا از کلام جنیان است یا از
کلام جن است اگر از کلام جن است پس مدعا ثابت شد که جنیان اقرار بعجز خود [illegible] و اگر کلام الهی [illegible]
است و اگر از کلام الهی است پس بهتر مدعا ثابت شد که هم خود کلام الهی شد و هم در آن نقل نموده اند [illegible]
صادق گشت و این احتمال که همه قرآن کلام محمد باشد و این سوره کلام بشر از اصل محتمل نیست زیرا که مضمون این
سوره هم از بشر ممکن نیست فتعین احد الاحتمالین المذکورین وهی کل منهما المقصود وجه دوم آنکه [illegible] از بعثت
آنحضرت علیه السلام شیاطین بر آسمان میرفتند و [illegible] و ناموس اخبار حوادث آینده را که بر روی زمین مقدر
میشد و در مجامع و مجالس ملائکه [illegible] مذکور میگشت میشنیدند و [illegible] بزبان انسانی کرده تا
آدمیان معتقد غیب دانی جنیان شوند و پرستش نمایند و [illegible] همین کاهنان [illegible] شیطان جنیان بودند
[illegible] آنها و زور و [illegible] میپایید و چون آنحضرت علیه السلام مبعوث شد این کارخانه بر هم شد و جنیان را از بر آمدن
بر آسمان منع فرمودند و [illegible] با شعلهای آتشین [illegible] که جنیان را از آمدن [illegible] و غرض ازین احتیاط
و چوکیداری آن بود که چون قرآن نازل میشود در زمین طلب معارضه آن نموده آید و اهل زمین از معارضه آن عاجز
شده یقین کنند که کلام الهی است مبادا کسی از جنیان بعضی آیات قرآنی را از زبان ملائکه بیت العزة که در آسمان
دنیا محل نزول قرآن [illegible] شنیده کاهنی از کاهنان رساند و این کاهن در مقابله پیغمبر آن آیات را بشنوانند و در اذهان عوام
اشتباه حاصل گردد که معارضه قرآن ممکن شد پس کلام الهی بودنش بیقین ثابت نگشت و بر بعثت این پیغمبر علیه السلام بود
تمامی را چه بسوی انسان مبعوث بود بسوی جنیان نیز مبعوث بود و از انها نیز طلب معارضه قرآن منظور ناظر شده
اقرار بکلام الهی بودنش نمایند و در صورت [illegible] آمدن ایشان بر آسمان و استراق بعضی آیات قرآنی از زبان ملائکه ایشان از
صورت معارضه [illegible] لاجرم [illegible] الهی تقاضا نمود که در مدت [illegible] قرآن که بیست و سه سال است این کارخانه بالکلیه
موقوف کرده شود چنانچه کاهنان عرب از ابتدای آن مدت معطل شده بودند و شکایت می نمودند که جنیان حالا هیچ امری
پیش ما نمی آرند و جنیان نیز در حیرت بودند که ما را چه انقلاب منظور است که ما را بر آسمان رفتن نمیدهند چون این قرآن
مجید را شنیدند یقین کردند که این همه برای حفظ این کلام از صورت معارضه بود و این استدلال بر حقیت قرآن بطور
قرائن و امارات ما بقسم است که در عرف رائج است و تحریر آن بر قواعد دانشمندان بدین وضع میتوان کرد که منع
جنیان از استراق کلام آسمانی اگر بنابر حفظ کلام ملائکه می بود می بایست که قبل از نزول قرآن هم میشد پس
میت الابراء [illegible] نگاهداشت قرآن از امکان صورت معارضه است بدلیل الدوران فیکون هذا الکلام محفوظا عن المعارضة
وکل محفوظ عن المعارضة معجز فیکون معجزا والمعجز لایکون الا فعلا [illegible] یخلق علی ید الصادق فیکون کلاما آتیا
الحق علی الصادق وهو المدعی در [illegible] وارد است که پیدا کردن جاندار ان [illegible] در عالم نظر بحکمت ضرور شد زیرا که اگر بانداز

در [illegible] فعل اختیار [illegible] چون افعال اختیاریه در عالم روشن نیست و مظهر اراده و اختیار
[illegible] شعور [illegible] جاندار مظهری ندارد و صفت علم بی مظهر می ماند و جاندار را مصدر فعل
اختیاری شدن بدون خواهش [illegible] متصور نیست پس وجود ایشان [illegible] در صفت نیز بکار است و صدور افعال و خواهش
[illegible] بدون دریافت نفع و ضرر چیزی که در آن خواهش ممکن نیست [illegible] نیز متصور نیست
پس خالق شعور و ادراک اشیای جزئیه نیز در جاندار ضرور شد و چون شعور و ادراک اشیای جزئیه با ملاحظه اسباب
و [illegible] ممکن نیست لاجرم شعور و ادراک کلی که متعلق به علم کلی [illegible] حسن و قبح هر از آن
است [illegible] برای خواهش [illegible] قوت شهویه و غضبیه
[illegible] برای دریافت حسن و قبح اشیای جزئیه [illegible] آلات [illegible] که حواس خمسه
[illegible] برای شعور و ادراک کلی روح را [illegible] ساختند و قوت عقلیه [illegible] بخشیدند پس در هر جاندار
از شهوت و غضب و وهم و خیال و عقل ناگزیر [illegible] ترکیب این امور چهار قسم واقع شد
قسم اول جانداری که قوت عقلیه [illegible] غالب [illegible] وهم و خیال [illegible] شهوت و غضب است [illegible] که تمام این [illegible]
و تسلط قوت عقلیه او پس [illegible] زیر دست [illegible] این قسم را فرشته
گویند [illegible] و برهان [illegible] ملائکه [illegible] و ملکوت از آنها تعبیر
می‌کنند و این قسم [illegible] است [illegible] ایشان است زیراکه ایشان را [illegible]
[illegible] صدمات [illegible] قبول میکند و بسبب
غلبه قوت عقلیه [illegible] آن و وهم و خیال را ایشان [illegible] است که [illegible] صورت [illegible]
[illegible] این قسم حملة العرش اند بعد از ان حافین
حول العرش بعد از ان [illegible] کرسی [illegible] بعد از ان ملائکه هر [illegible] آسمان [illegible] بعد از ان ملائکه کرهٔ اثیر و کرهٔ
[illegible] مطر و سوق سحاب رعد و برق اند بعد از ان ملائکه موکل بجبال
و بحار بعد از ان ملائکه [illegible] اجسام [illegible] قسم دوم جانداری که قوت
وهم و خیال و غالب است بر عقل [illegible] شهوت و [illegible] که عقل و شهوت و غضب آنها [illegible]
اختیاری تابع [illegible] اجزای ناری [illegible] است که آن را در قرآن مارج من نار
نامیده اند [illegible] نار سموم فرموده و این [illegible] آنها که روح هوائی آدمی [illegible] قلب پیدا میشود و فرق در روح
هوائی آدمی و بدن [illegible] آن است که روح هوائی آدمی خلاصه عناصر [illegible] است [illegible]
این قسم محض از اجزای ناری و هوائی [illegible] روح هوائی آدمی است نیز [illegible] از همین
عنصر لطیف است [illegible] بدن [illegible] رنگ و [illegible] آب [illegible] سبب
قوت وهم و خیال [illegible] بدن را [illegible] آدمی را در حالت خوف و فرح و سرور
ونشاط

ونشاط در بدن [illegible] تغیر میشود آدمی این قسم گاهی بر همین بدن خود اکتفا میکنند و به آن تصرف [illegible] مینمایند و در مقام آدمی و مداخل ضیقه نمی در آیند و می بر آیند و گاهی شهوت و وهم و خیال [illegible] کیفیتی [illegible] ترتیب [illegible] باشکال مختلفه متکیف بمعانی متفاوته از حسن و قبح وانست و هولها که ظهور میکنند و ازین است که اکثر [illegible] بدن این قسم دیده نمی شود مثل هوا و نار و [illegible] و ماه و صفت این همه بقوت وهم و خیال ایشان [illegible] مان و تشکل میشوند کرد چنانچه هوا درخت کلان را از بیخ بر میکند و این قسم را احتیاج اکل و شرب و جماع و دیگر [illegible] بیشتر [illegible] تحقق است. اینها را جن نامند و در لغت هندی [illegible] و شامل این ها است آدمی جماعه را از آنها که افعال [illegible]

آنها بیشتر مصروف به بدی و اضرار بنی آدم است و [illegible] لو [illegible] در لغت عرب [illegible] شیطان و غیره اشرار را جن گویند و در لغت فارسی اشرار این ها را دیو و خیر اشرار را پری [illegible] و از [illegible] معلوم میشود که این قسم [illegible] اختلاف فاحش دارند چنانچه وارد است که بعضی از ایشان [illegible] می گردند و بعضی [illegible] صورت [illegible] خود [illegible] گشت می کنند و بعضی از ایشان بصورت آدمی [illegible] می کنند و کوت [illegible] و مساکن ایشان بیشتر خرابها و صحراها و کوهسار ها است اما این همه صورت [illegible] است که هر فرد را [illegible] هم [illegible] و اما در اصل بدن [illegible] اجزای نار [illegible] مختلف [illegible]

این قسم گویا [illegible] عالم [illegible] چنانچه وهم و خیال [illegible] درمیان عقل و [illegible] و لهذا احکام [illegible] متصف است بشکل باشکال مختلفه و تدبیرات [illegible] حسن و قبح [illegible] امور و قبح [illegible] عالم ملا [illegible] گرفته اند [illegible] همین جهت [illegible] تکلیف برانها جاری است و [illegible] و کل و شرب و جماع و دیگر خواص حیوانیه [illegible] گرفته اند و اتباع شهوت و غضب می کنند چنانچه حیوانات [illegible] است که [illegible] عقل و وهم و خیال خود را مغلوب شهوت و غضب خود ساخته اند و ابها عقل و شهوت و غضب خود را مغلوب وهم و خیال قسم سیوم مادی که شهوت و غضب [illegible] عقل و وهم و خیال او غالب [illegible] که عقل او کالمعدوم گردد و وهم و خیال او زیر فرمان شهوت و غضب و این قسم را حیوان نامند اگر شهوت [illegible] غضب غالب شد [illegible] است و اگر [illegible] شهوت غالب شد [illegible] است و [illegible] و سباع [illegible] و چرنده [illegible] باشند و پرنده و حشرات نیز می باشند چنانچه [illegible] کامل ظاهر [illegible] پس [illegible] حشرات است و [illegible] علی هذا القیاس و این هر سه قسم که مذکور شد [illegible] که [illegible] ابتدای تعلق ارواح مادان [illegible] قسم ظاهر شدند حق تعالی قسم اول را [illegible] ملکوت آسمان و تدبیر امور [illegible] عالم که [illegible] فرمانی [illegible] امور مطلوب [illegible] فرمود [illegible] قسم دویم را برای [illegible] اختیار [illegible] تجربه در زمین [illegible] و معادن و حیوانات مقرر [illegible] زیرا که ارواح این قسم [illegible] کثافت سباع [illegible] صفا و لطافت ملائکه لاجرم ابدان آنها [illegible] خلاصه [illegible] مناسبت اند [illegible] تا در [illegible] علوم و ادراک [illegible] و سرعت [illegible] حرکات [illegible] باشند و چون ارواح و ابدان این

قسم بالطبع قریب بانسان است مثل ملائکه شدند این قسم را امکان شد که از عالم ملکوت بعض امور غیبیه را تلقی نمایند و در
مجالس و محافل ملکوت که متن آسمان است حاضر شوند و قسم سیوم که حیوان است محض برای خدمت این
قسم و اتباع خواهش و امور ایشان خلق شد گویا قسم حیوان آله کثیفه این قسم بود تا که قسم
مذکور که مرکب و معجون مرکب از همه هر سه قسم است و عقل و وهم و خیال و شهوت و غضب او قریب
بانسان بر روی کار آمد مدت مدید زمین را آباد و حوالی او را خراب نمودند و خادم غیب را به توسط ملائکه رو با تخصیص
... سوختند و ... نباتات و معادن را برای او مسخر کردند ... اولاد ذوی
الارواح ... ترقی نمودند ... مراتب حسن
... است ... گشت ... عالم ملائکه است از جهت راه
... عالم است ... آدم را و همین قطع سفلانی گرفتار
... آنکه ادراک و فهم ... گذشت و طاقت خرق این قطع ... رسانید پس
بعضی از بنی آدم ... آن سطح را ... و بعضی ... نمودند
و بعضی معرفت تو ... شبه ... بعضی جهال ... ایشان از
حسرت ذات ... ایشان گرفتند و اگر ... دیگر
طوائف کفر ... شو ... که این سطح ... جسمانی ست
بلکه جهال ... گرفتار ... را از اشخاص آن ... و ... ست
واستعلام ... از ... ایشان ... الفاظ ... حضرت ... م
مبعوث شد اول خرق این سطح و برداشتن این ... نمود ... راه ... شد ... ضرور افتاد تا راه ترقی
ارواح بشری ساخت شود لاجرم ... رسید ... و اتباع او ... منصب ...
واضلال داشتند ... گشت ... آن ... الفاظ کلام ... نموده
غیب دانی خود ثابت میکردند ... شعرا ... نموده ... خود را ... دیدند
گاهی ... از ... میکردند معطل و ... از همین
وقائع ... که علامت بعثت ... پیغمبر ... از زمان جنیان ... آثار این امور ... و ... است
... این سوره ... تفاصیل اقوال ایشان است ... ایمان ... شرک و اثبات
توحید و ... شیاطین و اثبات ... پیغمبر ... نزول قرآن ... سبب نزول این سوره آن بود
که آنحضرت ... از بعثت ... طریق دعوت قوم ... دیدند که ... نمیکردند و
براه ... شد ... که ... دعوت ... سمت طائف
تشریف بردند ... از قریش ... عهد ... و همگی در آنجا

سه نفر وار بودند عبد یالیل و مسعود و حبیب آن هرسه کس با آنحضرت عم سلوک بد کردند و از شهر خود بیرون آوردند
باز آن حضرت عم از آنجا راجعه بسمت سوق عکاظ تشریف بردند و آن سوق بازار آن جای بود ... که مردم
از هر دیار و اطراف برای تجارت جمع و ... از بیستم شوال تا دهم ذی قعده در آن جا جمع می بودند و اثنای راه
در مقام نخله منزل فرمودند ... صبح به نماز صبح بایاران خود مشغول شدند و ... آنجا ... درین
نه کس از جنیان شهر نصیبین و از فرقه شیصبان که عمده ترین قبایل جن است در آن مقام گذر کردند که ایشان
باین تقریب بود که چون جنیان را از خبر آسمان منع شد و ... شهب بر آنها شروع گشت باهم ... شور
نمودند که چه باعث است که ما را از خبر آسمان منع کرده اند و بر آسمان بر آمدن نمی دهند باهم چنین قرار یافت که
در مشرق و مغرب زمین بشتابید ... که چه چیز در زمین نو پیدا شده است که باعث این منع گردیده ... شوند ...
آن چیز را آریم این جماعه برای تلاش این امر بسمت تهامه افتاده بودند قرآن را از زبان آن حضرت عم شنیده
و یقین کردند که این کلام ... من الله باعث این منع و چوکیداری است تا کسی این کلام را از آسمان ...
نیارد و بی محل ... تمام قرات آن حضرت عم را شنیده بقوم خود رجوع کرده ازین امر آگاه ساختند
و همین جماعه زوبعه نام ... و قصه ابن ... در کتب سیر مذکور است ...
بعد نزول ... ایشان ... کس ... نصیبین ... اتباع افواج خود برای دیدن آن حضرت عم و شنیدن قرآن
قصد کردند و زوبعه پیش ... آن حضرت عم را خبر دار کرد که جنیان ... برای دیدن و شنودن
قرآن می آیند هر وقت ... آن حضرت عم فرمودند که بیرون شهر ... شب ...
شعب ... که ... متصل ... معظمه است جمع شوند ... شهر را از دیدن آنها هول و خوف ...
نشود ... ابن مسعود را همراه گرفته روانه شدند چون دیدند که هجوم جنیان بسیار است ...
اشتیاق دیدار آن حضرت عم ازدحام ... عبدالله بن مسعود را ... کرده و گرد ایشان
دائره خطی کشیدند و فرمودند که ازین دائره بیرون ... عبدالله بن مسعود ... می دیدند
که بعضی از آنها مثل کرگسان ... و بعضی از آنها مثل زط یعنی فرقه جت ... مانند مردم با
برهنه سر عورت را بپارچه سفید ... رنگ بدن آنها سیاه و موی سر و ریش آنها ...
و بعضی باشکال دیگر بر آن حضرت عم ... آن حضرت عم مشغول قرائت و ...
آنها ماندند و چون آن حضرت را عم عرض کردند که ما از طرف ... آن حضرت عم
فرمودند که من شما را توشه ... هر استخوان حلال
یا پشک شتر و گوسفند ماروث ... رزق شما ...
بخشید زیاده از آنچه سابق از ماکولات و مشروبات و ... روایات ... فرمودند
جنیان عرض کردند که یا رسول الله آدمیان این چیزها را گنده می کنند فرمودند که آدمیان را منع ... این چیزها

و [illegible] نجاسات آلوده کنید [illegible] نوبت استنجا با استخوان و روث خشک و پشک و انگشت منع شده است
و [illegible] در آن ایام [illegible] بود و دین مقدمه نیز آنحضرت علیه السلام را انکار ساختند و آنحضرت علیه السلام موافق
[illegible] و قصه آنها [illegible] گذشت [illegible] قسم مار دیگر مسلمان بسیار دور کوه حرا جمع شدند و این ما کان حریره
[illegible] آن [illegible] آمد [illegible] السحر [illegible] تشریف [illegible] شب در اصحاب [illegible] صحابه را آثار
[illegible] اصحاب [illegible] و [illegible] است [illegible] در صحیح [illegible] مذکور است بالجمله
[illegible] آنحضرت علیه السلام [illegible] ثابت است و [illegible] قوم
[illegible] که [illegible] آیا این حال [illegible] شدن [illegible] که
[illegible] ایمان [illegible] قول [illegible] صورت
[illegible] گمان [illegible] شنیده [illegible] چون آنحضرت
[illegible] تلاوت فرمودند چنان [illegible] لا [illegible] تکذبان [illegible]
[illegible] نعمت های پروردگار [illegible] در این سوره [illegible]
[illegible] آن [illegible] شان [illegible] قرار [illegible]
[illegible] از [illegible] و آن [illegible] قدم [illegible]
[illegible] جواب [illegible] در این سوره [illegible] واقع شده
[illegible] است [illegible] در این سوره [illegible]
[illegible] راست [illegible] لازم [illegible] که [illegible] از این
[illegible] در سوره [illegible] آیت
[illegible] و [illegible] مستمع [illegible] الله [illegible]
[illegible] خصوصیات [illegible] لفظا کرده باشند
[illegible] حکایت [illegible] استدلال
[illegible] آن و صوت [illegible] در این سوره [illegible] سخن
[illegible] فرموده [illegible] قول [illegible] و [illegible] سخن را بحرف
[illegible] فتح [illegible] عربیت لازم آمد
خواستن آنکه سخن [illegible] سخن [illegible] وقوع
فاصله [illegible] قول [illegible] عطف [illegible] بعد از
معنی قول [illegible] لازم [illegible] مثل و ان لو استقاموا و ان المساجد و
[illegible] قول [illegible] معطوف [illegible] استمع

(لعب)

[illegible] الله

بسم الله الرحمن الرحیم

(قُلْ) یعنی بگو ای پیغمبر [illegible] اگر [illegible] آدمیان [illegible] کلام [illegible] شما از ان است که [illegible] کلام جن است و آدمی را مانند کلام جن [illegible] از مقدور است پس [illegible] این کلام اقرار باعجاز آن نمودند این اقرار [illegible] ایشان نرسیده است [illegible] محتمل صدق و کذب باشد مانند [illegible] رسیده است زیرا که (اُوحِیَ اِلَیَّ اَنَّهُ) یعنی وحی کرده شده است بسوی من آنکه [illegible] ما [illegible] این کلام [illegible] که [illegible] در مرتبهٔ بلاغت [illegible] باشد مانند (اسْتَمَعَ) [illegible] گوش نهاده [illegible] کس [illegible] کس از ایشان [illegible] و با اقرار [illegible]

[illegible]

[illegible] گروه [illegible] است [illegible] حقائق آلهیه [illegible] است [illegible] و بهذا [illegible] کلام [illegible] عمده را در ان [illegible] اوتار [illegible] کلام [illegible] ما این [illegible] بلاغت و حسن تشبیه و استعاره [illegible] علاوه [illegible] آن است [illegible] (یَهْدِیْ اِلَی الرُّشْدِ) یعنی راه می نماید بسوی صواب [illegible] که در روح [illegible] منتقش می سازد [illegible] را مامور می فرماید بجدی که [illegible] آن [illegible] گردد پس این کلام هم [illegible] واردو هم [illegible] است [illegible] تخییل باشد یا از [illegible] مقدمات [illegible] باشد [illegible] عجوبگی است [illegible] پس ایمان آوردیم باین کلام و دانستیم که این نوع کلام نمی باشد مگر از [illegible] و این [illegible] کلام

را از خدا دانیم با آنکه او … ندا ریم خبر او را قدرت بر انزال مثل این کلام ثابت کنیم و ترک لازم آید
(ولن نشرك بربنا أحدا) … و هرگز شریک نخواهیم کرد با پروردگار خود هیچ کس را و نیز ذکر کردند جنیان که رب مطلق
همان است که در اعلای مراتب عظمت باشد و هیچ کس با او در عظمت برابری نکند (وانه تعالى جد ربنا) یعنی
و آنکه بلند شده است … پروردگار ما از آنکه کسی شریک او تواند بود و لهذا (ما اتخذ صاحبة ولا ولدا) یعنی
نگرفته است پروردگار ما زنی را و نه فرزندی را زیرا که زن … همسر … و حال آنکه هر که … و نیز فرزند نیز در مال
و ملک پدر شریک میشود و او تعالی برتر است از شریک … آن شریک … باشد با شریک کردن او
شریک … زیرا … در عظمت نقصان نمی یابد و نیز جنیان در اینجا قبل از شنیدن این قرآن مجید
از آدمیان … نسبت … با او تعالی … و زوجیت بعضی … نسبت با او تعالی داشتند عذر
کردند و … گفتند (وانه كان يقول سفيهنا على الله شططا) یعنی و آنکه بود که میگفتند بی خردان ما بر خدای تعالی
چیزی … دور از … آنکه … و دیگر جنیان که تابع او شده بودند در حق باری تعالی استناد زن
گرفتن و فرزند گرفتن … بعضی مخلوقات با او در قدرت … مجرد … افعال … و کارروائی
حاجات بکارگذاری … دیگر … چنانچه … آنها … بدن
مال و نذور و … روا … آنکه مردم … آنها … تا آنکه … شنیدن
این قرآن فهمیدیم که این اعتقاد محض باطل و بی اصل بود … باری تعالی … اعتقادات فاسده
پاک و برتر … جنیان در مقام عذر خواهی از ان اعتقاد باطل … آنکه … گمان می کردیم که
(أن لن تقول الإنس والجن على الله كذبا) یعنی … گمان … دروغ … یعنی
بر خدا دروغ را … تا آنکه … این مدت که در این اعتقادات باطله گرفتار بودیم سبب … ادراک
و شعور از جمیع مخلوقات … اند … دریافت حق … احدی … ندانستیم که این
قدر جمع کثیر کامل العقل که هم از جنس آدمیان بودند و هم از جنس جنیان که … از ایشان … کافی
و … دیگری … باشند بهیئت اجتماعی جرأت بر … جانبی از مخلوقات نمی توانند کرد و پس
بر خدای تعالی که عظمت او بلند تر از عظمت هر ذی جاه است … دروغ جرأت خواهند کرد اما اینها خیلی
جرأت کردند و سبب این جرأت را نیز دریافته ایم و ذکر کردند جنیان در مقام بیان سبب این جرأت
(وانه كان رجال من الإنس) یعنی و آنکه بودند مردان بسیاری از آدمیان که باوجود مرد بودن که کمال عقل و قوت
قلب و نترسیدن لازم آن است (يعوذون برجال من الجن) یعنی پناه میگرفتند بمردانی چند از فرقه جن و این
پناه گرفتن بچند نوع بود اول آنکه هرگاه ایشان را مرضی لاحق میشد نسبت میکردند که از اثر بد نظری جن است
و برای جن طعامی و خوشبوی … می ساختند و در مقامی که حضور جنیان گمان میکردند می نهادند تا این محقر را بطریق
رشوت قبول کنند و از ایذای ما دست بردار شوند دوم آنکه در مهمات مشکل و عقده های لاینحل نام آنها را

[illegible]

بطریق [illegible] میخواندند و [illegible] صورتهای [illegible] که سام تنها مقرر کرده بودند و بنان [illegible]
و فرزندها می گذراندند سوم [illegible] معرفت [illegible] آید با ایشان را [illegible] افتاب [illegible]
[illegible] خواهی [illegible] چنانچه [illegible] شد و قال [illegible]
[illegible]
[illegible] هم [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] شمس [illegible]
[illegible] گرگ [illegible]
[illegible] هم [illegible] پس [illegible]
[illegible] پس [illegible] میشود [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] ایشان [illegible] ایشان [illegible] پس
این نوع [illegible] واقع شد موجب [illegible] اعتقادات [illegible]
و [illegible] حدیث [illegible]
یا [illegible] من [illegible] الرجیم * و قل رب [illegible]
همزات الشیاطین * و اعوذ بك رب ان یحضرون * [illegible] ذلك بجواد [illegible] بکلمات الله التامة [illegible]
کلها من شر ما خلق [illegible] از طرف جن نخواهد [illegible] فرموده اند و
[illegible] نام [illegible] تجربه نموده [illegible] آنست [illegible] از [illegible]
معامله پیدا شده است و موجب فساد حال نوع انسان و نوع جن [illegible] گردیده و جنان [illegible] اصل [illegible] که از
ماده ناری مخلوق اند بتعلی و تفوق نخوت و تکبر و سرکشی [illegible] مجبول اند و طمع این
چیزها را دوست میدارند هرگاه این نوع معامله با ایشان واقع میشود [illegible] حاجات بنی آدم مانع میشوند که
این نهال [illegible] شود و عظمت [illegible] مردم و فعی عظیم پیدا کند و خود را [illegible]
بزرگان [illegible] می سازند و نام بزرگان برای خود میگیرند تا مردم زود گرویده شوند و انکار [illegible] و بد طینتی

خود ظاهر نمی نمایند و شرک در ربوبیت می کنانند و این مرض عجب جمیع طوائف بنی آدم را لاحق است حتی که درین امت
هم شیوع تمام پیدا کرده و کثیر الرواج گشته والعیاذ بالله من ذلک و بزرجنیان در بیان سبب دوام این معامله
انس و جن که آدمیان از عوذ و استعانت و رجوع بجنیان باز نمی آمدند حال آنکه میدانستند که ما همه بندگان خدائیم
ما را در رجوع والتجا باید کرد همچشمان خود و جنیان از اغوا و گمراه کردن و دعوی الوهیت و نخوت و تکبر
دست بردار نمی شدند و نمی فهمیدند که بندگان پاک خاوند اگر با هم معاونت نمایند نخواهد بود مگر باعانت خاوند و مدد او
و عنایت او پس حدهای رشوت گرفتن و نخوت و تکبر کردن است و خود را مستقل گمان بردن و شریک خاوند
انگاشتن ذکر کردند (وَاَنَّهُمْ ظَنُّوْا) یعنی و آنها گمان کردند آدمیان (كَمَا ظَنَنْتُمْ) یعنی چنانچه شما گمان کردید ای
جنیان (اَنْ لَّنْ يَّبْعَثَ اللّٰهُ اَحَدًا) یعنی که نخواهد زنده کرد خدای تعالی هیچ یک را از جن و انس برای جزای
اعمال و بازپرس حرکات و سکنات پس آدمیان خواستند که بهرگونه حاجت روای خود باید کرد و در زندگی دنیا
دفع بلیات و کسب لذائذ و تمتعات باید نمود گو بشرک انجامد و خدا ناراض شود و جنیان خواستند که جاه و منصب
مشکل کشائی و نام و نشان پیدا نمایند گو دعوی شرکت در کارخانه خاوند لازم آید زیرا که از جانب خاوند باز
پرسی و خوبی و بدی نیست و بزرجنیان در اثبات آنکه این قرآن کلام منزل از آسمان است کلام سفلی
نیست که آدمی یا جن آن را تالیف کرده باشد ذکر کردند (وَاَنَّا لَمَسْنَا السَّمَآءَ) یعنی و ما این در متصل آسمان رسیدیم
که گویا دست رسانیدیم تا آسمان چون ما را از بر آمدن بر آسمان منع شد خواستیم که از راه دیگر سوای راههای
متعارف بالای آسمان رویم و حقیقت حال معلوم کنیم که باعث این منع چیست (فَوَجَدْنٰهَا مُلِئَتْ) یعنی پس
یافتیم آن آسمان را که پر کرده شده است و در هر راه و در آمد او معین کرده شده اند (حَرَسًا شَدِيْدًا) یعنی نگهبانان
و چوکیداران سخت از جنس فرشتگان درشت قوی که اصلا ما را مقاومت آنها ممکن نیست و معهذا یافتیم در هر
راه آسمان (وَّشُهُبًا) یعنی و شعلهای دونده آتش را که آن چوکیداران بر ما میزنند و ما را بآن شعلها می سوزانند
معمر از زهری پرسید که آیا شهاب در جاهلیت قبل از نزول قرآن هم بود زهری گفت که آری بود لیکن
باین کثرت و شدت نبود که وقت بعثت و نزول قرآن شد و برای فوائد و اغراض دیگر بود و دران وقت برای راندن
شیاطین و جن گردید و بزرجنیان برای تقریب این استدلال و ابطال این احتمال که شاید زیادتی حراست
آسمان برای محافظت چیز دیگر باشد نه برای محافظت جنس سخن و کلام یا اگر برای محافظت جنس سخن
و کلام باشد شاید آن سخن و کلام سخن و کلام ملائکه باشد که با خود در تدبیر مهمات قرار دهند یا برای محافظت کلام الهی ذکر
کردند (وَاَنَّا كُنَّا نَقْعُدُ مِنْهَا مَقَاعِدَ لِلسَّمْعِ) یعنی آنکه ما می نشستیم از قدیم در آسمان در جاهای معین که متصل مجامع
ملائکه و مجالس ایشان بود برای شنیدن کلام آنها پس چیزی دیگر را از آسمان وزدیده نمی آوردیم تا محافظت
آن بر آن ما منظور شود غیر از کلام و کلام ملائکه و آگاهی از ما محافظت نمی کردند باین شدت و سختی چنانچه حالا هم کلام ملائکه را
از زیر آسمان می آریم اما ما را از شنیدن کلام در آسمان منع میکنند (فَمَنْ يَّسْتَمِعِ الْاٰنَ) یعنی پس هر که گوش می نهد

(یجد)

درین ایام که وقت نزول قرآن است گوار دور باشد تا آنکه در جای معین خود برسد قرار گیرد و بنشیند (یَجِدْ لَهٗ شِهَابًا رَّصَدًا)
یعنی می یابد برای خود شعلهٔ آتش را که در کمین نشسته بس نیست این همه شده و نبید مگر برای
محافظت این کلام از امکان صورت معارضه یا از آنکه در غیر محل خود برسد یا بر زبان ناپاک جاری شود و بر هر
تقدیر غایت عظمت این کلام ثابت میشود [illegible] که آن عظمت در غیر کلام [illegible] نتوان تصور کرد و نیز
ثابت شد که این کلام از آسمان می آید و آسمان محل سکونت ملائکه است [illegible] و کذب و افترا در آن
گنجایش ندارد پس هرچه در ان کلام فرموده اند بلا شبهه حق منزل من الله است و نیز جنیان در بیان وجه مبهم
کردن این معامله که در میان آدمیان و جنیان مرسوم بود که جنیان بالای آسمان رفته تدبیرات آسمانی را شنیده
پیش آدمیان اظهار می کردند و بر طبق آن [illegible] و حاجات آدمیان [illegible] می نمودند و آدمیان نیز
بمعاملت ایشان [illegible] حوادث [illegible] و مسافر [illegible] ایشان سا کرده تدبیر می نمودند
و جنیان را تعظیم و [illegible] از [illegible] که [illegible] بمعاملت آنها [illegible] گویا جنیان خود هم دخیل
در کار از طرف [illegible] بودند [illegible] کار و [illegible] سبب مرسوم بودن این معامله [illegible] شد
[illegible] کرده اند (وَّاَنَّا لَا نَدْرِیْٓ) یعنی آنکه ما نمی دانیم که (اَشَرٌّ اُرِیْدَ بِمَنْ فِی الْاَرْضِ) یعنی آبادی را [illegible]
کرده اند بمردم زمین و عالم سفلی که این معامله را و [illegible] امور غیبیه را از ایشان باز داشتند و راه ترقی و [illegible]
از آسمان مسدود ساختند [illegible] روانشود و ایشان در آفات و مصائب گرفتار مانند و هیچکس بفریاد ایشان
نرسد و از مصالح و مسار خود [illegible] آنکه [illegible] (اَمْ اَرَادَ بِهِمْ رَبُّهُمْ رَشَدًا) یا اراده کرده است بایشان [illegible] را [illegible]
[illegible] موقوف شده [illegible] کار [illegible] سازد که مقصود [illegible] کرده
[illegible] گرفته [illegible] فرشتهای [illegible]
بحکم الهی [illegible] وکالت و سفارت [illegible] آدمیان [illegible] آنجا صاف شود [illegible]
حضور و خود عرض شوند و از [illegible] و کالای [illegible] ربانی [illegible] زمین را و اصل [illegible]
و راه [illegible] است و [illegible] این [illegible] انسان که پدر
ایشان حضرت آدم علیه السلام [illegible] نبوت تام [illegible] زمین [illegible] شده
بودند از وکالت و سفارت وحل عقد [illegible] معزول شوند [illegible] ایشان [illegible] فرزندان
او با تمام و انجام رساند و از حاسدان پدر خود انتقام واجبی بگیرد لهذا احسان [illegible] الا [illegible]
شرخیر بود و مقابل [illegible] رشد گمراهی [illegible] اینجا باید دانست که جنیان درین [illegible] رعایت [illegible] اند که
در بیان ارادهٔ شر صیغهٔ فعل را مجهول کرده اند و ذکر فاعل را موقوف داشته و در بیان ارادهٔ رشد [illegible] فعل را معلوم
آورده و ربهم را فاعل بصریح آن ساخته [illegible] احسن [illegible] و نیز جنیان در [illegible] است
که حق تعالی در موقوف کردن این معامله که آدمیان و جنیان باهم [illegible] راه [illegible] افراد بنی آدم [illegible]

بنی الجان سرفرموده است [illegible] لو اقع بنی الجان لائق وکالت و سفارت نبودند و مستحق نزول این خدمت
التفات [illegible] ذکر کرده (وَ اَنَّا مِنَّا الصّٰلِحُوْنَ) یعنی آنکه در میان ما بعضی شایستگان بودند که خدمت وکالت و
سفارت از ایشان خوب سرانجام می توانست شد و شایستگی این خدمت را سه چیز است اول آنکه
تکلم و احکام و اخبار [illegible] سبب [illegible] همان است بی کم و کاست و بی تغییر و تبدیل آن را میان
[illegible] و از طرف [illegible] دروغ [illegible] و بسبب دروغ برآمدن بعضی احکام و اخبار در بازار
[illegible] بهمین قسم در تدبیرات و اخبار
عالم [illegible] گرفتار نشود دوم آنکه اگر کاری و حاجتی بعرض
[illegible] نخوت و تکبر [illegible] و خود را مرتبه حاکم [illegible] رسانند
[illegible] لوازم عبادت برای خود درخواست نکنند و بدانند که ما همه بندگان یک
[illegible] بابت او شد جای تحریر [illegible] سیوم [illegible] این وکالت
سفارت [illegible] اگر [illegible]
[illegible]
[illegible] (وَ مِنَّا دُوْنَ ذٰلِكَ) یعنی از میان ما جماعت های دیگر [illegible]
[illegible] بس بعضی از آنها کذب و دروغ را [illegible] آدمیان
[illegible] سخن راست [illegible] دروغ [illegible] آمیزند
[illegible] حاجت و سرانجام دادن کار نهایت نخوت
[illegible] لوازم عبادت برای خود درخواست می کنند و می گویند
[illegible]
[illegible] وکالت [illegible] دست بردار
[illegible] مطالب و مقاصد ان
[illegible] رقص و مدح خوانی
[illegible] سبب قوت وهم و خیال [illegible] کمال
[illegible] مرغوبات یک کس از آنها نامرغوبات
و [illegible] موافق فرمایش دیگری [illegible] آید و حاجات و مطالب را [illegible]
[illegible] یکی خود را منسوب ساخته و اصلاح مزاج را از فساد خون یکی
[illegible] تقسیم کرده اند [illegible] طوائف و اقالیم و بلدان [illegible] گرده اند
بس [illegible] (كُنَّا طَرَائِقَ قِدَدًا) یعنی بودیم ما اقسام مختلف و راه های گوناگون داشتیم و از لیاقت این

خدمت بسبب نفاق فیما بین و طمع و حسد و نخوت در ادعای شرکت در اقتدار هم حق تعالی عند حکمت بود که ایشان را از این
خدمت معزول ساخت و از آمدن در بار منع کرد و حوائج بنی آدم را از ما مصروف داشته [illegible] بعضی از ایشان را
روشناس خود نمود [illegible] حاجات بعضی دیگر را بعرض [illegible] روا سازند و اخبار غیبیه [illegible] را که هم در دنیا و در عقبی
بکار آدمیان باید [illegible] ایشان [illegible] و از چیزهای که مضرات [illegible] که دفع آن است [illegible]
دهند و [illegible] خبر مخفی گویند [illegible] و هم آدمیان را [illegible] و ملا بر [illegible] خود [illegible]
و اصلا از [illegible] رشوتی [illegible] در این کار طلب نکنند و یک کس را از ایشان سرگروه [illegible]
ساخت و قوانین کلیه این خدمت را موافق مرضی خود برای او نوشته در کلام خود نازل فرمود [illegible]
و دیگران را [illegible] همان قوانین مطلع ساز و که بوسیله [illegible] آن قوانین [illegible]
[illegible] از زمره [illegible] حامل این [illegible] شود [illegible] را [illegible] این قوانین مطلع ساخت [illegible]
سفارت [illegible] بر رسم و آئین انداخت [illegible] مردیگری در اعانت و امداد می نمودند [illegible]
[illegible] گردانید و [illegible] فرقه آدمی و جن اصلاح پذیر شوند و از شرک و فساد نجات [illegible]
[illegible] همه مذاهب مختلفه آدمیان در میان جن هم رواج دارد بعضی از ایشان قدریه اند
و بعضی مرجیه و بعضی روافض و بعضی [illegible] و بعضی یهودی و نصرانی و مجوس و غیر ذلک پس اهل [illegible] در
خواب و بیداری بر آدمیان اخبار موافق مذهب خود القا می نمایند و آدمیان [illegible] که تصدیق این مذهب از عالم
غیب شد و زیاده تر گمراه می شوند و [illegible] القاس [illegible] مذهب در [illegible] و دفع بلیات امداد [illegible]
اهل مذهب خود [illegible] اهل آن مذهب از آدمیان [illegible] که این مذهب [illegible] عالم غیب [illegible]
[illegible] و بلیات ما را دفع می نماید پس سفارت این فرقه در میان آدمیان و عالم غیب [illegible]
ضلالات و [illegible] بود و هم [illegible] آدمیان [illegible] در وجود آن فرقه [illegible] این کارخانه [illegible] و اگر کسی
بطریق شبهه درین مقام بگوید که [illegible] این معامله [illegible] این کارخانه و عزل [illegible] از این
خدمت حاصل نشد زیرا که [illegible] رواج [illegible] امور غیبیه
و استعانت در مهمات [illegible] و شرک و [illegible] جواب گوییم که معزول را
منسوب [illegible] تلبیس و [illegible] و رجوع آوردن [illegible] کرچون
خبر عزل این فرقه را شنیده بودند بالکلیه از رجوع [illegible] کنار [illegible] و از آمدن
منع فرموده دیگر مرجع امور و واسطه سوال و جواب [illegible] اعلام مکلفین مابین
عزل و ابطال بیش از هزار جا در قرآن مجید مذکور است اگر شنیده را ناشنیده و دیده را نادیده انکار زند
[illegible] چه قصور آمده بر آنکه اگر این خدمت را از ایشان موقوف کرده بودند باز دخل دادن آنها در عالم
غیب که هم بر اخبار آنجا مطلع شوند و هم امداد و اعانت [illegible] چرا تجویز نمودند جوابش آن است که فی الحقیقه

اطلاع بر اخبار عالم غیب از لوازم نشأه جنیه است وهم چنین قدرت بر اعمال شاقه و تاثیرات خارجه از مقدور بشر و برهم کردن بدن انسانی و روح انسانی اضرار بدنی و القای وساوس از لوازم خلقت حیوان است اگر این مرد و مزیت عام و عملی را از آنها سلب میکردند اصلاح جن از نشأه جنیه لازم می آمد و عزل از خدمت سفارت و وکالت این طلع را تقاضا [illegible] الکه غرض از عزل تامین است که دیگر طوائف بنی آدم به ایشان رجوع بیارند و از ایشان استعانت و استعلام بانند گو آنها قدرت اعلام و اعانت داشته باشند و معهذا ابطال این کارخانه و عزل ایشان از خدمت خیلی کارگر شد که لکوک از آدمیان از شر جن و تلبیس ایشان رهائی یافتند گو بعض از ایشان هنوز هم در آن ورطه گرفتار اند زیرا که هدایت هر فرد از افراد بنی آدم نه منظور است و نه مقتضای حکمت و نیز جنیان [illegible] و نه مرحمت انبیاء و خود ایشان کلام الهی را بگوش شنیدن دادند عزل قوم خود را از خدمت عمده سبب این کلام [illegible] ازین کلام نکردن و ماوی را [illegible] [illegible] سپردن چنانچه مقتضای طبیعت هر عاقل غیر معصوم است از جن و آدمی [illegible] (وَأَنَّا ظَنَنَّا) یعنی و آنکه ما گمان کردیم که اگر درین کلام ایمان نیاریم و از طاعت برون [illegible] خود [illegible] عزل خود ازین خدمت [illegible] البته برد [illegible] ما بر ما خشم گیرد و ما را مواخذه کند [illegible] گمان غالب داریم (أَن لَّن نُّعْجِزَ اللَّهَ فِي الْأَرْضِ) یعنی هرگز [illegible] که [illegible] در زمین [illegible] پنهان شدن در [illegible] مثل اسوده [illegible] کوه [illegible] چنانچه [illegible] و موکلان را باین طریق عاجز می کنیم (وَ لَن نُّعْجِزَهُ هَرَبًا) یعنی هرگز عاجز نخواهیم کرد او را [illegible] سبب گریز [illegible] در جهت هوا چنانچه [illegible] می شهب فرشتها را بسرعت حرکت عاجز می کنیم و جنیان لفظ ظن را درینجا باوجود آنکه کلام متین بازم است از آن جهت آورند که [illegible] کلام [illegible] و عزل از عزل و نصب [illegible] هم کنایت می کند حاجت [illegible] جازم نیست چنانچه در معاملات مخلوقات فیمابینهم نیز همین رائج است که چون ظن غالب بعجز خود از مقاومت کسی بهم میرساند با طاعت میدهند و منتظر حصول تیقن جازم نمی مانند و الا کار ها معطل شود و وقت ما برود [illegible] رو جای آنکه درینجا یقین جازم هم هست و لهذا اینان ذکر کرده اند (وَأَنَّا لَمَّا سَمِعْنَا الْهُدَىٰ آمَنَّا بِهِ) یعنی آنکه هرگاه شنیدیم ما سخن هدایت را درین قرآن ناگهان ایمان آوردیم بآن زیرا که بعد از شنیدن اگر اهمال و تاخیر میکردیم خوف غضب الهی داشتیم و از عهده غضب او بر آمدن نمی توانیم و اگر قوم ما را گویند که هر چند شما بمرحمت ایمان از خوف خشم خدا که مصون و متوقع بود رهائی یافتید لیکن نقد و [illegible] شما را نقصان نذر و نیاز و فتوح که از آدمیان بدست می آمد و رشوت وکالت خود بشما میدادند حاصل شد و نیز [illegible] و [illegible] عظیم بشما لاحق گشت که این قسم [illegible] عهده را از شما موقوف کردند و بحال کنانیدن آن دست و پا نزدید و سکوت کردید [illegible] [illegible] گویم ما ازین چیزها نمی ترسیم زیرا که ایمان ازین همه چیزها ما را مامون ساخت (فَمَن يُؤْمِن بِرَبِّهِ فَلَا يَخَافُ بَخْسًا وَلَا رَهَقًا) یعنی پس هر که ایمان آورد به پروردگار خود او البته نمی ترسد از نقصان مال و نه از [illegible] و [illegible] و نقصان آبرو زیرا که حق تعالی ببرکت این ایمان در بدل آن نقصان بوجوه دیگر توفیر اموال و تضعیف ثواب می فرماید

می فرماید و در بدل آن ذلت و بیحرمتی بوجود دیگر عزت و جاه ابدی می بخشد و رهق در اصطلاح عرب لحوق
ذلت را گویند که تمام آدمی را می پوشد بمنزلهٔ جامه چنانچه در آیت دیگر فرموده اند وترهقهم ذلة و بر جنیان در مقام
تعجب از ایمان نیاوردن تمام فرقهٔ خود درین قرآن باوجود این باعث قویه و این خوف از مواخذه او در توانا که هیچ
وجه از دست او رهائی و خلاصی ممکن نیست ذکر کرده اند (وَاَنَّا مِنَّا الْمُسْلِمُوْنَ) یعنی و بدرستیکه از ما بعضی منقاد شوندگان
احکام الهی اند و معزول خود را ازین خدمت عمده راضی شده تن باطاعت خاوند خود داده ... و اسباب سلوک داشته اند و برینها
کلام ایمان آوردند و از معامله که با آدمیان داشتند دست بردار شدند بلکه باوازهای خود آدمیان را از منزل خود
ازین خدمت از راه کمال انصاف خبردار کردند و بحضور پیغمبر زمان هم حاضر شدند و اتباع او را لازم شمردند و بیشتر
افراد جنیان که در جزیرهٔ عرب سکونت داشتند همین وتیره را اختیار نمودند و قصص بی شمار بطریق تواتر از آنها
درین باب منقول است از انجمله آنکه از حضرت امیر المومنین عمر بن الخطاب رض در صحیح بخاری منقول روایت
آمده که روزی من نزد بتان خود حاضر بودم ناگاه شخصی گوسالهٔ گاوی برای نذر بتان آورد و ذبح کرد از شکم
آن گوساله آوازی بلند برآمد که مانند آن گاهی نشنیده بودم و مسموع من چنین شد که میگفت یا جلیح امر نجیح
رجل فصیح یقول لا اله الا الله یعنی ای مردی امری پیش آمده است که در آن مطلب ... است مردی با آواز بلند
میگوید که لا اله الا الله حضرت امیر المومنین می فرمایند که مردم از شنیدن این آواز گریختند و فرار نمودند و من همانجا ثابت
ماندم تا حقیقت این آواز معلوم کنم بار دیگر همین آواز شنیدم و بار سوم نیز شنیدم و در حیرت ماندم تا آنکه
مردمان خبر رسانیدند که اینجا پیغمبری پیدا شده است و مردم را کلمهٔ لا اله الا الله تلقین می کند و همین قسم
واقعه از پیری دیگر مجاهد روایت کرده است که من گوسالهٔ گاوی را ... می بردم ناگاه آوازی شنیدم
که یا آل ذریح قول فصیح رجل یصیح ان لا اله الا الله چون بشهر مکه رسیدم شنیدم که درینجا پیغمبری مبعوث
شده است که این کلمه میخواند و بیهقی از سواد بن قارب روایت می کند که مرا در جاهلیت آشنائی بود از جنیان
که اخبار آینده بمن می رسانید و من بمردم می گفتم و باین تقریب نذر و فتوح بسیار بمن می رسید و اخبار او همه مطابق
می بر آمد ناگاه شبی در خواب بودم که آن جنی آمد و گفت بر خیز و فهم و عقل کن اگر ترا شعوری هست پیغمبری
از لوی بن غالب پیدا شده است باز این چند بیت خواند

* بیت *

* عجبت للجن و ارجاسها * یعنی تعجب میکنم من از حال جنیان و اضطراب آنها
* و شدها العیس باحلاسها * یعنی و بستن ایشان زین ها را بر شتران تا سفر کنند
* تهوی الی مکة تبغی الهدی * یعنی می روند بسوی مکه در طلب میکنند هدایت را
* ما مومنوها مثل ارجاسها * یعنی نیستند مومنان جنیان مانند ناپاکان آنها
* فانهض الی الصفوة من هاشم * یعنی و برخیز بسوی شخصی برگزیده از بنی هاشم
* واسم بعینیك الی راسها * یعنی و بلند کن هر دو چشم خود را بسوی سردار آن قبیله

می بشنیدن این ابیات بیدار شدم و دوم شب دو نشنیدم تا آنکه شب دوم نیز همین قسم آمده مرا
از خواب بیدار کرد و همین قسم ابیات خواند در وقت باز شب سوم نیز همین قسم عمل آورد چون سه شب متواتر
این اتفاق افتاد در دل من حب اسلام پیدا شد بسوی مکه روانه شدم تا آنکه بحضور آن حضرت صلعم رسیدم
بمجرد دیدن فرمودند که مرحبا ای سواد بن قارب میدانیم که چه چیز ترا این جا آورده است گفتم که یا رسول الله من
شعری در مدح شما گفته ام اول آن شعر را بشنوید فرمودند بخوان سواد بن قارب قصیده خواند که در نعت
آن حضرت صلعم وارد بود خواند که آخرش این بیت بود *بیت*

* وکن لی شفیعا یوم لا ذو شفاعة * سواك بمغن عن سواد بن قارب *

و نیز همین روایت کرده است که مازن طائی در ملک عمان بخدمت بتان مقرر بود از جمله بتان بتی بود که او را ناجر می گفتند
مازن میگوید که من برای آن بت روزی قربانی نمودم ناگاه آوازی از شکم بت مسموع شد که می گفت *بیت*

یا مازن اقبل * الی اقبل * یعنی ای مازن بیا بسوی من بیا
* تسمع ما لا یجهل * هذا نبی مرسل * یعنی بشنوی آنچه او را نتوان در جهل گذاشت
* جاء بحق منزل * فآمن به کی تعدل * یعنی پس ایمان آر باو تا ان ره گبری
* عن حر نار تشعل * وقودها بالجندل * یعنی از گرمی آتشی که شعله میزند که افروختن آتش سنگها است. بجای همه
مازن میگوید که من از این آواز بنهایت متعجب شدم و بار دیگر بت قربانی نمودم آواز دیگر واضح تر شنیدم که میگفت

بیت
* یا مازن اسمع تسر * یعنی ای مازن بشنو خوش شوی
* ظهر خیر و بطن شر * یعنی خیر ظاهر شد و پنهان شد شری
* بعث نبی من مضر *
* بدین الله الکبر *
* فدع نحیتا من حجر * یعنی پس بگذار بتی را که از سنگ تراشیده اند *
* تسلم من حر سقر * تا سلامت مانی از سوزش دوزخ

مازن گوید که از توقف در تلاش حیران شدم که این پیغمبر که از مضر مبعوث شده است کیست بودم تا آنکه قافله از حجاز وارد شد از
ایشان پرسیدم که در آنجا خبر چیست گفتند که در ملک تهامه شخصی پیدا شده است که او را احمد صلعم گویند و خود را داعی الی الله
می نامد دانستم که تعبیر آن آوازها همین است سواری و اسباب سفر آماده کرده بسوی مکه روانه شدم بمجرد دیدن آنحضرت
صلعم دل من مایل باسلام شد و اسلام آوردم فرمودند دیگر مطلبی که داری بگو عرض کردم که یا رسول الله صلعم سه مطلب
دارم اول آنکه من مرد تماشایی ام شوق سرود و مزامیر و شراب نوشی و زنکه بازی بسیار دارم دوم آنکه اولاد ندارم مشتاق
اولادم سوم آنکه در ملک ما قحط سخت واقع شده از شما دعا میخواهم در این هر سه مطلب فرمودند که بار خدایا در بدل سرود
و مزامیر او را توفیق قرائت قرآن بده و در بدل زنان حرام زنان حلال بده و او را حیا و شرم نصیب کن و او را اولاد نیز عنایت فرما

مازن گوید که خدای تعالی همه این چیزها را از من دور کرد و ملک ما آباد و سرسبز شد و چهار زن نیز نصیب من شد و در حباله نکاح من در آمدند و حیان بن مازن فرزند قابل مرا عطا شد و امام احمد از جابر بن عبد الله و ابونعیم از ضمره رض روایت کرده اند و بیهقی از حضرت امام زین العابدین رض مرسلا همین قصه را آورده که اول خبر آنحضرت صلعم که در مدینه رسید باین تقریب بود که زنی از اهل مدینه باشنده بود از جنیان تعشق داشت آن جنی [illegible] نزد آن زن می آمد و غالبا بصورت جانوری پرنده بر دیواری آمده می نشست و چون خلوت میسر میشد او بشکل آدمی میگردید و با آن زن صحبت میداشت ناگاه آمدن او چند روز موقوف شد و بعد مدت بشکل جانوری پرنده بر دیوار آمده نشست آن زن گفت بیا تو اینه شده بود که تا این مدت نیامدی گفت حالا از تو رخصت است توقع آمدن ما را زیرا که در مکه پیغمبری پیدا شده است که ما را زنا حرام نموده و حضرت امیرالمومنین عثمان رض نیز مانند این قصه که در شام دیده بودند روایت کرده اند چنانچه ابونعیم از ایشان نقل کرده است که ما باری در حدود شام بودیم و در آن حدود زنی کاهنه بود که در بین نفس شرقی او است ما هم برای ملاقات او رفتیم و از تال سفر تو در رسیدیم او گفت که حالا مرا هیچ معلوم نمی شود زیرا آن جنی که ما حتی رطایبت از وی پرسیده جواب سوال میدادم روزی بر آمده بر دروازه من ایستاده گفت ای رخصت است کلام مرا گفت که خرج احمد و جاء امر لایطاق بعد از ان رفت و باز نیامد و دیگر محدثان از زنان بن الحارث روایت کرده اند که مرا نیز از جنیان آشنائی بود که اخبار غیب میرسانید روزی آمد از وی چیزی پرسیدم التوانی میکرد و گفت یا ذباب یا ذباب اسمع العجب العجاب بعث محمد بالکتاب یدعو بمکة فلا یجاب گفتم که چه می گوئی سوالی بگو و توانی دیگر گفت خواهی فهمید و برخاسته رفت چند روز نگذشته بود که خبر پیغمبری آن حضرت صلعم را رسید و عمرو بن شبیبه از عمرو بن عثمان غفاری نیز مانند این قصه روایت کرده است که در نیابت من تعداد دیر گاهی ریار جنی او جواب داد و وداع گفت و نیز ابونعیم روایت کرده است که روزی حضرت امیرالمومنین عمر بن الخطاب رض در مجلس خود نشسته بودند که شخصی آمد از و پرسیدند که از قیافه تو چنان معلوم می شود که کاهن بوده با جنیان صحبت داشته گفت که آری فرمودند که باری بگو که ترا خالا هم صحبت جنیان است میدهد گفت پیش قبل از رواج دین اسلام روزی جنیان هم صحبت من پیش من آمدند و گفتند یا سالم یا سالم الحق المبین والخیر الدائم غیر حلم النائم الله اکبر شخصی در مجلس حاضر بود او گفت مرا نیز مانند این قصه اتفاق افتاده که روزی در میدان صاف از صحرا میگذشتم و هیچ کس از چپ و راست بنظر نمی آمد ناگاه شتر سواری پیش روی من پیدا شد و با آواز بلند گفت یا احمد یا احمد الله اعلی و امجد اتاك ما وعدك من الخیر یا احمد و باز از نظر غائب شد مردی دیگر از انصار نیز در مجلس حاضر بود گفت که مرا نیز مانند این قصه روی داده که بشام رفته بودم روزی در زمین خالی از آب و گیاهی گذشتم که ناگاه از عقب خود آوازی شنیدم که می گفت

* بیت *

* قد لاح نجم فاضاء مشرقه * * یخرج من ظلمة عرف مولقه *

* [illegible] فلح من صدقه * الله اعلى امره و حققه *

و بیهقی [illegible] اخبار [illegible] و ابو نعیم از ابن عباس و دیگر محدثان از عبد الرحمن بن عوف و دیگر صحابیان [illegible] روایت [illegible] بر کوه ابو قبیس جنی آواز سخت کرد و چند بیت در هجو دین اسلام و آنکه مسلمانان [illegible] کشت باید کرد و از شهر باید بر آورد و بت پرستی را نباید گذاشت بر خواند کافران بسیار خوش شدند [illegible] مسلمانان گفتند [illegible] از حبیب [illegible] حکم قتل و شهر بدر کردن شما آمد مسلمانان غمگین و محزون شدند پیش آنحضرت صلعم آمدند آنحضرت صلعم فرمودند [illegible] خاطر خود را جمع دارید که این آواز کننده شیطانی بود [illegible] نام [illegible] و انشاء الله [illegible] خواهد رسانید چون روز سوم شد آنحضرت صلعم مسلمانان را بشارت داد [illegible] دیو قوی هیکل [illegible] نام داشت پیش من آمد و مسلمان شد [illegible] عبد الله نام نهادم و از من [illegible] کشتن [illegible] درخواست کرد او را [illegible] او هم امروز [illegible] خواهد شد مسلمانان خوشوقت شده منتظر [illegible] شام از همان مقام آواز سخت [illegible] گفت * نحن قتلنا مسعرا * لما طغى واستكبرا * وصغر الحق ونسن المنكرا * بسبه نبينا المطهرا * [illegible] اذ [illegible] امرا * و ابن سعد [illegible] شرف المصطفى از [illegible] روایت کرده که او پیش آنحضرت صلعم آمده عرض کرد یا رسول الله [illegible] و جنیان [illegible] باضطراب [illegible] آمده مرا [illegible] دیگر گفت [illegible] لا جرم [illegible] الذین الصادق [illegible] علی [illegible] امور تمشی على الصخر [illegible] شنیدن [illegible] خود [illegible] گفت وساطع الاعلى [illegible] بعث محمد [illegible] العرش [illegible] العظام [illegible] لا [illegible] من یسوی [illegible] آوازی [illegible] الرسول [illegible] وقت [illegible] بن حاتم [illegible] گفت [illegible] ویدانم [illegible] او را حاسن [illegible] بیرون خانه خود [illegible] گفتم چه حالت است گفت [illegible] من [illegible] کنید گفتم چه شد [illegible] از من جدای [illegible] پیش آمده [illegible] همراه [illegible] در صحرا [illegible] بودم ناگاه [illegible] دیدم که از [illegible] کوه [illegible] سر [illegible] که سر او متصل [illegible] رسیده [illegible] و [illegible] و پای [illegible] آواز [illegible] یا حابس [illegible] یا حابس لا یعرض [illegible] النور [illegible] العرب [illegible] الحق [illegible] ای حابس باید [illegible] اینک روشنی نور است در دست [illegible] شعله [illegible] پس [illegible] اسوی حق [illegible] نشد من [illegible] از ان [illegible] صحرا [illegible] دیگر [illegible] دراز کشیدم تا استراحت کنم همین که چشم من آلوده بخواب شد [illegible] دیدم که همان [illegible] است و میگوید [illegible]

یا حابس

*یا حابس اسمع ما اقول ترشد * یعنی بشنو آنچه میگوییم تا راه یابی * لیس ضلول حائر بنعمه ببطرت بمعنی نیست گمراه
حیرت زده مانند راه یاب * لاتسر کن نهج الطریق الانعد * یعنی مگذار مادی که راه راست را * قد نسخ الدین دین احمد *
یعنی تحقیق منسوخ شده است هر دین بدین احمد و ابو نعیم و ابن عساکر از شخصی [illegible] نامیم روایت کرده اند
که عرب را قاعده آن بود که حلال و حرام نمی شناختند و عبادت بتان میکرد [illegible] توم مناشتیم می افتاد و برای
انفصال آن نیز بنزد بتان حاضر میشدند و اینه از سنگ بتان بطریق صدای هاتف بیرون میشد بر طبق آن عمل می نمودند
ما هم بنامت مناقشه شب هنگام نعدا گرد گرد ابدل بند روزقربان نزد بتی نشسته بودیم و منتظر آواز غیبی ماندیم ناگاه
از شکم بت آواز آمد که یا ایها الناس ذوالاجسام ومسند الحکم الی الاصنام یعنی ای مردمان که
حکومت را به بتان می برید ما انتم وطائش الاحلام یعنی چیست شما را بن سبکی عقل هذا نعی سید الانام *
اعدل ذی حکم من الحکام یعنی اینک پیغمبری که سردار تمام مخلوقات است و عادل تر از حاکمان است بصدع بالنور
و بالاسلام یعنی ظاهر میکند نور و اسلام را و یمنع الناس عن الآثام یعنی و منع می کند مردم را از گناهان
بشنیدن این آواز همه گریختیم و متفرق شدیم و این مقال هر مجلس شد تا آنکه ما خبر رسید که آن حضرت عم در مکه
پیدا شده بازید در حضرت فرمود ما آمدیم و مسلمان شدیم و بزاز و ابو نعیم و ابن سعد از جبیر بن مطعم روایت
کرده اند که قبل از بعثت آن حضرت عم ما نزد بتی در موضع بوانه نشسته بودیم و شتری برای نذر آن
بت ذبح کردیم ناگاه آوازی از شکم بت شنیدیم که می گوید الا اسمع الی العجب ذهب استراق السمع بالوحی
و نرمی بالشهب یعنی رفت [illegible] خبار آسمان بسبب آمدن وحی و زده میشوند بالبان را به شعلهای آتش
لنبی بمکة اسمه احمد مهاجره الی یثرب یعنی بسبب آمدن پیغمبری در مکه که نام او احمد است و مکان
هجرت او یثرب است جایی گویند که ما منسوب شده بود نام بنی و محمد و روز تر پیغمبر آن حضرت عم فاش شد
و سر ابو نعیم از تمیم داری روایت کرده است که من در ایام جوان و هنگامیکه آن حضرت عم را پیغمبری داده
من برای بعض کارهای خود سفر کردم در اثنای راه مرا شب شد به سبب خوف عذر تر ملهی از زمین جنیان و دران صحرا
آثار هیبت دیدم افتی عو ارعظم هذا الوادی یعنی پناه میرم [illegible] این صحرا است ناگاه شنیدم که شخصی
میگوید [illegible] آن شخص را بس [illegible] ناسدان الجن لایجیر علی الله احد [illegible] که جنان این قدرت
ندارند که بغیر خدا کسی را پناه دهند گفتم چه می گویی گفت *

* بیت *

* قد خرج رسول الامیین * یعنی بتحقیق برآمده است [illegible] * وصلینا خلفه بالحجون * یعنی و نماز خوانده ایم
ما در عقب او در حجون * کرده ایست از [illegible] فاسلمنا [illegible] و ذهب کید الجن ورمیت فانطلق الی
محمد رسول رب العالمین فاسلم تمیم گوید که چون صبح کردم و روانه شدم بشهری رسیدم پیش راهبی این
قصه بیان کردم او گفت راست گفتند جنیان ما تو پیغمبری از حرم خواهد بر آمد و بسوی حرم دیگر هجرت خواهد کرد
او بهترین پیغمبران است زود بخدمت او برو [illegible] کاملا نزدیکی

نشسته بودیم ناگاه [illegible] و آوازی شنیدیم که میگوید که ذهب استراق الوحی و رمی بالشهب لنبی بمکة اسمه
احمد و مهاجره [illegible] یثرب یأمر بالصلوات و الصیام و البر للارحام بشنیدن این آواز برخاستیم و
تفتیش این خبر نمودیم [illegible] ت است در مکه پیغمبری پیدا شده است که نام او احمد است و ابونعیم
و ابن مردویه و طبرانی و خرائطی [illegible] س باسانید متعدده و طرق مکثره از عباس بن مرداس که مردی از مشهور
و دلاوران عرب روایت کرده اند که در ابتدای اسلام من و را ابتدا چنین واقع شد که پدر من در وقت وفات خود
مرا وصیت بالعموم کرده بود به عبادت بتی که ضمار نام داشت و گفته بود که اگر ترا مشکلی پیش آید بسوی این بت
رجوع نمایی آورده که در مشکل گشایی نظیر است من بر طبق وصیت پدر را پیشه در خدمت آن بت مشغول می بودم
و [illegible] با وجود اشتغال به پرستش آن بت [illegible] روزی در صحرا [illegible] وقت وقت
نیمروز بود در سایه درختی برای راحت نشسته بودم چشم من به ابر [illegible] در آسمان [illegible] دیدم که شتر
مرغی سفید رنگ [illegible] از هوا فرود می آید و بر آن شتر مرغ مردی سفید پوش [illegible] سوار است
و مرا خطاب کرده گفت ای عباس بن مرداس نمی بینی که آسمان را نگهبانان محافظت می نمایند و جنگ
و قتال بر روی زمین [illegible] اسپان با زین و لگام آماده شدند و کسی که این همه نیکی و رزمین آورده
است [illegible] در شب [illegible] بوجود آمده او را ناقه شتری است [illegible] من بشنیدن این کلام
بسیار [illegible] به خانه رسیدم اول پیش آن بت [illegible] رفتم چون
[illegible] آن بت [illegible] از شکم آن آوازی پیدا شد که این ابیات میخواند *ابیات*

* قل للقبائل من سلیم کلها * * هلک الانیس و عاش اهل المسجد *

* اودی ضمار و کان یعبد مدة * * قبل الکتاب الی النبی محمد *

* ان الذی ورث النبوة و الهدی * * بعد ابن مریم من قریش مهتدی *.

من این قصه را از مردم پنهان داشتم با کسی نگفتم روزی در آن وقت که کافران از غزوه احزاب برگشتند من در آن وقت بطرف
عقیق که نام جایی است متصل ذات عرق برای خرید شتران رفته بودم ناگاه آوازی سخت از آسمان شنیدم چون نظر بالا کردم
دیدم که همان پیر سفید پوش بر شتر مرغ سفید سوار است و میگوید نوری که روز دوشنبه و شب سه شنبه در دنیا آمده است
اینک همراه صاحب ناقه عضباء در ملک [illegible] از آن باز اعتقاد دین اسلام در دل من راسخ شد و ابن سعد و ابونعیم
از سعید بن عمرو هذلی روایت کرده اند که پدر من عمرو روزی پیش بتی بطریق نذر گوسفندی را ذبح کرده بود و از
شکم آن بت آوازی شنید که العجب کل العجب خرج نبی من بنی عبد المطلب یحرم الزنا و یحرم الذبح للاصنام
و حرست السماء و رمینا بالشهب پدر من بشنیدن این آواز برای تحقیق این خبر مکه رفت هیچکس او را نشان
نداد تا آنکه با حضرت ابوبکر صدیق ملاقات کرد و از ایشان پرسید ایشان فرمودند که آری محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب
در میان ما رسول خدا است ترا باید که بزودی اسلام آری و ازین جنس قصه های بیشمار بتواتر ثابت شده بلکه

بعضی از جنیان که هنوز بشرف صحبت آنحضرت عم نرسیده بودند بواسطهٔ [illegible] ان سلام و تحیات
و الفاظ انقیاد و اتباع گفته فرستاده اند چنانچه ابن سعد از جعد بن قیس مرادی روایت کرده [illegible] که ما چهار کس
از وطن خود باراده حج روانه شدیم و در راه بر صحرائی گذشتیم از صحراهای یمن [illegible] آوازی شنیدیم که می گفت

* بیت * * الا ایها الرکب المعرس بلغوا * * اذا ما [illegible] مزما *

* محمدن المبعوث منا تحیة * * [illegible] حیث سار و یمما *

* وقولوا لها انا لدینه شیعة * * بذلك اوصانا المسیح بن مریما *

وابن عساکر و خرائطی از [illegible] بن قیس [illegible] روایت کرده اند که روزی در مجلس آنحضرت عم مذکور کاهنان و
کهانت می شد و مردم [illegible] می کردند که این کار [illegible] بمجرد بعثت و نزول وحی موقوف شده [illegible] مذکور گفت که یا رسول الله
ما را در این مقدمه [illegible] اتفاق افتاده [illegible] بشنوند گوش نهادند گفت که کنیزکی بود از آن ما که خلصه نام داشت و نهایت عفیفه و
صالحه بود و گاهی او را اهانت [illegible] نداشتیم [illegible] روزی آمد و پیش ما گفت که شما [illegible] چه گمان دارید گفتیم که ترا
عفیفه و نیک بخت میدانیم و [illegible] گفت که حالا قصهٔ عجیبی بشنوید که روزی من تنها در خانه خود
بودم که چیزی سیاه بر من آمد و مخالطه شد و چنان [illegible] صحبت میکند با من که می ترسم که مبادا حامله شده باشم
و شما مرا متهم نمائید گفتیم از تو هرگز این احتمال نداریم [illegible] بعد چندی معلوم شد که آن کنیزک
حامله است تا آنکه پسری آورد که هر دو گوش او مانند دو گوش سگ بود و رنگ او [illegible] رنگ آدمیان
نبود و آن پسر همراه اطفال ما بازی [illegible] مشغول می ماند تا آنکه روزی ازار خود از بدن برکشیده و باواز بلند
فریاد کردن گرفت که ای وای ای وای سواران خیبر [illegible] کردن شما پس پشت کوه رسیده اند و شما غافل اید
ما گفتهٔ او زود خبردار شده سلاح بر داشته متوجه آن پشته شدیم و دیدیم که فی الواقع سواران خیبر بودند با آنها جنگ
کرده دفع نمودیم از ان باز آن پسر هر چه میگفت مطابق می بر آمد [illegible] سخن او تخلف نمی کرد چون بعثت شما
و نزول وحی شد اخبار او دروغ بر آمدن گرفت و اکثر خلاف می [illegible] او را گفتیم که ترا چه بلا زد که حالا دروغ میگوئی
گفت من هیچ نمی دانم همان کس که مرا خبر راست میرسانید حالا نزد دروغ می آرد و من از خود تصرفی نمی کنم تدبیرش
این است که مرا در حجرهٔ تاریک تا سه روز قید کنید تنها باشم و آن جنی من در من در آید و در رگ و پوست
من سرایت کند [illegible] هم چنان کردیم چون بعد سه روز حجره را کشادیم دیدیم که آن پسر تمام بدنش چون
شعلهٔ آتش میدرخشد و دانستیم که باز جنی او در رگ و پوست او سرایت کرده است گفتیم که ای [illegible] تو تا حال اخبار
راست می آوردی حالا دروغ چرا می آری او گفت یامعشر [illegible] حرست السماء و خرج خیر الانبیاء گفتیم کجا
گفت بمکه و نیز گفت که حالا من می میرم مرا بر قلهٔ کوهی دفن کنید و بعد از دفن من آتش و از شعلها خواهم زد چون
این حال مشاهده بینید سه سنگ بر من بزنید و بر هر سنگ بگوئید باسمك اللهم که من فرو خواهم نشست و ساکن خواهم شد
همچنان کردیم بعد چند روز از مردمان خبر بعثت شما بما رسید این است حال جنیان جزیرهٔ عرب که گواهی بر رسالت آنحضرت عم

و [illegible] دست حرامیو [illegible] در شب نزول قرآن از ایشان بطریق تواتر منقول شده اما کسانیکه [illegible] [illegible] مشرف شده اند و درجهٔ صحابیت حاصل کرده پس بسیار اند چنانچه ابن مسعود [illegible] [illegible] که در مکه [illegible] شده بود و همراه آنحضرت صلعم رفته بود و در لیلة الجن که در مدینهٔ منوره [illegible] [illegible] حضرت صلعم [illegible] بود و نیز حاضر بود و کثرت آنها بحدی بیان نموده که خارج از شمار است [illegible] حضرت زبیر بن [illegible] یکبار در لیلة [illegible] که در مدینهٔ منوره شده بود همراه آنحضرت صلعم [illegible] دیده بودند [illegible] شمار است [illegible] همین قسم کثرت اشخاص آنها فرموده اند چنانچه [illegible] ابو سعید و دیگر کتب [illegible] آن نصوص مذکور است و در صحاح ستة واقع است عن ابی سعید الخدری ان رسول الله صلعم قال [illegible] [illegible] نفر من الجن [illegible] هذه العوامر [illegible] فان بدا لکم بعد ذلک فانه شیطان [illegible] ازابن عمر [illegible] جماعت [illegible] برای ملاقات آنحضرت صلعم آمدند و [illegible] مقدم کردند [illegible] بوطن خود برگشته رفتند و نام [illegible] و دیگر محدثان [illegible] روایت کرده [illegible] همراه آنحضرت صلعم [illegible] در مقام [illegible] منزل شدیم ازخیمه برای ملاقات آن حضرت صلعم [illegible] آمدیم [illegible] آنحضرت [illegible] و از خیمهای لشکر [illegible] خواستم که پیش [illegible] مردم چون [illegible] برسیدم [illegible] گویا مردم [illegible] و [illegible] کنده [illegible] [illegible] آنحضرت صلعم هجوم مردم عیب [illegible] این وقت [illegible] آن [illegible] فرمودند [illegible] شورچه بود فرموده [illegible] سکونت زاغ [illegible] می فرماید [illegible] ابن عرفشه آمدند [illegible] چنین [illegible] سکونت [illegible] کبیر [illegible] [illegible] است [illegible] که هرکه او [illegible] آسیب جن میشود [illegible] [illegible] و هلاک می کند حکایت [illegible] آنحضرت صلعم [illegible] آن حضرت صلعم زیر درخت [illegible] آنحضرت صلعم [illegible] مردم خواستند که او را بکشند آنحضرت صلعم [illegible] آنحضرت صلعم رسید و [illegible] گوش آن حضرت صلعم درآورد بعد ازان [illegible] فرموده بعد ازان مار غائب [illegible] گویا زمین او را فرو برد [illegible] رسیدند [illegible] بسیار [illegible] این جانور را [illegible] است [illegible] آیات ازفلان سوره فراموش کرده برای تحقیق آن آیات [illegible] بود [illegible] خود را بصورت مار [illegible] کرده [illegible] جابر گوید که بعد ازان آن حضرت صلعم سوار شدند و [illegible] رسیدند و مردم آن دیه آمد آمد آن حضرت صلعم را شنیده

پدران وی به منتظر بودند چون آنحضرت عم رسیدند عرض کردند که یارسول الله این زن نوعروس است که جنی بر و عاشق شده و در بدن او در آمده او را بیهوش می کند نه چیزی میخورد و نه سخن میگوید قریب است که هلاک شود جابر گوید که من آن زن را دیدم در نهایت حسن بود گویا قطعی است از ماه شب چهاردهم آن حضرت عم آن زن را پیش خود طلبیده فرمودند که ای جنی ای جنی که من کیستم من محمد رسول الله ام این زن را بگذار و برو بمجرد این گفتن زن هوشیار شد و نقاب بر رو کشید و از مردان حیا کرد . . . و عقیلی و بیهقی و ابو نعیم از حضرت امیر المومنین عمر فاروق رض روایت کرده اند که روزی با همراه آنحضرت عم بر کوهی از کوههای تهامه نشسته بودیم که ناگاه پیری عصا در دست گرفته بحضور آنحضرت عم رسید و بر آن حضرت عم سلام کرد آنحضرت عم جواب سلام دادند و فرمودند که آواز این آواز جنیان است بعد از آن از آن پیر پرسیدند که تو کیستی گفت که من هامه بن هیم بن لاقیس بن ابلیس ام آن حضرت عم فرمودند که در میان تو و در میان ابلیس غیر از دو پشت نیست باری بگو که چقدر عمر گذرانده گفت که یارسول الله تمام عمر دنیا عمر من است مگر اندکی و در روزی که قابیل هابیل را کشت من طفل چند ساله بودم سخن را می فهمیدم و بر کوهها میدویدم و غله و طعام آدمیان را می دزدیدم و در دلهای آدمیان بد سلوکی با اقارب و بطریق وسوسه می انداختم آن حضرت عم فرمودند که عمل پیری تو این است و عمل جوانی و طفلی تو این بدتر بوده عرض کرد که یارسول الله عم حالا مرا ملامت می فرمایید من بقصد توبه آمده ام و من با حضرت نوح ملاقات کرده ام و با ایشان در مسجد ایشان بوده ام و اول بر دست ایشان توبه کرده ام و تا یکسال در مسجد گذرانیده ام و با حضرت هود و با حضرت یعقوب و با حضرت یوسف عم صحبت ها داشته ام و با حضرت موسی نیز ملاقات کرده ام و تورات آموخته ام و سلام ایشان بحضرت عیسی رسانیده ام و با حضرت عیسی پیر ملاقات کرده ام و ایشان مرا فرمودند که اگر با محمد عم ملاقات کنی سلام من باو رسانی حالا برای ادای آن امانت آمده ام و نیز امیدوارم که چیزی از قرآن مرا تعلیم فرمائی آن حضرت عم او را سورهٔ واقعه و سورهٔ مرسلات و عم یتساءلون و اذا الشمس کورت و معوذتین و قل هو الله احد تعلیم فرمودند و گفتند که ای هامه هرگاه ترا حاجتی باشد پیش ما بیا و ملاقات ما را ترک مکن حضرت عمر رض می فرمایند که آنحضرت عم وفات یافتند و خبر مرگ او بما نرسانیدند حالا نمی دانیم که او زنده است یا مرده و از صحابهٔ آن حضرت عم از زمرهٔ جن عمر بن جابر است که صفوان بن معطل او را کفن و تجهیز نموده و از جملهٔ آنها . . . است که یاران عبد الله بن مسعود او را دفن کرده اند و او رخشنگ کافران جن شهید شده و نیز از جملهٔ آنها سرق است که در صحرا مرده و عمر بن عبد العزیز او را دفن فرموده و نیز از جملهٔ نه کسان که آن حضرت عم بیعت کرده بودند و نیز از جملهٔ آنها خرقا نام جنیه بود که او را نیز عمر بن عبد الله در راه مکهٔ معظمه دفن کرد و قصهای این جماعهٔ مذکورین بیهقی در کتاب دلائل النبوة باسناد صحیح آورده این است احوال کسانی که متقدم و مسخر پیغمبر زمان عم و حضرت قرآن شده از زمرهٔ جن و بسبب کمال اتباع و انقیاد از خدمت معزول جنها دست بردار شده بخدمت ارشاد و هدایت آدمیان

قیام نمودند (وَمِنَّا الْقٰسِطُوْنَ) یعنی و از جمله ما کجروان اند که بعزل خود ازین خدمت راضی نشدند و اتباع و نیابت این کلام و این پیغام نکردند و آنها چهار فرقه اند اول کفار جن که بی پرده راه مخالفت پیموده و آدمیان را اغوا نمودند و گفتند که ما از حد ... معزول نیستیم اخبار غیب و حاجت روائی و مشکل کشائی از ما درخواسته باشید چنانچه معبودان ... ساحران و حبش و زنگ و دیگر طوائف بت پرستان که با وجود منع از برآمدن آسمان در ... شب ... آدم و مائل کردن ایشان بسوی خود و امداد و اعانت اهل کفر مانند دعوت شرک و تباعد از اسلام دست بردار نمی شوند دوم منافقان جن که خود را در زمرهٔ اهل اسلام داخل کرده جعل و تلبیس شروع کرده اند و خود را نزد آدمیان بنام یکی از بزرگان پاک ... کرده پیران می گویانند مثل شیخ سدو و زین خان و سرور و ... و غیره و در پرده اسای ولایت و غیب دانی و مشکل کشائی دعوی الوهیت و خدائی میکنند و از لوازم شرک و بت پرستی چیزی را فرو نمی گذارند که از معتقدان خود می خواهند سوم فرقهٔ فاسقان جن که مانند نساع الطریق آدمیان را انواع اذیت می رسانند و از انسان ندور و ... ایا و شیرینی و آب و شراب و امثال ذلک برای خود می گیرند چهارم فرقه ... اند که طریق دزدان بعضی ارواح آدمیان را که با حیایان و اخلاق بامثل نخوت و تکبر و کینه داری ... قطع ... مناسبتی بهم می رسانند کشیده می برند و برنگ خود رنگین میکنند و آن ارواح را بطریق در آمدن در مسام ابدان و برهم کردن مزاجها و تغیر کردن صورتها تعلیم می نمایند تا بدین وسیله اذیتی و ... با آدمیان رسانند و در آدمیان را افساد نمایند این همه چهار فرقه از قاسطان اند که اتباع دین و قرآن نمودند گو بظاهر کلمه خوانده باشند (فَمَنْ اَسْلَمَ) یعنی پس هر که منقاد حکم الهی شد بکجروی نگرود (فَاُولٰٓئِكَ تَحَرَّوْا رَشَدًا) یعنی پس آن گروه ... ندیر ... یابی راه ... بسبب القیاد ... خود بحضور ... خود و جاهت و قبول پیدا کردند ... کجروی و آدم فریبی پیش چندی از مخلوقات جاه و عزت فانی ایشان را حاصل میشد ... حضور ... خود ذلیل ... روسیاه و ... میگشتند و از جبر دائمی و نعیم سرمدی محروم میماندند (وَاَمَّا الْقٰسِطُوْنَ) یعنی و اما کجروان که ... احکام الهی نشدند و ... از خدمت سفارت آدمیان را فریب دادند و خود را پیش ایشان شریک ... نمودند (فَكَانُوْا لِجَهَنَّمَ حَطَبًا) یعنی پس شدند برای دوزخ هیمه و آتش انگیز که هم خود در آتش ... آن میسوزند ... بسبب مناسبت ناریت در اشتعال آن آتش افزوده دیگران را میسوزاند و آنچه بعضی از ... طراز شبهه می کنند که چون خلقت جن از آتش است پس او را از در آمدن در آتش چه عذاب و کلفت خواهد بود زیرا که شی از جنس خود کلفتی و ایذائی نمیرسد پس جوابش آن است که آتش مادهٔ جن است و صورت ترکیبیه و مزاج او چیزی دیگر است چون آتش صرف منافی صورت ترکیبیه و مزاج او خواهد بود بیشتر موجب کلفت و عذاب او خواهد گشت چنانچه مشهور است که ظریفی در جواب ملحدی که این شبهه ... سنگی ... برداشته بر ساق آن ملحد زد ملحد فریاد و فغان آغاز نهاد ظریف گفت که ترا ازین سنگ که از جنس زمین است چرا کلفت و رنج شد آخر تو هم از زمین و خاکی همگه با وجود اتحاد کیفیت مزاج و

کیفیت عذاب رنج وکلفت افزون میشود نسبت باخلاط. کیفیت مزاج وکیفیت عذاب آنچه مجرب و ممتحن
است که صفراوی مزاج را از قرب آتش وآفتاب آنقدر کلفت و رنج می باشد که بلغمی مزاج را عشر عشیر آن
نمی شود و بلغمی مزاج را از قرب و رماه هوای سرد آنقدر جمود و اضمحلال طاری میشود که صفراوی مزاج را نمی شود و آتش
واحد ای تعالی ناصبتی واده است که سبب تفریق اجزاء وافنای رطوبات ابدان هر ترکیب و ابطال
هر مزاج می باشد والمی که ممزج و مرکب را محسوس میشود از ابطال مزاج سبب است نه از مخالفت ماده
یا مناسبت آن موجب بی المی شود و چون از اینجا نهایت سبرده سخن جنیان را نقل فرموده فارغ شدند حالا
مراد است جمع عطف فرموده سه مطالب دیگر را تبیین می فرماید که پیغمبر هم بجنیان و آدمیان رساند که آن سه مطالب
عمده مطالبی است که تعالی کائنات جنیان و عادات ایشان وار دو بعثت آدمیان نیز بسبب همان عادات در ورطه
عصیان ماطله و شرک می افتند پس ارشاد می شود که گو ای پیغمبر که وحی کرده شد بسوی من این همه سخنان جنیان
(وَاَنْ لَوِ اسْتَقَامُوْا عَلَى الطَّرِيْقَةِ) یعنی و آنکه اگر بالفرض جنیان استقامت ورزند برین طریقه که بالفعل آن را
اختیار نموده اند از تلون و تبدل که ناصیه جنیان است باز آیند (لَاَسْقَيْنٰهُمْ مَّآءً غَدَقًا) یعنی البته نوشانیم ایشان را آب
بسیار و زیرا که ایشان و ربیع مانند مفسرین نوشته اند که این سوره وقتی نازل شده است که بسبب
شامت کفر اهل مکه قحط هفت سال سر زده بود و آدمیان در آن سالها و جنیان همه در نایابی آب گرفتار بودند و
قطع مطر از باعث قحط آب باران سرمایه حیات و منافع دنیوی است چنانچه ظاهر است پس ذکر این نعمت
گویا اشاره بجمیع نعمتهای دنیاست چنانچه در جای دیگر فرموده اند ولو ان اهل القرى امنوا واتقوا لفتحنا عليهم
بركات من السماء والارض. نهایت در رسانیدن این نعمت بجنیان مخصوص غرضی دیگر هم هست باریک و دقیق
و آن آن است که (لِنَفْتِنَهُمْ فِيْهِ) یعنی تا بیازمائیم عقل و دانائی جنیان را در این آب نوشانیدن که آیا از راه فطنت
و زیرکی فهمیدند خود را با آتش هم جنس خود به آب قیاس میکنند یا نی و می فهمند که آب در هر دو کیفیت رطوبت
و برودت ضد ماست که از آتش مخلوقیم و حرارت و یبس خاصیت اوست و مع هذا بسبب نوشانیدن آب ما را
راحت و تسکین می شود پس اگر در آمدن آتش ما را رنج و عذاب نشود لازم آید که مزاج ما موافق ضدین باشد
و موافقت مزاج واحد با ضدین محال است پس لابد آتش موجب رنج و عذاب ما خواهد بود و نیز بفهمند که استقامت
بر طریق حق شد هبوط و کجروی است و تعیم ضد تعذیب و آب ضد آتش و چون استقامت موجب تنعیم
بآب شد لازم آمد که هبوط و کجروی موجب تعذیب بآتش شود و الاحق انهم ... گردد و نیز بفهمند که آب
بالطبع آتش را می میرانند و ما مخلوق از آتش ایم این باعث حیات و راحت ما می شود پس چه عجب است که آتش
باعث رنج و مشقت ما گردد ولیکن این همه نعمت دنیوی بی دنبال اخروی برای مستقیمان راه مرضی است
(وَمَنْ يُّعْرِضْ عَنْ ذِكْرِ رَبِّهٖ) یعنی و هر که اعراض کند از یاد پروردگار خود و بر طریقه که اختیار کرده بود ثابت ماند و تلون و تبدل
را نحو در راه دهد (يَسْلُكْهُ عَذَابًا صَعَدًا) یعنی البته در آرد او را پروردگار او در عذابی که فوق الطاقه او است خواه بآتش باشد

کدام جنس او [illegible] پس چون از حد تحمل بالا رود و خیالی موجب کلفت میگردد و خواه چیزی دیگر و از [illegible] که از رضی الله عنه مروی است که [illegible] کوهی است در دوزخ از سنگ املس صاف کافر را تکلیف بالا بر آمدنش خواهند داد و فرشتگان او را [illegible] از پیش [illegible] زنجیرها خواهند کشید و از پس بگرزهای آتشین خواهند زد تا در مدت چهل سال بالای آن خواهند رسید [illegible] را بعد از آن کوه خواهند انداخت و باز تکلیف بالا بر آمدن خواهند داد تا ابد الآبدین و درین آیت کریمه مدح است [illegible] اند چنانچه سید الطائفه جنید بغدادی بر طبق آن می فرمایند که کن طالب الاستقامة ولا تکن صاحب الکرامة فان الرب یطلب منك الاستقامة والنفس تطلب منك الکرامة و در حدیث صحیح وارد است که استقیموا ولن تحصوا یعنی استقامت ورزید بر طاعت و احاطه جمیع طاعات نتوانید و فی الواقع موجب تنور دل و روح بانوار طاعات استقامت است و رنگ عبادت را در جوهر نفس استقامت راسخ می کند و مطلوب از عبادات و طاعات رنگین کردن نفس است برنگ آن نه محض مشقت و رنج (وَأَنَّ الْمَسَاجِدَ لِلَّهِ) یعنی و آنکه مسجدها بنا کرده می شود برای عبادت خدا (فَلَا تَدْعُوا مَعَ اللَّهِ أَحَدًا) پس مخوانید دران مسجدها همراه خدا کسی را زیرا که گرفتن [illegible] دران مسجدها دیگر بر انجوانید آن مسجدها را مشترک در میان خدا و در میان آن کس خواهید ساخت [illegible] ها را برای خدا مخصوص ساخته اید و قاعده جهان است که چون مکانی را برای آنها خاص کنند دیگر کو را نمی [illegible] در ان [illegible] او طی [illegible] اشتراك بعد از اختصاص موجب ناخوشی جهانان است [illegible] [illegible] مقامات عبادت [illegible] [illegible] ا نصار را خواندن موجب ناخوشی او تعالی [illegible] [illegible] است [illegible] مسجد در [illegible] تمام [illegible] و آن سه قسم است اول مدن مسجود [illegible] تمام زمین است [illegible] جعلت لی الارض مسجدا یعنی برای من تمام زمین را حکم مسجد داده اند دوم [illegible] مسجود [illegible] که آن مسجود می توانند و آن هفت عضواند چهره از پیشانی و بینی و هر دو کف دست [illegible] این همه سه قسم مخلوق و مملوک خدا است و در مشترکین [illegible] غیر خدا را [illegible] [illegible] نه اشتراك کردن است که [illegible] جهانیان موجب کمال خشم و غیرت [illegible] [illegible] [illegible] خاص می نمایند [illegible] [illegible] هم [illegible] معیوب و مطعون علی الخصوص [illegible] آن مکانات را که از ملك [illegible] خود بر آورده برای عبادت خدا مقرر می کنند زیاده تر خصوصیت هم می [illegible] پس لازم [illegible] که در آن مکانات غیر از ذکر خدا امری دیگر واقع نشود و لهذا در حدیث شریف وارد است که در مسجد [illegible] معاملات دنیوی نباید کرد و آواز بلند نباید نمود و سخن دنیا نباید گفت و جای بود و باش نباید ساخت و اطفال خرد و مجنونان را در آنجا نباید برد و که از راه [illegible] حرمت آنرا رعایت نکنند و به نجاست ملطخ سازند و نیز در حدیث شریف است که آن حضرت علیه السلام از جبرئیل علیه السلام پرسیدند که بهترین مکانات عالم کدام مکان است و بدترین آن کدام حضرت جبرئیل را معلوم نبود عروج فرموده باز نزول کردند و جواب آوردند

آمده‌اند که دوست‌ترین مکانات عالم مسجدها است و بدترین مکانات عالم بازارها است . وجهش آن است
که بهترین چیزها در عالم ذکر خدا و طاعت او است و بمجرد داخل شدن در مسجدها ذکر و طاعت بیاد می آید و بدترین چیزها
در عالم غفلت از یاد خدا و طاعت او است و بازارها محل این غفلت است اما درین حدیث سوال از بهترین
مکانات مباحه واقع بود و بدترین مکانات مباحه واقع شده بود ازین جهت این جواب [illegible] والا بدترین مکانات آن
مکان است که برای کفر و معصیت بنا کرده شود مثل [illegible]خانه و میخانه و قمار[illegible] این مکانات بحکم شرع
واجب الهدم والتخریب اند گویا مکانات نیستند بخلاف بازار [illegible] معمور و آباد میتوان کرد و نیز باید دانست
که ذکر و عبادت [illegible] طلب حضور آن چیز است که او را مذکور میسازند و معبود می نمایند پس ذکر و عبادت غیر در
مقامیکه خصوصیت بحضرت حق تعالی داشته باشد ازان قبیل است که مکانی را برای نزول و قدوم بادشاهی مهیا سازند
و امراء او کسی را از رعایای او نیز دعوت کنند که کمال بی ادبی است (وَأَنَّهُ لَمَّا قَامَ عَبْدُ اللَّهِ) یعنی و آنکه هرگاه
برمی خیزد بنده خدا او را از حضرت [illegible] است او را خواندن خداوند خود ضرور است تا عرض مطالب خود نماید لهذا
برای این [illegible] (يَدْعُوهُ) [illegible] بسبب ذکر و خواندن او حضرت حق بر قلب او تجلی فرماید
و [illegible] نور آن گردد و تعالی [illegible] (كَادُوا يَكُونُونَ عَلَيْهِ لِبَدًا)
یعنی قریب است [illegible] آدمیان و جنیان [illegible] فرزند میکنند
و دیگری طالب روزی و دیگری طالب عافیت [illegible] و دیگری کشف کونی [illegible] التباس بسبب این هجوم
آوردن [illegible] او را منغص و مشوش [illegible] گرفتار می شوند و نمی فهمند که چون
نور آن [illegible] این بنده بسبب کمال ذکر و عبادت [illegible] فرمود گویا این [illegible] شریک در خانه خدائی شد و او را
و حاجتی و قدرتی [illegible] حق تعالی پیدا شد که هر چه این بگوید حق تعالی همان آرد [illegible] بادشاهان را خاطرداری میربان
بهمین مرتبه می باشد و لهذا اهل دنیا متجسس می باشند که بادشاه و امیر و حاکم و فوجدار در خانه که می آید از وی حل
مشکلات و حاجت روائی میجویند و بهمین خیال فاسد که در حق بندگان خدا [illegible] پیرپرستی و گور
پرستی می افتند و درین حادثه جنیان و آدمیان همه شریک اند و ترا منصب رسالت بقابلین است اگر ازین امر در حق
خود خوف کنی پس باین همه فرقه واشگاف (قُلْ إِنَّمَا أَدْعُو رَبِّي) یعنی بگو سوای این نیست که من میخوانم
پروردگار خود را تا ظلمت کده دل من بنور تجلی خود مشرف سازد (وَلَا أُشْرِكُ بِهِ أَحَدًا) یعنی و هرگز شریک نمیکنم
با او هیچ کس را و چون من با او هیچ کس را شریک نکردم و بخواندن پروردگار خود مشغول شدم پس از دیگران
کی روا خواهم داشت که مرا خوانند یا مرا با او شریک مقرر کنند . اگر این [illegible] از تو توقع نفعی و یا ضرری داشته
ترا بخوانند و شریک مقرر کنند پس صاف (قُلْ إِنِّي لَا أَمْلِكُ لَكُمْ ضَرًّا وَلَا رَشَدًا) یعنی بگو تحقیق من هرگز مالک نیستم
برای شما ضرری [illegible] تدبیر مطالب [illegible] را چنانچه پیش از من [illegible] و [illegible] ارواح [illegible] آدم اهل
دنیا را بطمع منفعتها و خوف مضرتها می فریفتند و خود را نزد آنها مالک نفع و ضرر نمود میکردند [illegible]

واگر از خاوند [illegible] غضب خدا و دامن تو [illegible] پوست بر کنده (قُلْ إِنِّي لَنْ يُجِيرَنِي مِنَ اللَّهِ أَحَدٌ)
[illegible] هرگز [illegible] نمی تواند و او مرا از غضب خدا هیچ کس (وَلَنْ أَجِدَ مِنْ دُونِهِ مُلْتَحَدًا)
[illegible] و هرگز [illegible] هیچ وقت سوای خدا [illegible] رجوع [illegible] میان تا سوی آن رجوع و التجا کنم
[illegible] (إِلَّا بَلَاغًا مِنَ اللَّهِ وَرِسَالَاتِهِ) [illegible] رسانیدن احکام [illegible] بین حالت مرا از حق تعالی
[illegible] توجه کردن [illegible] و از کمال [illegible] تعالی [illegible] رجوع سوی [illegible] میکنم
[illegible] کار او است [illegible] استغراق است و لهذا
[illegible] مخصوص [illegible] احکام [illegible] تعالی [illegible] طاعت او چسپ می شود
[illegible] (وَمَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ) یعنی و هر کسا فرمانی
[illegible] بس از [illegible] عبادت [illegible] عبادت
[illegible] وجاجات [illegible] باید و دست بردار
[illegible] عصیان [illegible] گناه است و هر [illegible] عذاب [illegible] واقع
[illegible] این آیت [illegible] تخصیص این
[illegible] صریح است [illegible] احکام [illegible]
[illegible] آیت [illegible] (فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا وَأَقَلُّ عَدَدًا) [illegible] و آن
[illegible] ناصری
[illegible] همه جمع [illegible] هیچ
[illegible] (فَإِنَّ لَهُ نَارَ جَهَنَّمَ) یعنی پس [illegible] (خَالِدِينَ فِيهَا أَبَدًا)
[illegible] دوزخ [illegible] هیچ کس از مددگاران [illegible] ایشان [illegible] دوزخ [illegible]
[illegible] ایشان [illegible] از دوزخ [illegible] زیرا که عصیان
[illegible] قابل شفاعت و عفو [illegible] لفظ من [illegible]
[illegible] عصیان و [illegible] دوزخ [illegible] است [illegible] همه
مجتمع [illegible] کثرت [illegible] نمی توانند [illegible] می توانند [illegible] در آمدن
دوزخ [illegible] ایشان از شفاعت [illegible] ایشان [illegible] معبودان
ایشان [illegible] معبودان و [illegible] خواهند
[illegible] دست [illegible] بسیار برای خود درست کرده گذاشته آمده ایم (حَتَّىٰ إِذَا رَأَوْا مَا يُوعَدُونَ)
[illegible] آتش دوزخ [illegible] خواهند [illegible] ایشان را وعده کرده میشود از بیزاری معبودان ایشان از ایشان
و عاجز و زبون شدن آنها و بار نیافتن آنها در مقام شفاعت [illegible] شامل شدن [illegible] عذاب دوزخ

(فَسَيَعْلَمُونَ مَنْ أَضْعَفُ نَاصِرًا) یعنی پس البته خواهند دانست که کیست ضعیف تر از روی مددگاران ایشان
که بزعم خود مددگاران قوی پیدا کرده بودند یا مسلمانان موحد که هیچ کس را مددگار خود نمی دانستند و تکیه بر کرم خاوند
خود می نمودند (وَأَقَلُّ عَدَدًا) یعنی و کیست کمتر از روی شمار آنها که هزاران [illegible] ساز خود ساخته بودند و در عم
خود لشکری برای خود ترتیب داده یا مسلمانان موحد که غیر از یک ذات پاک [illegible] مددگار [illegible]
را ندانسته و اگر کافران جن و آدمیان بشنوند این اقوال تو که [illegible] است [illegible] را
از اصل برهم میزند و طمع و توقع ایشان را از آنکه مدد [illegible] خدمت و کالت و سفارت از جنیان [illegible]
شده است و [illegible] از جنیان و آدمیان و جنیان باهم تعاون و تناصر داشتند [illegible]
[illegible] سلوک [illegible] طریق سلوک [illegible] اتباع [illegible] امثال جنیان خواهند [illegible]
خود هم اتباع [illegible] خدمت [illegible] [illegible] است که متوسلان
[illegible] متوسلان [illegible] خدمت [illegible] کامل [illegible] و مایوس [illegible] پسند کباری
این قدر [illegible] است [illegible] از [illegible] منتظر [illegible] از [illegible] خواهد شد
[illegible] (قُلْ إِنْ أَدْرِي) یعنی بگو من هیچ نمیدانم [illegible] (أَقَرِيبٌ مَا تُوعَدُونَ
أَمْ يَجْعَلُ لَهُ رَبِّي أَمَدًا) یعنی آیا نزدیک است آنچه وعده کرده می شود شمارا یا خواهد گردانید برای وی پروردگار من
[illegible] کلام [illegible] آن است که در ظاهر نظر حکمت الهی تقاضای قرب
می فرماید زیرا که بعد از استحقاق جزا در ایصال جزا تعجیل مناسب است اما حکمت خفیه الهیه شاید مقتضی تاخر شده
باشد زیرا که [illegible] نوع انسان در دنیا باقی است برای گذشتگان [illegible] انواع تقرب الی الله یا الی غیر الله امداد
و اعانت می نمایند و هرچه در مقدور آنها است درین باب خرج می کنند چون این همه سعی و تلاش ایشان
تمام شود آنگاه ایصال جزا برای الزام حجت و اظهار عجز و ضعف مددگاران ایشان انسب و اولی است
پس قرب موعود بنظر بقای اجل هر فرد که وقت موت او [illegible] است و از عمر دنیا فارغ می گردد محتمل
است و تاخیر موعود [illegible] فصل جزا بنظر بقای اجل تمام نوع و انقطاع [illegible] تمیع افراد نوع و انتقال ارواح
افراد نوع قاطبة بسوی آخرت نیز محتمل است و در حقیقت هردو صورت قرب [illegible] است بعد از موت
هریک را غلط فهمی و خطای خود معلوم خواهد شد و عند الفصل والقضا عجز و ضعف [illegible] خواهد گشت و
بیزاری از آنها بکلی بریده خواهد شد پس ابتدای ظهور موعودات اخروی بر نزدیک است و انتهای آن بعید
دور و هر تقدیر عجبی نیست که اگر من مقدار اجل هر کس را ندانم و موافق آن حکم [illegible] موعودات اخروی
در حق او نکنم یا مقدار بقای نوع انسانی را ندانم زیرا که من عالم غیب [illegible] این علم میکنم چنانچه
سابق ازین معبودان شما از جنیان میکردند بلکه پروردگار من (عَالِمُ الْغَيْبِ) است دیگری را این علم حاصل نیست
زیرا که غیب نام چیزی است که از ادراک حواس ظاهره و باطنه غائب باشد نه حاضر و مشاهد و بدون دریافت شود و اسباب

وعلامات آن نیز [illegible] ن و کار آن در نیابد تا مداهمت و استدلال دریافته شود و این غیب مختلف می باشد
پیش کور مادر[زاد] عالم الوان غیب است و عالم اصوات و نغمات و الحان شهادت و پیش عنین لذت
جماع غیب است و پیش [illegible] عالم گرسنگی و تشنگی غیب است و دوزخ و بهشت شهادت و لهذا
این قسم را غیب اضا[فی] [illegible] نسبت بهمه مخلوقات غائب است غیب مطلق است مثل وقت
آمدن قیامت و احکام کونیه [illegible] هر روز و در هر تربت و مثل حقائق ذات و صفات او تعالی
حالا بیان التفصیل دان قسم را غیب خاص او تعالی می نامند (فَلَا يُظْهِرُ عَلٰى غَيْبِهٖٓ اَحَدًا) یعنی پس مطلع
نمی کند بر غیب خاص خود هیچ کس را بوجهی که رفع التباس و اشتباه و خطا کلی در آن اطلاع حاصل شود و احتمال
خطا و اشتباه اصلا نماند و همین اطلاع بر وجهی که [illegible] است که او را اظهار شخصی بر غیب توان گفت بخلاف اطلاع
منجمین و اطبا و کاهنان و رمالان و معبرین و فال بینان که علم ایشان ببعض حوادث کونیه از راه استدلال باسباب
و علامات ظنیه یا اخبار مخبرین الصدق و [illegible] جنیان و شیاطین خبیثه و وهمی مباشد [illegible] و اولیا را هر چند علم
الهامی یقینی به بعض حقائق ذات و صفات یا وقائع کونیه حاصل میشود اما التباس و اشتباه بجمیع الوجوه از آن مرتفع
نمیگردد تا اظهار ایشان بر غیب و استیلا بر آن متحقق گردد زیرا که اظهار غیب بر ایشان و انعکاس صورت
غیبیه در آینه دل ایشان است و لهذا انکشاف عام بآن متحقق نمی شود و خود هم در تحصیل یقین بآن و اعتماد
بر آن محتاج شده اند بکتاب و سنت که اقسام وحی اند متبوع پس اظهار بر غیب هیچ کس را نمیدهد
(اِلَّا مَنِ ارْتَضٰى مِنْ رَّسُوْلٍ) یعنی مگر کسی را که پسند کرده و آن کس رسول میباشد خواه از جنس ملک
باشد مثل حضرت جبرئیل علیه السلام و خواه از جنس بشر مثل حضرت محمد و موسی و عیسی علیهم الصلوات
والتسلیمات که او را اظهار بر بعضی از غیوب خاصه خود می فرماید تا آن غیوب را بمکلفین برساند و تلبیس و اشتباه را
از وی بکلی دفع می نماید تا احتمال خطا و نارسیدن اصلا پیرامون آن نگردد و عامه مکلفین که بدیدن معجزه تصدیق رسول
بشری نموده باشند در روی [illegible] در آن اعتماد نموده در خطا نیفتند و راه حق گم نکنند و لهذا او را در انزال وحی احتیاط
بلیغ بکار می برد (فَاِنَّهٗ يَسْلُكُ) یعنی پس تحقیق پر و نگاهبان روانه میکند و معین میسازد (مِنْۢ بَيْنِ يَدَيْهِ) یعنی از
پیش [illegible] آن رسول خواه رسول ملکی باشد خواه رسول بشری و پیش روی است او قوت فکریه و قوت
وهمیه و قوت خیالیه او است و طبائع و عادات و اخلاق حاضرة الوقت او (وَمِنْ خَلْفِهٖ) یعنی و از پس پشت
آن رسول خواه ملکی باشد خواه بشری و پس پشت او علوم مخزونه در حافظه او است و طبائع و عادات
و اخلاق متروکه او (رَصَدًا) یعنی چوکیداران را از جنس ملائکه تا در وقت آوردن وحی گرفتن آن قوت فکریه و وهمیه
و خیالیه او را رخصت کردن ندهند و مقتضای طبیعت و عادت و خلق او را بند کنند تا باحکام وحی نیامیزد و این
محافظت و چوکیداری از پیش روی است او است و علوم مخزونه او و عادات و اخلاق متروکه او را از آمیختن
بوحی ممانعت نمایند و این محافظت و چوکیداری از پس پشت او است پس رسول را در وقت تلقف

وحی را مانند آن معطل القوی می سازند که هیچ قوت او بوجهی در ان دخل نتواند کرد برخلاف اولیا و عرفا که این احتیاط و چوکیداری در حالت اطلاع ایشان بر غیب نمی شود قوای ایشان از فکر و وهم و خیال و متخیله و ذاکره و طبائع و عادات و اخلاق موجود می مانند که ایشان همه در کار خود مشغول می باشند و هر چند رسول ملکی را اکثر این امور از پیش چوکیداری مستغنی است اما بار احتیاطا از بعض امور مثل [illegible] بی آنچه که اقتضای آن با کمال منظور و مقتضای حکمت بایست اورا نیز چوکیداری نموده را [illegible] ابن عباس رض روایت نموده اند که حضرت جبرئیل علیه السلام [illegible] الا [illegible] [illegible] فرشته های دیگر هم برای محافظت وحی می بودند و چون سوره انعام را آورد [illegible] هفتاد هزار فرشته برای محافظت این سوره بودند و تخصیص این سوره برای احتیاط از ان جهت بود که این سوره [illegible] اکثرها یک دفعه نازل شده بر قدر رشتی محفوظ بسیار مانند [illegible] ابطال اقسام وحی شیطانی نیز بطریق رد و ابطال مذکور است و بعض کلمات کفر بطریق نقل از زبان حضرت خلیل علیه السلام حکایت فرموده اند واحضرت جبرئیل را علیه السلام آن وساوس شیطانی و آن کلمات کفر [illegible] از حافظه بار روند و نقصانی در قدر وحی لازم آید و درین جا اشکالی است قوی حاصلش آنکه چون رسول علیه السلام را بر بعض عیوب خاصه اطلاع داد و مفهوم رسول مقتضای آن می کند که آن عیوب خاصه را به [illegible] ان رساند پس [illegible] رسول در است تا لغو و مخالف واقع افتاد و دیگر این همه احتیاط در واسطه اولی در حق کی رسول ملکی نیز است ممکن است داگر در واسطه دوم که رسول بشری است نیز این احتیاط مرعی باشد پس مبالغه در وسائط دیگر مثل صحابه و تابعین و معاصران نیز مرعی باشد تا خطا در نقل الفاظ و فهم معانی واقع نشود جواب این اشکال آن است که اظهار بر غیب خاص در حق رسول ملکی و رسول بشری است [illegible] مکلفین پس بسبب تصدیق معجزه عام ایشان [illegible] استدلالی میشود نه از قبیل اطلاع بر غیب پس تخصیص رسول در است تا موافق واقع است وقد [illegible] و رعایت احتیاط در انزال وحی تا جائی است که بتابعین آن [illegible] تواتر از رسول واقع شود و چون رسول بعهده تواتر رسانید دیگر از استتار و تلبیس مامون گشت و عصمت [illegible] است من حیث المجموع از [illegible] مراد در کار است نه عصمت هر هر فرد و رسول دوم که بشری است هنوز در وسط مراتب غیب واقع است زیرا که بعد از وصول [illegible] از غیب بشهادت نا بجای دو عام مکلفین را وصول وحی بالمحسوس و مشاهد نگشته در مراتب [illegible] دل چه قسم جائز باشد که احتمال اختلاط علوم مخترعه و مشتبهات فکر و خیال [illegible] و عادت در مرتبه است آری بعد از انکه او بعهده تواتر رسانید طشت از بام افتاد و احتیاط مستغنی عنه گشت چنانچه می فرماید (لیعلم) یعنی تا آنکه [illegible] ورودگی من ولام درین جا بمعنی حتی است زیرا که در میان غرض و غایت مناسبت قویه است لفظ [illegible] استعاره کردن جائز است و ازین است که لفظ حتی را که موضوع برای غایت است در مقام تعیین و بیان غرض اکثر استعمال میکنند و لام را که موضوع برای غرض است در مقام بیان غایت [illegible] اکتفا استعمال کرده اند فی مثل

للدر الصيت وابنوا المحراب [illegible] فالتقطه آل فرعون ليكون لهم عدوا و حزنا وحاصل كلام آنکه این احاطه

و [illegible] سبیلی [illegible] حق تعالی پروردگار من که باشهای واقعه عالی و قوعها محاسن میگردد و تحقق پذیرد

[illegible] ان قد ابلغوا رسالات ربهم [illegible] بانکه تبلیغ رسانیدند آن رسول ملکی و رسول بشری و جوکیداران همه پیغامهای پروردگار

[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] رسول در کلام ایشان برای همین است که اثر

[illegible] [illegible] [illegible] ملکی و بشری [illegible] جوکیداران [illegible] باشد که حامل نفع رسول

شود مثل جوانان [illegible] [illegible] آن یک کس [illegible] [illegible] اینجا روی

[illegible] [illegible] مشهود [illegible] [illegible] آن جوانان [illegible] ایشان منسوب میگا

(آیات بسم الله الرحیم) [illegible] واحاط بما لديهم [illegible] است [illegible] روایت آنچه در باب ایشان است از علوم مخزونه

و اسرار و صفات و احکام وحی و احاطه او تعالی مخصوص [illegible] رسول [illegible] چوکیداران وحی [illegible] است

تبع [illegible] ذهبیه و نار حیه [illegible] كل شيء عددا یعنی و اگر [illegible] است [illegible] موجی امواج

دریا و ریگ بیابان و برگ درختان [illegible] [illegible] است که [illegible] اقوال

رسول [illegible] چوکیداران وحی [illegible] است که صاحب کشاف [illegible] مذهب اعتزال [illegible]

این [illegible] [illegible] طائفه [illegible] کرامات [illegible] اولیاء در تحقیق فامسو [illegible] رسل لها

[illegible] قال [illegible] این حرف [illegible] است نفی اطلاع [illegible] غیب

[illegible] [illegible] حاصل شود [illegible] غیب [illegible] پیدا آمده [illegible]

[illegible] بر غیب [illegible] [illegible] اظهار [illegible] غیب [illegible] یکبار از نص

آن [illegible] اگر [illegible] حاصل است اما اظهار غیب [illegible] واقع است

چنانچه [illegible] حضرت موسی [illegible] الصلوة والسلام [illegible] قصص منصوص است که انا رادوه الیك

وجاعلوه من المرسلین لهذا [illegible] اهل سنت [illegible] فرق [illegible] غیب و اظهار غیب

بر شخص [illegible] میگویند که مراد [illegible] غیب درین آیت [illegible] عام [illegible] نمی باشد

و اگر از غیب معانی غیب [illegible] باشد لازم آید که [illegible] حضرت [illegible] اطلاع [illegible] حاصل

شود زیراکه در آیت [illegible] علم غیب بر لفظ رسول [illegible] است آری اطلاع بر احکام

شرعیه جدیده [illegible] رسول است [illegible] ایشان گفته اند که حصر [illegible] اصالت

است یعنی بالاصالت اطلاع بر غیب خاصه پیغمبران است و [illegible] اطلاع بر غیب بطریق وراثت و تبعیت

حاصل میشود [illegible] است و [illegible] بالاصالت باشد و نفی آن جز از انچه

[illegible] تبعیت و وراثت [illegible] است [illegible] و بعضی از علمای مفسرین

اهل سنت گفته اند که مراد از غیب لوح محفوظ است و اطلاع بر لوح هیچ کس را سوای پیغمبران حاصل نمی شود

لیکن درین کلام خلل‌ها است زیرا که اول اطلاع بر لوح به معنی مطالعه آن لوح و نقوش آن [illegible] صحیح مروی نیست
که پیغمبری را بوده باشد بلکه در اخبار صحیحه اختصاص این امر بحضرت اسرافیل علیه السلام مروی و ثابت شده است و حضرت
اسرافیل رسول نیستند دوم آنکه مراد از اطلاع بر لوح اطلاع بر موجودات نفس الامر است [illegible] قبل از ظهور
آن موجودات در خارج حاصل شود خواه بمطالعهٔ نقوش لوح باشد یا بی مطالعه [illegible] اطلاع بر کتاب اطلاع
بر مضامین مرقومه در آن کتاب میشود [illegible] دیدن نقوش و این معنی [illegible] دیدن و نه دیدن برابر شد
سوم آنکه اطلاع بر لوح محفوظ [illegible] دیدن نقوش [illegible] جزء اعم مدلول است پس اختصاص و حصر هیچ
نخواهد شد و معهذا احتمال غیب بر لوح محفوظ نامناسب با سیاق و سباق آیت اصلا مناسب نمی افتد فالوجه ما تقدم فی التفسیر *

(سورهٔ مزمل) مکی است بیست آیت و وجه ربط این سوره با سورة الجن آنست که در آن سوره مذکور
است که فوج از جنیان قرآن مجید را از آنحضرت علیه السلام شنیده هدایت یاب شدند و ضروریات عقاید ذات و صفات
الهی و اسلام مکلفین بدو قسم که صالح و طالح اند و تفاوت مآل هر یک از آنها از عبارت قرآن فهمیدند بدون آنکه
با مواجهه آنحضرت علیه السلام نشستند و سوال و تفتیش کنند معلوم نمودند و باور کردند پس درین سوره آنحضرت را
علیه السلام امر شد که وقت شب در ساعتی که آدمیان حاضر نباشند می باید که بتلاوت قرآن مشغول شوید و الفاظ و حروف
آن را بجهر و آواز بلند روشن بخوانید تا عالم غیب ازین کلام ارشاد نظام بهره بردارند چنانچه روز [illegible] آدمیان ازان
منتفع میشوند پس شمار امنصب رسالت ثقلین حاصل گردد و تقسیم اوقات [illegible] این کلام بایشان و جمیع مقرر ساخته اید
که حاقت آدمیان را که ظهور و نمود دارند در وقت ظهور و نمود که روز است این کلام بگوش رسانید و حاقت جنیان را
که اختفا و پرده‌پوشی دارند در وقت اختفا و پردهٔ تاریکی که شب است این کلام شنوانید زیرا که حضور جنیان
و انتشار آنها بیشتر در شب می باشد و حضور آدمیان و انتشار آنها بیشتر در روز [illegible] نیز دران سوره مذکور
فرموده اند که کافران در وقت نماز و تلاوت قرآن مجید آن حضرت را علیه السلام بسبب ازدحام و هجوم و شور و شغب
تشویش کلی میدادند که لما قام عبدالله یدعوه کادوا یکونون علیه لبدا و فوت عبادت و تلاوت که باعث حلاوت
مناجات و ترقی درجات قرب است بسبب ازدحام آنها متحقق میشد لاجرم درین سوره از وقتی نشان
داده‌اند که کافران و فاسقان بلکه اکثر آدمیان دران وقت در خواب غفلت مرده وار افتاده می مانند و اصلا
تشویش ایشان دران وقت رو نمیدهد و معهذا در مضامین مفرده این هر دو سوره و الفاظ مستعمله نیز مناسبت
حاصل است درینجا شگافتن آسمان روز قیامت مذکور است و در انجا [illegible] و چوکیداری آسمان در دنیا
درینجا امر بذکر خدا فرموده اند واذکر اسم ربک و در انجا نکوهش کسیکه از ذکر خدا روگردان شود ارشاد
نموده و من یعرض عن ذکر ربه یسلکه عذابا صعدا درینجا قصور علم و قدرت بنی آدم باین عبارت ارشاد شده
که علم ان لن تحصوه و در انجا کمال علم و قدرت الهی باین عبارت ادا شده که واحاط بما لدیهم واحصی کل شیء عددا
الی غیر ذلک من المناسبات التی تتضح بعد التأمل و این سوره را بسورهٔ مزمل از انجهت نامیده اند که درین

سورة لو ... خرده پوش ... آن بیان فرموده اند پس این سوره سوره کسی است که فرزند درویشان بپوشد وخود در گلیم ... کند ... در لغت عرب کسی را گویند که جامه فراخی را بر خود پیچیده باشد و آن حضرت را معمول بود که گلیمی ... وقت طولانی برای برخاستن شب مهیا کرده گذاشته بودند چون برای نماز تهجد ... آن گلیم را بر خود می پیچیدند تا از سردی هوا هم محافظت شود و ... پیچیدن ... صورت ... پس این گلیم را که برای عبادت مقرر بود ... پیچیدن گویا اشاره میشد ... این کار را بر ذمه خود گرفتیم چنانچه بستن ... ملاح ... سپاهی گری ... مردانگی ... ارشاد شد که این جامه ... است ... آوردن این ... است ... شب ... تلاوت قرآن ... روز طاعت ... تمام ... و ... را ... حق باشم ... صحبت ... آنها ... مشکل است ... آن حضرت را درین سوره بمزمل خطاب فرموده اند ... این کار ... پیچیدن این جامه ... گرفت چنانچه کسی را که ... ملاح ... میگوید که ای ملاح ... پوشیدی ... دنی ... پوشیدن ... اگر ... پوشیدی ... گرفتم ... ملاح پوش ... اسم ... شده ازین کار ... ازین

* بسم الله الرحمن الرحیم *

(یا ایها المزمل) ... این جامه ... کار آورده ... خواب شب ... در شغل عبادت بگذار (قم اللیل) یعنی ... (الا قلیلا) یعنی مگر اندکی از شب ... مرض ... سفر است ... آن ایام ... مشقت ... و قتال کفار و اصلاح ذات البین و تحقیق ... مظلومی ... شب در نوبت ... که در ... ساقط میگردد ... شغل ... هم ساقط میشود اگر ... آن حضرت ... و در سال ... نماز تهجد ... میگذارند ... محتمل است که الا قلیلا استثنا از ... محذوف ... از لیل یعنی قم فی صلوة اللیل فی جمیع ... الا زمانا قلیلا هو زمان ... فلا باس ... که این استادن ... شب بسیار اندک ... زیرا که عمل ... (نصفه) یعنی نیم شب ... شب ... شب ... روز است در ان ایام ... وچهارم

و چهارم حصه شب را که هم آن شبی است در خواص و تاثیرات پس مجاهده این قدر [illegible] تمام دور روز و شب در روح باقی خواهد ماند و کیفیت حضور و مناجات متکیف خواهد ماند و قرب معنوی [illegible] حاصل خواهد بود مشابه آنکه شخصی را محبوب و مطلوب خود در تمام روز و شب بقدر دو [illegible] مکالمه و ملاطفه دست دهد که لذت آن را در تمام پاس شب و روز فراموش نمیکند [illegible] و اگر ساعتی یا لمحه [illegible] این معنی دست دهد تعطش زائد و بی قراری [illegible] مفید [illegible] افتد و بنا بر این پاس نوشیدن آب قلیل در وقت [illegible] در وقت گرسنگی شد
(او انقص منه قليلا) یعنی یا کم کن از نیم شب اندکی تا ثلث حصه شب آید اگر موسم موسم زمستان [illegible] شب بسیار دراز [illegible] سوم حصه آن قریب بربع دوره تامه شب و روز میگردد (او زد عليه) یعنی [illegible] بر نیم شب اندکی [illegible] شب آید اگر موسم موسم تابستان باشد [illegible] شب بسیار کوتاه [illegible] حصه شب قریب بربع دوره تامه شب و روز میگردد و محتمل است که این مختار کردن برای مراعات [illegible] کسانی باشد تا اگر قوت کامل [illegible] باشد از نیم زیاده کند و اگر [illegible] باشد بر نیم شب اکتفا نماید و اگر [illegible] بسیار ضعیف [illegible] سوم حصه [illegible] زیرا که [illegible] عادت [illegible] عرب در [illegible] است چنانچه [illegible] در مقدمه [illegible] است که [illegible] وقت ادای [illegible] نماز را ترک نماید [illegible] وقت [illegible] بجای [illegible] [illegible] بر آنها با کمال خواندن قرآن [illegible] و نیز وارد است که لا تماوا والليل یعنی بمال خاطر [illegible] شب بیداری [illegible] عبادت ملال [illegible] و بعض از مفسرین [illegible] کرده اند که [illegible] است که نصف حقیقی شب را معلوم کردن و آن مقدار را بی کم و زیاده مشغول نماز و مناجات [illegible] است [illegible] جائیکه آلات ساعت شناسی موجود باشد پس گویا چنین می فرماید که [illegible] شب را [illegible] طالب [illegible] واست اما [illegible] نصف شب [illegible] المحیص معلوم [illegible] توسیع کرده شد که اگر اندکی کم و زیاده شود مضایقه [illegible] معلوم [illegible] است [illegible] و چون از بیان مقدار [illegible] فارغ شدند حالا [illegible] که [illegible] [illegible] ورتل القران ترتیلا [illegible] در لغت روشن [illegible] و در شرع [illegible] قرآن [illegible] است [illegible] تا مل [illegible] ادای [illegible] حروف که بجای [illegible] کلام الهی [illegible] اشباع حرکات [illegible] ضمه [illegible] نشود چهارم آواز [illegible] کردن قرآن [illegible] از کیفیات مطالب در دل پیدا کند مثل شوق و ذوق و خوف و بیم [illegible] صوت [illegible] کردن

تا تأثیر مطلوب زود حاصل [illegible] اگر چون مضمون با آواز خوش مقرون [illegible] شود [illegible] از روح آن آواز جذب قوی زود اثر
آن مضمون بر روح [illegible] اند که هر گاه در سامع کیفیت [illegible] مناسب منظور افتد آن دو را با دو وای
[illegible] آن [illegible] عذاب طیوب است همراه آن [illegible] آن دو را نیز بسرعت جذب
تواند کرد [illegible] کیفیت [illegible] منظور افتد آن دو را بالبشریه آمیخته باید داد که
[illegible] مانع آن کرب سبب رعایت شد و مد عظمت کلام و جلالت
آن [illegible] در قرآن امر مخوف تر ماند [illegible] بشنود و توقف کند و از
[illegible] پناه گیرد [illegible] مطلوب [illegible] مقصود [illegible] بشنود و توقف کند و از [illegible] آن مطلب را برای خود بخواهد و اگر در قرآن
[illegible] باز کردن فرموده اند توقف کند [illegible] ذکر [illegible] یکبار بر زبان راند و این [illegible] ذات چیز را در
[illegible] برای یک چیز [illegible] همان است [illegible] چیزی خود را
[illegible] تلاوت قرآن [illegible] عبد الله بن مسعود
[illegible] کرده اند که لا تنثروه نثر الدقل ولا تهذوه [illegible]
ولیکن همه [illegible] از زبان [illegible] قرآن [illegible]
خواندن [illegible] قرآن [illegible] قرآن [illegible] خود را
[illegible] آخر سوره [illegible] خواهد رسید [illegible] ام سلمه رض سؤال کردند
که آن حضرت صلعم قرآن را چه قسم میخواند [illegible] فرمودند [illegible] مالک نیز از آن
حضرت صلعم [illegible] قراءة قرآن نقل نموده [illegible] ابن عباس رض [illegible] است که شبی از
شبها آنحضرت صلعم همین آیت را [illegible] فرمودند تا آنکه صبح شد و آن آیت این است که ان
تعذبهم فانهم عبادك و ان تغفر لهم فانك انت العزیز الحکیم [illegible] گفته اند [illegible] تدبر در قراءة قرآن
آن است که در هر خطاب و هر قصه [illegible] مطلب [illegible] و اعلای مرتبه تدبر آن است که متکلم صفات و افعال
او را در ان مشاهده نماید و واسطه آن است که این کلام را از حضرت حق تعالی بلا واسطه بشنود و در اینجا
باید دانست که سلوک الی الله عبارت از طلب حضور او است [illegible] وجود چون او تعالی از [illegible] ولوازم
آن پاک است حضور او یکی از سه طریق می تواند شد اول [illegible] که آن را در عرف شرع ذکر گویند و اصطلاح
اهل سلوک مراقبه و تفکر [illegible] نامند دوم ذکر سوم تلاوت کلام او تعالی و چون طریق اول نیز در حقیقت ذکر و یاد قلبی
است [illegible] ذکر را شامل آن طریق نیز دارند و طریق [illegible] منحصر در دو امر اعتقاد کنند ذکر و تلاوت
[illegible] لفظی که دال بر ذات او تعالی باشد موجب
[illegible] ذکر که شامل لسانی و قلبی است پس [illegible] استحضار
التفات مدرکه بسوی او تعالی است چون ذات او تعالی ملتفت الیه شد حاضر شد و هرگاه دوام این استحضار
بهم رسد که هم [illegible] و هم [illegible] نشین [illegible] کند صفات او تعالی بر صفات بشریت غالب آید و افعال او تعالی حاکم

بر انفعال عبد شوند چنانچه در حدیث شریف وارد است که لایزال عبدی یتقرب الیَّ بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع بی وبصره الذی یبصر بی ویده التی یبطش بها و [illegible] شیء بها لیکن این طریق تقرب خاص بذات او تعالی است اگر کسی خواهد که باین طریق یکی از [illegible] قابت قرب [illegible] لمه [illegible] مطرود نیست و [illegible] آن است که درین نوع تقرب متقرب الیه را [illegible] حافظه عالی باذکار قلبیه و لسانیه ذاکرین باوصف تخالف [illegible] و از مده مدارک [illegible] اوم کند دوم قوت نزدیک شدن و دو [illegible] او در آمدن و آن را پر کر [illegible] عرف شرع آن را دنو وتدلی ونزول وقرب خوانند و این هردو صفت خاصه ذات پاک او تعالی است هیچ مخلوق را حاصل نیست آری بعضی کفره در حق بعضی از معبودان خود و بعضی پیرپرستان از زمرهٔ مسلمین در حق پیران خود اول را ثابت میکنند و دوم نیز [illegible] احتیاج بهمین اعتقاد با آنها استعانت می نمایند اما مطرود نمی باشند در حقیقت در اشتباه واقع شده اند که بیان آن اشاره [illegible] این مقام احتیاج است و بهمین دوام کارخانهٔ سلوک تمام می شود و الا ممکن نبود که بنده بار ب نزدیک شود و بسوی او این دوام اشاره می فرماید حدیث صحیحی که محدثین آن را در صدر کتاب السلوک والتقرب الی الله وارد می کنند وهو قوله علیه السلام حکایة عن الله تعالی انا عند ظن عبدی بی وانا معه اذا ذکرنی و در حدیث شریف صحیح دیگر که آن نیز سر دفتر کتب سلوک محدثین است وهو قوله من تقرب الیَّ شبرا تقربت الیه ذراعا ومن تقرب الیَّ ذراعا تقربت منه باعا ومن اتانی یمشی اتیته هرولة پس خاصهٔ ذات حضرت حق است عز شانه که بسوی یاد کنندهٔ خود نزول می فرماید و نزدیک می شود و مدرکهٔ او را پر می کند و بر لطائف خمسهٔ باطنه او مستولی می گردد و باین تدلی واقعی حقیقی نکهت روح در روح آدمی گیرد و نسبتی که روح را با بدن است این تدلی را با روح او بهم میرسد و دیگر مخلوقات هر چند ارواح عالیات باشند اول علم محیط ندارند که هر ذکر هر ذاکر را خبر شوند دوم استیلای دائمی بر روح ذاکر نمی توانند کرد که یشغلهم شان عن شان و او تعالی لا یشغله شان عن شان و اما تلاوت کلام او تعالی پس از آن جهت موجب قرب او تعالی می شود که الفاظ آن کلام دلالت می کند بر معانی آن و آن معانی مدلی در علم او تعالی خلعت کلام نفسی پوشیده صفتی از صفات ذاتیهٔ او گشته بودند پس آن الفاظ صفتی را از صفات ذاتیه او تعالی نزدیک مدرکهٔ تالی می سازند و بنوعی از امتزاج [illegible] آن صفت ذاتیه صفت تالی می گردد زیرا که آن معانی مرتبه در مدرکهٔ او قیام می نمایند چنانچه آن الفاظ [illegible] بهمین نوع می شوند و این نوع تقرب خاص بذات حضرت حق تعالی نیست بلکه نسبت هر صاحب کلام تو [illegible] کلام او [illegible] تمام معانی کلام او در ذهن علی سبیل الدوام موجب این نوع قرب میشود و بعضی از آثار نفس متکلم در خود [illegible] ترشح میکند چنانچه در خواندن مثنوی و دیگر ملفوظات و منظومات اولیا بلکه اشعار عوام و فساق نیز آثار و کیفیات نفوس آنها ترشح مینماید ان خیرا فخیر وان شرا فشر فرق این است که در خواندن کلام دیگران همان کیفیات نفسانیه که در وقت کلام ظهور کرده بودند منتقل میشوند و پس در خواندن کلام الهی همه آن کیفیات دنو و قرب

[illegible] میرسد [illegible] تعالی عالم محیط دارد و قدرت دنو و تدلی و قرب نیز پس آنچه در حق ذاکرین منزولیل می فرماید
در حق تالیان [illegible] نزول میدارد و لهذا از قبیل کلام الله را مقدم بر ذکر درین سوره آورده اند دیگر آیت
[illegible] آیات [illegible] از [illegible] نیست [illegible] معلوم میشود پس تلاوت قرآن هم خواند ذکر
[illegible] آیه و تمسک [illegible] او تعالی نقد و قست
[illegible] تلاوت [illegible] الفاظ قرآن از [illegible] نحو و صرف و معانی و بیان و
بدایع [illegible] است بعد دیری حاصل میشود بخلاف الفاظ
ذکر [illegible] محتاج [illegible] از [illegible] شد هر قول حضرت سلطان المشائخ نظام الدین
[illegible] است [illegible] ل تر است [illegible] کرده و کرر او صول
[illegible] الشریعه
[illegible] و آن آن [illegible] که ایشان [illegible]
[illegible] گوش [illegible] از [illegible] ول وحی را
[illegible] رسیدن یعنی باخبر [illegible] کشیده بود هر
[illegible] آن است که نزول وحی بطریق
[illegible] آ [illegible] و نغمه [illegible] و تواتر [illegible] بخورد
[illegible] میشد و چون بار دیگر [illegible] کلام را تلاوت می نماید [illegible]
[illegible] بار دوم [illegible] و بار سوم [illegible] و چهارم [illegible] تا آنکه [illegible] آن [illegible]
و کلفت [illegible] فائده [illegible] تعلیل [illegible]
[illegible] تحصیل [illegible] است که تو [illegible] را که [illegible]
[illegible] نزول [illegible] و آن
[illegible] شد [illegible] گران [illegible] قرآن [illegible] حضرت علیه
[illegible] صدائی [illegible] آواز [illegible] صوت [illegible] مخارج حروف [illegible]
[illegible] آن صدای [illegible] آنحضرت [illegible] بکلی ازین
[illegible] میگذشت [illegible] شبه [illegible] بموی و دماغ
[illegible] قوت [illegible] است [illegible] پیدا می شد [illegible]
مبارک [illegible] می افتاد [illegible] طاری [illegible] چنانچه [illegible]
[illegible] ام [illegible] عائشه [illegible] است [illegible] روز [illegible] وحی
[illegible] آ [illegible] قطرات عرق [illegible] نزول وحی اگر آنحضرت [illegible] بر جانوری [illegible]
[illegible]

[illegible] شتر یا اسپ سوار می بودند آن جانور می افتاد مگر یک ماده شتر ناصه آنحضرت [illegible] مقام واشت
دست و پای خود را خم کرده تکیه بر زمین نموده خود را از افتادن نگاه می داشت و باین امر [illegible] بود اگر در آن
وقت آن حضرت عم بر ران کسی اعتماد می فرمودند خوف شکستن ران [illegible] و چهره مبارک سرخ میشد
و نفس بلند میگشت بمرتبه که از دور مسموع میشد و دوم دریاد داشت [illegible] بود [illegible] مانند
نوشتن اوراق بایستی یاد داشت سوم در وقت [illegible] اجرا [illegible] باشند
و هر مضمون تازه را که در قرآن مجید می شنیدند نقل [illegible]
بایستی شنید چهارم در فهمیدن عجائب و دقائق مخفیهٔ قرآن و وجوه اعجاز آن که موقوف بر تعمق عقلی و [illegible]
است [illegible] استعانت تفضل الهی میسر نیست پنجم در تفریق اقسام قرآن از محکم و متشابه و ناسخ
و منسوخ و ظاهر و ماول و امتیاز هر قسم از قسم دیگر و استنباط احکام از هر قسم که بنهایت علم مشکل است
ششم در حق [illegible] نان [illegible] و کمال او نهایت شاق و گران است که عمل بر طبق آن بغیر توفیق و تائید هرگز ممکن
نیست گفته اند که در قرآن مجید ام [illegible] فرموده اند هم باطن [illegible] و نهایت عسیر است هفتم شنیدن آن
[illegible] بنهایت گران و دشوار بود [illegible] آید [illegible] که ایشان از شنیدن قرآن آن قدر به تر سیدند
که [illegible] شیر زبان [illegible] مذکور است که این قرآن فی اذانهم وقر و هو علیهم
عمی هشتم نزول قرآن [illegible] خیلی دشوار بود زیرا که در قرآن مجید [illegible] امور
[illegible] و تعریض و کنایه شان می [illegible] و حاضران بعد قرآن می فهمیدند و آنها
نصیحت [illegible] و دیگر سورها این حالات را مفصل بیان فرموده اند نهم [illegible] را
از [illegible] قرآن [illegible] است [illegible] عزیمت [illegible] این کلام [illegible] آغاز [illegible]
[illegible] این کلام [illegible] نهایت دشوار افتد دهم روز قیامت که
میزان اعمال [illegible] این کلام [illegible] مذکور است از [illegible]
تفسیرات آن است که بعضی از صوفیان قول ثقیل را مسئله توحید وجودی تفسیر کرده اند که فهمیدن آن بر عوام
نهایت دشوار است و گفته اند هو طور وراء طور العقل [illegible] شفاعت مطلقه که خاص بحضرت پیغمبر ما
است [illegible] شفاعت بر جمیع انبیا و مرسلین علم شان و گران [illegible] از آن پهلو تهی خواهند کرد
اگرچه این تفسیر از [illegible] نظر آیت سورهٔ [illegible] به نافلة لک عسی ان یبعثک ربک
مقاما محمودا وجه صحت دارد چون از بیان [illegible] قرآن [illegible] فارغ شدند حالا بیان [illegible] اصل
نماز تهجد توجه می فرمایند [illegible] آیت برای تعلیل است و حرف عطف را در میان تعلیلات
[illegible] زیرا که تعلیلات [illegible] که از کلام سابق مفهوم گشته پس
علت امر بترتیل قرآن القای قول ثقیل است و علت امر بقیام اللیل این است که (اِنَّ ناشِئَةَ اللَّیْلِ)

یعنی [illegible] اثی شود [illegible] بیرون در شب و باشی در الفت چیز نو پیدا و نو خاسته را گویند یقال [illegible] سعات
[illegible] ب [illegible] [illegible] ش [illegible] [illegible] بعنی مرخاسته [illegible] (هِیَ اَشَدُّ وَطْأً) یعنی همان است
سخت تر [illegible] [illegible] را [illegible] آن [illegible] اول آنکه بیداری شب [illegible] از قراءة
[illegible] [illegible] آن [illegible] و مموا [illegible] ب [illegible] را [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] شب [illegible] سکون و راحت و سکوت و خاموشی است
آدمی [illegible] [illegible] مانند حال الخصوص [illegible] و فرزندان
مرغوب [illegible] شده [illegible] راحت [illegible] وقت [illegible]
[illegible] اشدن توان [illegible] قائم می کند و
اگر موسم [illegible] موسم [illegible] است [illegible] آفت [illegible] آن راحتی حاصل
[illegible] آن موسم است [illegible] و در کار راحت
صرف [illegible] دوم آنکه [illegible] وقت [illegible]
است [illegible] و نور قرآن [illegible] جمع شده [illegible]
[illegible] نمی باید [illegible] در حدیث صحیح وارد است که
[illegible] یعنی ثلث اللیل الاخر [illegible] من الله عزوجل
[illegible] من یسألنی فاعطیه من یستغفرنی [illegible] حدیث صحیح وارد است
کرانی اللیل ساعة لا [illegible] مسلم یسأل الله تعالی خیرا من [illegible] الآخرة الا اعطاه [illegible] و
ذلك كل ليلة پس [illegible] در [illegible] نوکر [illegible] است [illegible]
و وقت [illegible] است [illegible] اگر [illegible] وقت [illegible] است [illegible] صاحب عرفت که
[illegible] از دست [illegible] حضرت [illegible]
جنید بغدادی قدس الله سره منقول است [illegible] وقت [illegible] جواب داد که
طالب [illegible] و [illegible] الاسرار [illegible] فی جوف اللیل [illegible] وقت را نزول و تجلی
[illegible] خاص فرموده [illegible] اصل از عالم [illegible] آلودگی بنجاسات دنیوی ذاتست
[illegible] عالم [illegible] و ظلمات [illegible] سبب [illegible] آلو [illegible] فرستاده واز ان عالم [illegible]
و انفصالی [illegible] اصل [illegible] دوست [illegible] بار دواسدن آن لذت
[illegible] می فرماید [illegible] عنایت و این نوازش
[illegible] می باید [illegible] حاصل [illegible] شبیه عالم طهارت و قدس باشد [illegible]
[illegible] عالم نیست مگر اینجا تفصیل این اجمال آنکه روز [illegible] اعمال حواس و اشتغال

و مرکات ما است فلر آ می مشوش و ممنو ز امور که به مناسبه و انتظام کارخانه [illegible] [illegible] حب مال و جاه

و [illegible] و فرز [illegible] آن [illegible] میگردد و کمال دوری از عالم پیدا میشود [illegible]

قوت روز [illegible] امتلای شکم [illegible] طعام [illegible] آب [illegible] غافل میگرددو [illegible] او را

مشوش می [illegible] [illegible] عدم ازوی [illegible]

[illegible] از طهارت [illegible]

عالم ارواح [illegible] [illegible] وعده [illegible] روز [illegible]

[illegible] و غفلت از [illegible] [illegible] بمراد [illegible] [illegible] [illegible] اصلی خود [illegible]

[illegible] (واقوم قیلا [illegible] و استوار

[illegible] اوقات

[illegible] شود [illegible]

[illegible] معطل [illegible]

[illegible] وقت [illegible] شعر [illegible]

[illegible] می آید چنانچه در حدیث شریف

وارد [illegible] صحیح [illegible] است که

[illegible] لازم بگیرید

[illegible] عبادت

[illegible] شهر [illegible] آسمان

[illegible] اعمال

[illegible] میشود [illegible] مشغول [illegible] اطوار

[illegible] حاصل میشود [illegible]

ومناسبات [illegible] میگردد و آن [illegible] ماند و این

رسوم [illegible] [illegible] تحصیل

این فوائد [illegible] اوقات [illegible] خلوص

[illegible] تر

[illegible] وقت [illegible] است [illegible] آن [illegible]

[illegible] مصاحبت [illegible] و هرگونه آرائی [illegible] اشراق [illegible]

میکان [illegible] [illegible] وقت و بعد از

بیان [illegible] اوقات [illegible]

از عصر تا غروب [illegible] ند و بعد از اشراق تا چاشت عبادات، مگر مثل عیادت بیماران و مشایعت
[illegible] راحت از مسلمانان و تعلیم طالبان علم و ارشاد قواعد سلوک راه خدا
[illegible] ار و اصلاح ذات البین و تدبیر مهمات تنها و قتال با کفار مشغول
[illegible] نفقه اهل و عیال می فرمودند که آن نیز نوعی از عبادات
است [illegible] ند و چون آفتاب برمیگشت [illegible] و طهارت
[illegible] مقام آرام [illegible] اذان ظهر میشد
[illegible] سنت و فرض ظهر مشغول میشدند و بعد از ظهر تا عصر باز مشغول [illegible] وقت
[illegible] بعد از ان [illegible] مستقبل [illegible] مشغول
ذکر [illegible] وقت [illegible] داخل میشد و باز نشستند اهل
[illegible] مال دنیا [illegible]
آن [illegible] بعد از ان خورد طعام
شام [illegible] زبان گرسنه [illegible]
[illegible] طهارت [illegible] بعد از نماز عشا و تراویح میگذاشتند
[illegible] رکعت نفل ادا نموده تسبیحات و تکبیرات و تحمیدات
[illegible] سورهٔ اخلاص و سورهٔ فاتحه و معوذتین
[illegible] است [illegible] استراحت می فرمودند [illegible] اوقات تجلی [illegible] مشاهدهٔ عظیم
[illegible] می فرمودند که [illegible]
عبادات [illegible] عظیم که در رفع حجاب [illegible] مؤثر
است [illegible] اشتغال به عبادات [illegible] معنی مدار
از ذکر [illegible] و همراه عبادت
خواه [illegible] آن و خواه [illegible] و خواه [illegible] خواه نفی و خواه
ماخفی و خواه [illegible] خواه اسم
ذات باشد یا اسم اشارت [illegible] با معنی [illegible] با نفس سالک و وقت
و حال او بیشتر باشد چنانچه [illegible] شیخ ابو النجیب سهروردی [illegible] قدس سره منقول است که هرگاه
طالبی [illegible] پیش ایشان آمد [illegible] فرمودند [illegible] بعد او را بحضور
خود [illegible] نام [illegible] را بروی میخواندند و نظر خود بر چهرهٔ آدمی [illegible] اگر یکی از اسمای الٰهیه او را
[illegible] پیدا میشد می فرمودند که فتح تو برین اسم خواهد بود و او را از کر آن اسم تلقین می نمودند و اگر

بهیچ یکی از این اشغال و انتشری در چهره و از عاجی پیدا نمی شد می فرمودند که راه ابرار [illegible] گر و بکار تجارت و زراعت و حرفت مشغول باش که استعداد سلوک راه قرب و جذب نداری و خواه [illegible] پروردگار محض تنها باشد یا در ضمن تهلیل که نفی و اثبات است یا در ضمن تسبیح و حمد و تکبیر [illegible] و اگر از [illegible] باشد و خواه کیفیت ذکر یک ضربی باشد خواه دو ضربی و سه ضربی و خواه با حبس نفس [illegible] بدون برزخ و خواه با برزخ و خواه سه رکنی و خواه هفت رکنی و خواه با اشغال [illegible] دق و محاربه و مراقبه و محاسبه و مواعظ و تعظیم و حرمت است و خواه بدو [illegible] صیات التی استنبطها الماهرون من اهل الطرائق و تعیین احدا شقین از این خصوصیات مذکوره منوط بصوابدید شیخ کامل شده است که بحسب حال هر مرید اصلح و انسب تعیین فرماید و از خصوصیتی بخصوصیتی نقل و تحویل کند چنانچه در آیت دیگر فرموده اند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون اهم المهمات آن است که هیچ کس در هیچ نفس غافل نباشد و [illegible] شغل و عمل از این یاد باز نماند [illegible] در آیت دیگر فرموده اند لا تلهیهم تجارة ولا بیع عن ذکر الله و اگر توقف آن باشد که بسبب شغلی و عملی از ذکر غافل شوند [illegible] پس آن شغل و عمل را از خود دور کنی (و تبتل الیه) یعنی و منقطع شو از همه چیز که [illegible] حتی [illegible] بسوی او [illegible] و یاد کردن او (تبتیلا) یعنی بطریق قطع کردن [illegible] آن عمل و آن شغل از طرف تو باختیار [illegible] آن عمل و آن شغل از طرف خود منقطع شدن بسا اوقات ظاهر و ناخوش رو میشود [illegible] علاقه [illegible] آقای تو باز ماند و منقطع شود [illegible] از [illegible] او و کسب نان و نفقه او منقطع [illegible] آورده اند [illegible] اول [illegible] که خطرات [illegible] خطرات ذکر [illegible] موجب [illegible] وقرب را [illegible] ذکر است که بسبب توجه مفرط [illegible] خطرات [illegible] فراغ خاطر شرط است [illegible] قوی چهارم موجب [illegible] و حدت و خوشامد و دیدن منکرات [illegible] محبت او تعالی را در دل می افزاید پس [illegible] از استعمال [illegible] است [illegible] تبتل و انقطاع از علائق [illegible] استغراق [illegible] میسر [illegible] شرطیست [illegible] و ارشاد و نصیحت و رعایت حقوق [illegible] عبادات [illegible] اهل حاجات و بر اقارب و تواضع [illegible] خلق و خدمت [illegible] کسب مال برای صدقات و انفاقات خیر و تعمیر مساجد و رباطات میشود و بعضی از فقها [illegible] ذکر اسم ربک را برادای تکبیر تحریمه

و بیان را بر رفع یقین [illegible] نموده اند زیرا که هر دو دست بر داشتن در اول نماز اشاره است بآنکه یقین از هر دو عالم
دست بر داشته [illegible] بعد ازان شدم و بعضی از صوفیه تبتل را بر نفی ماسوی الله و ثبت ذکر حمل نموده اند و
طریق آن [illegible] [illegible] بار [illegible] سر خود را به [illegible] چشمان خود را بند کند و زبان را ساکت دارد
زیرا که در [illegible] باید اما اولی افراط و بیدار ماندن اعتبار که و تقلیل طعام لازم شمرد که این هر دو را
در سلوک قلب وجو[illegible] طعام چون دل کم می کند و بیدار ماندن پس دل را می گدازد و شخص
را از مقصود خود گرداند [illegible] و در قوت احتیاط کند که از [illegible] حال باشد و ادای فرائض
و رواتب و ذکر دائم مشغول شود اما استقبال [illegible] و طهارت و حضور دل [illegible] اول [illegible] باید ذکر گوید تا آنکه حرکت
زبان ساقط شود و بی اختیار ذکر جاری گردد [illegible] ازان تخیل دل ذکر گوید تا آنکه حروف هم در میان نماند و محض معنی در
ذهن راسخ گردد و بعد ازان شمار منقطع شود و گرد حالی گردد از حالات [illegible] وقت محبت قویه حادث شود که ورا اصلا هوش
[illegible] نتواند ماند و غیبت از جمیع اشیا ظاهرا و باطنا رو آرد تا آنکه از [illegible] نفس خود [illegible] غالب شود این مرتبه قرب
[illegible] زبان [illegible] و ذکر نیز غیبت [illegible] محض شود [illegible] مذکور [illegible] است بعد ازان
[illegible] [illegible] خود [illegible] شود [illegible] است [illegible] خطاب
[illegible] زبان طالب و [illegible] و شهود [illegible] توان گفت و چون [illegible] [illegible] طرف [illegible]
[illegible] شبهه آن است که قسم علائق [illegible] بودن و [illegible] آنکه [illegible] است [illegible]
[illegible] [illegible] توجه صرف بحضرت مولی چه طور در حیز امکان باشد تا [illegible] آن
[illegible] می فرمایند که نظر [illegible] [illegible] و قطع علائق دنیوی و انقطاع علائق [illegible] [illegible] زیرا که
او تعالی رب المشرق والمغرب [illegible] مشرق [illegible] مغرب است و مشرق [illegible] [illegible] دنیوی
[illegible] است [illegible] [illegible] انقطاع [illegible] [illegible] است همین که نور آفتاب از مشرق برخاست
تاجر را [illegible] و دکان [illegible] آمد و کار دیگر [illegible] [illegible] نوکر را [illegible] بار آوردن خود مزارع را
[illegible] و مزرعه [illegible] [illegible] دختان [illegible] خود پدر را با فرزند و مادر را [illegible] غلام [illegible] را با
خود و پسر را با پدر [illegible] زن را شوهر خود و احکام [illegible] شدن گرفت مسافر اگر راه روی [illegible] و بیکاری
و [illegible] مدد و رسم معامله آغاز نهاد و کاسب را طمع کسب در دل جوش زد و سوداگر را [illegible] خرید [illegible] سرگردان
ساخت تا آنکه آفتاب [illegible] همه این علاقه [illegible] آهسته آهسته گسستن گرفت مردم از مزارع و دکاکین
و بازار و [illegible] از راه [illegible] [illegible] و آمدند و نوکران از در [illegible] بر گشتند [illegible] وقت [illegible] همه منقطع
گشت [illegible] علاقه اهل خانه و [illegible] چون از طعام و آب هم فارغ شدند با [illegible] خانه و خادمان هم علاقه [illegible] مگر با زن
و فرزند [illegible] فراش [illegible] غیر زن با هیچ کس علاقه [illegible] و چون بخواب رفتند آن علاقه [illegible] علاقه روح هم از
[illegible] منقطع گشت [illegible] حرکت اعضای خود هم باختیار روح نماند تا بچیز دیگر چه رسد پس در آن وقت شان

ربوبیت او تعالی را تماشا کن که هم این‌همه او را درویش و نیازمند میدارد و هم با هیچ چیز علاقه ندارد غیر خود را رنه و ام او فست عمر خود همین قسم بی اختیار را او با هیچ چیز علاقه ندارد زیرا که (لا اله الا هو) هیچ نیست معبود و تو را نگر ... مگر او که قطع علائق و اثبات علائق شانی از شیوه ربوبیت او است چون او را به بینی قطع علائق ... یگر ... فکر ... اندیشه است که (ع) خدا ... میر ... است مر کار توکل را * و بعضی از ... گفته ... است اگر چرا با وجود ربوبیت اسباب و وسائط ... و قطع علائق ... المشرق و المغرب

است که هم او را ظهور است را شیا هم بطون ... او را شیئیتی و اشیا را وجودی متصور نمی شد زیرا که لا اله الا هو هیچ موجود حقیقی بجز وی دیگری ثابت پس اگر ... نمی توانستند شد و اگر یکباره ظاهر ... موجود نمی توانستند شد ... ظهور را با بطون آمیخته است و چه ... بدون آفتاب نمی باشد و با آفتاب ... نمی باشد از آفتاب ... و وجود ... هر دو وجه دلیل است هم ... از ... و ... بطون ... اسباب ... او ... مستقل ... در ... او ... اسباب و وسائط ... ناظر ... تمثال ... چون اسباب و وسائط از میان رفت ... منقطع گشت ... پس ... کار ... و ... و ... گردان ... و بسبب گسستن علائق از خود ... در ... کلمه ... تعقیب ... است در این مقام برای اشارت است بآنکه بعد از قطع علائق ... فرصت انکار ... پس ... کشش زیرا که بعد از ... کدام مقام ... است ... قوی و آن آنست که توکل ... اهل این شان سه مرتبه است اول آنکه ... کار ... مانند اعتماد موکل بر وکیل که هم شفقت و خیرخواهی او را ... و هم قدرت او ... بکمال اعتقاد میکند و هم او را ... ضروریه ... آنکه ... اعتمادی حاصل شود که بچه را بر مادر خود است و این مرتبه اعلی است از مرتبه اول ... اعتماد خود می باشد و بار بار در ذهن ... می آید که این کار را ... آن ... است که من خود متوجه شوم بخلاف بچه که او را ... گردیده است و لهذا موکل تدبیر آن کار در ذهن خود میکند ... اسباب ... و ... اصلا در میان نباشد ... سوال هم نمی تواند کرد بخلاف مرتبه دوم که در این باب ... است و این مرتبه را حضرت خلیل صلوات الله علیه و سلامه داده بودند ... ایشان را در آتش ... حضرت جبرئیل علیه السلام آمدند و گفتند که از پروردگار خود ... کنید تا شما را از این ... نجات بخشد فرمودند حسبی من سوالی علمه بحالی پس در اینجا اول مراتب توکل را چرا باین قسم پیغمبر اولوالعزم نشان داد ... ازین مراتب ...

یعنی و ترک کن صحبت ایشان را اما ترک ایشان خوش نما که در وی سه چیز باشد اول آنکه بظاهر ترک کنی و بباطن
صحبت ایشان [illegible] مدان و اصلا [illegible] نباشی و از حال ایشان متفحص باشی که چه میکنند و چه میگویند و مرا بچه رنگ
رد میکنند دوم آنکه [illegible] شکایت [illegible] ایشان پیش کسی نکنی و عیوب ایشان را در مقام انتقام کسی
ظاهر نسازی و با ایشان [illegible] خلقی و بدزبانی نکنی سوم آنکه در نصیحت و خیرخواهی ایشان با وجود
مخالفت و بدانی تقصیر [illegible] ت و ارشاد ایشان بهر نوع که ممکن شود دریغ نفرمائی
علما گفته اند که تکمیل [illegible] باجمع [illegible] شرط هم فوت شود تکمیل نمی ماند و این امر خیلی دشوار
است و هر که سیرت مطهره آنحضرت صلعم را در کتب حدیث و سیر مطالعه نماید بالیقین بداند که آنچه آنحضرت
صلعم با منکران این راه بعمل آورده اند از حسن خلق و خیرخواهی هرگز مقدور بشر نیست و لهذا ببرکت این عمل اکثر
آنها اصلاح پذیر شدند و یقین کردند که این شخص را اصلا نفسانیت درمیان نیست هرچه میکند برای خدا میکند و بفرموده خدا میکند
چار و ناچار [illegible] تمکین کردند و تن بطاعت دادند و ربقه خدمت پوشیدند و اگر ترا بخاطر رسد که قطع علاقه و صبر بر ایذای زبانی
منکران و معاندان که مرا فرموده اند بر سر و چشم اما جماعه را از منکران این راه که بزبان حال و قال مردم را ازین
راه باز میدارند و بآسایش تن و راحت دنیا و لذات نفسانیه ترغیب میکنند اگر بدعای بد انتقام نکشم
این راه رائج نشود و [illegible] کس پیرامون مجاهده که بر نفس بسیار شاق است و بتسویل شیطانی آنها شاق تر
می نماید نگردد پس فائده بعثت من متحقق نشود و سعی من رایگان شود از انجماعه خود حکم انتقام کشی مرا باید داد
که بدعای بد ایشان را هلاک کنم زیرا که آنها مخل این راه اند نه فقط موذی من می فرماید که درین کار هم دخل
مکن بلکه این را بمن بسپار (وَذَرْنِي وَالْمُكَذِّبِينَ أُولِي النَّعْمَةِ) یعنی و بگذار مرا و منکران این راه را که صاحبان
عیش و تنعم و آسایش بدن اند و محبت عیش و آسایش ایشان را از مجاهده و قیام شب و بیداری آن
دوام دگر باز میدارد و مردم را بحال و قال خود بعیش و راحت ترغیب میکنند و در حق ایشان عرض مکن
و دعای بد منما زیرا که من مالک دو جهانم و چنانچه درین جهان بعضی از آدمیان میباشند که بکار مجاهده و ریاضت و کشیدن
رنج و مشقت مشغول شوند و چشم نازپرورده خود را در راه خدا بر باد دهند در آنجهان و در آن جهان نیز جماعه برای مجاهده
و رنج کشی و بالانوشی در کاراند اگر اینها نباشند مجاهده و رنج آنجهان را که کشد و اگر درین جهان همه آدمیان
مشغول رنج کشی و مشقت گردند و در آن جهان همه آدمیان در راحت و آسایش باشند هر دو جهان بی قرینه
شوند و رنج بی راحت یا راحت بی رنج باشد و خلو هر عالم از احد المتقابلین نقصان آن عالم است از من که جامع
المتقابلات و کامل علی الاطلاق ام این نقصان درخواست مکن و نیز درخواست مکن که ایشان را از دو شتاب
بمجاهده آن جهان مشغول کنم و از آسایش این جهان محروم دارم بلکه فرصت کن (وَمَهِّلْهُمْ قَلِيلًا)
یعنی و مهلت ده ایشانرا در عیش و آسایش این جهان اندکی تا استعداد مجاهده آنجهان بآسایش اینجهان
پیدا کنند زیرا که قبل از تمام استعداد من که حکیم ام کسی را بکاری مشغول نمی کنم و الا در حکمت من نقصان آید

(اِنَّ لَدَیْنَا اَنْکَالًا) یعنی بتحقیق نزد ما مهیا است زنجیرهای گران که در پاهای ایشان خواهیم [illegible] است درعوض آنکه بسبب راحت طلبی از استادن در نماز شب دل می دزدیدند و ببلائی دنیوی با [illegible] تنش میگزیدند (وَّجَحِیْمًا) و یعنی آتشی است سوزان درعوض سوزش عشق و شوق که [illegible] کرده یا آن سوزش میسوختند و درون خود را با فروختن آن آتش میگداختند (وَّطَعَامًا ذَا غُصَّةٍ) [illegible] که گلوگیر درعوض آن مشقت و رنج که اهل مجاهده و ذکر در دنیا در باشند کرده [illegible] کشیدند و مار بار در شدند و در فوق و تحت ذکر و قراءة بلغم در گلوی ایشان آ[illegible] [illegible] است بلکه احیانا خون می انداختند و نیز درعوض آن طعامهای لذیذ مرغن و شربتهای خوش و شیرین که خورده و آشامیده مست خمار آن شده بر بستر خواب میغنودند (وَّعَذَابًا اَلِیْمًا) یعنی وقسمی دیگر است از عذاب که نهایت درد دهنده است مثل ضرب و شلاق موکلان و [illegible] که درعوض [illegible] اهل مجاهده اکرکه [illegible] آمدن در حماقات نحو تنی وجه دو دخول در حلقه های ذکر و [illegible] [illegible] در پس قرآن [illegible] بسبب ازدحام و افتادن در حاستن و صدمه [illegible] ایشان میرسید که [illegible] ان [illegible] خواهد شد و مثل پیش از ان مار بار کرده مهای [illegible] که درعوض [illegible] [illegible] بس اگر ایشان را در دنیا مهلت ندهد [illegible] این انواع [illegible] را [illegible] نماید [illegible] کشیدن این رنجها و مشقتها از کجا پیدا کنند و این همه اسباب مشقت و رنج آن [illegible] که در دنیا کرده اند معطل و بیکار مانند پس ترا می باید که در کارخانهای خدائی مداخلت نکنی * بیت * [illegible] رموز مملکت ملک خسروان دانند * گدای گوشه نشینی تو حافظا مخروش * و مشغول و تبتل و یاد مولی و ارشاد طالبان و مسترشدان باشی * * بیت *

* سخن از مطرب و می گو و راز دهر کمتر جو * که کس نگشود و نگشاید بحکمت این معما را *

آری ترا این قدر باید دانست که نوبت مجاهدهٔ ایشان وقتی خواهد رسید که از اهل مجاهده و ذکر در دنیا هیچکس باقی نخواهد ماند و راه ولایت بکلی مسدود خواهد شد و خدمات غیبیه مثل غوثیت و قطبیت و امامت و اوتادیت معطل خواهند شد و قطب مدار مردی زمین نخواهد ماند و ابدال و اوتاد و امامه مقبوض خواهند گشت زیرا که با وجود بقای این گروه دنیا را که جامع در میان مجاهده و دوام ذکر و در میان تنعم و عیش و آسایش است و هردو بازار در ان گرم است خراب کردن وجهی ندارد و چون یک بازار ویران شد خود نشأهٔ [illegible] المتقابلین لازم آمد لاجرم باعدام نشأهٔ دیگر توجه ضرور خواهد افتاد و علامت مسدود شدن راه ولایت از دنیا و انقطاع مجاهده و دوام ذکر آن است که تخم ولایت که ایمان است در جهان نماند تا بثمر نرسد [illegible] [illegible] آن ممکن شود و این علامت متحقق نخواهد شد مگر (یَوْمَ تَرْجُفُ الْاَرْضُ وَالْجِبَالُ) یعنی مگر روزی که بلرزد زمین و کوهها بسبب موت قطب مدار و اوتاد و ابدال که ببرکت آنها قیام و استقرار عالم بود (وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا) یعنی و باشند کوهها مانند یک تودهٔ ریگ ریخته و افشانده که اصلا تماسک در اجزای آنها باقی نمانده و درینجا اهل عربیت سوال دارند که [illegible]

که [illegible] تبع است [illegible] نهاکیبا مهیلا ثابت فرمود لیکن از تفسیر معلوم شد که مراد آن است که همه کوهها مانند
تیب توده ریگ [illegible] شده [illegible] از میان آنها مرتفع خواهد گشت اگر کوهها جابجا مضمحل الاجزا شده می ماندند
توده های مختلفه از ریگ [illegible] جمع صحیح میشد درین صورت آوردن جمع قلت ملاحت است چنانچه
که چند بر تبع [illegible] نتوان گفت که صارت الانهار ملما انما را عریضة بلکه انهارا عریضا میباید
گفت [illegible] چون از [illegible] آن که منجر [illegible] تحمل و رضا و تسلیم و تفویض امور
بحکمت [illegible] شد [illegible] ما عبارت میفرماید که شما ازین امور که پیغمبر خود را
گرامی [illegible] بر شما او را قدم گشتی منع نموده ایم میپندارید که این پیغمبر محض قاصدی بود که آمد و پیغام
رسانید و بر گشت در عصیان او ضرری نخواهد شد نه این پیغمبر محض قاصد نیست عرض او و گواهی او در حق شما
قبول [illegible] مبادا گر این پیغمبر شکایت شما عرض داد و دریای غضب و انتقام بجوش آید [illegible] آفات
و بلیات [illegible] گرفتار شوید چنانچه پیش ازین هم منکران پیغمبران را این نوع عقوبت شده
است (إِنَّا أَرْسَلْنَا إِلَيْكُمْ رَسُولًا شَاهِدًا عَلَيْكُمْ) یعنی تحقیق ما فرستاده ایم سوی شما پیغمبری را که گواه باشد بر شما و زود
عرض کند [illegible] منکر این راه شد و قائل این راه را قبول کرد و نامرضی آن ما هرکه از منکرین و موافقین معامله
نمائیم (كَمَا أَرْسَلْنَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ رَسُولًا) یعنی چنانچه فرستاده بودیم سوی فرعون نیز همین قسم پیغمبری که شهادت
او [illegible] او مقبول بود و آن رسول حضرت موسی است علی نبینا و علیه الصلوة والسلام و تخصیص حضرت موسی علیه السلام
بآنکه درین مقام ذکر فرموده اند برای آن است که رفتن ایشان سوی فرعون در گمان اکثر اهل تواریخ و اخبار محض
بطریق پیغام رسانی و ایلچی گری بود زیرا که ایشان پیغمبر بنی اسرائیل بودند و فرعون از قبط بود و نیز مقصود از
فرستادن ایشان بسوی فرعون همین بود که بنی اسرائیل را از قید خلاص کند و ارشاد و هدایت فرعون و قبطیان در اصل
صوت ایشان [illegible] نبود مانند تویر قلوب و اصلاح [illegible] اسرائیل مقصود بود پس بخلاف انبیای دیگر که هم
بسوی قومی که مبعوث شدند سفارت و رسالت و رسانیدن پیغامهای الهی بسوی آن قوم از بعثت آنها مقصود میشد
و هم تعلیم و ارشاد و تویر قلوب و تجدید ارشاد [illegible] پس نقص در رسالت نداشت و نصرت موسی علیه السلام
نسبت بفرعون محض قاصد و ایلچی بودند لیکن [illegible] ایشان در باره هلاک کردن فرعون و قبطیان
و تعجیل عقوبت آنها [illegible] مقبول افتاد چنانچه می فرماید (فَعَصَىٰ فِرْعَوْنُ الرَّسُولَ) یعنی پس نافرمانی کرد فرعون
آن رسول را (فَأَخَذْنَاهُ أَخْذًا وَبِيلًا) یعنی پس گرفتیم او را گرفتنی که نهایت وبال داشت زیرا که او را
در دریا مع تمام فوج و حشم غرق ساختیم و بادشاهت و ملک و عمارات و باغات و جواهر و آلات زینت و آرایش
او را در یک لمحه شمار او حواله فرمودیم باوجود آن عظمت و شوکت که فرعون داشت نافرمانی رسول وقت
خود باین وبال گرفتار گشت شما که عشر عشیر آن ندارید باین قسم پیغمبر خود را میرنجانید و فرمان او را قبول نمیکنید
واگر بنابر کمال حلم و بردباری این پیغمبر که نسبت بمزاج حضرت موسی حکم آب با آتش دارد از عذاب اینجهان

ودعا را

وزنهای بدلو محفوظ نمایید (فکیف تتقون) یعنی پس چگونه محفوظ خواهید ماند و خود را نگاه خواهید داشت از عذاب (ان کفرتم)
یعنی اگر کافر ماندید شما و هرگز رسول خود را فرمان برداری نکردید (یوماً) یعنی روزی که بی گناهان سبب ضعیف
علاقها که با گناهگاران داشتند حبس و بیض و هول و زول در پیش خواهد آمد آنچه (یجعل الولدان شیبا)
یعنی خواهد گردانید آن روز بچهای خورد را پیر سفید موشده باین مرتبه هول [illegible] کهها سفید خواهد شد
و سبب سفید شدن موهای اطفال خرد در آن روز آن [illegible] خردسال به بدن جزع
و فزع و گریه و زاری پدران و مادران و برادران [illegible] ل تقلب خواهد گشت
و حرارت غریزی ضعیف العمل خواهد شد و اماله رطوبت پیدا خواهد کرد و بلغم مکرر مستولی شده از راه مسام
که منابت شعور اند خواهد بر آمد و این نوع الم که باطفال در آن روز خواهد رسید از باب عبارات و عقوبت
نابست چنانچه معتزله از راه غلط فهمی ازین قبیل داشته انکار آن کرده اند و کلام را بر تمثیل و کنایه حمل نموده با آنکه این
الم اطفال بسبب ارا بکلام شانه است که ضروری الوقوع است چنانچه اوجاع و آلام اطفال در دنیا مادر
بعض تفاسیر مذکور است که این الم هم خاص باطفال کافران خواهد بود نه شامل اطفال مومنان ظاهر وجهش
آن است که جزع و فزع و گریه و زاری کافران را بیشتر خواهد بود بجهتیکه در اطفال آنها نیز تاثیر خواهد کرد بخلاف مومنان
که این چیزها را برایشان سبک خواهد نمود و زود تر زائل خواهند شد و معهذا فرق دیگر هم هست که اطفال مومنان
را بسبب ایمان اقارب خود که شرط شفاعت و عفو واست خلاص کردن آنها از عذاب ممکن خواهد بود و بس مقاسات
این الم نخواهند کرد همین که مادران و پدران و اقارب خود را بی قرار در عذاب خواهند دید بشفاعت و عرض عفو خواهند
پرداخت و مطلب یاب خواهند شد چنانچه در حدیث شریف وارد است که هیچ مرد با ایمان را سه فرزند نابالغ از پس جهان
نمیگذرد الا که دخول نار بروی حرام میشود زیرا که آن فرزندان روز قیامت او را در دوزخ نخواهند گذاشت و
حق تعالی برحمت خود حاجت مدعای آنها را روا خواهد فرمود بخلاف اطفال کفار که پدران و مادران خود را معذب خواهند دید
و بسبب فقدان ایمان که شرط شفاعت و نجات است عرض و معروض نتوانند کرد پس ناچار در غم و سوزش
گرفتار خواهند ماند تا آنکه ایشان را در بهشت داخل کنند و حد شگار ان اهل جنت حاضر و اقارب خود را فراموش
نمایند و بعضی از مفسرین گفته اند که سفیدی مو در آن روز علامت [illegible] زادگی خواهد بود و بچهاییکه حرامزاده بودند در آن
روز هول گرفتار خواهند شد و دیگر اطفال از هول محفوظ خواهند ماند اما این تخصیص را سندی صحیح می باید و معهذا
ابتلای بیگناه توجیه طلب است زیرا که حرامزاده را گناهی نیست و بهر حال هول آن روز بادنی ملاحظه [illegible] مستولی
خواهد شد تا آنکه سکنات گناهکاران را نیز بهم [illegible] خواهند کرد و زمین [illegible] که در آن گناهها واقع می شده بهم
بر هم و در هم خواهد شد با آنکه (السماء) یعنی آسمان نیز با وجود آنکه در آن گناهی واقع نشده بود و سکانش همه معصوم
و پاک باین علاقه که رزق گناهگاران از آنجا نازل میشد و باشعه کواکب و حرکات آسمان گناهگاران نیز منتفع میشدند
انقلاب پذیر خواهد شد و بنوعی بر هم و در هم خواهد گردید که آسمان آسمان نخواهد ماند و در ابتدا [illegible]

شود زیرا که تانیث اسما [illegible] هر چیز لازم صورت ذهنیهٔ اوست که بواسطهٔ لفظ دال بران صورت در ذهن می آید
و لازم است که [illegible] ملفوظی تعبیر کنند [illegible] گیرد تانیث باعتبار آنصورت است که ازان لفظ در ذهن حاصل
شده باشد [illegible] آن صورت [illegible] است مثلاً مرد را چون بنفس یا جان تعبیر کنند مونث است و زن را [illegible]
آدمی [illegible] اعتبار کنند مذکر گردد [illegible] که صورت آسمان مرتسم و در ذهن شد صورتی که مدلول لفظ سما بود در ذهن
[illegible] نهایت آنجا [illegible] شیء (منفطر به ط) یعنی چیزیست شگافته و سست شده بسبب
[illegible] آن [illegible] منتظر [illegible] بود [illegible] ث است گویا اشعار می فرمایند تا آنکه آسمان را در ان
وقت [illegible] گفت [illegible] همچنانچه خانه را بعد از هدم جدران و سقف خانه [illegible] گفت میدانی است افتاده
[illegible] استعمال [illegible] تانیث [illegible] مناسب [illegible] که دلالت بر معنای آسمانیت او می نمود و اگر درین
[illegible] را موالی [illegible] مذکر [illegible] و مثل اذا السماء انفطرت و اذا السماء انشقت و انشقت السماء فهی
یومئذ واهیه [illegible] علامت تانیث الحاق نموده [illegible] آنست که اذا السماء انفطرت
و اذا السماء انشقت [illegible] دلالت [illegible] واستحقاق آسمان
آسمان بود و لوازم صورت او از تانیث [illegible] قرار [illegible] علامت تانیث [illegible] استعمال [illegible] را داد
بخلاف [illegible] است [illegible] استمرار [illegible] که دوام و ثبوت شیء
بعد از نام آن شیء است و آسمان [illegible] آسمان [illegible] لوازم صورت سماویهٔ او قابل اعتبار باشد
[illegible] و انشقت السماء فهی یومئذ واهیه [illegible] است که در ابتدای انشقاق که مدلول انشقت
است آسمان بحال خود آسمان [illegible] آنکه [illegible] انشقاق آغاز کند [illegible] اجزای او سست
[illegible] انشقاق [illegible] باشند پس [illegible] رفته است [illegible] از [illegible] است
هنوز صورت سماویه از [illegible] منفک نگشته تا از هم آن صورت را [illegible] چنانچه و الملك على ارجائها
[illegible] آسمان [illegible] یکبارگی [illegible] که [illegible] می گیرد [illegible] الوقوع است [illegible] ممکن باشد [illegible] آن [illegible] و ازان آرام
[illegible] کار [illegible] نیست و اگر [illegible] کار [illegible] اعمال [illegible] و وجود آن روز و بلای آن روز
غالب [illegible] و موعود است [illegible] است که *

مصرع

* [illegible] است * [illegible] می گوئیم این غلط فهمی
[illegible] است [illegible] وقوع او [illegible] امارات [illegible] عقلا معلوم [illegible] آن [illegible] معلوم
باشد [illegible] آن است که [illegible] ازان [illegible] وقوع او معلوم شده عام
و شامل باشد [illegible] هرگز [illegible] کند که این [illegible] اعتبار انداخته شود و آن روز
همین قسم است زیرا که (كان وعده مفعولا) یعنی هست وعدهٔ آن روز البته واقع شدنی و بعمل آوردنی زیرا که

الا انه ... هیچ است و تخلف در وعدهٔ او محال است پس آمدن آن روز ... چندان ... ممکن الوقوع است

... ست وعدل او تعالی و نظر بصدق مواعید او تعالی واجب الوقوع است و ... سخن ... عام و شامل

تحقیق وعده و چون از ابتدای این سوره تا اینجا ضروریات سلوک ... خواص سلوک آن

راه با صفا را بیان مدلل ارشاد فرمودند و بظاهر خطاب به پیغمبر ع م خاص مینمود (ان هذه تذکرة) یعنی

بتحقیق این سوره و مضامین این سوره یاد و دانیدن عام است راه قرب [illegible] بیست (فمن شاء اتخذ

الی ربه) یعنی پس هر که خواهد بگیرد بسوی قرب پروردگار ... (سبیلا) یعنی راهی را از ین راهها موافق استعداد او

و رغبت خود اگر خواهد راه مجاهده و دوام ذکر و تبتل پیش گیرد و اگر خواهد راه افتادگی و دعوت و نصیحت

و ارشاد و صبر پیش گیرد و این بیان را یاد دانیدن از آن جهت فرمودند که آنکه یاد دانیدن چیزی را میباشد که از سابق معلوم

شده باشد و بالفعل از خاطر رفته که روح قبل از تعلق ببدن در عالم قدس و طهارت جا داشت و او را نوعی از

قرب نشأة با حضرت حق تعالی حاصل بود و از الواث بهیمیه و حوائج و علائق دنیویه و نجاسات ... پاک و صاف

بود و انوقت که متعلق ببدن است و در بند این چیزها گرفتار آمده آنهمه را فراموش کرده و در تدبیر معاش مستغرق گشته

آن قرب و آن صفا از خاطر او رفته است ببیان راه سلوک او را همان حالت اصلیهٔ او یاد میدهند ... را ... پیش

مشتاق میسازند چنانچه عارفی فرموده است * بیت *

* میل هر عنصر بود سوی مقر اصلیش * جذبهٔ اصل است سر شورش مستانه ام *

در ینجا باید دانست که در اصل این سوره بر همین آیت تمام شده بود چنانچه مفسرین از حضرت ام المؤمنین

عایشه صدیقه رضی الله عنها و دیگر صحابهٔ کرام رض روایت کرده اند و چون درین سوره اول همه ریاضات

و مجاهدات شب بیداری و تهجد گذاری را ساخته اند آن حضرت ع م و دیگر رفیقان ایشان در سلوک راه خدا

بد تمام و ادای این عبادت بر خود لازم گرفته اند تا آنکه بعضی از ایشان مطلق خواب شب ترک کردند که مبادا

بسبب خواب درین مدت ریاضت که نیم شب یا قدری زائد یا قدری کم برای ما مقرر فرموده اند تقصیری واقع شود

و این قدر مدت را بسبب بیشی و پس برخاستن از خواب تمام نکنیم و این جماعه را مشقت عظیم لاحق

شد تا آنکه اقدام ایشان ورم کرد و رنگها زرد شد و آنحضرت ع م نیز بتقیهٔ صحابه بر در تحدید و تعیین آن مدت مشقت

عظیم می کشیدند که مبادا از ین مدت کم شود و ذمهٔ ما از عهدهٔ این ریاضت پاک نشود و این مشقتها تا یکسال

که مدت دوازده ماه کامل بود بر ایشان ماند بعد از یکسال حق تعالی این آیت را برین سوره افزوده نازل فرمود

و بسبب نزول این آیت تعیین آن مدت معاف شد و اصل تهجد و شب بیداری بی تعیین مدت و بی تعیین عدد رکعات

و بی تعیین قدر قراءت مسنون و موکد ماند و بعد از نزول این آیت عمل آنحضرت ع م و فرمودن ایشان دیگر

صحابه را بحسب قوت و استعداد و قلت نشاط و کثرت آن مختلف ماند چنانچه عبدالله بن عمرو را فرمودند که در

تهجد یک ختم قرآن در تمام ماه میکرده باشد تا هر شب بقدر یک سیپاره واقع شود و در بعضی روایات ختم ...

در چهل شب [illegible] ... و چون عبد الله بن عمرو مذکور شدت رغبت و وفور قوت خود بیان [illegible] در یک هفته برای ... ساختند و اکثر صحابه رض همین امر شریف را معمول خود گردانیدند و اسباع قرآن ... مقرر کردند که شب جمعه ... شب شنبه پنج سوره و بعد از ان هشت و بعد از ان نه و بعد [illegible] و بعد از ان سیزده ... از سورهٔ قاف تا سورهٔ ناس است و حضرت امیر المومنین عثمان رض شب جمعه ... شنبه سورهٔ هود را و بعد از ان سورهٔ مریم را و بعد از ان سورهٔ قصص و بعد از ان سورهٔ صافات و بعد از ان سورهٔ رحمن ... باقی قرآن را و این را ختم احزاب نامند چنانچه ترتیب اول را ختم فمی بشوق گویند و جماعهٔ دیگر از صحابه رض مثل عبد الله بن مسعود و غیره عدد آیات را ملاحظه میکردند و هر شب هزار آیت را میخواندند و درین صورت هم شب هفتم ختم قرآن میشد و در حدیث شریف وارد است که هر که در تهجد ده آیت در دو رکعت بخواند او را از غافلان نمی نویسند و هر که صد آیت در چند رکعت بخواند او را از عابدان می نویسند و هر که هزار آیت بخواند او را از زمرهٔ ... می نویسند و در بعضی روایات وارد است که هر که پنجاه آیت از قرآن در تهجد بخواند روز قیامت با او قرآن خصمی نکند و الا قرآن با او نزاع و جدال نماید که مرا ضایع داشتی و حق تلاوت من ادا نکردی و در بعض احادیث وارد است که هر که دو آیت آخر سورهٔ بقره را در نماز تهجد بخواند او را کفایت می کند و نیز در حدیث وارد است که روزی آنحضرت صلعم اصحاب خود را فرمودند که آیا از شما نمی تواند شد که سوم حصهٔ قرآن هر شب خوانده باشید صحابه رض عرض کردند که یا رسول الله خواندن سوم حصهٔ قرآن هر شب بسیار دشوار است از کسی می تواند شد فرمودند که سورهٔ قل هو الله احد برابر سوم حصهٔ قرآن است و ثواب اگر این را بخوانید ثواب خواندن سوم حصهٔ قرآن شمار حاصل شود و لهذا اکثر مشائخ خواندن این سوره را در نماز تهجد معمول داشته اند و این را چند طریق است اول آنکه بعد از سورهٔ فاتحه در هر رکعت سه بار این سوره را بخوانند دوم آنکه در رکعت اول ... دوازده بار خوانند و بعد از ان یک یک بار کم کنند تا آنکه در رکعت آخر ... و از دهم است یکبار خوانده شود سوم آنکه در رکعت اول یکبار خوانند و در هر رکعت یک یکبار بیفزایند تا در رکعت آخر دوازده بار واقع شود اما نزد فقها این طریق مقبول نیست زیرا اگر رکعت دوم از رکعت اول دراز تر می گردد و این ترک اولی است و بعضی از مشائخ در هر رکعت سورهٔ ... را با سورهٔ اخلاص ضم کنند و از حضرت خواجهٔ عزیزان قدس سره که سر حلقهٔ گروه نقشبندیه اند منقول است که یاران خود را بخواندن سورهٔ یسین در نماز تهجد میفرمودند و ارشاد می کردند که چون درین نماز ... دل جمع شود مطلب حاصل گردد و دل شب که بعد از نیم شب است ... و دل قرآن که یسین است و دل مرد با ایمان که پر از ایمان است بهر حال سبب نزول این آیت اخیره توسعهٔ تام در خصوصیات و کیفیات و مقدار نماز تهجد بهم رسید و الحق که این نماز قابل همین توسعه است زیرا که وقت غلبهٔ خواب فقدان اسباب و غفلت از رفتن و باقی ماندن زمان است اگر این توسعه نمی شد ادای آن بسیار دشوار میگشت چنانچه با وجود این توسعه نیز کمال دشواری دارد و مداومت بر ان بی توفیق غیبی ممکن نیست

بیان فضیلت نماز تهجد ... [illegible]

معمول

(اِنَّ رَبَّكَ يَعْلَمُ اَنَّكَ تَقُوْمُ اَدْنٰى مِنْ ثُلُثَيِ الَّيْلِ) يعنى بتحقيق پروردگار تو ميداند كه تو از تهجد استاده
ميباشی قريب از دو حصه شب گاهی (وَنِصْفَهٗ) يعنى و نيم شب گاهی (وَثُلُثَهٗ) يعنى و سوم حصه شب گاهی پس
سبب آن ما میکنی و آنچه فرموده ایم بجا می آری و از لفظ قليلا كه در اول [illegible] فقليلا [illegible] (و عليه ارشاد
كرده بوديم خوب فهميدی كه حد نقصان و حد قلت را تا بسدس رسانيده [illegible] زيرا كه اگر از سدس
زياده تر ناقص و زائد نمائی نخواهد بود مگر ربع و ربع نصف [illegible] فالان نتوان گذشت
(وَطَآئِفَةٌ مِّنَ الَّذِيْنَ مَعَكَ ط) و يعنى همين قسم [illegible] ن اشخاص كه همراه تو
بودند طاقت تو [illegible] سلوك راه خدا ميكنند و اتباع تهجد و عمل تو در هر كار [illegible]
بيدار می ماند [illegible] زيرا كه آنها [illegible] بالا [illegible]
كه تهجد پيغمبر را [illegible] اتباع نكردند ليكن اين مقدار معين را بتحقيق معلوم كردن از تو و از [illegible] نخواهد شد
زيرا كه زيادتی و نقصان شب در دست تو نيست (وَاللّٰهُ يُقَدِّرُ الَّيْلَ وَالنَّهَارَ ط) يعنى و خدای تعالی است
كه اندازه ميكند و مقدار می بخشد شب و روز را تا شش ماه هر روز چيزی از شب ميكاهد و در روزی می افزايد
و تا شش ماه چيزی از روز ميكاهد و در شب می افزايد پس يك شب با شب ديگر در تمام سال هرگز برابر
نمی‌ماند و چون تمام شب با تمام شب ديگر [illegible] نصف او [illegible] نيز برابر نخواهد شد و علی هذا القياس
ثلث و ثلثين و سدس نيز برابر نخواهد شد زيرا كه ابعاض [illegible] در طول و قصر تابع آن شی اند پس [illegible]
در معرفت نصف هر شب از شبهای سال خيلی [illegible] پيش خواهد آمد و بآلات ساعت شناسی
و تعلم علم مكانات و استخراج تقويم هر سال از زيج و حساب حركات آسمانی در درج و دقائق و ثوانی و ثوالث
محتاج خواهد شد و بسبب كمال توغل درين امر از [illegible] كه [illegible] آن است [illegible] اقتدا [illegible]
صابئين و هنود و يونانيان و ديگر طوائف كفار در استخراج تقويمات [illegible] است [illegible] خواهد شد
و اين امر موجب دو فساد عظيم خواهد گشت اول اشتغال بوسائل از مقاصد كه [illegible] وارد است چنانچه
در علم نحو و صرف و منطق و معانی و كلام و اصول آن قدر توغل ميكنند كه از مقصد [illegible] و رياضت در رفع حجب
از ايشان بمسافت بعد المشرقين دور می افتد دوم آنكه اين شغل [illegible] در حركات و اتصالات
و انصرافات كواكب و قرانات آنها خواهد شد و اعتقاد نجوم [illegible] آنها [illegible] رسانيد [illegible] سرحد شرك
خواهند رسيد و باز هم علم مدت هر شب و زيادت و نقصان تقريبی خواهد [illegible] تحقيقی [illegible] تعالی در ازل
(عَلِمَ اَنْ لَّنْ تُحْصُوْهُ) يعنى دانسته است كه هرگز شما همه خواه پيغمبر خواه امت محافظت نخواهيد كرد مقدار معين پس تكليف
تعيين مدت شب بيداری بشما از قبيل تكليف ما لا يطاق است باقی ماند درين جا سوال جواب طلب اول آنكه
اگر تعيين مدت شب بيداری بساعات و دقائق مستويه می فرمودند اطلاع بر آن آسان میشد و [illegible] احاطه آن امكان
داشت پس چرا تعيين [illegible] را موقوف ساختند جوابش آنست كه ساعات و دقائق مستويه [illegible] شب از شبهای

مثال در افق مختلفه [illegible] متفاوت شب‌های گوناگون پیدا می‌کند و در حق سکان بعضی اقالیم در [illegible] فصول
بران ساعات و دقائق بقدر نیم شب میسر می‌شود و در حق سکان اقلیم دیگر در فصل دیگر بقدر ربع بلکه کمتر از آن میسر
و [illegible] اختلافات [illegible] ملاحظه [illegible] تکلیف عام نیست و همین مفاسد که در تکلیف معرفت اجزای شرعیه
[illegible] [illegible] درین جا [illegible] [illegible] توغل در علوم لایعنی و اشتغال بوسائل از مقاصد و خوف اعتقاد
[illegible] تاثیرات آنها [illegible] تکلیف را موقوف کردن و این تکلیف را بجای آن آوردن
همان مثل است که [illegible] [illegible] آنکه اگر این تکلیف متضمن این مفاسد بود و بسر حد
تکلیف [illegible] میرسید پس چرا در اول سوره آنرا ذکر فرمودند و از ابتدا اجرا توسعه نکردند یک سال
چرا تمام یاران او را در مشقت انداختند جوابش آن است که در علم الهی اصلاح بحال این امت همین توسعه
بود اما [illegible] صاحب امر و نهی است که چون امری شاق را از کسی کنانیدن مطلوب میدارد اول بشاق تر از آن
[illegible] [illegible] [illegible] [illegible] و مقاساة رنج و مشقت می‌گذارد و بعد از آن توسعه و تخفیف [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] که مشقت آن امر از حوصله او سبک گردیده اند که این امری [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] و خجالات خود و لطف و کرم [illegible] صاحب امر و نهی منصب [illegible] [illegible] و اگر [illegible] [illegible]
[illegible] [illegible] [illegible] این سهولت و یسر هرگز حاصل نشود و شب بیداری و تهجد گذاری [illegible] و این [illegible] گرانی [illegible]
[illegible] [illegible] اگر اول [illegible] [illegible] این امر [illegible] [illegible] شاق و گران [illegible] و اگر [illegible] [illegible] [illegible] میکرد در
[illegible] [illegible] [illegible] گرفتار میشد علاج این نامه آفت منحصر [illegible] همین طریق بود که اول [illegible] را [illegible]
مدت [illegible] [illegible] و چون [illegible] مدت یکسال که انقلاب شب از کوتاهی بدرازی و از درازی بکوتاهی تمام شد
و ایشان [illegible] و در هر فصلی در تعیین مدت مامور رنج و مشقت کشیدند و عجز و ضعف خود را [illegible] [illegible]
و [illegible] مستحق آن شدند که برایشان توسعه نموده آید و همین است سر آنکه در حدیث معراج بتواتر
ثابت شده است که اول [illegible] پنجاه نماز امر فرموده بودند بعد از آن معروض و معروض پیغمبر [illegible] آهسته آهسته تخفیف
داده تا به پنج رسانیدند و اگر شخصی در معاملات دنیوی از بیع و شری و جبایت یعنی تحصیل خراج و صلح از [illegible]
و حقوق و غیرها [illegible] تامل کند بالیقین میداند که اول [illegible] [illegible] مافی الضمیر خود را [illegible] گفتن موجب انکار و ابا
[illegible] جانب مقابل میشود عاملان خراج اول [illegible] از [illegible] چیزی میخواهند و آخر [illegible] [illegible] میگیرند و سوداگران
در اول [illegible] قیمتی می‌گویند و آخر بر قیمتی دیگر راضی میشوند و مدعیان در اول دعوی زیاده طلبی مینمایند و آخر بر
قدری قلیل صلح میکنند و چون جبلت انسانی همین معامله را [illegible] [illegible] که خلقه بالموت حتی یرضی بالعصی معامله الهی
در تکلیفات بندگان بهمین رنگ ظهور میفرماید که هرکسی [illegible] [illegible] و [illegible] میفرماید که حق [illegible] [illegible] تجرد
[illegible] شما را [illegible] بر شما رحم فرمود (فَتَابَ عَلَيْكُمْ) یعنی پس سهولت و آسانی کرد بر شما و مقادیر معینه را در
شب بیداری و قرآن خوانی و تهجد گذاری مطلقاً از شما معاف فرمود و لفظ توبه در لغت بمعنی رجوع است از حالت

طاری بحال [illegible] معنی چون در حق بندگان مستعمل میشود رجوع از معصیت بطاعت است از ان فهمیده میشود و چون در حق
تعالی مستعمل میشود رجوع از حالت تکلیف شاق بسهولت و آسانی از ان فهمیده میشود پس در ینمقام
سهولت و آسانی بر شما منظور داشتیم (فَاقْرَءُوا مَا تَيَسَّرَ مِنَ الْقُرْآنِ) یعنی پس بخوانید آنچه که آسان
شود بر شما در نماز تهجد و شب بیداری از قرآن که اقلش ده آیت در دو [illegible] در حدیث شریف
وارد است که رکعتان فی جوف اللیل خیر من الدنیا [illegible] در سیزده رکعت
است اگر وتر هم باقی است و الا در دوازده رکعت سوم حصه قرآن [illegible] اند و در حدیث
شریف وارد است که هر که قرآن را در کمتر از سه شب ختم کند بفهم و لا یعقل است زیرا که مقصدی که از تلاوت
قرآن است تدبر و تعمق در معنی آن است و در کم از سه شب این معنی اکثر اشخاص را حاصل نمی شود
است و معهذا ترتیل و تجوید با لکلیه فوت میشود پس [illegible] قرآن نمی ماند و اگر شمارا ای مسلمانان که عرض ریاضت
و مشقت دارید بخاطر برسد که تعیین مدت شب [illegible] شایعه یا تعیینه نشد [illegible] موجب تکلیف مالا یطاق و متضمن
مفاسدیکه که مذکور شد بود اما تعیین آن مدت [illegible] قرأت قرآن [illegible] صاحب بحال ما بود [illegible] در ان
تحقق نمی شد پس چرا تعیین مدت را بیک قلم موقوف ساخته [illegible] که بر اعراب قرآن و اجزای آن [illegible]
وا منطبق ساخته تعیین می فرمودند مثلاً چنین ارشاد میشد که [illegible] سیپاره یا چهار سیپاره یا هزار آیت یا پانصد آیت یا چهار
چهار رکوع در رکعت می خوانده باشند [illegible] میگوییم که حق تعالی در ازل الآزال (عَلِمَ أَنْ سَيَكُونُ مِنْكُمْ
مَرْضَىٰ) یعنی دانسته است که البته خواهند شد از شما بیماران و بیماری نهایت اختلاف [illegible] دارد [illegible] بیماریها
طاقت خواندن یک آیت هم نمی باشد چه جای یک سیپاره [illegible] سوره (وَآخَرُونَ يَضْرِبُونَ فِي الْأَرْضِ) یعنی
و دیگران خواهند بود که سیر می زنند در زمین و سفرها می ورزند و آن [illegible] از ان خیال نیست که ممنوع و
حرام گردانیده شود زیرا که در ان سفرها (يَبْتَغُونَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ) یعنی طلب می [illegible] فضل خدا را یا در ظاهر که رزق و
معاش و نوکری و تجارت است یا در باطن که طلب علم و ادای حج و عمره و زیارت صلحا و اولیا و تحصیل نور دل
از صحبت ایشان است و ظاهر است که در سفر طاقت قیام بساعت دراز [illegible] و تلاوت یکسوره
نمی ماند چه جای هزار آیت و صد آیت (وَآخَرُونَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ) یعنی و دیگران خواهند بود که جنگ و
کارزار خواهند کرد در راه خدا با دشمنان دین اگر ایشان را بورد [illegible] معین [illegible] آن [illegible] و هم در کارزار و
جهاد قصور واقع شود و این هر سه عذر که مذکور شد قابل اعتبار است زیرا که کون مرض باختیار خود نیست
یا باراده الهی است و طلب معاش و طلب علم هر دو در تکمیل زندگی بدن و روح آدمی ضروری است و جهاد
و قتال با اعدای دین در تکمیل بنی نوع و اصلاح معاد و معاش آنها ضروری است و لهذا بهمین ترتیب
این هر سه عذر را مذکور فرموده اند زیرا که عذری که بی اختیار خود باشد مقدم است و علی الخصوص که
با بدن تعلق دارد و بدن آله عبادت است و عذریکه بتکمیل معاش و معاد خود تعلق دارد مقدم است

و حذ... که تکمیل آن [illegible] واشته باشد و چون بعضی شمارا این اعتذار واجب الاعتبار [illegible] آمد پس تکلیف [illegible] در دی معین از قرآن مناسب نیست (فَاقْرَءُوْا مَا تَيَسَّرَ مِنْهُ ط) یعنی پس بخوانید

آنچه سهل شود برای شما بی تعیین قدر [illegible] ست چنانچه در تخفیف اول بی تعیین مدت زمان قرائت فرموده بودیم اگر

بسبب اسقاط تعیین شب [illegible] تهجد گذاری خوف آن است که مبادا او به ریا ضیعت و مجاهده ناقصه واقع

شود زیرا که نفس آ[illegible] آن عمل نمیشود پس بدانید که فرائض بدنیه نیز بر ذمه شما بسیار است

در ادای آنها مجاهده [illegible] مبذول [illegible] نماز را که در پنج وقت بتعیین رکعات بر شما فرض است

و اقامت نماز خیلی مجاهده میخواهد زیرا که معنی اقامت راست کردن است و نماز وقتی راست میشود که هیچ خلل

در عمل دل و زبان و اعضا واقع نشود خواه آن عمل فرض باشد و خواه سنت و خواه مستحب (وَاٰتُوا الزَّكٰوةَ)

یعنی و دهید زکوة را که آن نیز جزوی معین از مال است بعد از گذشتن یک سال و ادای زکوة نیز مجاهده عظیم را

میخواهد زیرا که قطع محبت مال از نفس بسیار شاق است و از مجاهده دیگر که بسیار گران و شاق است نیز

نشان میدهیم (وَاَقْرِضُوا اللّٰهَ قَرْضًا حَسَنًا) یعنی و قرض دهید خدا را قرض نیک حاصل آنکه محتاجان از بندگان او

قرض حسنه بدهید و سود نگیرید و در وقت تقاضا سختی و درشتی نکنید و اگر چیزی از حق شما کم دهند یا بجای حالی

تاخیر قبول کنید و بار بار قرض را [illegible] و همان قرض است که در حق او آنحضرت عم فرموده اند که من شب

معراج بر دروازه بهشت نوشته دیدم که هر که در راه خدا یک درم خیرات بدهد او را ثواب ده درم مینویسند

و هر که برای خدا یک درم قرض بدهد برای او ثواب هجده درم مینویسند من از جبرئیل عم پرسیدم که وجه زیادتی

ثواب قرض دادن چیست جبرئیل عم گفت که هر که در راه خدا میدهد گاهی بمحتاج میرسد و گاهی بغیر محتاج و آدمی قرض

نمیخواهد الا در وقت احتیاج ازین جهت ثواب قرض دادن بر ثواب صدقه دادن افزون شد در ینجا باید دانست

که باین نوع قرض دادن خیلی بر نفس گران و شاق است و مجاهده عظیم میخواهد زیرا که نفس آدمی مجبول است

بر آنکه مال خود را بی توقع منفعتی خرج نمیکند خواه آن منفعت دنیوی باشد یا اخروی و در دادن قرض کذائی هیچ

منفعت [illegible] بعکس نمی آید زیرا که صدقه هم نیست تا ثواب صدقه یابد و معاوضه هم نیست تا بدل مال چیزی

دیگر برابر او یا افزون بر او حاصل کند بلکه مال خود را بلا وجه در قید انداختن است و ازین است که ثواب این را

مضاعف بر ثواب صدقه داشته اند و توجیه مضاعفت آن است که چون در یک صدقه یک درم برابر ده درم میشود

و درینجا یک درم بجهت آنکه قرض است بعکس عائد خواهد شد که مطالبه اش باقی است پس گویا بعوض یک درم

در قرض نه درم صدقه داده شد را چون مضاعف کنند هجده میشود والله اعلم باسرار افعاله (وَمَا تُقَدِّمُوْا لِاَنْفُسِكُمْ)

یعنی و آنچه پیش می فرستید برای نفع ذات خود تا ذخیره عاقبت شود (مِّنْ خَيْرٍ) یعنی از جنس نیکی خواه نماز نفل

باشد یا روزه نفل یا صدقه نفل یا شب بیداری یا دیگر عبادات بدنی و مالی و عرضی (تَجِدُوْهُ عِنْدَ اللّٰهِ) یعنی البته

خواهید یافت اثر او را نزد خدا (هُوَ خَيْرًا) یعنی که آن اثر بهتر باشد از نیکی شما در دنیا زیرا که حلاوت قرب بشما

خواهد

[illegible]

خواهد بخشید (هو اعظم اجرًا) یعنی و بزرگتر از روی ثواب و در آخرت هم در کمیت هم در کیفیت و هم در بقاء و عدم فنا پس شمار او در نوافل و تطوعات میدانی است فراخ برای مجاهده و دوشت [illegible] گر با این همه خودتان کوتاهی کنان خود را دیده پس از علاج آن بزنشان میدهیم (و استغفروا الله) [illegible] و طلب آمرزش کنید از خدا (ان الله غفور رحیم) هر آینه خدا آمرزنده مهربان است تقصیرات شما را [illegible] بخشیده ثواب آن طاعات را کامل کرده به شما خواهد داد و ظلمت معاصی را از شما [illegible] خواهد [illegible] [illegible] است که [illegible] آن در حفظ صحت و ازاله مرض [illegible] ریاضت و ورزش [illegible]

(سورة المدثر)

مکی است و اول این سوره در اول بعثت و نزول قرآن نازل شده گویند که بعد از مطلع سورهٔ اقرأ مطلع همین سوره نازل شده است و بعضی نون والقلم را مقدم برین سوره در نزول داشته اند و سبب [illegible] این سوره آن بود که آنحضرت صلعم را بعد از نزول سورهٔ اقرأ شوق نزول قرآن در دل جا گرفت و مدتی بر آمد که [illegible] [illegible] آن مدت را مدت فترة الوحی گویند آنحضرت صلعم را در آن مدت سبب [illegible] وحی قلق و کرب [illegible] که چند مرتبه [illegible] از خانه بر آمد که خود را از بالای کوهی [illegible] [illegible] و بار بار [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آنجناب بود [illegible] خلوت میگزید [illegible] روزی از آن کوه بر گشته [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] آوازی از بالای آسمان ایشان را مسموع شد چون نظر [illegible] [illegible] دیدند [illegible] فرشته که در غار حرا آمده بود در میان آسمان و زمین بر کرسی زرین درخشان [illegible] است [illegible] [illegible] عظیم دارد که تمام کرانه آسمان را فرو گرفته و ششصد پر دارد [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] تا [illegible] آنحضرت را صلعم غش شد و بر زمین افتاد و بعد از افاقت خود را [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] حضرت خدیجه علیها السلام بود و [illegible] [illegible] بالاپوش بپوشید [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] ایشان را بجامه پوشیدند و در همین [illegible] آنحضرت جبرئیل عم از آسمان نزول فرموده مقابل ایشان استاده [illegible] آیات [illegible] یا ایها المدثر تا والرجز فاهجر از آن باز وحی گرم شد [illegible] در [illegible] آمدن گرفت و این سوره [illegible] [illegible] شش آیت است و [illegible] ربط این سوره با سورهٔ مزمل بر ظاهر است فرق این است که در اول آن سوره آنحضرت را صلعم بلوازم سلوک راه خدا و مجاهدهٔ نفس و تحصیل تقرب الی الله فرموده اند و در اول این سوره بلوازم ارشاد و [illegible] خلق الله و مرتبهٔ کمال بر مرتبهٔ تکمیل مقدم است بنابر آن آن سوره را در بیشتر صحاح [illegible] مقدم [illegible] سوره نوشته اند و [illegible] [illegible] و القاب [illegible] و مضامین متفرقهٔ هر دو سوره نیز کمال نزدیکی و مناسبت دارد در اول آن [illegible] را صلعم خطاب مزمل داده اند و در اول این خطاب مدثر و هر دو خطاب در معنی قریب یکدیگر [illegible] [illegible] [illegible] فرموده [illegible] قم اللیل [illegible] [illegible] لیکن در آن سوره برخاستن برای تحصیل کمال نفس خود است و درین سوره برای تکمیل خلق الله و در آنجا فرموده اند و اصبر علی ما یقولون [illegible] [illegible] و درین سوره [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] سوره وذرنی والمکذبین اولی النعمة و مهلهم قلیلا و درین سوره ذرنی و من خلقت وحیدا [illegible] [illegible] [illegible]

و در ان سوره در احوال روز قیامت چنین ارشاد شده که یوم ترجف الارض والجبال* ویوما یجعل الولدان شیبا
و درین سوره در احوال همان روز چنین فرموده اند فذلك یومئذ یوم عسیر علی الکافرین غیر یسیر و در ان سوره
در حق آیات قرآنی ارشاد شده ان هذه تذکرة و درین سوره نیز در حق قرآن فرموده اند کلا انه تذکرة فمن شاء ذکره
و ختم آن سوره بر اقیموا الصلوة و اتوا الزکوة واقرضوا الله قرضا حسنا واقع شده که مومنان را باین اعمال وصیت
فرموده اند و درین سوره از ناصیحت نموده که روز قیامت در مقام حسرت بر ترک این اعمال خواهند گفت
لم نك من المصلین و لم نك نطعم المسکین و آن سوره را باین مضمون تمام نموده اند که و استغفروا الله ان الله غفور رحیم
و این سوره را نیز بهمین مضمون تمام نموده که هو اهل التقوی و اهل المغفرة و این سوره را به سوره مدثر از ان
جهت نامیده اند که در اول این آنحضرت را علیه السلام بمدثر خطاب فرموده اند و مدثر در لغت عرب کسی را گویند که
بعد فراخی بالای جامهای دیگر پوشد تا دفع سردی و لرزه نماید پس دلالت میکند بر آنکه نزول وحی الهی باین
مرتبه عظمت دارد که قوی ترین مخلوقات که هرگز از چیزی نمی ترسید و شجاعت و فراخی حوصله او ضرب المثل
آفاق گشته بود باین مرتبه از ان ترس خورد که لرزه بر اندامش افتاد و خود را بپوشانید پس کسانی که
درایت نزول وحی بر خود کنند و گویند که اگر حق تعالی را هدایت ما منظور است چرا بهریک از ما جدا جدا وحی نمیفرماید که
چنین کنید و چنان مکنید از کیفیت هول و عظمت وحی واقف نیستند و ضعف قلبی و بی تحملی خود را ندیده دو راسته
در پوشند چنانچه در آخر این سوره اشاره باین بیچ گوئی ایشان خواهد آمد که بل یرید کل امرء منهم ان یؤتی صحفا منشرة
و نیز اشاره باشد بآنکه هر که بمنصبهای متصدی بوشد مثل خرقه مشیخت و طیلسان قضا و افتا و خلعت احتساب و دیگر
خدمات شرعیه او را از قیام بلوازم آن منصب چاره نیست و تا ادای حق آن منصب بتمام نکند دروغ زن و
و خائن است اعاذنا الله من ذلك نیز اگر آنحضرت علیه السلام بدیدن فرشته وحی مرعوب شده بودند و بخانه
آمدند و بالاپوش بر رو کشیدند و مطابق نیز همان قسم واقع شده بود پس گویا پوشیدن بالاپوش در نظر اهل خانه
آنحضرت علیه السلام علامت نزول وحی شده هرگاه آنحضرت علیه السلام بالاپوش طلب فرمایند توان فهمید که برایشان وحی
آمد لهذا ایشان را فرموده که چون باین علامت مشهور شدی که بار بار ترا وحی می آید و بالاپوش می پوشی پس
حق این خدمت کار آر و برخیز و کار کن و نیز تا محبوبیت پیغمبر علیه السلام در حضور پروردگار خود زبان زد خلایق گردد و هر که
این سوره را بخواند بیابد و بکمال درجه محبوبیت آنجناب پی برد زیرا که وضع لباس و ادای محبوب را بسبب
کمال پسندیدن بار بار یاد میکنند و آن محبوب را بهمان وضع و ادا مخاطب میسازند چنانچه عاشق معشوق خود را میگوید

که ای صاحب دستار سرخ و ای صاحب زلف دراز

* بسم الله الرحمن الرحیم *

(یا ایها المدثر) یعنی ای مرد بالاپوش پوشیده از ترس آمدن فرشته وحی ترا جای خوف نیست بلکه حق تو آن است که دیگران را
بترسانی و در خوف خدا اندازی (قم فانذر) یعنی برخیز و بترسان مردم را از عذاب خدا و هر چند منصب نبوت هر دو چیز

را اقتضا میکند هم ترسانیدن و هم بشارت دادن لیکن چون هیچ یک از افراد انسان از تقصیری نمی باشد ترسانیدن عام است بخلاف بشارت که خاص باهل صلاح و تقوی است و کاری که فائده آن عام باشد اهم وارجح میباشد از کاری که فائده آن خاص باشد و نیز چون آنحضرت صلعم ترسیده بودند ایشان را به ترسانیدن حکم نمودن مناسب افتاد و نیز در آن وقت که این سوره نازل شد تمام عالم مملو از کفر و فجور بود و قابل بشارت [illegible] کسی ظاهر نمی آمد هر که بود مستحق ترسانیدن بود و بنا بر این امور درین مقام بر انذار اکتفا فرمودند و چون ترسانیدن [illegible] از عذاب موقوف است بر بیان عظمت آن عذاب و آنکه تحمل آن و تدارک آن ممکن نیست نمیشود و عظمت عذاب و لاعلاجی از آن بدون بیان عظمت کسیکه عذاب خواهد کرد و آنکه برابر قدرت او قدرت هیچکس نمیتواند شد و برابر علم او علم هیچکس احاطه ندارد و از دست او گریختن و پوشیده شدن و از دانست او غائب ماندن اصلا متصور نیست تمام نمیگردد پس تراچیزی دیگر هم باید کرد (وَرَبَّكَ فَكَبِّرْ) یعنی و پروردگار خود را بس بزرگی و عظمت یاد کن و خاطر نشان ایشان ساز که هیچکس با او در احاطه علم و عموم قدرت برابری نمیتواند کرد و هیچ چیز از خرد و بزرگ از علم او غائب نیست و هیچ چیز از سهل و دشوار بر قدرت او گران نیست و بعضی گفته اند که مراد از تکبیر تکبیر نماز است که از ابتدای تحریمه تا آخر نماز در هر انتقال الله اکبر الله اکبر گفته میشود و بعضی گفته اند که تکبیر در عرف اهل اسلام و در آن زمان علامت خوشی و شادی بود پس گویا چنین فرمودند که شادباش و خوشوقت شو و خوف را بخود راه مده که این منصب عظیم بتو عطا کرده و ترا خلعت پیغمبری پوشانیدیم و مؤید این تفسیر است آنچه در بعضی روایات وارد شده که آنحضرت صلعم بعد از شنیدن این آیت از زبان جبرئیل صلعم باواز بلند فرمودند الله اکبر و بشنیدن این تکبیر حضرت خدیجه خاتون علیها السلام نیز تکبیر گفتند و اهل خانه نیز همراه شدند و بعد از ان تکبیر گفتند خوش شدند که این لرزه و ترس بسبب نزول وحی بود امر مخوف نبود و از ان باز تکبیر در عرف اهل اسلام علامت خوشی و شادی گشت و لهذا در عیدین و ایام حج و تشریق واجب گردانیده اند که بعد از هر نماز فرض تکبیر را ادا نمایند و سر در ایجاب تکبیر هم در اول نماز پنجگانه و هم در نماز عیدین و ایام تشریق و منی بخلاف تسبیح و تحمید که هیچگاه واجب نیست آنست که این ذکر خاص اهل اسلام و توحید است زیرا که مضمون آن آنست که هیچکس با خدا در هیچ صفت کمال برابر نیست مخصوص بهمین گروه است بخلاف مضمون تسبیح و تحمید که جمیع طوائف بنی آدم آنرا معتقد اند و هر که کتب حدیث و سیر صحابه رض را تتبع نماید یقین کند تا آنکه هیچ مجلس ایشان از تکبیر خالی نمیماند بر هر نعمت تکبیر میگفتند و در هر خوشی این نغمه را بلند میکردند و در وقت جنگ و قتال بهمین کلمه عظمت خداوند خود و حقارت طرف مقابل خود یاد میکردند و در وقت خوف آفات مثل آتش گرفتن و نمود شدن غول و جن برکات همین ذکر استعانت میجستند و در اذان و اقامت همین کلمه را اکثر مرتبه در پیرایه ترکیب ساخته اند بس عجب مضمون این امر الهی بطفیل حضرت پیغمبر صلعم درین امت مرحومه آنقدر رواج گرفته بود که میباید دمی شاید از وقت تسلط چنگیزیان و اتراک رواج این امر و جمیع رسوم اسلام کم شدن گرفت تا آنکه حالا نامی و نشانی از ان بجا نیست و در حدیث شریف وارد است

٩٥

بیان تکبیر و فائده آن

که در وقت امام مهدی با هم جماعه از مسلمانان قلعهٔ قسطنطنیه را بزور همین کلمه فتح خواهند کرد و دیوار سنگین آن قلعه بمجرد آواز تکبیر ایشان خواهد افتاد و در احوال فتوح عمری نیز مذکور میکنند که دیوار قلعهٔ اصطخر بشنیدن همین تکبیر عمری و دیگر اهل اسلام از بالا افتاده و آن قدر این کلمه تاثیر کرد که هرگاه آن دیوار را بلند می کردند آواز تکبیر از غیب مسموع می شد [illegible] باز می افتاد بالجمله مضمون این کلمه را نصب العین ساختن هم از وجوه شرک نجات می بخشد که نتیجه [illegible] برابر خدا کسی نمی آید و هم در سبک کردن مصائب و آفات و دفع خوف امور هائله از دل کارگر می شود اما مضمون این کلمه وقتی نصب العین می شود که طهارت ظاهر و باطن شخص را حاصل باشد زیرا که عظمت شی پاک در دل و خیال ناپاک جا نمی گیرد پس برای تحصیل فائدهٔ این کلمه طهارت ظاهر و باطن بهمرسانیدن لازم افتاد چنانچه می فرمایند ﴿وَثِيَابَكَ فَطَهِّرْ ٥﴾ یعنی و جامهای خود را پس بخوبی پاک کن زیرا که اول چیزی که از آدمی محسوس میشود جامه است بعد از آن بدن و چون جامه پاک شود بدن که بجامه مستور است بالاولی پاک خواهد بود و بجهت طهارت بدن را در ذکر نیاورده اند زیرا که تطهیر بدن بالاولی مفهوم میشود و چون بدن را که علاقهٔ اتصال با روح دارد [illegible] پاک شدن را که مقصود بالذات است چرا پاک نباید داشت در اینجا باید دانست جامه در استعمال عرب دو قسم است جامهٔ ظاهر و جامهٔ باطن و طهارت نیز دو قسم است طهارت صوری و طهارت معنوی پس در تفسیر این کلمه چهار احتمال بهم رسید و همه این احتمال را اعتبار باید داشت و لو بطریق عموم المجاز احتمال اول آنکه جامهٔ ظاهر خود را از نجاسات و پلیدیها پاک دار زیرا که مرد با ایمان را همیشه بنماز فرض و نفل کار است که آنهم اشتغال مناجات است و تحصیل مناسبت با ملائکه که مقصود است و این معنی بدون پاک داشتن ظاهر خود حاصل نمی تواند شد بنابر آن فرض آن است که در نماز این پاک داشتن فرض است و در غیر حالت نماز فرض نیست و استنباط که از آن جامه را پاک باید داشت بول و غائط و منی و مذی و ودی و قی و خون و درم است اگر بقدر کف دست از این چیزها بجامه برسد آن جامه قابل نماز نمی ماند مگر بعد از شستن و افشردن سه بار احتمال دوم آنکه جامهٔ ظاهر را از نجاسات معنوی پاک دار و نجاست معنوی جامه آن است که از کسی بغصب نگرفته باشد و بدزدی و خیانت و دیگر وجوه حرام کسب نکرده و آنچه استعمال آن حرام است مثل ابریشمین بافت برای مرد باستعمال نیارند و در قطع و دوخت آن اسراف و امور نامشروعه را مرتکب نشوند مثل دراز کردن دامن از شتالنگ احتمال سوم آنکه مراد از جامه صفات و اخلاق باشد زیرا که عرب گاهی جامه میگویند و ذات شخص را مراد میدارند و گاهی آبروی او را و گاهی نام و جاه او را چنانچه میگویند الکرم فی برده نیز میگویند فلان طاهر الذیل است یعنی پاک دامن و فلان نقی الثوب و نقی الجیب و وجه مناسبت آن است که چون جامهٔ شخص بر بدن او محیط میباشد و از دور همان محسوس میگردد و بسبب جامه امتیاز شخص از شخص دیگر حاصل میگردد گویا حکم ذات او و صفات خاصهٔ او دارد پس معنی آیت چنین شد که ذات و آبروی خود را از لوث صفات بد و اخلاق مذمومه و تهمت های قبیحه محفوظ دار احتمال چهارم آنکه مراد از جامه بدن باشد که محل استنجا و دیگر اعضای مستور داند و مراد

از تطهیر استنجا بآب کردن و بول و براز را بجهت تمام [illegible] نمودن و طاهر بدن را از اقذار و [illegible] حالت نظیف و صفا داشتن و بهر تقدیر تطهیر ظاهر و اول تطهیر باطن اثری تمام است و صفای جامه عنوان صفای [illegible] باشد علی الخصوص کسی را که عظمت و بزرگی او در دلها ثابت باشد و گفته او را واجب القبول دانند [illegible] شود در تطهیر جامه و بدن زیاده تر باید کوشید تا در نظر مردم گنده و حقیر ننماید و از [illegible] مقبول در بیان تطهیر جامه است که برای این غرض. آن غرض اهل ایمان را غرض [illegible] پوشیدن گران قیمت ساختن که آن منافی ایمان است مگر در مقام اظهار نعمت الهی [illegible] شکر آن که تا این نیت مستحب میگردد و چون از بیان طهارت ظاهر که مقدم بود فارغ شدند بیان طهارت باطن که مقصد بالذات است می فرماید (وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ) یعنی و جمیع اقسام پلیدی را پس ترک کن مثل اعتقادات فاسده و اخلاق ذمیمه و خیالات دروغ و افعال قبیحه و دیگر نجاسات معنویه که از تعلق دل بمزخرفات [illegible] روح [illegible] را ملوث میسازد و اگر ثیابك فطهر را معنی احتمالات او شامل طهارت باطن از این امور نیز گرفته شود چنانچه گذشت پس فرق در مضمون این آیت و آن آیت آنست که در آن امر [illegible] و در این امر باجتناب آن امور قبل از وقوع و حصول چنانچه لفظ فاهجر [illegible] را گویند پس در این آیت [illegible] که بطریق [illegible] و در این آیت از این امور چون بطریق [illegible] بار [illegible] شود بهر تقدیر تطهیر ظاهر و باطن [illegible] را صاحب [illegible] میسازد پس استفاضه فیض از ان عالم [illegible] میگردد [illegible] آن فیض [illegible] و چون همه [illegible] روح که نهایت باطن را خراب میکند طمع [illegible] است لهذا آن را بالخصوص بیان می فرماید (وَلَا تَمْنُنْ) یعنی منت منه بر کسی بتعلیم قرآن و تبلیغ احکام الهی و احسان مالی و کار روائی و حاجت برآوری (تَسْتَكْثِرُ) یعنی باین غرض که کثرت [illegible] بسیار شدن حاصل کنی و [illegible] سبب کثرت جاه [illegible] سبب کثرت مال حاصل نمائی [illegible] که او عوض آن زیاده کرده شود و بهر تقدیر [illegible] نوعی از طمع است که در تلویث باطن [illegible] دارد و بعضی از مفسرین گفته اند که معنی آیت چنین است که در وقت احسان بر کسی منت منه و آن احسان را بسیار و انبوه [illegible] من در باره فلانی چنین و چنان کردم زیرا که منت حط اجر احسان میکند [illegible] آن احسان را حقیر انگار و [illegible] گیرنده بر خود بشمار که این حقیر را از تو قبول کرد و ترا مستحق اجر و ثواب گردانید چنانچه از حضرت امیر المؤمنین مرتضی علی رض منقول است که چون گدائی پیش ایشان می آمد می فرمود مرحبا بمن [illegible] زاد [illegible] خوش آمدید [illegible] توشه آخرت ما را بی مزدوری پس این احسان شما است بر ما و چون شخص را این همه امور در بیان عظمت الهی و تطهیر باطن و ظاهر [illegible] در دنیا حاصل شد مرتبه مشیخت و ارشاد و شایستگی [illegible] اکرام او را با این همه فراخی حوصله و تحمل جفای خلق و گوارا کردن ایذای ایشان و شنیدن بدگوئی خود که از ایشان سر بر میزند

حذر می‌شود و الا هر که صحبت ایشان کرده خواهد گریخت و مانند راهبان و خلوت نشینان کار ارشاد و مشیخت را سرانجام
نخواهد کرد و لهذا این امر یعنی تربیت می فرماید که (ولربك) یعنی و برای رضامندی پروردگار خود نه برای خاطرداری
مردم (فاصبر) پس صبر کن بر جفای ایشان را متحمل شو و از صحبت ایشان با وصف کشیدن رنج و ملال
کناره مگیر تا هدایت ارشاد [..] تمام نوای کرد و علامت فارقه در میان صبری که برای رضامندی خدا باشد و در میان
صبری که برای خاطرداری خلق باشد آن است که اگر تحمل جفای ضعیف حالان و غربا و گدایان هم مانند تحمل جفای
اهل ثروت و اغنیا از کسی بوقوع می آید توان دانست که این صبر محض برای حکم خدا است و اگر تحمل
جفای ضعیف حالان گران و غیر ممکن است تحمل جفای اغنیا و اهل ثروت لحمی دارد باید فهمید که این صبر برای خاطرداری
خلق است و اگر کسی پیغمبر را شبهه رسد که چون مرا بصبر امر کردند و تحمل جفای کافران واجب شد پس داخلی دشواری
پیش آید که هیچ انتقام گرفتن و اندیشه در صحبت گریختن کافران را از من جدا کردند و لیکن باشند هم در مخالفت
[..] ایشان آسانی است [..] را اندیشه مکن گوییم که این همه دشواری و آسانی مر ایشان را بیش از چند روز
نمانده و بیا ماست (فاذا نقر في الناقور) یعنی پس وقتی که کوفته شود در نقاره و صدای رحیل کوچ در دهند و
سفر آخرت پیش آید (فذلك يومئذ) یعنی پس این کوفتن و صدای کوچ دادن از دفع آن روز گویا (يوم عسير)
یعنی روزی است با استقلال که نهایت دشوار و سخت است [..] یک صدا بیش نیست اما در
سختی و شدت تمام روز بار دارد که اثر آن تا دیر باقی خواهد ماند و هیچ واقعه از وقائع آن روز سخت تر از آن نخواهد بود
و بعضی از مفسرین ناقور را بر صور حمل کرده اند [..] بعید زیرا که در صور و دیگر آلات دم کشی مثل نای وغیره
بسبب نفخ آواز حادث میشود و در ذوات الکاو مثل دف و طبل و دهل و در ذوات الاوتار مثل ستار و طنبور رود نوازش
بسبب نقر و کوفتن آواز حادث میشود اول نقر را بنفخ تشبیه داد و بعد از آن صور را ناقور که بمعنی ما ینقر فیه است
پس معنی نقر في الناقور آن شد که نفخ في الصور لیکن ابتدای شدت و دشواری برکافر از هنگام موت شروع میشود
نه از ابتدای نفخ صور پس حمل این عبارت بر آمدن موت بطریق تمثیل موت بکوچ لشکر با تهیه جنگ و قتال
انسب می نماید و حسن [..] در کتاب المنهاج آورده است که نقر سوای نفخ چیز دیگر است زیرا که در اخبار آمده
است که در صور دو [..] است [..] پس چون نفخ صور برای بیهوش کردن و میرانیدن خواهد شد نقر و نفخ
هر دو خواهند کرد تا آواز شدت پیدا کند و موجب هلاک و خرابی عالم گردد و چون برای زنده کردن و بهوش
آوردن خواهد شد اکتفا بر نفخ خواهند نمود چه غرضی که از این نفخ است ارسال ارواح بسوی ابدان است و آن
بمجرد نفخ حاصل می تواند شد لیکن درین کلام همین خدشه است که نقر چون مقارن نفخه اولی است پس چرا
موجب شدت بر کافران خواهد شد زیرا که موت را خود راحت خواهند دانست و آرزوی آن خواهند کرد که
یا لیتها کانت القاضیة اگر شدتی و سختی در حق کافران خواهد بود از ابتدای نفخه ثانیه خواهد بود که بز در ایشان را به
محشر خواهند کشید و در بلای حساب گرفتار خواهند کرد مگر آنکه گفته شود که مبدا این شدت همان شدت است که

در نفخهٔ اولی بود پس گویا ابتدای شدت و سختی از همان وقت شروع خواهد گشت بهر حال خواه سختی و شدت
موت ما بعد آن مراد باشد و خواه سختی و شدت احوال قیامت نهایت آنچه در مومنان [illegible]
و شدت آن روز (عَلَى الْكَافِرِينَ) بر کافران است فقط اگر هر چند در اول وهله [illegible]
شدت و سختی گرفتار خواهند شد اما تاثیر ایمان و شفاعت پیغمبران و قرآن آن سختی بر ایشان آسان خواهد شد بخلاف
کافران که آن روز بر ایشان دم بدم در شدت افزون خواهد گشت (غَيْرُ يَسِيرٍ) یعنی غیر آسان شونده است
چنانچه در دنیا سختی و شدت بر ایشان آسان [illegible] مومنان شدت و سختی آن روز آسان خواهد شد در حدیث
[illegible] آمده است که قبر اول منزل است از منازل سفر آخرت هر که در این منزل شدت و درد و رنج کشید او را
آینده در منازل دیگر شدت و سختی زیاده تر روی خواهد داد و هر که از شدت و سختی آن نجات یافت او را
آینده در منازل دیگر زیاده تر آسانی و راحت نصیب خواهد شد و چون معلوم کردی که شدت و سختی بر کافران
بطور قهر و انتقام من در حق ایشان مدار موت [illegible] نهان است [illegible]
[illegible] ایشان را شدت و سختی گرفتار کرده [illegible]
و دیگر [illegible] حاصل نشود و معنی امتحان و آزمایش صورت [illegible]
و مانند [illegible] برای کفر ایشان (ذَرْنِي وَمَنْ خَلَقْتُ وَحِيدًا) [illegible]
است [illegible] (وَجَعَلْتُ لَهُ مَالًا مَمْدُودًا)
یعنی و گردانیدم برای او مالی فراوان [illegible]
قسم است اول مال زراعت دوم مال مواشی سوم مال [illegible] حاصل میشود زیاده
از حد [illegible] بخلاف اموال دیگر [illegible]
[illegible] نام او ولید بن مغیره [illegible] باغات بسیار و مزارع
بیشمار داشت و میوه های [illegible]
او بید ایگشت و مواشی هم بسیار داشت که از صوف [illegible]
میکرد و انواع تجارات از بزازی [illegible] فروشی [illegible]
کارها معین و مقرر بود [illegible]
و توفر مال بدون فرزند عیش را تلخ میکند نعمت نمی [illegible]
اتمام نعمت فرزندان هم دادیم (وَبَنِينَ شُهُودًا) [illegible]
پسران همیشه نزد او حاضر باشند [illegible]
[illegible] و مفارقت آنها عیش او تلخ شود [illegible]
برای زحر گیری زراعت و تجارت هم از خود جدا نمیکند [illegible]

و پسران او همراه او در مجالس و محافل حاضر میشوند و شریک صحبت و عیش او می باشند و رفیق و مونس او
میگردند در صحبت. زینت مجالس و محافل اند و بعضی گفته اند که لفظ شهودا مشتق از شهادت است یعنی گواهی
این پسران در صدق سخن او گواهی میدهند و مخالف مرضی او نمیشدند بلکه در هر لن ترانی او آمنا و صدقنا می نمایند
و بسبب سخن او در هر مقام موسس و معتبر میگردد زیرا که پسر چون موافق مرضی پدر باشند و همراه او در سیر
و دور روند سخت نکند و سخن او مرا نصدا بی شماید سوای آن روح میگیرد و این پسر نمی ماند و ولید بن المغیره را پسران بسیار
بودند که از آنجمله هفت کس نامی و مشهور اند ولید بن الولید خالد بن الولید عماره بن الولید هشام بن الولید عاص
بن الولید قیس بن الولید عبد شمس بن الولید چهار کس ازین هفت پسر او مشرف باسلام شدند
ولید و خالد و عماره و هشام و سه کس در کفر مردند و از آنجمله خالد آنقدر در جهاد و کافر کشی ترقی فرموده که
بمنصب امیر الامرائی آنحضرت عم رسیده و بعد از آنحضرت عم در عهد خلافت خلیفه اول نیز بر همان منصب بحال
ماند آن حضرت عم او را سیف الله خطاب داده و فتح شام و عراق بر دست او شده بیشتر مهم مرتدین را او سرانجام
داد و ولید بن الولید را پدر او و برادران او در مکه محبوس و مقید ساخته بودند پنهان از دست آن حضرت عم ... آنحضرت
تا که آن حضرت عم برای خلاص او در نماز صبح قنوت می فرمودند و بآواز بلند میگفتند اللهم انج الولید بن الولید
و عیاش بن ابی ربیعه و سلمه بن هشام والمستضعفین من المؤمنین تا آنکه از دست آن ظالمان خلاص شده
بحضرت فیض موهبت آنحضرت عم رسید و در قدم آنحضرت عم وفات یافت و او را آنحضرت عم در قمیص
مبارک خود تکفین فرمود و حضرت ام سلمه ام المؤمنین در مرثیه وفات او این بیت فرموده اند *بیت*

* ابکی الولید بن الولید بن المغیره * * ابکی الولید بن الولید فتی العشیره *

و از عجیب معاملهای او آن است که عماره که همراه کافران در جنگ بدر برآمده مقابل فوج آنحضرت عم
ایستاده بود چون شکست بر کافران افتاد بدست مسلمانان اسیر شد و فدیه داده خلاصی یافت بعد از ادای فدیه
اظهار اسلام کرد مردم باو گفتند که چرا پیش از ادای فدیه اظهار اسلام نکردی که همین مال بر تو نمی افتاد
گفت من اندیشه کردم که اگر پیش از ادای فدیه اظهار اسلام میکنم مردم خواهند فهمید که برای معاف کنانیدن
فدیه مسلمان شده است نه برای رضامندی خدای تعالی چون فدیه را ادا نمودم این توهم زائل گشت بیدغدغه
اظهار اسلام کردم بالجمله پسران ولید همه قابل و بکار آمدنی و جوانان رعنا و خوش نما بودند که در تمام قبیله قریش بایشان
ضرب المثل می کردند و چون مال بسیار و فرزندان کامگار بودن ریاست و جاه رونق می پذیرد لهذا او را جاه و
ریاست و عزت هم بکمال بخشیدم (وَمَهَّدْتُ لَهُ تَمْهِيدًا) یعنی هموار و استوار کردم برای او مسند ریاست
و جاه را که تمام قریش در هر عقده و مشکل باو رجوع می آوردند و او را حاکم خود میدانستند تا آنکه در میان
این قبایل بلقب ملقب شده بود او را وحید هم میگفتند زیرا که در اوصاف کمال خود یگانه بود و در فنون قابلیت از شعر و
سخن داشت و او را ریحانه قریش یعنی گل قریش نیز میگفتند بسبب خوشنمائی منظر و خوبی اخلاق و با

و باوصف این همه آنقدر ناسپاس نعمت پروردگار خود بود که گاهی کلمهٔ شکر خدا از زبان او بر نمی آمد و غیر از
بت پرستی و عبادت لات و عزی و غیری دیگر نمی شناخت و عجب آنکه همیشه در فکر زیادت مال خود مصروف
بود و اگر آنحضرت صلعم گاهی مذکور بهشت و نعیم آن بحضور او می فرمودند میگفت که اگر این شخص در اوصاف
بهشت صادق است پس یقین است که حق تعالی آن خانه را برای من آفریده باشد زیرا که غیر از من مستحق
این نعمت نیست و بهمین ناشکری و حرص او اشاره می فرماید که (ثُمَّ يَطْمَعُ أَنْ أَزِيدَ) یعنی باز با وجود این نعمتها که دارد
و ادای شکر آن نمیکند طمع میکند که من او را نعمتهای بلاد آخرت زیاده کنم (كَلَّا ط) یعنی او را این طمع نباید داشت
زیرا که (إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيدًا ط) یعنی بتحقیق او دشمن آیات قرآن ما را عناد کننده و دشمن کلام ما عناد ما است و عناد با منعم
خود مقتضی ازالهٔ نعمتهای سابقه است چه جای توقع زیادتی نعمت دیگر اهل تاریخ و سیر نوشته اند که [illegible]
نزول این آیت پی در پی نقصان مال و جاه لاحق شدن گرفت تا آنکه [illegible] شده مرد [illegible] و کفر آن آنست
که دیده و دانسته ابطال حق نموده در پی هم زدن آن شود و این اشد انواع کفر است و انواع کفر بسیار است
کفر شک چنانچه کفر اهل زمان آنحضرت [illegible] و در حق آنها در قرآن مجید ارشاد شده بل هم فی شک من ذکری
و کفر جهل که حق را حق ندانند و غیر حق [illegible] چنانچه بر اکثر [illegible] که در حق آنها اکثرهم لا یعلمون و اکثر
الناس لا یعلمون و بل هم قوم تجهلون [illegible] شده و کفر جحود که [illegible] و دانسته بزبان اقرار نکند و گرویده نشود چنانچه
در حق اهل کتاب [illegible] کفرهٔ دیگر ارشاد شده الذین آتیناهم الکتاب یعرفونه کما یعرفون ابناءهم و ان فریقا منهم
لیکتمون الحق و هم یعلمون و در حق فرعون و قوم او نیز ارشاد شده و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا و کفر عناد
که با وجود شناخت حق اقرار آن پیش [illegible] ابطال آن [illegible] شبهات واهیه [illegible] حق [illegible] زند و مقابل
و طرف گردد و بیان [illegible] ولید آنست که او [illegible] در مسجد نشسته بود و آنحضرت صلعم نیز در همان مسجد
مبارک بودند که نزول وحی شد و سورهٔ حم السجده نازل گشت آنحضرت صلعم آن سوره را با آواز بلند خواندن
گرفتند چنانچه عادت شریف بود که بعد از شنیدن قرآن از حضرت جبرئیل علیه السلام آن را با آواز بلند [illegible] که ولید پلید
نیز گوش خود را بشنیدن آن سوره متوجه ساخته است آنحضرت صلعم آن سوره را از ابتدا [illegible] در بعضی
روایات وارد است که اول سورهٔ حم المؤمن تا الیه المصیر بوی خواند او بتامل تمام شنید و بعد از آن پیش [illegible]
قوم خود را گفت که انصاف این است که من امروز آنچه از محمد صلعم شنیده ام که هرگز کلام آدمی نیست و کلام جن
است زیرا که درین کلام حلاوتی است که در هیچ کلام نیست و بر [illegible] کلام انوار [illegible] این کلام تمام از میوه
است و اسفل این کلام [illegible] بزرگ [illegible] این کلام غالب است بر هر کلام [illegible] شد باز چون
از این مجلس برخاسته رفت این خبر [illegible] رسانیدند [illegible] محمد صلعم [illegible] خود فریفت و او
میان بدین او [illegible] ابوجهل دیگر رئیسان قریش را همراه گرفته بخانه او رفت و گفت که [illegible] از تو
شنیده ام که بدین محمد صلعم میل کردی شاید ترا هم رغبت نان و آش [illegible] می آرد

بیان انواع کفر

[illegible] هیأت اجتماعی آن [illegible] رسید ولید بشنیدن این حرف بر آشفت و گفت که مال داری
[illegible] قریش [illegible] من معلوم داری [illegible] و آن بار دیگر او کرد پسر ابو قحافه مانند [illegible] گدائی [illegible] از [illegible] برابری
[illegible] پروای طعام [illegible] است ابوجهل گفت که [illegible] الواقع چنین است پس [illegible] که از [illegible]
[illegible] قریش را جمع کنیم و در باب محمد صلعم مشوره [illegible] همراه ابوجهل روانه شد و در
[illegible] قبائل قریش [illegible] جمع آمدند ابوجهل و ابولهب و ابوسفیان و نضر
[illegible] عاص [illegible] گفتند که مارا سخت [illegible] پیش آمد که محمد صلعم
[illegible] کلام [illegible] از جانب [illegible] میشود و حال موسم حج قریب رسیده
[illegible] شهرها [illegible] این کلام و این دعوی [illegible] خواهند پرسید بعضی
[illegible] کلام شعر است بعضی میگویند که این شخص [illegible] است [illegible] است
[illegible] آسمان و زمین است [illegible] این کلام [illegible] در مانده [illegible]
[illegible] هر کس از مردم این شهرها [illegible] محمد صلعم فریفته
[illegible] عقل و دانش و تجربه [illegible]
[illegible] است [illegible]
[illegible] آن کس [illegible]
[illegible] گفت که [illegible] محمد صلعم [illegible] لازم خواهد شد
[illegible] شعرای [illegible] شنیده [illegible] و ننگ در زمره
[illegible] این کلام شعر نیست [illegible] محمد صلعم [illegible] کاهن قرار دهیم [illegible]
شوید زیرا که کاهن [illegible] دروغ واقع [illegible] شود و اگر این کلام را هذیان
[illegible] محمد صلعم [illegible] میشود زیرا [illegible] مشتمل بر حکم و مواعظ [illegible] باشد و مجنون [illegible]
[illegible] محمد صلعم [illegible] جنون [illegible] سراسر حکمت و موعظه است و اگر این کلام را سحر
[illegible] محمد صلعم [illegible] سحر [illegible] میشوند و ساحر همیشه بسحر خود
[illegible] اسباب مال [illegible] این کلام [illegible] است و محمد صلعم [illegible] کسب مال و اخذ
[illegible] بعد از [illegible] بسیار کرد [illegible] و راست نظر کرد و روی
[illegible] و خاموش نشست چون [illegible] این کلام او را شنیدند گفتند پس
[illegible] گفت [illegible] اصل حقیقت [illegible] که این سحر باطل است
که محمد صلعم [illegible] صحیح رسیده است [illegible] انواع سحر است و دلیل قوی بر سحر بودنش
آن است که هر که با محمد صلعم گرویده میشود از پدر و مادر و زن و فرزند خود بیزار میشود و همین است خاصیت سحر که

در میان زن و مرد و پدر و پسر و مادر و دختر جدائی می افکند همه سرداران قریش این بشنیدن این حرف از ان پلید خیلی فرحناک و مسرور شدند و گفتند آفرین بر زیرکی و عقل تو که تدبیری خوب اندیشیدی باز همان وقت در شهر مکه منادی گردانیدند که آینده محمد علیه السلام را ساحر میگفته باشند و هیچکس او را شاعر و مجنون و کاهن دیگر ذلک نگویند پس ازین قصه او معلوم شد که او حقیقت قرآن و نزول آن کلام اعجاز نظام را او دریافته بود و باوصف این در تمهید در ابطال حقیقت او سعی بلیغ میکرد و مردم از و تدبیر این کار می جستند و او ایشان را تعلیم کفر میکرد پس با وجود این عناد با کلام منعم خود و فرستاده او چه قسم توقع مزید نعمت و بخشش او میتوان آورد چنانچه او در کفر خود ترقی کرده با علای مراتب کفر که کفر عناد است و منصب ابلیس است رسیده (سأرهقه صعودا) یعنی نزدیک است که او را در دوزخ تکلیف ترقی و بالا بر آمدن صعود دهم و صعود نام کوهی است در دوزخ که از آتش سوزان ساخته اند و در حدیث شریف وارد است که مسافت ارتفاع آن هفتاد ساله راه است کافر معاند را فرشتهای موکل بر دوزخ تکلیف بالا بر آمدن بران کوه خواهند داد و حالت آن کوه در سوزش این است که هرگاه دست خود را بران خواهد نهاد دست او گداخته خواهد شد و در همان لحظه درست خواهد گشت و چون پای خود را بران خواهد نهاد نیز گداخته خواهد شد باز درست خواهد گشت بمحض مشقت او را فرشتها بزنجیرها خواهند کشید چون بالای قله آن خواهد رسید او را باز نخواهند گذاشت تا پائین آن برسد باز تکلیف بالا بر آمدن خواهند داد و در همین عذاب ابد الآبدین خواهد ماند و او را باین نوع عذاب از جهت تخصیص خواهند نمود که او بجز دو برکت کفر خود درجه بدرجه از مطالب بسیار صعود میکرد و خود را از قرب بعض قوم او در پائین می انداخت و در وقت تحمل مرکب قدیم خود عوض می نمود و بر همین سلسله این گرفت پس این نوع عذاب جزای وفاق او است تفصیل این اجمال آنکه (إِنَّهُ فَكَّرَ) یعنی تحقیق او فکر شروع کرد در شان قرآن که آیا این کلام آدمی است یا کلام بشر (وَقَدَّرَ) یعنی در ذهن خود تنقیح احتمالات و شقوق را تقدیر کرد تا گفت که حال قرآن خالی ازین احتمالات نیست که کلام شاعر باشد یا کلام ساحر یا کلام کاهن یا کلام مجنون و وجه منحصر درین احتمالات آنست که این کلام یا کلام صاحب فکر و خیال است از قسم آدمیان پس شق اول است یا کلام بی عقل و فاسد الخیال است از آدمیان پس شق رابع است و یا کلام جن است کلام آدمی نیست پس اگر برای القاء علمی است بر زبان آدمی از طالع مرحوادث آینده و غیره پس شق ثالث است که آنرا کهانت گویند و اگر برای انداختن تغییری در عالم است پس سحر است (فَقُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) یعنی پس لعنت باد بر وجهی در ربط تقدیر احتمالات نمود زیرا اگر شقی دیگر را بخاطر می آورد احتمال هم در خاطر بنا ورود آن شق آنست که کلام الهی باشد نه کلام آدمی و نه کلام جن پس ترک این شق دلالت بر کمال عناد او می کند و بسبب این ترک مستحق لعنت شد (ثُمَّ قُتِلَ كَيْفَ قَدَّرَ) یعنی باز لعنت کرده شود او را که چه تقدیر بعید نمود زیرا که در مقام تحقیق و ابدای احتمال احتمال ظاهر الفساد را ذکر کردن صریح از ذات فکر و نظر خارج است و این همه احتمالات ظاهر الفساد اند زیرا که از علامات شعر

و ردی التزام قافیه نمی شود و دیگر هیچ وزن ندارد و از مقدمات متخیله مرکب نیست بلکه التزام قافیه
هم ندارد بخلاف شعر که اکثر قوافی مشتمل است چنانچه بعد از تتبع و تفحص معلوم می گردد و بودن یک علامت
نقد این علامات و دیگر بس ادعای [illegible] کردن غفلت یا نهایت عناد است و از علامات سحر [illegible] تاثیر بلیغ
یافته میشود و دیگر هیچ عملهای شیاطین را استعانت آنها خود مراحل دور از ساحت عزت اوست و هیچ لفظ مهمل
بی ربط ندارد و پس مابین احتمال رفتن هم از همان عالم است که هر سفید کرباس و هر گرد طاس تمام این کلام در
نکوهش شیاطین و مذمت سحر و استعانت شیاطین است و تحذیر از اتباع شیاطین و افعال ایشان و از
علامت کهانت ورد اخبار غیب یافته می شود اما کاهن از معارف غیبیه گونه خبر میدهد و این کلام از معارف
غیبیه آمده ماوراء انسان میدهد و دیگر مبدا و معاد و حشر و نشر را بیان می کند این را کهانت متهم ساختن
همان خباثت [illegible] و [illegible] است و از علامات جنون [illegible] ردی بیان امور [illegible] بعد از عقل دریافته می شود
لیکن در این کلام آن امور [illegible] را بدلائل واضحه و براهین قویه اثبات هم فرموده [illegible] تمثیل و توضیح استعداد
[illegible] کلام مجنون [illegible] است پس بذکر این
احتمالات صریحة البطلان [illegible] گشت داد این قدر را گفته [illegible] (ثم نظر) یعنی باز نظر کرد در
حال پیغمبر که آیا لوازم این [illegible] می یابد می شود مثلاً اگر این کلام شعر است پس [illegible] می باید که عروض و قافیه
و نظم شعر را او ورزیده باشد و [illegible] گوئی مدت دراز کرده [illegible] ماهران این صنعت سالها آمد و رفت کرده و
تلمذ نموده و اگر سحر است پس این پیغمبر با ساحران نشست و برخاست کرده و اعمال تسخیر جن و شیاطین را
ورزیده باشد و اگر کهانت است پس پیغمبر می باید که در تنهائیها و دیگر محاضر شیاطین سالها گذرانیده باشد و عوام
و خواص را همیشه در سوالات آنها جواب گفته باشد و صراحةً گاهی راست و گاهی دروغ بر آمده چنانچه عادت کاهنان
است و اگر هذیان جنون است پس میباید که آثار غلبه خلط سودا و بیعقلی و بی تمیزی و خبط و اختلال کلام داشته باشد
(ثم عبس) یعنی باز روی خود را ترش کرد زیرا که از این لوازم هیچیک را در ذات پیغمبر نیافت تا یک احتمال را
تعیین کند و او را ترجیح دهد (و بسر) یعنی و چین بر جبین افگند که حالا مرا اختیار شق دیگر که این کلام کلام الهی
است بواسطه فرشته رسیده لازم آمد و آن مخالف مذهب من و مذهب قوم من است و چون یاس از اثبات
لوازم شقوق محتمله فکر و اندوه و اختیار شق دیگر [illegible] زمان بود کلمه ثم را در میان عبس و بسر نیاورد
تا دلالت بر اجتماع آنها کند (ثم ادبر) یعنی باز پشت داد از رفتن [illegible] حرکت صادره خود نزول
نموده از همان احتمالات که در ذهن خود در اول نظر آنها را باطل کرده رفته بود یکی را بار دیگر از راه تعنت و
عناد انتخاب کرد و در جمع الحقارت نمود (و استکبر) یعنی و تکبر کرد از آنکه مرا کسی [illegible] رجوع بشق کرد و آن را
باطل کرده ام در عرف اهل نظر و مناظره [illegible] است [illegible] کند زیرا که پروای هیچکس ندارم یا مراد
آن است که تکبر کرد از اختیار شق حق با وجود متعین شدن آن [illegible] او بسبب تکبر گوارا نکرده که این شق را
اختیار نماید

اختیار باید و خود را در بن مدت [illegible] را برخطا قرار دهد بلکه اکتفا برین قدر هم نکرد که آن احتمال باطل را باز در مقام تردد
ذکر کند و گوید که هنوز این احتمال [illegible] این سخن گویا از دل من زائل نشده و در ابطال این [illegible] تا آنکه ادعای حصر
در آن احتمال باطل نمود [illegible] (فقال ان هذا الا سحر یؤثر) یعنی پس
گفت نیست این کلام مگر سحری که نقل کرده شده است از بابل یا از عجم یا از ساحران [illegible] برای آن افزود
که ملاحظه حال [illegible] ساحران [illegible] در اول نظر [illegible] استنتاج
[illegible] احتمال [illegible] (ان هذا الا قول البشر) یعنی نیست این کلام مگر [illegible]
این قسم میگفت [illegible] افهام [illegible]
در نظر ثانی ترجیح [illegible] و چون باین مرتبه ازین [illegible] واستکبار
نمود لاجرم در مقام جزای این اعراض [illegible] (سأصليه سقر) [illegible] او را در سقر که
نام طبقه [illegible] است [illegible] معلوم هیچ
شعر نیست (وما ادراك ما سقر) [illegible] سقر
نهایت [illegible] است [illegible]
[illegible] آنکه او را پاک [illegible] (ولا تذر) [illegible]
بلکه بار دیگر او را [illegible] ابد الآبدین [illegible] وانست کرد
[illegible] را میگذاشت [illegible] سقر [illegible] گر است که (لواحة للبشر) یعنی آن [illegible] است
آدمیان را [illegible] کس و کبت را هیچ نمی گوید [illegible]
نمی کند اگر این [illegible] دوزخ [illegible] می یافتند وفی الجمله
[illegible] مباشد و لواحة [illegible] العطش [illegible] السواد بعضی از
مفسرین [illegible] پوست ظاهر [illegible] سیاه کردن
پوست بعد از ذکر لا تبقی ولا تذر [illegible] ذکر
کردن از آئین بلاغت دور است [illegible] لفظ بشر [illegible]
نشده این الفاظ را غریب [illegible] خوب [illegible] و آن [illegible]
ربانیه و موکلان دوزخ است که بصورت گرزهای آتشین [illegible] موشهای آتش
وجذب و دفع [illegible] و نمودن اشتعال [illegible]
زیرا که (علیها) یعنی بر آن دوزخ [illegible] (تسعة عشر) [illegible] شریف
وارد است که چشمان آنها مانند برق خاطف است [illegible] شاخ گاو [illegible]
وموهای آنها باین مرتبه دراز که [illegible] دامن کشیده میروند و شعلهای آتش [illegible] صفت [illegible] ایشان

می جوشد در میان دو دوزخ هر یک از آنها مسافت یک سال راه است گفته‌اند هر یک از ایشان
کنجها پیش کوکب دارد و در هر بابی در رفت ول از ایشان یکی دور کرده شده و هفتاد هفتاد هزار کس را هر یک
از ایشان در قدرت خود نهاده هر جا که میخواهد می برد و وجه نوزده بودن آنها این است که دوزخ محل
ظهور غضب الهی است و چنانچه بارگاه رحمت الهی متوجه سرانجام امری میشود روحانیات جمیع مخلوقات
خدمت کارخانهٔ آن رحمت می نمایند تا مقتضای آن صورت گیرد و لهذا گفته اند *بیت*

ابر و باد و مه و خورشید و فلک در کارند *تا تو نانی بکف آری و بغفلت نخوری*

همچنان چون غضب و قهر الهی برای مشیتی توجه می فرماید روحانیات جمیع مخلوقات را از خدمت چاره نیست
پس در سرانجام کارخانهٔ غضب که دوزخ است از فرشته ضروری افتاد که بر روحانیت عرش مجید تعلق دارد و نام
او مالک است و هرگز خنده نکرده و بهرهٔ او گاهی کسی کشاده ندیده و او بمنزلهٔ پادشاه آن مکان است که
دیگر همه فرشتگان زیر فرمان او یند و حکم کردن و کار فرمائی خدمت او است و از فرشتهٔ دوم نیز که تعلق بر روحانیت
کرسی دارد و تقسیم دوزخ بر طبقات و تعیین قدر عذاب هر کس منصب او است و او بمنزلهٔ دیوان
و دفتر دار مالک است و از فرشتهٔ سوم نیز که تعلق بر روحانیت آسمان هفتم دارد که مسکن زحل است و حفظ ابدان
دوزخیان از آنکه بصدمهٔ آتش و دیگر فنون عذاب بالکلیه منعدم گردد و آن ابدان را مستعد خلود و دوام
ساختن و ملمع بلمعه پوست تازه رویانیدن و درست کردن اندامهای سوخته و کوفته کار او است و او بمنزلهٔ میر
عمارات مالک است و از فرشتهٔ چهارم نیز که تعلق بر روحانیت آسمان ششم دارد که مقام مشتری است والقای
خصومت در میان دوزخیان با تابعان و متبوعان باهم جدال و نزاع نمایند و یکی مر دیگری را لعنت و نفرین کند
چنانچه در قرآن مجید جابجا تخاصم و اختصام آنها مذکور است کار او است و او بمنزلهٔ قاضی مالک است و از فرشتهٔ
پنجم نیز که تعلق بر روحانیت آسمان پنجم دارد که مسکن مریخ است و گرفتن و بستن و کشیدن و ضرب و
شلاق دوزخیان بر ذمهٔ او است و او بمنزلهٔ کوتوال و جلاد و میر عذاب مالک است و از فرشتهٔ ششم نیز که
تعلق بر روحانیت آسمان چهارم دارد که مقام آفتاب است و اظهار بطلان اعتقادات و قبح اعمال والقای
خجالت و ندامت بر دوزخیان تا بعذاب روحانی گرفتار مانند کار او است و او بمنزلهٔ میر تعلیم و اتالیق آن عالم
است و از فرشتهٔ هفتم نیز که تعلق بر روحانیت آسمان سیوم دارد که محل زهره است و صداهای ناملایم و آوازهای
منکر و نوحه و شیون و زفیر و شهیق بدوزخیان یاد دادن کار او است و او بمنزلهٔ خنیاگر آن عالم است و از
فرشتهٔ هشتم نیز که تعلق بر روحانیت آسمان دوم دارد که مقر عطارد است و رسانیدن اخبار یک فرقه بفرقهٔ دیگر
و نقل کیفیت عذاب دوزخیان باهم دیگر تا شنیدن آن دل اقارب و دوستان آنها بسوزد و حسرت
شدید دامنگیر شود کار او است و او بمنزلهٔ جاسوس و هرکاره و قاصد آن عالم است و از فرشتهٔ نهم نیز که تعلق با آسمان
اول دارد که سیرگاه ماهتاب است و متعفن کردن جراحات و حادث کردن بدبوئیها در ریم و خون را از ابدان

ایشان بمنزلهٔ چشمها جاری کردن کار او است و او بمنزلهٔ چراغ آن عالم است و از فرشتهٔ دهم نیز که تعلق
بروحانیت کرهٔ آتش دارد و افروختن آتش و شرارها بر آوردن و پخته کردن مدنیات و رقیق ساختن شیرهٔ او است
و او بمنزلهٔ [illegible] آن عالم است و از فرشتهٔ یازدهم نیز که تعلق بروحانیت کرهٔ هوا دارد در [illegible] شدن و دویدن آن
در منافذ و مسام دوزخیان و تحریک مادهٔ سموم زهردار کار او است و او بمنزلهٔ فراش آن عالم است و از فرشتهٔ
دوازدهم نیز که تعلق بروحانیت آب دارد و تشنهٔ زمهریر را آراستن و برودت [illegible] در ابدان دوزخیان
پیدا کردن کار او است و او بمنزلهٔ مهر سقای آن عالم است و از فرشتهٔ سیزدهم نیز که تعلق بروحانیت خاک
دارد ثقل عظیم در ابدان دوزخیان پیدا کردن که هر یکی [illegible] مثل کوهی بزرگ شود و هر [illegible] ایشان مانند کوهی دیگر
تا حرکت [illegible] بر ایشان دشوار گردد و اعضای خود را نتوانند داشت و بسترهای گرم را بدست [illegible]
مستعوب کردن [illegible] استعمال ذمهٔ او است و او بمنزلهٔ [illegible] آن عالم است و از فرشتهٔ چهاردهم نیز
که تعلق بروحانیت معدن دارد [illegible] و طوقها در جست کردن و دیگر آلات [illegible] را در آتش [illegible]
و زر و سیم [illegible] داغ [illegible] کار او است و او بمنزلهٔ آهنگر
آن عالم است و از فرشتهٔ پانزدهم نیز که تعلق بروحانیت نبات و اشجار دارد درخت زقوم را رویانیدن و دیگر
درختهای خاردار زهرآلود [illegible] دوزخیان صرف شود [illegible] است و او بمنزلهٔ
[illegible] و مزارع آن عالم است و از فرشتهٔ شانزدهم نیز که [illegible] حیوانات دارد [illegible] مار و کژدم و مگس و کیک
و پشه را بر دوزخیان مسلط کردن کار او است و او [illegible] کار آن عالم است و از فرشتهٔ هفدهم نیز که
تعلق بروحانیت لطیفهٔ طبیعت دارد که مقام او جگر است گرسنگی و تشنگی مفرط [illegible] دوزخیان [illegible] الجوع
الجوع العطش العطش گردند [illegible] زقوم و حمیم را نتوانند خورد [illegible] کار او است و او بمنزلهٔ طبیب آن عالم است
و از فرشتهٔ هژدهم نیز که تعلق بروحانیت لطیفهٔ قلب دارد [illegible] آن [illegible] صورت و کیفیات قلبیه [illegible] را مثل
خوف مفرط و جزع بیحد و [illegible] دوزخیان انداختن کار او است و او بمنزلهٔ [illegible] و مشائخ آن عالم
است و از فرشتهٔ نوزدهم نیز که تعلق بروحانیت لطیفهٔ عقل دارد که محل او دماغ است و تنبیه بر خطاهای خود که در
علم و عمل کرده بودند و دریافتن امور حقه و [illegible] و قوت و دلائل آن امور [illegible] و ظهور عظمت چیزیکه
او را حقیر میدانستند و حقارت چیزیکه او را بزرگ می فهمیدند از تعلیم او دوزخیان را حاصل خواهد شد و او بمنزلهٔ
حکیم و فیلسوف آن عالم است و چون کارخانهٔ عذاب و قهر ظاهرا و باطنا بدون اجتماع این روحانیات سرانجام نمیشود
از اجتماع آنها ضرور افتاد لیکن این نوزده کس بمنزلهٔ رئیسان آن عالم اند چنانچه در دنیا نیز همین نوزده کس
کارخانهٔ رحمت را سرانجام میدهند خدام و اعوان و اتباع ایشان را کیست که احصا نماید و بشمار آرد مانند آنکه در
دنیا نیز جنود این نوزده روحانیت را کسی نمی تواند شمار کرد ما یعلم جنود ربك الا هو و بعضی از محققین گفته اند
که چون دوزخ مجمع نحوسات و کربات است لابد در ان نحوست هر چیز را ظهوری باشد و اسباب نحوست

ورخلاصه منهج گفته که در نوزده عدد اشارت است بآنکه هفت ستاره و دوازده برج برای رسانیدن نحوست هر یک ازین نوزده یک
یک فرشته معین خواهد شد چنانچه فرشتهائیکه در بهشت موکل اند بجمیع سعود و برکات این نوزده چیز را برای بهشتیان
در بهشت خواهند برد اما چون اسباب سعادت بهشتیان منحصر درین نوزده چیز نخواهد بود بلکه ورای این سعودات
سعادتهای دیگر از خزائن مخفیه رحمت الهی برای ایشان فائض خواهد شد ازین جهت عدد موکلان بهشت
درین نوزده منحصر نگشته و بعضی گفته اند که دوزخ برای فساد نفس انسانی است و فساد نفس انسانی در دو قوت
او که نظریه و عملیه است لاحق میشود و سبب این فساد در استعمال قوای حیوانیه و طبیعیه در مقام و محل خود نمیکند
بلکه آن قوی را در ضد آنچه برای آن مخلوقات شده اند صرف می نماید لاجرم مقابل هر قوت ضایع کرده فرشته
پیدا خواهد شد که بر اضاعت آن قوت تعذیب خواهد کرد و قوای حیوانیه دوازده قوت است حواس خمسه ظاهره و حواس
خمسه باطنه و قوت شهویه و قوت غضبیه و قوای طبیعیه هفت عدد است جاذبه و ماسکه و هاضمه و دافعه و غاذیه و نامیه
و مولده و اهل حساب گفته اند که عدد بر دو قسم است قلیل و آن از یک تا نه است و کثیر و آن از ده تا بی
نهایت پس درین عدد نوزده جمعیت قلیل و کثیر است که رعایت فرموده اند و بعضی علما گفته اند که دروازه های
جهنم هفت است یکی از آنها برای فاسقان اهل ایمان است برای آن دروازه یک سرهنگ معین
است زیرا که تعذیب فاسق بسبب ترک عمل است فقط و هر یک را از شش دروازه باقی سه
سرهنگ مقرر است زیرا که کافران بسه سبب معذب خواهند شد که اعتقاد و قول افرار و ترک عمل
و داستان گفته اند که ساعتهای روز و شب بیست و چهار است پنج ساعت را بسبب حرمت نمازهای پنجگانه
معاف فرموده اند و در مقابل ده ساعت که آن را در غیر طاعت الهی صرف کرده ضایع ساخته اند فرشته خواهد بود که
عذاب تو بکند و این کلام از حضرت عبد الله بن مسعود در بعض از تفاسیر معتبره منقول است و فقها گفته اند که
مدار این عدد را عقل بشری نمی تواند دریافت چنانچه سایر اعداد شرعیه توقیفی را مانند عدد آسمانها و طبقات زمین و
ستاره ها در روزهای هفته و عدد نصاب زکوة و کفارات و عدد رکعات نمازها و عدد نمازهای پنجگانه نیز از همین
باب است والله اعلم و در تفسیر معتبر مروی است که چون این آیت نازل شد ابو جهل لعین تمام مردان
قریش را در دار الندوه جمع کرد و گفت که آیا شنیدید که چگونه میترساند محمد عم شمار را از قیامت بنابر اعتقاد نوزده
سرهنگ است و بس و شما اینقدر جمع آمده اید برای شماها حوصله این نیست که ... فهمید آیا از شماها نمی تواند شد که ده
ده کس از شما یک سرهنگ بگیرید و او را مغلوب سازند ابو الاسود که او را ابو الاشد بن نام داشت برخاست
و گفت که من تنها هفده سرهنگ را کفایت توانم کرد و دو سرهنگ باقی بر ذمه شماهاست حق تعالی در جواب
این است برای ایشان نازل فرمود که (وَ مَا جَعَلْنَا أَصْحَابَ النَّارِ) یعنی و نگردانیده ایم ما صاحبان دوزخ را که دوزخ
در حواله آنهاست و مردم را در وی در آورند و از آنها صاحب چنانچه همنشین را گویند بمعنی مالک و
متصرف را نیز گویند چنانچه مشهور است که صاحب خانه و صاحب مجلس فلانی است اینجا صاحب بهمین معنی مستعمل شده

(إِلَّا مَلَائِكَةً) یعنی مگر فرشتگان را و قوت فرشته بر شما معلوم است که یک کس از آنها که ملک الموت است
جان هزاران را در یک لمحه می گیرد و طاقت مقابلهٔ او لشکر یا انبوه نمی تواند کرد و نیز از این جهت هم این جماعه
را فرشته گردانیده اند که بسبب جنسیت بر آدمی و جن مهربان نشوند و رقت نکنند چنانچه پادشاهان چون از
شهری یا فرقهٔ انتقام و غضب منظور میدارند ظالمی و حاکمی از غیر جنس آن شهر و آن فرقه مسلط می نمایند
تا بحکم جنسیت و مناسبت میل نکنند و نیز فرشته بالطبع معصوم است گناه ندارد پس برای سزا دادن
گنهگاران متعین است زیرا که از جنس آدمی و جن اگر برای تعذیب دوزخیان گنهگاران مقرر می فرمودند
سزای آن گناهگاران با آنها نیز میرسید و اگر آنها را نیز در دوزخ معذب میداشتند برای تعذیب آنها جماعهٔ
دیگر در کار میشدند و همچنین الی ما لا نهایه تسلسل لازم می آمد و اگر نیکان را برای این کار می گماشتند تعذیب آنها با وجود
بی گناهی و عدم [illegible] لازم می آمد زیرا که بنیهٔ آدمی و جن متحمل دوام نزدیکی آتش نیست و نیز بسبب دیدن عذاب
همجنسان خود و نزدیکان و دوستان خود المی روحانی بالاتر از عذاب جسمانی می کشیدند تا که از ایشان ممکن
نمیشد که فرزندان و برادران خود را باین سختی عذاب کنند و تکلیف ما لا یطاق بر ایشان لازم میگشت بخلاف
فرشته ها که از این موانع هیچیک ندارند و اگر کسی را اینجا خطره رسد که چون کار بدین عظیم [illegible] و دوزخ فرشته ها مقرر
کردند و قوت فرشته تا آن مرتبه است که یک کس از آنها [illegible] میتواند کرد پس حاجت بنوزده چه باشد گوییم
(وَمَا جَعَلْنَا عِدَّتَهُمْ) یعنی و نگردانیدیم شمارهٔ موکلان دوزخ را که نوزده است (إِلَّا فِتْنَةً لِّلَّذِينَ كَفَرُوا)
یعنی مگر برای عذاب کردن آنانکه کافر مرده اند بانواع عذاب تا بر همه انواع عذاب گرفتار شوند و اگر یک کس
یا دو کس یا سه کس را بر دوزخ مقرر میکردیم یک نوع یا دو نوع یا سه نوع عذاب متصور میشد و بس چون
نوزده کس برین کار متعین شدند نوزده نوع عذاب را سرانجام خواهند داد و انواع عذاب منحصر در همین نوزده
است پس استیفای اقسام عذاب در حق آنها متحقق خواهد شد چنانچه در [illegible] حصر گذشت و قوت ملکی
هر چند بکثرت اعمال از روی کمیت و شدت اعمال از روی کیفیت وفا میکند و یک کس از آنها عملهای کثیره
را سرانجام میتواند داد لیکن بانواع مختلفهٔ اعمال وفا نمی کند از یک کس از آنها نمیتواند شد که دو نوع کار یا بیشتر
نوع کار سرانجام تواند کرد مثلا ملک الموت علیه السلام نمی تواند که نفخ روح در جنین نماید و حضرت جبرئیل علیه السلام نمیتواند
که باران بباراند و حضرت میکائیل علیه السلام نمی تواند که وحی نازل کند چنانچه گوش نمی تواند دید و چشم نمی تواند شنید گو در
نوع کار خود هزاران عمل شاق را سرانجام دهد مثلا گوش را ممکن است که هزار آواز را بشنود و ماندگی نکند و چشم
را ممکن است که هزاران رنگ را ببیند و عاجز نشود پس اگر یک فرشته را بر عذاب دوزخیان میگماشتیم
از وی یک نوع عذاب همه دوزخیان را ممکن میشد و میکرد اما نوع دیگر از عذاب که با او تعلق ندارد نه از و ممکن است
و نه او خواهد کرد و این نوع استیفای اقسام عذاب در حق کافران کردن و برای هر نوعی و هر قسمی فرشته
جداگانه را مقرر ساختن (لِيَسْتَيْقِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ) یعنی برای آن است که یقین تمام حاصل کنند کسانی که

داده شده‌اند کتاب و مادهٔ شوق فهم اسرار معاملات الٰهیه و اطلاع بر احوال و افعال ملائکه و آنکه قوت ایشان بدرجهٔ
کمال داده درجه چیز ندارد و کمال حال لاطاق؛ قوی و متین حقیقی غیر از ذات پاک باری تعالی هیچ کس نیست ایشان
را حاصل است و نیز اگر در کتب سابقه خود این عدد را شنیده‌اند و وجه این عدد را نمی فهمند باین نکته که ازین عدد
استیفای اقسام عذاب منظور است خاطر ایشان تسلی گیرد و اطمینان تمام آن عقیده بهم رساند و منشأ این پیغمبر
و این کلام که نازل شده بر جان تو محکم شود پس لام تعلیل در لیستیقن و معطوفات او متعلق بکلامی است که از نفی
و استثنای سابق در ذهن حاصل شده یعنی انما جعلنا عدتهم فتنة للذین کفروا لیستیقن الذین اوتوا الکتاب
(وَيَزْدَادَ الَّذِيْنَ اٰمَنُوْٓا اِيْمَانًا) یعنی و تا زیاده شوند کسانیکه ایمان آورده‌اند مر تو را از سابق در ایمان خود زیرا که دانند
که کفر در نهایت مرتبه مضر است و موجب چشیدن هر نوع عذاب میگردد پس در ایمان تو علی تمام باید نمود و از
کفر بکمال دوری باید جست (وَلَا يَرْتَابَ الَّذِيْنَ اُوْتُوا الْكِتٰبَ وَالْمُؤْمِنُوْنَ) یعنی و شک نکنند کسانیکه داده
شده‌اند کتاب را و مومنان در تعیین عدد نوزده و نگویند که اگر قوت های عذاب کردن دوزخیان بشمار بودی تا
نه تن بس یک کس ... کافی بودی و اگر ... بودی پس از نوزده کس در مقابلهٔ ملوک چه خواهد کشود زیرا که
ازین بیان معلوم تواند کرد که نوزده مقرر کردن برای استیفای انواع عذاب است نه برای مقابلهٔ معذبین
(وَلِيَقُوْلَ الَّذِيْنَ فِيْ قُلُوْبِهِمْ مَّرَضٌ) یعنی و تا گویند کسانیکه در دل ایشان بیماری جهل است و سبب آن
جهل ایمان ایشان ضعیف و ناتوان است (وَالْكٰفِرُوْنَ) یعنی و کافران نیز که اصلا ایمان ندارند و جهل مرکب
در دل ایشان راسخ است (مَاذَآ اَرَادَ اللّٰهُ بِهٰذَا مَثَلًا) یعنی چه چیز اراده فرموده است خدای تعالی باین عدد که برای
عذاب کردن کافران قرار داده و منشأ این ... اگر مقابلهٔ دوزخیان و مغلوب ساختن آنها اراده فرموده است پس
از نوزده هم نمی تواند شد و اگر سرانجام اسباب تعذیب و فراهم آوردن هیمه و کنده‌ها برای افروختن آتش
و غیر ذلک اراده فرموده است پس نیز زین عدد فیصل نتواند شد و اگر اراده فرموده است که من خود بقدرت
کاملهٔ خود بدست ایشان عذاب خواهم کرد پس وجود و عدم آنها برابر بود و اگر نظر برعایت اسباب ظاهری
آنها را منصوب می فرمود یک کس و دو کس هم کافی بودند و اگر بالفرض عددی هم معین میفرمود از اعداد
مشهوره باعتبار مثل ده و بیست که عقود اعداد اند یا ... دوازده و از ده مقرر می فرمود این عدد که در هیچ
جا و نزد هیچ فرقه اعتبار ندارد چرا مقرر میفرمود و محتمل است که مثلا تمیز باشد از نسبت ابتدائیه اراد بهذا ماذا
یعنی چه تمثیل اراده فرموده است ازین عدد گویا میگویند که ظاهر این عدد و بالیقین مراد نیست پس ذکر این عدد
برای تمثیل چیزی دیگر خواهد بود و آن چیز چیست بیان کنید تا خاطر نشان ما شود اما در توجیه اول که مثلا مفعول فعل
محذوف یعنی مناسبت گردانیده شود اشارهٔ لطیف حاصل می شود بآنکه در جمیع معاملات الٰهی و وقائع عجیبهٔ او تعالی این
مردم ضعیف الایمانان و کافران همین قسم شکوک و شبهات پیدا میکنند و اعتراض و بحث می‌نمایند و چون درین واقعه
دو فرقه را که اهل کتاب و مومنان باشند هدایت بر هدایت افزود دو فرقه را که ضعیف الایمانان و کافران باشند

گمراهی بر گمراهی حق تعالی برای عبرت مردمان میافزاید که (كَذٰلِكَ يُضِلُّ اللّٰهُ مَنْ يَّشَاءُ) یعنی همین قسم در هر واقعه
گمراه میکند خدای تعالی هر که را می خواهد باین طریق که از سر و باطن آن واقعه نظر او در نمی آید و بر ظاهر و قشر آن
واقعه فهم او را قاصر می سازد و ناچار در شک و تردد می افتد و انکار و استهزا می افتد و گمراه میشود (وَيَهْدِيْ مَنْ يَّشَاءُ ط)
یعنی و هدایت میکند هر که را می خواهد باین وضع که نظر او را در باطن و سر آن واقعه نافذ می فرماید و پی بحقیقت کار
می برد و اطمینان و سکون او می افزاید (وَمَا يَعْلَمُ جُنُوْدَ رَبِّكَ اِلَّا هُوَ ط) یعنی و نمیداند لشکرهای پروردگار ترا
مگر او و بعضی لشکرهای او مثل ملک الموت یگانه اند که کار را این تنها کفایت میکند مانند آفتاب و ماهتاب در دنیا و بعضی
جفت جفت بکار می آیند مثل کرام کاتبین و دو چشم و دو گوش و بعضی سه گان سه گان و بعضی چهارگان چهارگان مثل
موالید ثلاثه و عناصر اربعه و بعضی پنج پنج مثل حواس خمسه و خمسه متحیره و بعضی شش شش مثل شش
جهت و بعضی هفت هفت مثل هفت آسمان و هفت ستاره و بعضی هشت هشت مثل هشت مزاج و هشت
بهشت و علی هذا القیاس پس اهل ایمان را همینقدر اعتقاد باید کرد که کارخانه دوزخ بدون آمدن نوزده
کس تمام نمی شود که حق تعالی این عدد را برای کار بر و از آن قرار داده و تفصیل حکمتهای الهی که در
هر قول و قرار او مرعی و مقصود است چون از فهم اکثر عوام بالاتر است شایان بیان نیست و نه غرضی که
از ذکر دوزخ در قرآن مجید و اخبار پیغمبر ان منظور است بر بیان آن حکمتها موقوف (وَمَا هِيَ اِلَّا ذِكْرٰى لِلْبَشَرِ ۝)
یعنی و نیست آن دوزخ مگر پندی و عبرتی برای آدمیان تا احوال آن را شنیده از غضب و قهر الهی بترسند
و نافرمانی او نکنند و اگر کافران بگویند که هر چند حکمت این عدد را فهم ما ادراک نمی کند اما خلاف حکمت بودنش
ظاهر است زیرا که این عدد بغایت قلیل است و عدد قلیل موجب عبرت و ترس نمی تواند شد گوئیم (كَلَّا) یعنی
این عدد را قلیل نه پندارند (وَالْقَمَرِ لا) یعنی قسم میخورم بماهتاب که در تمام ماه نوزده شب نور او محسوس می نماید
زیرا که در وقت اجتماع با آفتاب نور او اصلا محسوس نمی گردد و قبل از اجتماع نیز چهار روز ضعیف النور
میشود که چندان امتیاز از ستاره های دیگر او را حاصل نمیشود و بعد از اجتماع نیز در ایام هلالیت سه روز
و کسری همین قسم میباشد و همین نوزده شب در تابش نور او کفایت می کند و عالم بکیفیت آن نور
لبریز میشود و هزاران میوه میپاند و هزاران دانهای زراعت گندم و بر مغز میگردد و از بادی رطوبات در دریا
و نباتات و اجسام حیوانات و اخلاط و ادمغه و شحوم و لحوم آنها از دهم می رسد پس این عدد نوزده این تاثیر
عظیم نمود که عالمی را آبادان ساخت و کارخانه عمده را سرانجام داد (وَالَّيْلِ اِذْ اَدْبَرَ لا) یعنی و قسم میخورم بشب
وقتیکه پشت داده میگریزد و بسبب نزدیک رسیدن نور قاهر آفتاب حال آنکه آفتاب هنوز زیر افق میباشد
و در میان مخروط ظل زمین و قرص آفتاب نوزده درجه فاصله می باشد پس نور آفتاب در ضمن این نوزده درجه آن
قدر تاثیر قوی نمود که مخروط ظل زمین را که نیمه جهان را بزور سیاه گرفته متصرف شده بود یکبارگی پای خود شکست
و او را گریزانید و عالم از تاریکی بنورانیت گرائید و کارخانه عمده سرانجام یافت و ضرورت معاش بهذا المثابت نمود از گشت

(وَالصُّبْحِ اِذَا اَسْفَرَ) و می قسم می خورم بصبح وقتیکه روشن میشود و جهان را بنور خود منور میسازد و قوت باصره
را بعد از تعطل مشغول کار دیگر داند و این هم بسبب تاثیر نور آفتاب است که هنوز نوزده درجه زیر افق واقع
است پس باین سه کارخانه عمده که بتاثیر عدد نوزده در زمان و مکان صورت سرانجام می پذیرد استدلال میکنم
بر آنکه (اِنَّهَا لَاِحْدَى الْكُبَرِ) یعنی تحقیق آن دوزخ نیز یکی از کارخانهای عمده خدای است که عدالت و انتقام او تعالی
در آن کارخانه ظهور فرموده است اگر بعدد نوزده فرشته سرانجام پذیرد چه بعید باشد که کارخانهای عمده قدرت او تعالی
بهمین عدد سرانجام یافته اند نهایت کار آن است که دوزخ (نَذِيْرًا لِّلْبَشَرِ) یعنی بوده است ترساننده برای آدمیان
که بجهت اوصاف آن می شنوند موجب ترس ایشان میشود و کارخانهای دیگر مثل تاثیر نور ماهتاب و رفتن شب
و آمدن صبح موجب ترس ایشان نمی گردد پس بسبب ترس از این کارخانه در حال او تامل نمیکنند و پی بحقیقت او
نمی برند و بانکار پیش می آیند و در کارخانهای دیگر بتوقع منافع و رغبت در آنها امعان نظر می نمایند و اسباب
آنرا می فهمند و در کتب حکمت و هیات می نویسند ازین جهت در این کارخانها متعاوی انکاری پیش
نمی آید و اگر ازین کارخانها ترسی هم میباشد خاص به بعض افراد بشر می باشد مثل آنکه دزدان از نور ماهتاب و رفتن
شب و آمدن صبح می ترسند بخلاف ترس دوزخ که عام است (لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ اَنْ يَّتَقَدَّمَ) یعنی برای هرکه
خواهد از شما که پیش رود در کارهای خیر و شر (اَوْ يَتَاَخَّرَ) یعنی یا خواهد که پس ماند در کارهای خیر و شر زیرا که هم بسبب
تقدم در کار شر ترس دوزخ لاحق میگردد و هم بسبب تاخر از کار خیر ترس آن میباشد و آنکه در هر کار خیر تقدم کند و
از هر کار شر پس ماند نادر و کمیاب است والنادر کالمعدوم بیشتر افراد انسانی اگر از کار شر تاخر مینمایند در کاری
شر دیگر تقدم هم می نمایند و اگر در کار خیر تقدم می کنند در کار خیر دیگر تاخر هم می نمایند پس ترس آن بر همه را
لاحق می باشد ولهذا گرفت و گیر آن دوزخ هم روز قیامت عام خواهد بود زیرا که (كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ) یعنی هر نفس
در عوض آنچه کسب کرده است از کردن کار بد یا تقصیر کردن در کار نیک (رَهِيْنَةٌ) یعنی در گرو دوزخ و موکلان او
باشد و چون آلات کسب در هر نفس نوزده چیز است دو دست و دو پا و زبان و دل و اعضای تناسل و شکم و
پشت و حواس خمسه و فکر و عقل و وهم و خیال و شهوت و غضب لاجرم نوزده موکل دوزخ او را تعذیب و ایلام
نمایند و هیچ کس بی تقصیری در استعمالات این آلات نمانده است یا این آلات را در غیر محل صرف کرده یا در محل
صرف نکرده پس خلاصی از گرو دوزخ و موکلان او هیچ کس را متصور نیست (اِلَّا اَصْحٰبَ الْيَمِيْنِ) یعنی مگر صاحبان
جانب راست که در جانب راست از پشت آدم روز اخذ میثاق بر آمده بودند و در دنیا نیز راستی شعار داشتند
و در موقف نیز جانب راست عرش استاده شدند و در دست راست خود نامهای اعمال یافتند و جانب
راست موقف که سمت بهشت است روانه شدند زیرا که ایشان باداء حق واجب گرو خود را اخلاص
کردند و ذمه خود را پاک ساخته از دست زبانیه سقر رهائی یافته داخل شدند (فِيْ جَنّٰتٍ) یعنی در بوستانها
بسبب آنکه جانب روحانیت ایشان غالب آمد و ایشان را از دست موکلان دوزخ کشیده بر آورد

وایشان

و ایشان در آن بوستانها آن قدر مطمئن و فارغ البال باشند که باهم (یَتَسَاءَلُوْنَ لا عَنِ الْمُجْرِمِیْنَ لا) یعنی پرسش می کنند از حال گناه کاران که کجا رفتند و چه شدند گویا از حال آنها خبر ندارند که بکدام روز بمصیبت گرفتار اند و چون خواهند شنید که گناه کاران را در سقر برده اند و داخل کرده اند از راه توبیخ یا از راه تعجب بسوی آن گناه کاران متوجه شده خطاب خواهند کرد و خواهند پرسید که (مَا سَلَکَکُمْ فِیْ سَقَرَ) یعنی چه چیز در آورد شما را در سقر با وجود کمال عقل و دانش از شما ممکن نشد که جواب سقر را که قوای حیوانیه و طبیعیه بود بقوت روحانیت خود مقاومت و مدافعت نمی کردید تا شما را از شعلهٔ دوزخ که تمثال آن قوتها اند درین جا کشیده نمی بردند و از حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه مروی است که مراد از اصحاب الیمین درین آیت اطفال مومنین اند که بی گناه رفته اند و دیگر سقر و موکلان او نخواهند افتاد و بعضی از مفسرین در تائید این قول گفته اند که این سوال هم دلالت بر شهود و لیت آنها می کند که هنوز موجب دخول دوزخ را نمی شناسند و نیز از حضرت امیر رضی منقول است که آن اطفال چون جواب کافران را نخواهند شنید که از بس سست در دوزخ آمده اند روزی گدای نبوده ایم و گدایان را طعام نمی خورانیدیم و در صحبت بد بدی نشسته ایم و شغل لا یعنی می کردیم و روز دنیا ست را از رضی نمودیم چه ... که امام ... با می گردیم لیکن روز قیامت را انکار می کردیم پس معلوم شد که انکار روز قیامت ... گرفتار شده اند ... اگر مراد از اصحاب الیمین ... باشد چنانچه ... آن مجید است پس این سوال از راه تعجب یا از راه توبیخ خواهد بود ... اسی سوال گناه کاران (قَالُوْا) یعنی گویند که از ما قوای ... را بسوی عالم علوی جذب کردن و کشیدن ممکن نبود که (لَمْ نَکُ مِنَ الْمُصَلِّیْنَ لا) نبودیم از نماز گزاران حال آنکه نماز فرض همگی نوزده رکعت بود ... از ظهر چهار از عصر سه از مغرب و چهار از عشاء و از صلوة اللیل که یک رکعت بر آن ... برای رعایت طاق افزوده ... از این جهت ... رکعت شده و اگر ما از نماز گذاران ... این نوزده رکعت ... نوزده ... تاص میکردند و نیز ساعات روز و شب ... است و ... از آن برای نماز ... است تا ... نوزده ساعت باقی شود چون از ادای نماز ... نوزده ساعت بدست ما ... در مقابله ... ساعت غفلت یک یک کس از زبانیه بر ما مسلط شد و بیز ... نماز همگی نوزده چیز است ... طهارت از حدث اصغر و اکبر استقبال قبله ستر عورت قیام رکوع ... تحریمه ... قرائت ... تسبیحات و تکبیرات و تشهد ... حضور دل نیت سلام اطمینان در ارکان ترک کلام ... ترک التفات بچپ و راست و چون نماز را ترک کردیم ... نوزده ... زبانیه ما را گرفتار کرده بردند (وَلَمْ نَکُ نُطْعِمُ الْمِسْکِیْنَ لا) یعنی و ما طعام نمی خورانیدیم گدای محتاج را ... اگر او را یک وقت هم شام ... کرده طعام میدادیم تا نوزده ساعت از وقت خوردن ... نوزده قوت او که حیوانیه ... اند زنده و تازه

میشدند واگر در این نوزده [illegible] بآن نوزده قوت خود طاقتی دیگری بجای آورد و در جریدهٔ اعمال ثابت میشد که

ما باعث آن شدیم و [illegible] طعام [illegible] رسانیدن بوجهی که موجب اجر کامل شود موقوف بر نوزده عمل است از قلبه رانی

و تخم پاشی و آب دادن و محافظت زراعت از جانوران و درو کردن آن و دیاس و تنقیه از کاه و محافظت

[illegible] و حمل و نقل دانهها از مزرع تا آبادی و طحن و غربال کردن آرد و تجن و طبخ و تمامیه و ناخورش بهم رسانیدن

و نقل و سل آن طعام پیش گدا بحرمت و عزت و انتظار سیر شدن گدا کشیدن و عجلت نکردن و رخصت

[illegible] گدا [illegible] و حرمت و منت این احسان بران گدا ننهادن و بار بار یاد آن نکردن اگر ما یک گدا را هم طعام

[illegible] تو رسانیدیم این نوزده عمل در مقابله نوزده نفر زبانیه بکار ما می آمدند (وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ) یعنی

[illegible] ما فرو میرفتیم در صحبتهای بد همراه فرو روندگان در ان صحبتها و دران صحبتها نوزده آفت بود اول

[illegible] دکر [illegible] زنان و عیش دولتمندان و نخوت بادشاهان و اسباب [illegible] قصه های جنگ

[illegible] بیاد کردن فسق فاسقان دوم [illegible] و بیان حل آن

[illegible] سیوم نزاع و جدال [illegible] و اقوال [illegible] و خصومت برای استیفای

حقوق [illegible] قدرت [illegible] آر [illegible] سخن بوزن و قافیه [illegible] خوش تحریری و خواندن

اشعار [illegible] آن اشعار [illegible] ذکر [illegible] یعنی بسر [illegible] و براز

[illegible] سخت [illegible] هفتم شعر یعنی دشنام دادن و در آبرو قدح کردن

[illegible] بر غیر مستحق آن [illegible] موجب رنج و ملال همنشین [illegible] تهمت

و بهتان و نسبت کردن بیگناهان با مور [illegible] یازدهم استهزا یعنی تمسخر کردن و خندیدن بر حرکات و کیفیات مسلمانان و

مردم دیگر [illegible] عیوب مسلمین [illegible] و ازدهم وعده خلاف شدن سیزدهم دروغ گفتن و مبالغه نمودن

چهاردهم افشای راز مردم [illegible] امور مستورهٔ خانگی مردم را بر ملا اظهار کردن پانزدهم دعای بد کردن شانزدهم غیبت

کردن هفدهم سخن چینی و غمازی [illegible] هم مدح یک دیگر [illegible] نوزدهم تفاخر [illegible] خود و بزرگان خود بطمطراق

بیان نمودن [illegible] این نوزده آفت ما را در بالای یک کس از زبانیهٔ دوزخ گرفتار کرد (وَكُنَّا

نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ) یعنی و بودیم [illegible] نوزده واقعهٔ صعب دارد و آنچه از

اینها بعد از نفخه اول بوقوع خواهد آمد شش واقعه است اول شگافتن آسمان است دوم زلزلهٔ زمین سیوم

انتثار کواکب چهارم بی نور شدن آفتاب و ماهتاب پنجم حرکت کوهها ششم افروخته شدن دریاها و آنچه بعد از

نفخهٔ دوم از انها واقع خواهد شد سیزده واقع است زنده شدن مردهها فوج فوج کردن آنها و روقت راندن بمحشر آمدن

[illegible] محیط شدن آن اهل موقف سیلان عرق از ابدان مردم بسبب گرمی دوزخ و آفتاب و نیافتن سایه طول

قیام در موقف ظهور تجلی قهری الهی سوال حساب وزن اعمال نمودن نامه های اعمال و دادن آنها در دستهای

راست و دستهای چپ روانه شدن از موقف بسوی بهشت یا دوزخ گذشتن از پل صراط و دخول جنت یا دخول

بیان نوزده [illegible]

بیان [illegible] از [illegible]

بیان وقایع روز جزا

نار چون ما تکذیب روز جزا کردیم همه این نوزده واقعه را انکار کردیم و در جزای انکار هر و یک زبانیه دنبال
ما افتاد و ما را گرفتار کرد و کاش ما این اعمال را در ابتدای عمر خود می کردیم و در آخر توبه می نمودیم تا از ان اعمال مواخذ
نمی شدیم لیکن ما بشامت خود برین اعمال مداومت ماندیم (حَتّٰى اَتٰىنَا الْيَقِيْنُ) یعنی تا آنکه آمد ما را موت و بعد از موت
تنبه و تیقظ هیچ فائده نکرد که وقت عمل و توبه نماند حق تعالی می فرماید که این مردم نه خود دیگر خلاصی گرفتند و نه از طرف
دیگر ایشان را توقع امداد و اعانت ماند (فَمَا تَنْفَعُهُمْ شَفَاعَةُ الشّٰفِعِيْنَ) یعنی پس هیچ نخواهد کرد ایشان را
شفاعت شفاعت کنندگان زیرا که شفاعت کنندگان در ان روز یا اعمال بدنیه اند که از آنها نماز است
یا اعمال مالیه اند که از آنها طعام فقرا و مسکینان است و چون این هر دو عمل از ایشان در یکی گذشته
باشد دیگر اعمال بدنیه و مالیه را چه یارا که در مقدمه ایشان دم زنند و یا پیغمبران و قرآن است و بسبب تکذیب
یوم الدین که عمده سخنان پیغمبر و قرآن همان است پیغمبران و قرآن از صورت ایشان بیزار خواهند بود چه جای
آنکه شفاعت ایشان نمایند و یا اولیا و علما و شهیدان اند و بسبب نشستن ایشان در صحبتهای بد و فرو رفتن
در سهو و گوئی و ارتکاب محرمات و شنیدن لعب و ملاهی و خوض و آئین اولیا و علما و شهیدان از آنها بیزار بیزار اند
و متنفر از انها گشته که در دنیا هرگز نصیحت و وعظ آنها بسمع قبول نمی کردند و خلاف وضع آنها زندگانی بسر می بردند و چون
این قسم روز سیاه ایشان را در پیش است و توقع امداد و اعانت بیزار کسی در سختیهای آن روز ندارند
پس ایشان را می باید که علاج سختیهای آن روز را در سامان شوند و هر که ایشان را بعلاج آن سختیها آگاه
سازد منت او بر دارند و خود در مالش پند و نصیحت سعی نمایند (فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِيْنَ) یعنی
پس چیست ایشان را که از پند و نصیحت قرآن اعراض کنان می باشند و اعراض ایشان ازین بنهایت رسیده
زیرا که اعراض از امر خیر گاهی بسبب نافهمی و بلادت میشود چنانچه اعراض طفل از تحصیل علم و گاهی بسبب نفرت
طبع می شود باوجود فهمیدن مصلحت چنانچه اعراض مریض از خوردن دوای تلخ و گاهی بسبب خوف ضرری موهوم می باشد
که عقل آن را باور نمی دارد و امثال سبب هم میشود و از ان امری گریزد چنانچه اعراض مریض از فصد و حجامت بخوف
هلاک که بسبب قوت واهمه بهم میرسد و ایشان هر سه نوع اعراض را ازین پند جمع کرده اند (كَاَنَّهُمْ) یعنی گویا که ایشان در
بی فهمی و بلادت و نفرت طبعی و ترس وهمی از پند قرآن (حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) یعنی خران رم کرده اند که
گریخته باشند از دیدن شیر ژیان قوی هیکل نعره کنان اصلا عقب خود نمی بینند و تحقیق حال نمی نمایند و گریخته
میروند و این همه رم کردن و اعراض نمودن خود را متوجه میکنند با که نخوت و تکبر ایشان گوارا نمی یابد که از پند نازل
شده بر غیر خود منتفع شوند و پند پذیرند (بَلْ يُرِيْدُ كُلُّ امْرِئٍ مِّنْهُمْ) یعنی بلکه می خواهد هر هر فرد از ایشان (اَنْ يُّؤْتٰى
صُحُفًا مُّنَشَّرَةً) یعنی آنکه داده شود از جانب خدا صحیفه های واکرده و کشاده مثل فرامین بادشاهان نه مثل نسخه های
ملفوف و پیچیده آنها که چندان موجب شکوه و اعتبار نمیشوند بخلاف فرامین منشوره که بنام هر که صادر می شوند شکوه
و قدر او می افزاید و مرتبه او بلند می گردد و این درخواست ایشان همینه مانند درخواست مزارعان و دهاقین و دهات

است که نام خود بهر یک فرد از پادشاه را بواسطهٔ صوبه دار و فوجدار مجو اهد و بگوید که تا و قتیکه بنام بهر یک از ما فرمان
پادشاه بما نرسد ... این سعیر ما و نشود و ما طاعت این صوبه دار و فوجدار نمی نمائیم ونزد او حاضر نمی شویم وسخن او
را نمی شنویم مفسرین روایت کرده اند که کافران مکه با آنحضرت صلعم میگفتند که ما هرگز تبعیت تو نخواهیم کرد
... برای هر یک از ما نامه از آسمان بواسطهٔ تو نازل شود و وقت صبح بر بالین ما ظاهر گردد که بر سر آن
... عنوان نوشته باشد من رب العالمین الی فلان بن فلان و در آن نامه ما را به تبعیت تو حکم کند حق تعالی
در رد این قول ... باطل ایشان می فرماید که (كَلَّا ط) یعنی این خواهش نکنند و این مقصود و طلب نباشد زیرا که در
مقام احتراز از ... و بهانه ... تکبر ... نخوت و تکبر ... شرف بر ... نمی گوید که تکبر و نخوت
می گو ... که از ... (بَلْ لَا يَخَافُوْنَ الْاٰخِرَةَ ط) یعنی بلکه ایشان نمی ترسند
از آخرت ... سرا جزای اعمال ... خواهند ... خالص از آن جرا از کسی نمی ترسند
... کسی عمل ... در این حرف ... شان حلل ... است (كَلَّا) ... که این چه نازل شده
... است ... یعنی تحقیق این قرآن مخصوص ... نیست ... تذکره حق عام است
... که ترسیدن ... زیرا که لطیف ... نیست ... آنجا است ... ارشاد ... بندگان خود نازل
فرموده ... و بهتر ... تا ... الحق است
... یک ... هر ... عمل نماید (فَمَنْ شَآءَ ذَكَرَهٗ ط)
یعنی پس هر که ... این قرآن را ... (وَمَا يَذْكُرُوْنَ) یعنی و ایشان با وجود
این قدر توسعه ... این قرآن را (اِلَّآ اَنْ يَّشَآءَ اللّٰهُ ط) یعنی مگر وقتیکه خواهد خواست خدای تعالی
حاصل ... از ... از جنگ ... بسیار ... ملحوق کثرت و ذلت و ... مخالفت
او ... قرآن و هلاک عشائر ... وقت ... مال و جاه سبب شامت کفران این نعمت عظمی و عطیه
کبری ... خواهند ... و آن ... خواهند گرفت و از ... خواهند شد اما او تعالی از ایشان
آموخت ... گرفتن و یاد کردن قرآن ... فرمود و ایشان را هدایت و آمرزش خواهد نمود زیرا که
(هُوَ اَهْلُ التَّقْوٰى وَاَهْلُ الْمَغْفِرَةِ) یعنی او تعالی لائق ... است که ... تقوی باید کرد و او است شایان آمرزش و کرم
که هرچند ... گناهان بسیار ... بیشمار ... گناهان می بخشد و آمرزش
می نماید و ... کمال لطف ... انس بن مالک ... آنحضرت صلعم و دیگر صحابهٔ کرام رض
از آنحضرت صلعم روایت کرده اند که از جناب حضرت رب العزت تعالی شانه و جل ... در این مقام بطریق
حاشیه ... آن نقل این است ... این آیت فرمودند قال ربکم
عز و جل ان اهل ان اتقی فلا یشرك بی شیء فاذا اتقانی العبد ... ان اغفرله انتهی یعنی من قابل آنم که
از من بترسند ... هیچ کس را در ... نکند وچون بنده از من ترسید و از شرک پاک شد
پس

بس من قابل آنم که او را گناهان او بیامرزم و بس. بخشم و حاصل این شبهه و دفع دو دخل مقدر است که در اینجا بخاطر
سامع میرسد اول آنکه قابل تقوی کسی است که غضب و سطوت او غالب باشد و قابل مغفرت کسی است
که رحمت و لطف او غالب باشد پس جمیع این هر دو صفت اگر نسبت بهر بنده است اجتماع ضدین لازم
می آید و اگر نسبت بمجموع بندها است که از جماعه تقوی طلب میکند و سطوت و غضب تو می نماید با جماعه دیگر
بآمرزش و بخشش معامله میکند و از معاصی و گناهان آنها در میگذرد پس خلاف حکمت یا خلاف عدل لازم می آید و معامله
جزا جزافی میگردد و یک قاعده نمیگیرد جواب این دخل اول این شبهه مبادا که چنین فهمیده شد که نسبت بهر بنده یک معامله است
که اول از وی تقوی طلب میکند و چون او در تقوی میرزد و از عهده گناهان که ترک امتثال است بر نمی آید و عزم خود در امتثال
اوامر و اجتناب مناهی او تعالی مصمم میسازد و با او معامله لطف و کرم می نماید و از تقصیرات او در میگذرد و گناهان
او را آمرزش میفرماید و اختلاف بندگان در استحقاق مغفرت و عدم استحقاق مغفرت بسبب اختلاف ایشان
در تحصیل شرط مغفرت است یعنی عزم تقوی و اجتناب از ترک پس هرگاه نیست و منافی حکمت و عدالت
هم نیست دوم آنکه چون شخص تقوی بود دیگر مغفرت او را چه درکار است زیرا که معنی تقوی اجتناب از گناه
و بجا آوردن ادا است و اگر تقوی ندارد پس مغفرت او را چه ممکن که گناه است و از شایان مغفرت نیست
جواب این دخل نیز از همین جواب سابق فهمیده شد که تقوی مراتب تفاوت دارد و اصل تقوی که مدار و شرط
مغفرت است همین قدر است که از شرک و کفر پاک شود و عزم امتثال و اجتناب مصمم سازد و بعد ازو در تقصیرات
بسیار انسان مغفرت شامل است والله اعلم باسرار کلامه *

* سورة قیامه *

مکی است چهل آیت و در ربط این سوره با سوره مدثر آن است که در سوره مدثر ابتدای ظاهری واقعه قیامت که نفخ صور
است مذکور است که فاذا نقر فی الناقور و انتهای آن نیز مذکور است که ما سلککم فی سقر * و کل نفس بما کسبت
رهینة الا اصحاب الیمین فی جنات یتساءلون عن المجرمین ما سلککم فی سقر و درین سوره ابتدای باطنی واقعه
قیامت مذکور است که عقل و روح را متحیر خواهد ساخت که فاذا برق البصر و خسف القمر و انتهای آن نیز مذکور است
که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و وجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة پس در آن سوره بیان ظاهر
قیامت است و درین سوره بیان باطن آن و نیز اول چیزیکه از وقائع قیامت در آن سوره مذکور است نقر ناقور
است که بر گوش خواهد زد و از راه گوش بدل الم خواهد رسانید و متحیر خواهد ساخت و اول چیزیکه از وقائع قیامت
درین سوره مذکور است برق بصر است که بر چشم خواهد زد و از آن راه بدل راه خواهد کرد و حیرت خواهد افگند
و تقدم ظاهر بر باطن و گوش بر چشم درین کلام اعجاز نظام جابجا مرعی و ملحوظ است و نیز در روز قیامت
اول آواز شدید نفخ صور عالم را زیر و زبر خواهد کرد و بعد از آن تجلی قهری و نور آن برای انتقام از عاصیان و انعام
بر محسنان ظهور خواهد گرفت پس باعتبار وقوع هم مضمون آن سوره را بر مضمون این سوره تقدم حاصل
است و معهذا نسق کلام و الفاظ متشابه در هر دو سوره نیز مشابهت بهم دارند در آنجا در حق کافر در دنیا

فرموده‌اند که عبس و بسر ... در حق کافران در قیامت می فرماید وجوه یومئذ باسرة گویا ترش روئی آن جهان
جزای ترش روئی اینجهان است که در حق آیات قرآنی میکرد و در اینجا فرموده‌اند بل یرید کل امرء منهم ان یؤتی
صحفا منشرة و در اینجا فرموده‌اند بل یرید الانسان لیفجر امامه و نیز در آن سوره حسرت کافران بر ترک ایمان
و اعمال نیک از نماز و صدقات در روز قیامت باین عبارت مذکور است که لم نک من المصلین و لم نک نطعم
المسکین و کنا نخوض مع الخائضین و کنا نکذب بیوم الدین و درین سوره تحسر کفار بر ترک ایمان و اعمال نیک
بعد از موت باین عبارت که فلا صدق و لا صلی و لکن کذب و تولی و در آن سوره لعن کافر باین تکرار و این عبارت
مذکور است فقتل کیف قدر ثم قتل کیف قدر و درین سوره همان معنی باین تکرار و این عبارت ارشاد شده که
اولی لک فاولی ثم اولی لک فاولی و در آن سوره لمن شاء منکم ان یتقدم او یتأخر فرموده‌اند و درین سوره ینبؤ
الانسان یومئذ بما قدم و اخر الی غیر ذالک من المشاکلات و المناسبات اللفظیة و المعنویة التی تظهر عند
التدقیق و لهذا ... حیث احاطوا ... اول النظر حسن الترتیب ... علمهم و اسرع فهمهم
و این سوره را بقیامت ازان جهت نامیده‌اند که آمدن قیامت درین سوره واضح تر ... آن
... آسان است و هر کس را بلا رجوع بوجدان خود میسر است ثابت فرموده‌اند تفصیل این اجمال آنکه
هر آدمی بعد از آنکه سالها توقف ... اراده و رغبت صادق کاری را بهمه وجوه خوب و نیک فهمیده بعمل می آرد و در آن
وقت ... چند او را فهمانیده شود که عاقبت این کار خوب نیست و قباحت علیهم باز نخواهد آورد و هرگز نمی نهد
و ... در شوق آن کار مست ... میگردد که هرگز جب و دامت آن کار را نمی بیند و پس و پیش را ملاحظه
نمی نماید و بر ... آن کار و ... آن مطلع میشود از هر طرف او را بدی آن کار در نظر می آید و چنان متأذی
و متألم میگردد که قیامت روحانی در وی قائم میشود و خود را خود ملامت و سرزنش آغاز مینماید و اعضا و جوارح
خود را ... این کارها ... حاکم شده سرانجام داده بودند میخواهد که بسزا رساند و میگوید این چشم را کم دادم و این دست
را ... آن وقت ... و الا انتقام ازین گرفتم و نمیدانم که دل خود را چه رنگ سزا دهم که این قسم حرکات
از من کنانید پس معلوم شد که کارهای آدمی او را فریب میدهند در بعضی اوقات بصورت نیک خود را جلوه
داده می فریبند و در بعضی اوقات بصورت زشت و قبیح نمودار شده داد از روزگار او بر می آرند و معنی قیامت غیر
ازین نیست که اعمال حسنه و قبیحه آدمی بصور حقیقیه خود جلوه گر شوند و تقاضای جزا نمایند و برای جزا از اعاده آلات
و جوارح لابدی است پس اعاده بدن و باز متعلق کردن روح بآن ضرور افتاد فرق این است که این ملامت و ندامت
و سرزنش که درین دنیا آدمی در وجدان خود می یابد بر یک یک عمل میباشد و بعد از موت بر تمام اعمال عمر خود ملامت
و سرزنش رو خواهد داد و لهذا او را قیامت صغری گویند و در روز حشر و نشر بر تمام اعمال نوع انسانی خواهد شد
و از جمیع اولین و آخرین و اسباب ملامت و اسباب جزای همه افراد این نوع در آن روز ضرور خواهد افتاد
و لهذا او را قیامت کبری نامند پس آدمی در انکار قیامت آنقدر غفلت دارد که از وجدانیات خود غافل میشود

نمی فهمد که هر لمحه و هر دم نمونهٔ قیامت در من موجود است و سبب آن وجه آنست استعداد ادراک
حق و واقع در بعضی اوقات و خطا در ادراک آن در بعضی اوقات و این هر دو چیز خاصهٔ جن و انسی موجود است
بر خلاف مخلوقات دیگر که یا استعداد ادراک ندارند مثل حیوانات و جمادات یا خطا در ادراک آن نمی کنند مثل
ملائکه پس مراد از تمام قیامت لازمی است الا از ذاتیات خود منسلخ شوم و انسان نشوم و نیز در این سوره
هر دو قسم قیامت که صغری و کبری است مذکور شده بیان کبری از اول سوره تا کلا اذا بلغت التراقی خواهد شد
و بیان صغری از کلا اذا بلغت التراقی تا ایحسب الانسان ان یترک سدی پس این سوره را سورهٔ قیامت نامیدن
اولی است زیرا که محیط اقسام قیامت است و مثبت آن بواضح ترین دلیل

* بسم الله الرحمن الرحیم *

(لَا اُقْسِمُ بِيَوْمِ الْقِيَامَةِ) یعنی قسم نمی خورم بروز قیامت بر وقوع حسرت آدمی بر تقصیر خود زیرا که این حسرت
او را همیشه در دنیا لاحق میشود و محتاج بیان نیست (وَلَا اُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ) یعنی و قسم نمی خورم بنفس ملامت کننده
آدمی که سبب قیام قیامت است بر وقوع قیامت زیرا که او از حقیقت نفس خود بی خبر و غافل است
و نمیداند که این نفس در قیامت گرفتار خواهد ماند و سبب چشیدن جزای کارهای بد خواهد گشت و قسم
بچیزی باید خورد که در نظر مخاطب حقیقت آن چیز بجمیع لوازم و ثمرات خود نمایان باشد تا از آن استدلال
کرده بر مضمون مقسم علیه پی برد و داخل تفسیر را در معنی نفس لوامه اختلافات است محققین ایشان گفته
اند که نفس آدمی بکنه جوهر است [illegible] اگر بعالم علوی مائل گردد بطاعات و عبادات نشاط پیدا
کند و در اتباع شریعت آرام یابد در اطمینان مند و اگر بعالم سفلی از شهوات و مستلذات و عار و ننگ
و انتقام و سرکشی مائل شود و از اتباع شریعت بگریزد او را نفس اماره نامند کردن راه بد امر میکند و اگر گاهی
بعالم سفلی [illegible] شهوت و غضب تو دور شود و گاهی بعالم علوی [illegible] شهوت و غضب [illegible] کند و بر آن
ندامت کشد و خود را ملامت آغاز نهد او را لوامه نامند و نفسی که [illegible] نفس است نفس
مقدس که او را ارواح الهی خوانند و نفخت فیه من روحی اشارت بدو است و قل الروح من امر ربی بیان او و آن
همیشه مطمئن بذکر و محبت خدا و زیر فرمان الهی است و نفس [illegible] است و مقتضیات
شهوت و غضب را بالطبع خواهان و جویان میباشد و روح را [illegible] آن مقتضیات امر میکند از این جهت او را
اماره نامند و نفس ناطقه که علم و ادراک را از حواس ظاهره و باطنه [illegible] بهم آورده در پیش روح عرض
آن نمودن کار او است او را لوامه گویند که بعد وقوع امر نامناسب از نفس اماره او را ملامت مینماید و حسن و قبح
کارهای او را باو نشان میدهد و این نفس را ملهمه نیز گویند که بواسطهٔ روح بر وی امور حقه صادقه الهام میشود
و حضرت ابن عباس رضی الله عنه فرموده اند که هر نفس روز قیامت لوامه خواهد بود و خود را ملامت خواهد کرد زیرا که
اگر نیک بود برین ملامت خواهد کرد که چرا در نیکی بیشتر کوشش نکردم و بعضی اوقات خود را رایگان صرف نمودم و اگر بد خواهد

بیان اقسام نفس

بود برین ملامت خواهد کرد که چرا بد کردم چنانچه در حدیث شریف وارد است که اهل جنت را بر هیچ چیز حسرت
نخواهد بود مگر بر ساعتی که بی یاد حق در دنیا گذرانیده بودند و حضرت حسن بصری رض فرموده اند که در دنیا نیز شان مرد
با ایمان همین است که همیشه در ملامت خود باشد زیرا که هر آدمی از تقصیری خالی نمیباشد خواه آن تقصیر در معرفت و مبادی
آن باشد و خواه در عبادت و تقوی و شرائط و آداب آن و بعضی گفته اند که نفس مطمئنه نفس انبیا و اولیای کاملین است که بذکر
و محبت خدا اطمینان پیدا کرده و از کشاکش خطرات و وساوس رهائی یافته و نفس ملهمه نفس صلحا و مومنین و ابرار است
و نفس لوامه نفس گناهکاران تائب و تقصیرداران نادم و نفس اماره نفس کافر و فاسق مصر بر فسق است و بعضی
گفته اند که نفس لوامه نفس متقیان است که نفوس عاصیه را هم در دنیا ملامت میکنند و هم در عقبی خواهند کرد و حق آن است
که نفس آدمی بجبلت خود بملامت و ندامت موصوف است هرچه که باشد چنانچه در تفسیر گذشت و چون ثابت شد
که روز قیامت قسم خوردن بر وقوع حسرت و ندامت حاجت نیست و بنفس لوامه قسم خوردن بر آمدن قیامت
بسبب عداوت کافران نیز مفید نیست حالا میفرمایند که ازین هر دو قسم که در اثبات مطلب ولیای عمده بودند عدول
فرموده از شبهه کافران در باب قیامت میپرسیم و میپرسیم که (أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ) یعنی آیا گمان میکند آدمی باوجود
آنکه از سائر مخلوقات بعقل و فهم ممتاز است و نظر و فکر و قیاس یک چیز را بر چیز دیگر از خواص خود میشمارد و بر ان
نازش میکند و باوصف این همه دانش و بینش اعتقاد میکند (أَلَّنْ نَجْمَعَ عِظَامَهُ) یعنی آنکه هرگز جمع نخواهیم کرد
استخوانهای بوسیده پراگنده او را برای زندگی دوباره در روز قیامت مفسرین گفته اند که سبب نزول
این سورة آن بود که عدی بن ابی ربیعه داماد اخنس بن شریق که همسایه آنحضرت صلعم بود و آنحضرت صلعم در حق او و در حق
خسر او که اخنس بن شریق است این دعا فرموده اند که اللهم اکفنی جاری السوء یعنی بار خدایا کفایت کن مرا از
شر همسایه بد من که نهایت ایذا میرسانید روزی نزد آنحضرت صلعم آمد و گفت که تو مارا از آمدن قیامت
می ترسانی باری از کیفیت آن روز پیش من بگو تا به بینم که بعقل می آید یا نمی آید آنحضرت صلعم او را از کیفیت روز
قیامت و زنده شدن مردگان و دیگر وقائع باز پرس و گرفت و گیر خبر دادند گفت که اگر معاینه آن روز حاصل شود باز هم
باور نکنم و تصدیق ننمایم و گویم که آنچه من دیدم از عالم نظربندی و تصرف خیال است هرگز واقع و حقیقت نیست
زیرا که هرگز عقل من تجویز نمی کند که خدا این همه استخوانهای مردگان را که در اقطار زمین متفرق شده رفته است
جمع کند و باز این ها را زنده سازد این سورة در رد استبعاد او نازل شد و فرمودند که (بَلَى) یعنی بلی البته جمع خواهیم
کرد استخوانهای آدمی را و جمع کردن استخوانها نظر بقدرت ما چه چیز است بلکه زیاده ازین خواهیم کرد که تمام
اعضاء و اجزای او را از گوشت و پوست و استخوانهای خرد و ریزه درست خواهیم نمود (قَادِرِينَ عَلَى أَنْ
نُسَوِّيَ بَنَانَهُ) یعنی قادریم بر آنکه هموار و درست کنیم پوست سر انگشت او را که حکیمان و طبیبان او را اعدل
اعضای انسان قرار داده اند و درست کردن آن بدون اعاده آن اعتدال قریب تحقیقی که داشت ممکن نیست
و نیز میگویند که اول چیزیکه بآن خلقت انسان تمام میشود همین پوست است و او نازک ترین پوست ها است و قوت

حس

حس او نهایت قوی است و لهذا طبیعت باذن خالقها او را در احساس کیفیت برودت و حرارت و رطوبت و یبوست ما [illegible] د بر طبق حکم او کار می نماید و نیز پوست منتهای طبقات بدن انسان است و از استخوانها بعد مرتبه این طرف [illegible] است زیرا که درون او گوشت و پیه است و درآن عروق و شرائین و اوردة و بعد ازان اعصاب و عضلات و مفاصل و بعد ازان استخوانها پس چون قدرت ما متوجه کار پرداز [illegible] شد جمع کردن استخوانها چه [illegible] است کار جمع کردن استخوانها صحت ترکارهای عمده سرانجام نواید داد و دلیل این [illegible] پر ظاهر است زیرا که هر که [illegible] یک کار را سرانجام داده باشد در دیگر سرانجام آن کار از [illegible] چه بعید است پس معلوم شد که آدمی در انکار آمدن قیامت [illegible] زنده کردن مرده ها بر قدرت حق تعالی [illegible] و خصوص [illegible] آن و خفای [illegible] و دلیل آن واقع نشده (بَلْ يُرِيدُ الْإِنسَانُ لِيَفْجُرَ أَمَامَهُ) [illegible] آدمی کوی باک شده [illegible] فجور نماید در عمر [illegible] هیچ [illegible] آید [illegible] زیرا که اگر خوف [illegible] و باز پرس اعمال [illegible] فجور [illegible] پس سبب [illegible] و فجور نمی خواهد که حرف [illegible] گوش [illegible] مانند آن [illegible] او [illegible] از راه تعنت [illegible] سوال می [illegible] و می گویند [illegible] (يَسْأَلُ أَيَّانَ يَوْمُ الْقِيَامَةِ) یعنی کی خواهد [illegible] و دلیل تام و نظر نخواهیم نمود [illegible] او هم از راه تعنت و ابرام است کسی گوید که تا [illegible] بیان [illegible] آن نخواهد کرد [illegible] متوجه [illegible] تعیین آن نخواهم شد [illegible] است [illegible] از راه غلط فهمی است زیرا که اخبار [illegible] را چون [illegible] ماشد و هرگاه تقید تاریخ و وقت [illegible] تاریخ و وقت سوال [illegible] تاریخ و وقت [illegible] صدق و کذب خبر آن مخبر آسمان میگرداند [illegible] پس چون [illegible] تعیین تاریخ و وقت آن نمودن محض بیجا است در تحقیق صدق و کذب آن امور [illegible] و قوت دلیل [illegible] و در اندارات اطبا و تقدمة المعرفه [illegible] همین طریق تحقیق [illegible] سوال [illegible] باشد یا از راه غلط فهمی و بی تمیزی روز قیامت [illegible] خواهد داد [illegible] صاحب این سوال [illegible] آغاز خواهد نهاد و از طریق [illegible] و مجال فرار از شدائد آن روز [illegible] فرماید (فَإِذَا بَرِقَ الْبَصَرُ) یعنی پس چون خیره شود بینائی آدمی مانند خیره شدن بینائی او در [illegible] سبب شدت شعشان نور تجلی قهری الهی خواهد بود که قوت بصر [illegible] و قهور [illegible] ساعت چنانچه در [illegible] فرموده [illegible]

[illegible] (وَخَسَفَ الْقَمَرُ) یعنی و بی نور [illegible] گرده شود ماهتاب و مانند چگونه پذیر گردد بسبب
و اشرقت الارض بنور ربها [illegible] شدت [illegible] آن نور [illegible] حیلولة زمین یا چیزی دیگر در میان او و در میان آفتاب [illegible] در دنیا می‌شد
[illegible] خسوف او را [illegible] (وَجُمِعَ الشَّمْسُ وَالْقَمَرُ) یعنی در حالتی که جمع کرده [illegible] ست در میان
آفتاب و ماهتاب [illegible] در میان ماهتاب تا مانع انعکاس شعاع آفتاب در ماهتاب میشود پس خسوف ماهتاب
[illegible] آنچه آفتاب نیز بی نور مطلق مانند چگونه پذیر گشته و الا نور او در ماهتاب [illegible]
[illegible] در میان [illegible] منعکس میشد [illegible] کرآفتاب و ماهتاب در یک برج و یکدرجه جمع میشوند
[illegible] آدمی [illegible] طاری میشود که وجه مثنی او بسوی آفتاب میباشد و وجه مظلم او بسوی زمین
[illegible] اسباب نور که در دنیا بود همه برهم شوند و نور تجلی قهر را آدمی بسبب شامت
[illegible] عظیم دست دهد و دران وقت (يَقُولُ الْإِنْسَانُ يَوْمَئِذٍ)
یعنی گوید آدمی چون شروع آن نور قهر تیره کننده در هر مکان [illegible] (أَيْنَ الْمَفَرُّ) یعنی کدام طرف است جای فرار
[illegible] حیرت و دهشت [illegible] شوم و درین وقت آن سوال [illegible] میگفت ایان یوم القیمة
[illegible] رسیدن [illegible] از وقت قیامت
[illegible] سوال میکرد [illegible] اهتمام [illegible] روز از [illegible] دوباره این
[illegible] الوقوع [illegible] حال آنکه قیامت متوقع و [illegible] بود
[illegible] آن روز [illegible] بسبب حیرت و دهشت در کلام او خبط واقع شود [illegible] بسبب کمال دهشت
و [illegible] در دنیا از منکران [illegible] برای الزام آنها بطریق سوال و اعتراض از وقت قیامت می پرسیدند
[illegible] بسبب خیرگی چشم و حیرت عقل چون کسی را نمی بیند که از جای گریز شان دهد خود بخود بطریق هذیان گفته
[illegible] این المفر این المفر چون حالت انسان [illegible] از حیرت و اضطراب و هذیان و خطا انجامد او را گفته شود
نه (كَلَّا) یعنی این سوال [illegible] و این پرسش لا یعنی [illegible] (لَا وَزَرَ) یعنی نیست جای پناه هیچ طرف بلکه از هر جا که
میگریزی [illegible] باید رفت (إِلَىٰ رَبِّكَ) یعنی بسوی جای نهی پروردگار تست (يَوْمَئِذٍ الْمُسْتَقَرُّ) یعنی آن روز
جای قرار و [illegible] از حضور [illegible] آن جای چاره نیست یا بخوشی میرود یا بموی کشانش می برند
[illegible] آدمی حاضر و ناچار [illegible] اقرار خواهد گرفت جبری و دهشتی دیگر او را خواهند افزود که (يُنَبَّأُ الْإِنْسَانُ
يَوْمَئِذٍ) یعنی خبردار کرده شود آدمی دران روز (بِمَا قَدَّمَ) یعنی بانچه تقدیم کرده بود از افعال و اعمال خود خواه آن
افعال و اعمال لایق تقدیم بود [illegible] و ضو پیش از نماز و نماز پیش از تلاش معاش و ادای زکوة [illegible] از گذشتن سال
[illegible] قبل از فرض و ادای حق عیال و اقارب قبل از دادن خیرات بفقیران و درود
قبل از دعا [illegible] قبل از [illegible] یا لایق تقدیم نبود مثل نماز پیش از وقت و روزه یوم الشک قبل
از رمضان و اضحیه قبل از نماز عید قربان و نماز وتر قبل از عشا و صدقه دادن قبل از ادای قرض نمودن و قبل از ادای

مانند تأخیر صرف اموال خود و سفر جهاد و حج نفل و طلب علم نفل قبل از خدمت والدین و خبرگیری اهل و عیال و نکاح قبل از گذشتن
مدت و حالی [illegible] (وَأَخَّرَ) یعنی و بآنچه تاخیر کرده بود از اعمال و افعال خود خواه لایق تاخیر بود مثل خدمت والدین
بر ادای فرائض [illegible] و دادن صدقه بعد از رفع حاجات ضروریه خود و احسان با اجانب بعد از احسان با اقارب
[illegible] مثل [illegible] بعد از گذشتن وقت و ادای زکوة بعد از گذشتن حول بر مال بمهلت [illegible] توقف و توبه
بعد از گذشتن وقت امکان آن و حالا [illegible] و چون آدمی را [illegible] تقدیم و تاخیر اعمال خود را [illegible] صحائف
اعمال و آوردن گواهان از آسمان و زمین و روز و شب متحیر شود [illegible] که چون این مرتبه را برای جزا دادن
نوشته گذاشته اند و از آن بی بهره [illegible] اصل اعمال و افعال [illegible] باشند
و از [illegible] که خیال وقت [illegible] است و بعضی از
مفسرین تان رفته اند که مراد از ماقدم آن عملی است که کرده خواه نیک و خواه بد و مراد از ما اخر آن عملی است که نکرده
خواه نیک و خواه بد و بعضی گفته اند که مراد از ماقدم آن مالی است که برای ذخیره عاقبت پیش فرستاده باشد و مراد
از ما اخر آن مالی است که برای وارثان گذاشته رفت و بعضی گفته اند که ماقدم اعمال نیک و بد اند که کرده رفته است
و ما اخر رسم و طریقه نیک و بد است که پس گذاشته رفته است و مردم بآن رسم و آن طریقه عمل میکنند خواه
آن رسم و طریقه نیک باشد و موجب اجر و ثواب این کس شود و خواه بد باشد و موجب وزر و عذاب این کس شود و تا قیام
قیامت و در حدیث شریف [illegible] است که هر که طریقه و رسم نیک در مردم رائج میکند او را ثواب تمام کنندگان آن رسم
و آن طریقه میشود بی آنکه از ثواب آنها هیچ نقصان کنند و هر که طریقه و رسم بد در مردم رائج می کند او را وبال همه
عمل کنندگان آن رسم و طریقه میشود بی آنکه از وبال آنها چیزی نقص شود و در حدیث شریف [illegible] است که هر که از
آدمیان خون ناحق میکند وزر و وبال آن بر قابیل پسر حضرت آدم علیه السلام می نویسند که اول این کار را
بنیاد نهاد و مجاهد گفته است که مراد از ماقدم آن اعمال است که در جوانی [illegible] و مراد از ما اخر
آن اعمال که در پیری [illegible] است و [illegible] تا بر طبق آن
جزا دهند اگرچه این آگاه کردن و نامه اعمال نمودن و گواهان گذرانیدن [illegible] (بَلِ الْإِنْسَانُ)
یعنی بلکه آدمی خود بخود بر همه اعمال خود مطلع شود زیرا که او (عَلَىٰ نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ) یعنی بر نفس خود حجت کامل
و گواه عادل است زیرا که هیأت اعمال مکسوبه او در نفس او راسخ و ثابت است و در آن وقت که وجدان
او قوی و صاف خواهد شد آن هیأت را خواهد دریافت بلکه حاجت رجوع بوجدان نیز نخواهد شد زیرا که آن هیأت
بسبب شیوع [illegible] روح بروز خواهند کرد و صفات [illegible] صور اعضا نمایان خواهند گشت [illegible] تاریکی رنگ چهره
سیاهی رو پیدا خواهند کرد و [illegible] رونق رنگ چهره [illegible] علی هذا القیاس [illegible] جمیع اعراض [illegible]
وضو کنندگان را چهره و هر دو دست و پاها بان درخشان خواهد بود و زیور پوش خواهند آمد و [illegible]
که بخیانت برده بود بر گردن و دوش سوار و شهیدان را بخون رنگین خواهند آورد و زنان [illegible]

بر [illegible] آلوده تا آنکه هر عضو آدمی آنچه از آن عضو ارتکاب کرده بود شهادت خواهد داد و گویا خواهد شد و
آدمی را از انکار و اقرار و اعتراف چاره نخواهد بود (ولو القی معاذیره) یعنی اگرچه آدمی مانند [illegible] خواهد
انداخت تمام عذرهای خود را [illegible] وارد است که روز قیامت در اطلاع بر اعمال خود آدمیان را سه
[illegible] خواهد رسید اول آنکه پیش ایشان نامهای اعمال ایشان را کرده فرشتها خواهند خواند
[illegible] خواهند و خواهند گفت که (اقرأ کتابک کفی بنفسک الیوم علیک حسیبا) و درین وقت آدمیان کارهای
ناشایسته خود را [illegible] انکار خواهند کرد و خواهند گفت که این کارها نکرده ایم فرشتها دروغ نوشته اند دوم آنکه آسمان و زمین
و روز و شب و اعضاء و جوارح بر آن کارها گواهی خواهند داد و بر ذمه ایشان اثبات خواهند نمود که از شما این کارها
وقوع آمده و درین وقت ایشان اقرار خواهند کرد و اعتراف خواهند نمود و اما عذرها بیان کردن آغاز خواهند نهاد
که ما این کارها باین [illegible] سبب [illegible] فلان کار باین سبب و بینه عذر ایشان [illegible] خواهد بود
آنکه شیطان ما را [illegible] و طریقی برای ما مقرر کرده رفته [illegible] تقلید ایشان [illegible] درین ورطه
[illegible] در قرآن مجید [illegible] قسم عذرهای نامسموع از زبان ایشان حکایت فرموده اند و چون
[illegible] عذرها [illegible] باطل و نامسموع خواهند ماند سیوم حکم خواهد شد که [illegible] را نامه اعمال
[illegible] راست [illegible] دست چپ داده [illegible] مانند نوشته [illegible] را از راست [illegible] خواهند
[illegible] دست راست که راه بهشت است ایشان را روانه خواهند کرد [illegible] را از دست
چپ داده بسوی دست چپ که راه دوزخ است [illegible] خواهند راند و بعضی را به [illegible]
[illegible] و چون از بیان غفلت آدمی از آمدن قیامت و انکار آن بشارت [illegible]
[illegible] وقت ظهور نور قاهر تجلی الهی در آن روز و اضطراب و بیقراری او [illegible]
[illegible] التقدیم [illegible] خبردار کرده پرسش خواهد شد [illegible] سخن
می فرمایند [illegible] معلوم شد که تقدیم [illegible] و تأخیر [illegible] التقدیم مذموم [illegible] محمود است [illegible]
[illegible] علی الخصوص در آموختن قرآن [illegible] آن که بسبب کمال شوق
[illegible] واقع شود زیرا است
[illegible] فوت و نسیان [illegible] است پس (لا تحرک به لسانک) یعنی حرکت مده بخواندن این قرآن زبان خود را
در وقت خواندن جبرئیل عم (لتعجل به) یعنی تا شتابی کنی [illegible] لفظ قرآن [illegible] الفاظ از اول سبق
ناشنیدن آخر [illegible] جبرئیل عم یکبار خوانده بروند [illegible] آن الفاظ فراموش گردند زیرا که این جلدی
و شتابی [illegible] تمام سبق منع میکند [illegible] اول مسموع میشود نه آخر زیرا که دل متوجه بکار خواندن میشود و از کار
شنیدن باز [illegible] و اگر [illegible] درین [illegible] علت خوف نسیان بعضی الفاظ قرآنی است پس ازین امر خاطر خود را جمع دار
زیرا که (ان علینا جمعه وقرآنه) یعنی بتحقیق بر ذمه ماست جمع کردن تمام سبق در سینه تو و حافظ تو خواندن آن

بتمام

بهمراه اوخواندن تو (فَاِذَا قَرَأْنَاهُ) یعنی پس چون بخوانیم ما آن سبق را برای تعلیم تو بشنیدن تو از زبان جبرئیل علیه السلام در سنادو [illegible] است و خواندن او گویا خواندن ما است (فَاتَّبِعْ قُرْاٰنَهٗ) یعنی پس پیروی کن خواندن او را یعنی اول خاموش نشسته بخواندن او گوش دار و بعد از آنکه او خوانده فارغ شود تو بخوان بهمان مخارج [illegible] تو [illegible] حضور جبرئیل علیه السلام و شنیدن جبرئیل علیه السلام بسبب ترا نوبت سقوط بعضی الفاظ یا نسیان طریق ادای مخارج و شد و مد و وصل و وقف با لکلیه زائل و خاطر تو جمع گردد پس خواندن قرآن در اثنای خواندن جبرئیل علیه السلام چیزی است که واجب التاخیر است و تو آن را تقدیم می نمائی و شنیدن و گوش نهادن بخواندن جبرئیل علیه السلام چیزی است که واجب التقدیم است و تو آن را تاخیر می کنی و نیز [illegible] جبرئیل علیه السلام از معنی مشکله قرآن نیز سوال میکنی و تحقیق معانی میکنی که اگر جبرئیل علیه السلام بعد از خواندن قرآن برخاسته روند و در [illegible] تفسیر سبق خود معلوم نباشد در وقت تاخیر [illegible] از معانی آن [illegible] پرسند چه جواب دهم حال آنکه اندرین امر هم باید که خاطر تو جمع داری زیرا که (ثُمَّ) [illegible] بعد از تمام الفاظ قرآن و تصحیح مخارج و شد و مد و فصل و وصل آن (اِنَّ عَلَيْنَا بَيَانَهٗ) [illegible] لازم ما است [illegible] معانی آن نیز پس سوال از معانی قرآن در اثنای خواندن سبق لفظی [illegible] است که واجب التاخیر است و آن را [illegible] و توجه به تصحیح الفاظ او چیزی است که واجب التقدیم است و تو آن را تاخیر می نمائی (کَلَّا) [illegible] تقدیم [illegible] تقدیم و تعلیم [illegible] قرآن [illegible] دیگر امور [illegible] ما مفهوم و مفهوم است [illegible] اصل [illegible] می آورد و این [illegible] آیت [illegible] در اثنای خواندن عبارت [illegible] است [illegible] سوال نشوند و همراه قاری بخوانند و بعد از شنیدن اگر [illegible] بیان کند در ان وقت تحقیق [illegible] و [illegible] تحت الفاظ معنی گردد تحقیق [illegible] شروع کند و همچنین [illegible] بحث تعریض [illegible] بعد از تمام شدن آن اگر [illegible] بسبب عجلت طبعی آدمی است که بر ان مجبول است چنانچه [illegible] دیگر [illegible] خلق الانسان من عجل مخصوص بتو نیست (بَلْ تُحِبُّوْنَ الْعَاجِلَةَ ۙ) یعنی بلکه همه شما ای آدمیان دوست میدارید منفعت عاجله را [illegible] آید و [illegible] حاصل شود و این مقتضای جبلت بشری است که همه آدمیان در [illegible] منفعت عاجله نیک را دوست میدارند و بدان منفعت عاجله بدر آن از حضرت ابن عباس و دیگر صحابه رض مروی است که آن حضرت علیه السلام بسبب نزول وحی تکلیف بسیار میکشیدند از ان جهت که چون حضرت جبرئیل علیه السلام می آمدند و آیات قرآنی را می خواندند آنحضرت علیه السلام نیز در وقت خواندن حضرت جبرئیل علیه السلام زبان و لبان [illegible] جنبش میدادند تا آواز بلند نشود و مانع شنیدن قرآن از حضرت جبرئیل علیه السلام نگردد و هم [illegible] جبرئیل علیه السلام از زبان ایشان بر آید و محفوظ ماند پس ایشان را دو کار مختلف در یک وقت [illegible] دشوار [illegible] حق تعالی برای دفع

این کلفت از این حرکت ما فرموده ایشان را تسلی کرد که بدون تحمل این مشقت قرآن [illegible] شما محفوظ
[illegible] شما [illegible] خواهد [illegible] آن حضرت علیه السلام موافق فرمودهٔ حضرت رب العزت [illegible] بر تلاوت
حضرت [illegible] فرمودند چون حضرت جبرئیل علیه السلام از قرأت فارغ [illegible] شدند ایشان
[illegible] خواندند [illegible] تقدیم [illegible]
[illegible] آن است که هر چند امر یک پیش [illegible] آید [illegible] طلب [illegible]
[illegible] فوت شود [illegible] آدمیان در محبت دنیا [illegible] از
[illegible] خطاب [illegible] آدمیان [illegible] فرموده اند [illegible] محبت منافع [illegible] گرفتار اید
[illegible] اید آخرت را و [illegible] و محبت منافع عاجله و عداوت
[illegible] است [illegible] و ارواست که حب الدنیا راس کل خطیئة و مشکل
[illegible] است که [illegible] موجب [illegible] است [illegible] و در حدیث شریف [illegible]
[illegible] است [illegible] علیه و [illegible] حضرت
امیرالمومنین مرتضی [illegible] که الدنیا و الآخرة [illegible] احدیهما [illegible] الاخری
[illegible] و لاتذرون الآخرة [illegible] گویا
[illegible] که محبت این موجب [illegible] دیگر است حال آنکه [illegible] و مسرت آن [illegible] مغفرت
و مسرت [illegible] است [illegible] نیست زیرا [illegible] (وجوه) [illegible]
آن روز تر و تازه [illegible] باشند بسبب آنکه انوار [illegible] سعادات [illegible] چهرها
ظهور کرده و نور باطن [illegible] ایشان [illegible] قوت [illegible] چشم ایشان
[illegible] (الی ربها [illegible]) [illegible] نور [illegible] لذت [illegible] یابنده اند و اصلا
چشم ایشان [illegible] آن نور [illegible] (یومئذ) یعنی
آن روز [illegible] بهشت [illegible] آن تجلی ایشان [illegible] از دیدنش
لذت [illegible] زیرا که آن [illegible] (باسرة) یعنی ترش و پرچین گرفته اند پس
[illegible] آنها [illegible] است و در باطن ایشان [illegible] (تظن ان یفعل بها فاقرة)
[illegible] ایشان معامله [illegible] ایشان را [illegible]
[illegible] حدیث شریف [illegible] آن را روایت
کرده [illegible] است که انکم سترون ربکم کما ترون القمر لیلة البدر [illegible] یعنی شما
[illegible] خواهید دید [illegible] ماه را شب چهاردهم در آن حالت که ابر [illegible] در میان
شما و ماه حائل باشد و باهم دیگر در دیدن حق تعالی مزاحمت نخواهید کرد چنانچه در دیدن ماه مزاحمت واقع

نمی شود و نیز در حدیث صحیح وارد است که شما روز قیامت بدیدار پروردگار مشرف خواهید شد اما اگر توانید که نماز
صبح و نماز عصر را با جماعت در وقت بجا آرید پس بکنید و از این حدیث معلوم میشود که نور این دو نماز در دیدار مدد خواهد
کرد و در این جا باید دانست که این آیه نص صریح است در آنکه دیدار حق تعالی در آخرت … بی کیف و بی مکان خواهد شد
و حدیث … که از جمع کثیر صحابه رضی الله عنهم باسانید صحیحه مروی شده مؤکد این نص گردیده پس اعتقاد این امر هر مسلمان را
فرض و لازم است و … منکران رویت حق تعالی در آخرت در معنی این آیت دست و پا زده اند … راههای عجیب
و غریب می گویند چون اکثر آنها … ادب رسیده اند و مفسر وار و تحریف را … است
ناچار در کلام الله … و … ایں تفسیر را قسم گفت و … خارج است و قبل از آن
که آن چند تاویل ذکر کرده شود مقدمه را گوش باید نهاد حاصلش آنکه تفسیر کلام الله عبارت از آن است که …
… مرعی باید اول هر کلمه از کلمات آن در معنی حقیقی خود یا در مجاز متعارف خود دوم ملاحظه سیاق و سباق
آن کلمه … کلام از اول تا آخر … مخل نشود سوم آنکه … که حضرت پیغمبر و صحابه
کرام … مخالف آن … شده باشد و هر گاه … این امور … فوت شود … آن را تاویل نامند
پس اگر اول فوت شود … برقرار ماند تاویل قریب … و اگر دوم فوت شود و اول و سیوم
برقرار ماند … سیوم فوت شود و اول و دوم برقرار ماند آن را تاویل بعید گویند و هر گاه مجموع امور سه گانه فوت شد
آن را تحریف و مسخ گوید معاذ الله من ذلک چون این مقدمه ممهد شد پس باید دانست که عمده … منکران رویت
که … مفسران آن … آیت … آن است که ناظره بمعنی منتظره واقع شد چنانچه در هل ینظرون
الا ان یاتیهم الله … و الی … جمع نیست بلکه بمعنی نعمت است مفرد آلاء و در اصل
الی … ساقط شده … گشت پس معنی آیت
چنین گشت که نعمت … منتظر میباشند … رویت … دلالت … و حال … این معنی … باید کرد که
هم مخالف … و … مخالف … است تا وقت این … که هیچکس بآن …
و هم مخالف استعمال … قرآن مجید است زیرا که در همین سوره … شده الی ربک یومئذ المستقر
والی ربک یومئذ المساق و در تمام قرآن اگر تفحص کرده شود شاید زیاده از هزار جا این لفظ مستعمل شده باشد الی ربک
منتهاها * ارجعی الی ربک راضیة مرضیة * ارجع الی ربک * الی ربهم یحشرون * الی ربهم یرجعون * وانهم ملاقوا ربهم
وانهم الیه راجعون الی غیر ذلک هیچ جا الی را بمعنی نعمت درین ترکیب استعمال نفرموده اند بلکه لفظ الی در
قرآن بمعنی نعمت هرگز وقوع نیافته و در کلام عرب … این لفظ بدین معنی … آری جمع او که آلاء است
مستعمل است و اکثر اهل عربیت تحقیق کرده اند که مفرد آلاء الی است … بر وزن معی
و آنچه گویند که اعشی در شعر خود این لفظ را بایں معنی … بر وزن … استعمال نموده است چنانکه گفته است (شعر)

ابیض لا یرهب الهزال ولا * یقطع رحما ولا یخون الی *

پس کدام دلیل ثابت تواند شد که لفظ الی درین شعر مکسور الهمزه است تا دلیل درست شود و نیز استعمال
یک شاعر در شعر نادر کلمه را از وحشت و غرابت نمی برآرد و الاجرشی و مسرج نیز وحشی
و غریب نباشد و کلام [illegible] را که در درجهٔ علمای بلاغت و فصاحت واقع است مشتمل بر استعمال کلمهٔ غریبه
وحشیه در مقامی که گمان استعمال ترکیب رائج متعارف مشهور غالب بلکه یقینی است [illegible]
[illegible] نقصان بلاغت و فصاحت و تلبیس و الغاز بران بستن است حاشا کلام الله من ذلک نزول
قرآن برای دفع تلبیس و اشتباه است نه برای فریب دادن و در غلط انداختن پس این معنی حقیقی
الی که موجب خروج او از حرفیت یا اسمیت گشته بهزار مرتبه بعید تر از مجاز و کنایت است و چنانچه حمل کلمه بر معنی
غیر حقیقی و غیر متعارف موجب ارتکاب تاویل میشود همچنان حمل کلمه بر معنی که موجب خروج او از حرفیت یا اسمیت
یا فعلیت که مشهور و رائج است بسوی غیر متعارف و غیر مشهور موجب ارتکاب تاویل میشود بلکه تحریف
است مثل زید و جاء زید من بطن مصدر و مانند آن و با این همه مخالفتها از سر این کلام که بل تحبون العاجلة
است تا آخر آن که این آیت است [illegible] که این معنی را رد نمیکند و غرض که برای آن سوق این کلام
واقع شده سراسر منافی و مناقض این معنی است تفصیلش این احتمال آنکه بل تحبون العاجلة وتذرون الآخرة
دلالت میکند بر آنکه شما چیز ناکاره را دوست میدارید و چیز عمده را ترک میکنید پس اگر در کلام آینده برای عمدگی
آخرت چیزی بیان کنند که مخصوص بآخرت است و در دنیا یافته نمی شود این دعوی درست نشیند و چون بیان فرمودند
که چندی را از آدمیان دران روز در ارحد النصیب خواهد شد که نعمت و ترقی برابر آن در وهم و خیال کسی نیست
عمدگی آخرت ثابت شد و اگر انتظار نعمت الهی را بیان کنند این غرض منافی و مناقض میگردد زیرا که انتظار
نعمت الهی در دنیا هم حاصل است بلکه بدان را بیشتر از نیکان زیرا که الدنیا سجن المومن وجنة الکافر و خندانی
چهره و رونق و تابش رنگ رو آنقدر که بدان دارند نیکان را در دنیا میسر نیست پس مزیت آخرت بر دنیا
چه شد که محبت دنیا را نکوهش می فرمایند و بر ترک آخرت ملامت میکنند بلکه بدان را جای گفتن است که ما دنیا را
ازین جهت دوست میداریم و بفکر آخرت نمی پردازیم که خندانی چهره و انتظار نعمتهای گوناگون ما را در دنیا
حاصل میشود و نقد و نزدیک است و در آخرت معلوم نیست که ما را بدست افتد یا نیفتد و معهذا موعود و نسیه است
باز لفظ وجوه را قیاس باید کرد که هرچند مراد از وجوه درین جا ذوات و اشخاص اند اما قاعدهٔ بلغا است که چون از چیزی
بلفظی تعبیر میکنند آنچه مناسب آن لفظ میباشد از صفات و کارها می آرند چنانچه در وجوه یومئذ ناعمة و در وجوه یومئذ
خاشعة و قلوب یومئذ واجفة واقع است و ظاهر است که کار وجوه رویت و نظر است نه انتظار نعمتها که
که آن کار دل است پس می بایست گفت قلوب یومئذ مسرورة نعمت ربها منتظرة باز در لفظ یومئذ تامل
باید نمود که چیزی را که مخصوص آن روز نیست [illegible] اگر ناظرة بمعنی منتظرة باشد و الی بمعنی نعمت خصوصیت
بآن روز ندارد زیرا که در دنیا نیز انتظار نعمتهای الهی حاصل است و نضارت وجه خود بالقطع در دنیا و آخرت

(نند)

مشترک

مشترک است اگر چیزی دیگر هم مخصوص بآن روز در بیان نیاید لفظ یومئذ محض بیکار میگردد باز در لفظ ناضرة
غور باید نمود که تر و تازگی و تابانی و درخشانی چهره بکدام چیز می شود بحصول لذت یا بانتظار حصول آن و انتظار حصول
لذت خود عذابی است که سوهان روح است چه قسم موجب تر و تازگی و افروختگی چهره خواهد شد لهذا گفته اند * بیت *

* تیغ هندی و خنجر رومی * * نکند آنچه انتظار کند *

باز در مقابله وجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة تامل باید کرد که دلالت بر کدام صفت این دو گروه
میکند پس اگر این ها نیز در الم انتظار نعمت گرفتار باشند در الم شریک بدان شوند گو آنها را انتظار بلا است و اینها را
انتظار عطا است زیرا که انتظار عطا نیز موجب الم است چنانچه انتظار بلا و درین امر فرقی نیست و آنچه دیگر منکران
رؤیت گفته اند آن است که نظر بمعنی متوجه کردن چشم است بسوی کسی خواه آن کس منظور در آید یا نه
در آید چنانچه می گویند نظرت الی الهلال فلم اره و در قرآن مجید نیز هست تریهم ینظرون الیک و هم لا یبصرون
پس معنی این آیت چنین باشد که بسوی پروردگار خود سر را متوجه خواهند کرد اگرچه او را نه بینند و او مرئی نشود
درین کلام عاقل را تامل ضرور است که مدار انکار رؤیت همین است که رؤیت را جهت مقابله و مکان می
و اشاره بسوی آن چیز و وصول شعاع باو ضرور است و این همه چیزها در حق خدای تعالی محال است
پس چون متوجه گردیدن نظر بسوی پروردگار را نیز در آخرت بوقوع آید تجویز کردند این چیزها را
در حق خدای تعالی ثابت کردند و برای ایشان همان مثل عرب است آمد که فر من المطر و وقف تحت المیزاب
و علاوه این هم شد که کلام الهی بسبب این تصرف بیحاصل و رکیک میگردد زیرا که جستن چیزی مطلوب و نیافتن
آن باعث کمال غم و حرمان میباشد نه تر و تازگی پس این را در مقام مدح ذکر کردن چه مناسب است و معهذا بعد از این
حرمان و خیبت سعی و تلاش چهره های آنها را تابان و افروخته شده است این همه مرا موجب کشیدگی و بی رونقی است
و آنچه دیگر منکران رؤیت گفته اند که درینجا مضاف محذوف است یعنی الی نعمت ربها ناظرة بسوی نعمت پروردگار خود و بمعنی
است زیرا که دیدن نعمت موجب فرح و سرور و درخشانی چهره میشود لیکن حذف این مضاف بلاغت نیست پس در بیان وجه حذف الی
چهره های آنها این را ذکر کردن و از ان سکوت فرمودن منافی بلاغت خواهد شد و چیزی دیگر آنچه معنی دیگر از بعض فرقه
میگویند که نظرت الی فلان بمعنی طمع و توقع نیز مستعمل میشود چنانچه گویند فلانی حسب فلان را می بیند یعنی از وی
توقع انعام وارد زیرا که طمع و توقع موجب تشویش و تردد میشود نه موجب خوشی و سرور و بیشتر این لفظ را در مقام
طمع جائی استعمال میکنند که حصول آن طمع یقینی نمی باشد چنانچه گوینده گفته است * شعر *

* انی الیک لما وعدت لناظر * نظر الفقیر الی الغنی الموسر *

و گوینده دیگر گفته است * شعر *

* وجوه ناظرات یوم بدر * الی الرحمن یأتی بالفلاح *

و عربان چون در ضیق و تنگی گرفتار می شوند میگویند عینی ممدودة الی الله و انا شاخص الطرف الی فلان و در کتب

از [illegible] قوا هم خوف در [illegible] و منشور است پس در معنی آیت احتمال دیگر هم رسید که هنوز اینها را اجال
خود [illegible] صاف نشست که با [illegible] شده و با وجود این بی یقینی از کجا لبریز کیفیت سرور و نشاط گشته اند که افروختگی
چهره [illegible] آن [illegible] می نمایند [illegible] قسم کلمات خاویدن بلاشبه تحریف کتاب الله کردن است نعوذ بالله
[illegible] درین کلام بیان فرموده که آدمیان ازانجهت بحب دنیا مشغول و از فکر آخرت غافل [illegible] خواهند
[illegible] آخرت را دور می شمارند [illegible] از نصیحه میدانند لا برین اعتقاد فاسد زجر و توبیخ
[illegible] آخرت [illegible] اند زیرا که آخرت نام سفری است که روح را [illegible]
[illegible] وقت موت است که گویا روح دران وقت از خانه بدر آید [illegible] راه روی
[illegible] و انتهای آن [illegible] روز قیامت [illegible] از حاضر شدن [illegible] تجلی [illegible] است چنانچه درهمین
[illegible] از ابتدای آن شمار باید کرد نه از انتهای آن
[illegible] است [illegible] انسان وارد [illegible] که ازینجا قدم برداشت درانجا قدم نهاد
[illegible] (اذا بلغت التراقی) یعنی وقتی است که مرده جان [illegible] مشغول
[illegible] آن [illegible] اعضا و وقت غرغره [illegible] وماوای او قلب
است ازانجا [illegible] آمده است [illegible] ازو تنها
و دروازهای شهر [illegible] روح [illegible] است متعلق نفس [illegible] مقام تو حیات
[illegible] حاصل است [illegible] منقطع گشت چنانچه [illegible] جانب
[illegible] می شوند [illegible] سفر آخرت [illegible] (وقیل من راق) یعنی و گفته میشود در انوقت که کیست
افسون کننده [illegible] از تدبیر اطبا و علاج [illegible] بدین گمان که
چون این واقعه صعب [illegible] است [illegible] ارواح [illegible] افسون حاصل می شود در دفع آن کارگر
افتد و بعضی [illegible] مثل حضرت ابن عباس و کعب و غیرهما رض گفته اند که این کلام ملائکه است زیرا که در وقت
نزع روح همراه ملک الموت فرشتگان دیگر [illegible] هفت اندام یا زیاده حاضر میشوند تا ملک الموت قبض روح
[illegible] بانها حواله نماید پس باهم آن فرشتهها می پرسند که روح این [illegible] کدام کس خواهد برد ملائکه رحمت
یا ملائکه عذاب درین صورت راق ماخوذ از رقی بمعنی بالا بر آمدن نه از رقیه که بمعنی افسون است (وظن انه
الفراق) یعنی و گمان می کند صاحب آن روح [illegible] که این وقت فراق خان و مان و اهل و عیال و مال و متاع است
و در استعمال لفظ ظن [illegible] گمان است درین مقام لطیفه است [illegible] گویا اشاره می فرماید بآنکه آدمی
بسبب شدت حرص [illegible] استیفای لذات آن درین حالت هم بآمدن موت یقین نمی کند
[illegible] (والتفت الساق بالساق) یعنی و پیچیده می شود یک ساق مرده
با ساق دیگر زیرا که [illegible] روح از [illegible] بدن بالکلیه منقطع گشته تحریک ساقین و جدا داشتن یکی از دیگری اورا

ممکن نمانده و بعضی گفته اند که ساق در اصطلاح کنایه از شدت مصیبت است پس معنی آیت چنین است که متصل شود باهم یک شدت با شدت دیگر زیرا که او در اوّل وقت دو شدت معاینه میکند اوّل شدت فراق دنیا و ترک اهل و اولاد و مال و جاه و شماتت دشمنان و اندوه ماتم دوستان دوم شدت احوال آخرت از زجر و توبیخ و سوال منکر و نکیر و تاریکی و تنگی گور (الی ربّك یومئذ المساق) یعنی بسوی پروردگار تست آن روز کشیده بردن چنانچه عالم [illegible] و کشیده میبرند پس ابتدای آخرت از همین روز شروع میشود [illegible] آن در آن روز واقع شود [illegible] المستمر گذشت [illegible] آخرت [illegible] فکر [illegible] و از گردن [illegible] معانی [illegible] که او را بعد از [illegible] خود [illegible] غافل می [illegible] (فلا صدّق) یعنی پس نه تصدیق کرد آیات [illegible] را [illegible] (و لا صلّی) یعنی و نه نماز خواند که اول [illegible] تعالی [illegible] و در حدیث شریف وارد است که اول ما یحاسب [illegible] عبادت علامت [illegible] [illegible] صورت [illegible] است [illegible] شروع از ایمان [illegible] [illegible] عذاب [illegible] کس [illegible] این کار [illegible] (و لکن کذّب) [illegible] آیات قرآن و اخبار پیغمبر [illegible] (و تولّی) یعنی و [illegible] (ثم ذهب الی اهله یتمطّی) یعنی باز [illegible] این تفسیرات [illegible] نشد بلکه [illegible] [illegible] ترک [illegible] خدا [illegible] گفته خواهد شد که (اولی لك فاولی) یعنی [illegible] موجود است اول [illegible] ترک تصدیق و ترک نماز دوم [illegible] (ثم اولی لك فاولی) یعنی [illegible] قیامت [illegible] [illegible] و چون [illegible] کرده شد که آدمی [illegible] از قیامت و از موت و رغبات [illegible] است که [illegible] آگاه می شود حالا بطریق توبیخ می پرسد که این همه غفلت تو از کدام شد است که در خاطر تو جا گرفته (ایحسب الانسان ان یترك سدی) یعنی آیا گمان میکند آدمی که مهمل گذاشته شود مانند جانوران که هرچه میخواهند میکنند و از ایشان [illegible] پرسش اعمال نمی شود [illegible] موت [illegible] این گمان آدمی ظاهر [illegible] است اگر در حقیقت [illegible] نیست که چون [illegible] مکلف [illegible] از چشیدن جزای اعمال و [illegible] چاره نیست [illegible] جزای اعمال موقوف بر زنده کردن مرده ها است بعد از موت و گذشتن مدت دراز و آن هم چندان [illegible] و انکار [illegible] نادانی تمام

صحت آن معاد مرموز تواند شد (المیر یک) یعنی ایا نبود آدمی در صلب پدر (نطفة) یعنی قطرهٔ قابله (من منی)
یعنی از آب منی که ... است طبیعت از ان سخنی شد و فضلات حیوان از قبول
حیات ... که طبیعت آنها را جزو بدن می سازد و صحت حیات می پوشاند
... میشود و در بدن حیوان هم نمی ماند تا قبول حیات از وی
... و بحرکت ... از مجرای انثیین و عصب وقاعه و اکامت است
... طبیعت معدن انوند بر وی پرورش او دست بر دار می شد چنانچه شاخ بریده
از درخت ... در حدیث شریف وارد است که ما ابین من الحی فهو میت یعنی انچه جدا کرده
شود ... حرام است مثل ... گوسفند و گوشت کوهان شتر که از شتر زنده
بریده ... طبیعت آنرا ... تغذیه ... پس ... است
... حیوان برای تغذیه ... یعنی باز بعد از
... حیات نیست بخلاف ... سائل که آن را ... گویند و در
... حیوان می آید ... میشود (فخلق) یعنی پس پیدا کرد او را انی تعالی
... استعداد ای حیات ... یعنی پس ... امزاج گردانید او را بجهة یکه از جمیع
... گشت و محلل است که تسویهٔ اعضا برای
... مقدار اعضا ... یا را پا و چشم را چشم و
گوش ... مرد ... بعد ایش اورا
... و کارهای مختلف غایة الاختلاف
از یک نطفه ... تفاوت دارد و علی هذا القیاس کار هر عضو از عضو
... مصرع * ... و در اصل پیدایش آدمی نیز
... (فجعل منه الزوجین) یعنی پس گردانید از جنس آدمی دو قسم را (الذکر و الانثی)
یعنی ... جدا او کار جدا دارند کار مردان از زنان دشوار و کار زنان از
مردان ... هم ... نمی شوند و اگر خواهند که بتکلیف خود را از
... تدبیر عجیب برای آباد کردن دنیا فرمود تا زن موارخانگی و صنائع جزئیه
... قطع کردن و بچه را پرورش نمودن ... و فرش
آراستن ... و غیر ذلک سرانجام دهد و مرد بتلاش معاش و صنائع کلیه مثل استخراج
معادن و ... تجارت ... جنگ و قتال و تحصیل علوم و تقیید آن بکتابت و نهر معادن
... عمارت گران و غیر ذلک مشغول شود پس (الیس ذلک) یعنی ایا نیست این خالق
توانا که

آدمی را باین نوع برای عمارت [illegible] پیدا کرد (بِقَادِرٍ عَلَىٰ أَنْ يُحْيِيَ الْمَوْتَىٰ) یعنی قادر [illegible] آنکه زنده کند مردگان را برای عمارت آخرت و آباد کردن آنجهان و دوران زندگی نیز مختلف ساز و بعضی را کامل [illegible] بعضی را برای پر کردن دوزخ و بعضی را برای تماشا و نعیم بهشت و در حدیث شریف و [illegible] روایت [illegible] آن حضرت علیه السلام این آیت می خواندند می فرمودند سبحانک اللهم بلی یعنی پاک است ذات تو بار خدایا [illegible] اس کار نداشته باشی بلی تو قدرت این کار داری و لهذا هر قاری را سنت است که بعد این آیت این دعا باید خواه در نماز خواه در بیرون نماز اما باید که لحن را مختلف سازد و در نماز آهسته گوید [illegible] بآیت قرآنی [illegible]

* سورة الدهر * [illegible] سی و یک آیت است و این سوره را سورة الانسان نامند و سورة [illegible] نیز گویند و سورة ابرار نیز و وجه ربط این سوره با سورة قیامت آن است که در سورة قیامت مذکور علامات قیامت و وقوع آن [illegible] [illegible] آنکه [illegible] قسم [illegible] وجوه یومئذ باسرة تظن ان یفعل بها فاقرة وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة [illegible] از احوال قسم اول در ان سوره تفصیل یافت و احوال قسم [illegible] در این سوره [illegible] تفصیل [illegible] [illegible] در [illegible] [illegible] سوره نیز [illegible] است [illegible] سوره [illegible] [illegible] الم یک نطفة من منی یمنی ثم کان علقة [illegible] فعل منه الزوجین الذکر والانثی و [illegible] این سوره [illegible] انا خلقنا الانسان من نطفة امشاج نبتلیه فجعلناه سمیعا بصیرا و در ان سوره ارشاد شده که کلا بل تحبون العاجلة وتذرون الآخرة و در این سوره [illegible] یحبون العاجلة ویذرون وراءهم یوما ثقیلا و در ان سوره [illegible] و در این سوره [illegible] و در ان سوره [illegible] و در آن [illegible] واقع است و [illegible] [illegible] [illegible] و [illegible] آن را اختلاف است در آنکه این سوره مکی است [illegible] از [illegible] [illegible] آخر سوره بالا شک مکی است [illegible] محتمل است که مدنی باشد و [illegible] [illegible] حضرات اهل سنت علیهم [illegible] معلوم میشود [illegible] [illegible] این سوره را سورة انسان از آن جهت نامیده اند که در ابتدای آن [illegible] که از خلقت انسان [illegible] [illegible] مذکور است پس [illegible] انسان را می باید که اگر حصول [illegible] از خود [illegible] [illegible] شیر قالین و اسپ چوبین محض نام است و دیگر [illegible] [illegible] آسایش خود که در بهشت خواهد یافت ترتیبات [illegible] [illegible] آسایش رسیده اند والا در دنیا که مجمع شرور و آلام و دار الاحزان والاسقام است مثل [illegible] لذتی فانی مکدر بهزار کدورت حاصل [illegible] از حیوانات [illegible] که آنها نیز باین نوع لذتها بهره دارند و خوف باز پرس ازان ندارند و سورة دهر ازان جهت نامیده اند که در ابتدای آن عقیده [illegible] باطل [illegible] اند زیرا که ماحصل آن عقیده باطله همین است که آنچه در عالم از انقلابات و تجددات حادث میشوند همه [illegible]

[illegible] و اوضاع فلک [illegible] است که بشر در عالم سفلی می‌بینند بعضی از آن اوضاع در هر روز و شب
[illegible] و بعضی در هر ماه و بعضی در هر سال و بعضی در قرانات کبار و صغار و وسطی و [illegible] متبدل
[illegible] چون بر روی کار می‌آیند و برخی از آن اوضاع در قرون بسیار متبدل
[illegible] انقلابات عظیمه و تولد انواع عجیبه می‌گردند [illegible] معمور
[illegible] معمور [illegible] دو نوع آدم و دیگر حیوانات خودبخود متولد می‌گردند و بعضی [illegible]
[illegible] ثابت شده که نوع انسان [illegible] هیچ کس او را مذکور نمی‌کرد [illegible] این نوع
[illegible] الا آن [illegible] و قبل از او [illegible] تولد آن نوع [illegible] از [illegible] آن
[illegible] آن [illegible] مذکور [illegible] قبل از این نوع [illegible] منقطع گشته [illegible]
[illegible] شناخته و اگر [illegible] گوید که [illegible] این نوع [illegible] از آن [illegible] گردش
[illegible] این [illegible] است [illegible] است [illegible] گردش
[illegible] اوضاع گردش [illegible] از [illegible]
[illegible] پس [illegible]
[illegible] معلوم است که اوضاع گردش [illegible] وقوع
[illegible] انقلابات و تولد [illegible] فوائد [illegible] داشت [illegible]
[illegible] آن یا قوی‌تر از آن واقع [illegible] دیگر [illegible] وقوع و تحقیق است پس معلوم
شد که اراده فاعل مختار است که حوادث رنگارنگ و انقلابات گوناگون عالم وابسته با او است و [illegible]
[illegible] ظاهر است حاجت بیان ندارد

بسم الله الرحمن الرحیم *

(هَلْ أَتَىٰ عَلَى الْإِنسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ) یعنی آیا گذشته است بر انسان وقتی از اوقات که (لَمْ يَكُن شَيْئًا مَّذْكُورًا)
یعنی نبود چیزی که مذکور کرده شود و حاصل آنکه نوع انسان در عالم موجود نبود بلکه نام و نشان او هم بر زبان و در اذهان
[illegible] خارجی و [illegible] وجود ذهنی و وجود لفظی هم نداشت تا بوجود خارجی چه رسد و شیئی در اصل چیز
ثابت را گویند مثل [illegible] بطلان از [illegible] ثبوت و تحقق خارجی که مبدء آثار است متبادر میشود و گاهی به تأیید وجود
ذهنی و لفظی را نیز شامل میگردد چنانچه در این آیه کریمه بسبب تقیید بصفت مذکوره مفهوم شد [illegible] بقید گشت
و [illegible] که خارجیه است [illegible] ثابت گردید گویا چنین ارشاد شد که وقتی از اوقات انسان
وجود ذهنی و لفظی هم نداشت چه جای وجود خارجی و تحقق [illegible] در علم الهی [illegible] این مطلب منافی نیست زیرا که
علم الهی بالاتر از ظرف ذهن است و همچنین تحقق او در مرتبه شیون ذاتیه او تعالی و مرتبه اعیان ثابته نیز منافی
این مطلب نیست زیرا که انجا وجود [illegible] است و در آن مرتبه وجود اتحادی داشت و لهذا از حضرت

امیر المومنین عمر فاروق رض بروایت صحیح مروی است که چون این آیت را از قاری می شنیدند میفرمودند
بالیتها تمت یعنی ای کاش این حالت تمام شود و از جائیکه سفر کرده ایم همانجا باز رسیم [illegible] و وحدت
متلاشی گردد و حباب آسا در دریای بی پایان ازل نیست و نابود گردیم و علمای ظاهر این روایت را بر معنی دیگر
حمل کنند و گویند که مراد حضرت امیر المومنین آن بود که کاش همین حالت دائم می ماند و ما بار مخلوق نمیشدیم و در
ورطه [illegible] افتادیم و بار تکلیف را بر دوش ما نمی نهادند لیکن بر عاقل پوشیده نیست که تمنای اتمی در
خلقت انسان نصب العین این قسم فردی کامل نمی شد این آرزو را ایشان [illegible] تصور نیست و چون جواب
این سوال [illegible] مقصود [illegible] فرماید که انسان را
از کمال [illegible] غیب [illegible] شده
[illegible]
[illegible] امتزاج [illegible] از جمیع مو الید [illegible]
[illegible] مراتب [illegible]
[illegible] معجون [illegible]
[illegible] است که [illegible] از [illegible]
[illegible] آن روح
[illegible] طیش و محبت [illegible] عشق پس آن
خلاصه است [illegible]
[illegible] وحدت [illegible] است که آن
سرش [illegible] جمیع مو الید است [illegible]
و قوای آنها [illegible] است [illegible]
[illegible] ابطال و شجعان [illegible]
بر حروب [illegible] واقع میشود [illegible] انفس [illegible] معلوم شد [illegible]
و اکمل و اشرف موالید و اجمع آنها است [illegible] فائده [illegible] آن منظور ما است [illegible]
این است که (نَبْتَلِيهِ) یعنی می آزمائیم او را و حقیقت ابتلا در آزمایش آن است که چیزی را [illegible] و اختیار
[illegible] بکار نیک [illegible] مخلوقات دیگر [illegible] که این کس باختیار خود چه میکند اگر موافق

نمود بجا آورد مستحق ثواب و انعام و بخشش شد و اگر خلاف آن نمود مستوجب اهانت و تذلیل و عذاب
گشت والا از دیدن امتحان در حق عالم الغیب والشهادة معنی ندارد و چون این فائده از خلقت این مخلوق
منظور ماه و اسباب دانش و بینش او را اول ضرور افتاد (فَجَعَلْنَاهُ سَمِيعًا بَصِيرًا) یعنی پس گردانیدیم
او را شنوا و بینا تا حاصل آنکه در شنوائی و بینائی او آنقدر بسط و فراخی نمودیم که در برابر شنوائی و بینائی او دیگر
حیوانات کوران و کران اند گویا سمع و بصر ندارند زیرا که این مخلوق همراه صوت دقائق مخارج حروف و الفاظ را هم می شنود
و الحان را تمیز می کند و معانی آن الفاظ و خواص آن الحان هم [illegible] و اوضاع [illegible] الفاظ را می فهمد و باین
سبب [illegible] مخاطب خطاب حضرت رب العالمین می گردد و با او تعالی هم کلام میشود و حیوانات
[illegible] و نور
[illegible] گذشته است
[illegible] میشود [illegible] عجیبه
[illegible] احوال قرون ماضیه که پیش از هزاران سال گذشته اند [illegible]
[illegible] از دیدن یا معلوم شد که در قرآن مجید جا بجا ذکر این دو [illegible] که سمع و بصر است چرا تخصیص
[illegible] و اتمام نعمت میفرمایند و [illegible] همین است که طریق و ریاضت حقانی عالم امکان از عجز خود
[illegible] ریاضت بخیر خود یا وجود لطفی آن متعلق است یا وجود حظی که [illegible] الفاظ موضوع [illegible]
[illegible] دیگر [illegible] طریق معرفت و عبادت یا از شنیدن کلام انبیاء و اولیاء و عرفاء و علماء [illegible]
[illegible] آنها و رسالت جماعت و دیدن کتب حدیث و ملفوظات مشایخ و [illegible] علماء و رسائل حقائق و معارف
[illegible] از جهات و این هر دو [illegible] و حاسه تعالی [illegible] خلاف حواس دیگر [illegible] عبادات [illegible]
[illegible] است [illegible] امور ضروریه معاش است که دیگر [illegible]
[illegible] گفته اند که دلیل یا نقلی است یا عقلی [illegible] دریافت میشود مگر بحاسه
سمع و دلیل عقلی که [illegible] سلوک راه معرفت و عبادت است رؤیت معجزات انبیاء و کرامات اولیاست
و [illegible] قدرت الهی نیز [illegible] حاسه متعلق است و اطلاع
[illegible] مصنوعات عجیبه و آثار قدرت الهی نیز [illegible] حاسه متعلق است و اطلاع
بر دلائل نقلیه که در کتب و رسائل [illegible] است نیز [illegible] حاصل می شود پس بعد از کمال این دو حاسه
[illegible] در معرفت [illegible] و سلوک راه خدا احتیاجی نمی ماند مگر بفهم و عقل که کار دل است نه کار جوارح و اعضا
[illegible] دلائل نقلیه است و شنیدن کلام الله و کلام الرسول و مواعظ ناصحان و تقریرات عالمان
[illegible] اشارات و رموز اولیاء و حقائق و معارف عرفا چیلی و بدین کار دخیل است و این همه وابسته بحاسه سمع
است همین [illegible] در بیان نعمت هدایت و ارشاد مقدم بر حاسه بصر می آرد چنانچه درین آیت کریمه نیز بهمین
[illegible] شده و نیز حاسه سمع خاصیتی دارد که در هیچ حاسه آن خاصیت نیست و آن آنست که مدرکات
[illegible] شم و ذوق و لمس بتوسط آن دریافت میشود پس حکم او در حواس خمسه مانند حکم هوا است
در عناصر

[illegible] در عناصر اربعه و حکم عطارد است و در کواکب سبعهٔ سیاره که هم خاکی است از غیر ... هم خود بکار [illegible]
مدرکات بصر را نسبت بدو را فتادگان زمان و مکان او میرساند پس کار بصر نیز بدون اهتمام حسی و او وسیلهٔ
ادراک مدرکات بصری است و الوسائل مقدمة علی المقاصد و چون اسباب دانش و بینش این مخلوق را
که برای آزمایش آفریده شد بحدی بهم رسید که اگر بآن اسباب تجسس راه معرفت و عبادت پروردگار
خود و طریق ادای شکر منعم خود می نمود امکان آن داشت لیکن در حق او برین قدر اکتفا نفرمودیم بلکه
(إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ) یعنی بتحقیق ما هدایت کردیم او را براه معرفت خود و طریق ادای شکر خود و بر ذمهٔ او
طلب و تجسس راه را نگذاشتیم تا در قصور خود بهانه جوئی نکند پس رسولان را پی در پی فرستادیم و معجزات را
بر دست ایشان یاد نمودیم و کتابهای واضحة الدلالة نازل فرمودیم و بیان مراد از مجمل و متشابه آن کتابها
بر زبان رسولان و تلامذهٔ رشید ایشان که علما و مجتهدین در هر عصری باشند حواله نمودیم تا شنوائی و بینائی
او بی رنج و کلفت در راه کار معرفت و عبادت ما صرف شود و شکر نعمت خلقت و هدایت ما را ادا نماید
لیکن این مخلوق با وصف این همه عنایت یک راه نرفت بلکه دو قسم شد (إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا) یعنی یا شکر
نعمت خلقت و هدایت ما ادا می نماید و قبول این نعمت میکند و یا ناسپاسی و ناحق شناسی و کفران می ورزد
و اصلا براه نمی رود بلکه آن راه را قبول نمیکند و در ابطال آن راه شبهات وهمیه و ضلالات شیطانیه
پیش می آرد و شنوائی و بینائی خود را در عناد و مخالفت ما خرج میکند و هرگاه با او معاملهٔ امتحان و آزمایش
سر کرده ایم پس اگر او را برین عناد و مخالفت سزا ندهیم ثمرهٔ امتحان و آزمایش در نظر مخلوقات
دیگر متحقق نشود و حکمت و عدالت ما منتقض گردد لاجرم (إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ) یعنی بتحقیق ما مهیا کردیم و آماده
ساختیم برای ناسپاسان نعمت هدایت (سَلَاسِلَ) زنجیرهای علائق دنیوی را که تا در دنیا زنده باشند
دران سلاسل مقید باشند و هرگز رفتن راه معرفت و عبادت نتوانند بعضی را به سلسلهٔ محبت مال و بعضی را بزنجیر
عشق زنان و فرزندان و پارهٔ را بزنجیر خیال باغ نشاندن و زراعت سرسبز کردن و عمارات ساختن و جماعهٔ را
بجمع فوج و حشم و فتح ملک ها و تنفیذ حکم خود و جمعی را بفکر و غموم و هموم و احزان بر فوات منافع تخیلهٔ موهومه و شمهٔ
را باستخراج صناعات نادره و ایجاد آلات عجیبهٔ ریاضیه و طبیعیه و علی هذا القیاس گرفتار و پابند نمودیم و این همه سلاسل
در روز قیامت بصورت سلاسل آتشین شده تمام بدنهای آن ناسپاسان را فرو گیرند و آنها دران سلاسل پیچیده
شوند چنانچه در جای دیگر فرموده اند ثم فی سلسلة ذرعها سبعون ذراعا فاسلکوه و چون هر کس را از ناسپاسان این
چیزها که در زنجیر محبت آنها گرفتار اند بی توسل بعدهٔ از بنی نوع خود که این چیزها موجود دارد میسر نمی شود ناچار برای
ناسپاسان چیزی دیگر هم آماده ساخته ایم (وَأَغْلَالًا) یعنی و طوق های گران که در گردن آنها باشند تا سر نتوانند برداشت
والتفات براه معرفت و عبادت نتوانند کرد و چپ و راست آن راه نتوانند دید پس برخی را طوق نوکری بادشاهان
و امیران در گردن انداختیم و جمعی را طوق قرض خواستن و چاپلوسی کردن سپاه و کاردان و پارهٔ را طوق منت قاضیان

و منشیان دیوان و ایست که [illegible] ان و حیله سازان و شهره را طوق دفترباشی متصدیان دفتر و کمان و عاملان خراج و علی هذا
القیاس تا آنکه هر شخص را طوق زندگی نان چکیده نشین و جمعی را طوق خدمت گاو و شتر و اسب و استر و همه این
طوقها روز قیامت طوقهای آتشین گردد و گردنهای ایشان را گران بار کند و بسوزد و چون اکثر ناسپاسان را
از جهت پوشیدن این طوقها و گرفتاری باین علائق نیز مطلب خود میسر نمیشود و اگر بعضی از مطالب بدست می افتد
تسلی که مقتضای حرص و آرزوی آنها میباشد حاصل نمیگردد ناچار برای ایشان چیزی دیگر هم مهیا کرده ایم (وَسَعِيرًا) یعنی
و سوزشی که بسبب درد نایافت مطلب خود که تاور و نیازمند میباشند آن سوزش دارند مثل مهوسان
کیمیا که اگر از [illegible] سوزش کم میشود از طرفی دیگر می افزود پس آن همه حلاوت لطیف انسانی ایشان را درهم
و برهم زد و مراد از اسفل بدن [illegible] گرفتار و اعلای آن بطوقهای گران بار و میانه آن که سینه و دل است بسوزش
ببغز [illegible] همان سوزش است که روز قیامت بصورت آتش دوزخ درون و برون ایشان را خواهد سوخت
و [illegible] ناسپاسی نعمت حضرت [illegible] ابت الهی [illegible] اگر [illegible] کسی را شبه بخاطر رسد که گرفتاری
باین علائق و پوشیدن این طوقها و سوزش بسبب درد و نایافت مطالب دنیا از لوازم زندگانی دنیا است
و شکرگذاران نعمت خدا [illegible] و همین دنیا زندگی بسر برده اند بدون گرفتاری این علائق
و پوشیدن [illegible] طوقها [illegible] این [illegible] نمی توانند بود این چیزها را بناسپاسان چه تخصیص است گوئیم
شاکران را هرچند است [illegible] گرفتاری باین علائق و باعث پوشیدن این طوقها [illegible] این سوزش [illegible]
[illegible] دنیا [illegible] آید اما [illegible] را گرفتاری زنجیرها و طوق پوشی و سوزش [illegible] زیرا که شاکران سه گروه اند
ابرار که اصحاب الیمین نیز لقب آنها است و مقربین اعمال که عباد الله و عباد الرحمن نیز لقب آنها است
و مقربین احوال که مقربین مطلق نیز آنها را می نامند و سابقین نیز لقب آنهاست [illegible] اول حال ابرار را که زبدهٔ ابرار
و فضله خور مقربین اعمال اند بیان میکنیم و بعد از ان به بیان احوال مقربین اعمال استقبال می نمائیم تا حال مقربین
احوال را بر ان قیاس بالاولی نموده شود (اِنَّ الْاَبْرَارَ) یعنی بتحقیق نیکوکاران که هرگز بمقدور خود حق کسی را
تلف نمی نمایند و در حق خود و دیگر بنی نوع خود احسان منظور میدارند و طاعت او امر و نواهی الهی را قصد می نمایند
تا وقتیکه درد و نیازمنده اند (يَشْرَبُونَ) یعنی نوش می کنند یک دو جرعه (مِنْ كَأْسٍ) یعنی از جام مالامال شراب محبت الهی
و شوق وصول بآنجناب از دست مقربان و بسبب نوش کردن آن یک دو جرعه ایشان را بیخودی دست
میدهد و التفات بعلائق و بسوی نمی ماند اما چون این یک دو جرعه در ایشان آن قدر تاثیر نمیکند تا این حالت دائم
باشد برای تقویت و دوام اثر آن (كَانَ مِزَاجُهَا) یعنی می باشد آمیزش آن پیاله که بطریق مروارد بر ان پاشیده
اند (كَافُورًا) یعنی کافور که هم مقوی روح است و هم مفرح دل و هم بوی خوش دارد و هم رنگ نورانی و هم دل
را از سوزش نایافت و التفات بعلائق دنیوی سرد میکند و هم عقوبات نیات فاسده و خطرات باطله را اصلاح
مینماید شیخ ابو علی بن سینا در مفردات قانون گفته است که تاثیر کافور در بدن آدمی و ارواح او بعینه چون تاثیر

پادشاهان است در عالم که جوش هر چیز را فرو می نشاند و عفونت را یا بالکلیه زائل میسازد و اصلاح فساد میکند
و مزاج روح را بار دیگر می نماید بحدیکه اصلا غلیان و حدت در ان بهم نمی رسد و قاعدهٔ طب است که چون دوائی را که
منفعت آن مخصوص بعضوی از اعضا باشد خواهند که زود تر بآن عضو رسانند تا در هضم کبدی و معدی دیر نکشد و قوت
او ضعیف نگردد با شراب آمیخته میدهند که در سرعت نفوذ و تفتیح مجاری بی نظیر است چون کافور را در شراب
آمیخته باینها دادند بسرعت تمام در رگ و پوست ایشان دوید و اثر آن بکمال قوت در روح و قلب رسید و حالت
تجرد از علائق و دل سردی از مشتهیات و قبول نکردن سوزش نایافت آنها استقرار و رسوخ پیدا کرد اما این
کافور نه کافور دنیوی است که تاثیر او محض بظاهر بدن از اعضا و اخلاط و ارواح مخصوص است بلکه مراد ما از کافور
(عَیْنًا) یعنی چشمه ایست در عالم روحانی که بهمین کیفیات و خواص شراب آن در باطن آدمی که لطائف نفس
و قوای نفسانیه اوست تاثیر میکند (یَشْرَبُ بِهَا) یعنی نوش میکنند هر پیالهٔ خود را بالامال آمیخته باب آن چشمه (عِبَادُ اللّٰهِ)
یعنی بندگان خاص خدا که اصلا طوق بندگی کسی در گردن ندارند و در هر حرکت و سکون خود نظر بخدا می نمایند و رضای او
را می جویند و التفات بثواب و جزا هم نمیکنند و بر اعمال خود هم اعتماد ندارند (یُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِیْرًا ۝) یعنی جاری
میکنند آن چشمه را در هر محل خود جاری کردنی پس گویا آن چشمه خاص ملک ایشان است و در تصرف ایشان
در هر محل هر جا رود و خلیج هر قوت اثر آب آن چشمه را کشیده می برند و آن قدر از علائق دنیوی و التفات بماسوی الله
دل سرد شده اند که اصلا اعتماد بر اعمال و ملکات محمودهٔ خود ایشان را باعث اطمینان نمی شود بلکه خوف و هراس
نامقبولی آن اعمال و اخلاق در جناب الهی لازم وقت ایشان گشته چنانچه شاهد این حال آن است که (یُوْفُوْنَ
بِالنَّذْرِ) یعنی وفا میکنند بنذر و حاصلش آن است که آنچه التزام کرده اند بر خود از نوافل و وظائف و اوراد
و صدقات و خیرات آن را بتمام و کمال تا آخر عمر ادا میکنند چون این چیزها که از جانب خدا بر ایشان واجب نبود
بلکه از طرف خود آنها را التزام کرده بودند بتمام و کمال ادا کرده باشند پس واجباتی را که از جانب خدا
بر ایشان واجب شده بالاولی بتمام و کمال ادا کرده اند و با وصف این استقامت و ادای چنین واجبات اصلی
و التزامی هرگز اعتماد بر ان ندارند و دایما هراسان می باشند (وَیَخَافُوْنَ یَوْمًا كَانَ شَرُّهٗ مُسْتَطِیْرًا ۝) یعنی و می ترسند
از روزیکه خواهد بود شر آن روز منتشر و پراگنده مانند آتشی که در روز باد انگیز مشتعل شود و هر خانه را خوف
احراق بهم رسد و این هراس ایشان را از ان جهت است که مبادا در ادای واجبات ازما کسالی و بی نشاطی
واقع شده باشد و بسبب آن ظلمت طبع با طاعت مخلوط شده باشد و روز قیامت که شر آن روز تا بی گناهان
نیز خواهد رسید بشامت گناهگاران مثل آسمان و زمین و کوه و دریا و ستاره و آفتاب و ماهتاب آن طاعت
مخلوط با ظلمت طبع نامقبول افتد و موجب عتاب و عقاب گردد و این قدر بی اعتمادی ایشان بر اعمال خود دلیل
صریح است بر آنکه خوف بر ایشان خیلی غلبه دارد و غلبهٔ خوف دلیل مردی دل است که در وقت حرارت قلب
جرات و بی باکی و فور میکند پس این اثر همان کافور است که با شراب آمیخته نوش کرده اند *بیت*

* از بس افزون که ساقی در می افگند * * حریفان را نه سر ماند نه دستار *

[illegible] دلیل صریح است [illegible] آیه ایشان را چون با اعمالیکه در شوق مطلوب خود کرده اند علاقه نمانده و از آنها دل سرد اند بالیقین
از علاقه دنیوی که منافی مطلوب ایشان بود انقطاع کلی دارند و این اثر بیخودی است که بخوردن شراب محبت
آنها حاصل کرده اند و شاهد دیگر برین حال آن است که (وَيُطْعِمُونَ الطَّعَامَ) یعنی و میخورانند طعام را با وصف آنکه
خورانیدن طعام بنسبت بار از دادن نقد [illegible] جنس گران تر میباشد زیرا که نفس آدمی با نچه قریب النفع است
و حاضر المنفعت است [illegible] میکند [illegible] تا بچه از منفعت مقصود دور واقع است و لهذا دادن گندم
نزد اکثر مردم سهل تر از دادن آرد است و دادن آرد سهل تر از دادن نان است و در بعضی اوقات که
آدمی [illegible] طعام [illegible] حاجت میکند دادن نقد [illegible] جنس [illegible] از [illegible] جهت میباشد که از طعام
استغنا [illegible] آید [illegible]
[illegible] اند [illegible] هم [illegible] اند [illegible]
[illegible] طعام را [illegible] آن طعام بجهت
شهوت خاصه [illegible] قوت [illegible] وقت * شاهی [illegible] *
[illegible]
[illegible] عظیم [illegible]
[illegible] قوت خود عاجز است [illegible] خورانیدن [illegible]
[illegible] یتیم را [illegible]
[illegible] قوت [illegible] قوت [illegible]
[illegible] قوی [illegible] گدا گری
[illegible] برکسب قوت
[illegible] نظر کسی خود را منحو ار کند تا بر حال او رحم کرده [illegible]
[illegible] قسم اشخاص را با وصف محبت در ان طعام احسانی است [illegible] عبادتی
است [illegible] می کنند و می ترسند که مبادا گدایان و یتیمان و
بندیوانان بعد از خوردن طعام [illegible] آرند و نفس مایان جوش شود باز ظلمت طبع
[illegible] عمل [illegible] طعام [illegible] که (إِنَّمَا نُطْعِمُكُمْ لِوَجْهِ اللَّهِ) یعنی بتحقیق ما
نمی خورانیم شما را مگر محض برای رضامندی خدا (لَا نُرِيدُ مِنْكُمْ جَزَاءً) یعنی نمی خواهیم از شما [illegible] که بعد از خوردن
این طعام [illegible] بتعظیم [illegible] آرند با در حق ما دعای [illegible] از حضرت ام المومنین عایشه صدیقه رضی [illegible]
است چون صدقه [illegible] میفرستاد [illegible] خادمه [illegible] میپرسید که آنها بعد از گرفتن چه گفتند اگر [illegible] عرض میکرد
که آنها

که آنها در حق حضرت این دعا دادند جناب ام المؤمنین رض نیز بهمان دعا در حق مردم آن خانه مشغول میشدند و میفرمودند که می ترسم که مبادا دعای ایشان در عوض صدقهٔ من محسوب شود و ثواب صدقهٔ من نقصان پذیرد و دعا را بدعا مکافات کردم تا ثواب صدقه برقرار ماند (وَلَا شُكُورًا) یعنی و نمی خواهیم از شما شکرگزاری را که در پیش مردم ثنا و صفت ما گفته باشید که فلان بر ما چنین احسان کرد و چنین طعام خورانید زیرا که اگر این چیزها را ازین کار قصد کنیم ظلمت طمع سرایت میکند ما از خوف روز قیامت کور عمل نمی نمائیم (اِنَّا نَخَافُ مِنْ رَّبِّنَا) یعنی به تحقیق می ترسیم ما از پروردگار خود (يَوْمًا عَبُوسًا قَمْطَرِيْرًا) یعنی روزی ترش روئی بنهایت چین بر جبین افگنده را و این کنایت از تجلی قهری الٰهی است که در آن روز خواهد شد برعایت ادب روز را به عبوس و قمطریر وصف کرده اند و چنانچه شخص عبوس قمطریر خشم آلوده میشود و بحرف سهل و حرکت سهل بیخاشده خشم می نماید همچنان آن روز که مؤاخذهٔ صغیره و کبیره در آن واقع خواهد شد هولناک و ترسانندهٔ است و این عمل ایشان با من خوف شدید و لیل صریح هر دو چیز است هم انقطاع علایق دنیوی و هم غلبهٔ دل سردی از دنیا و مرا هم

در واحدی و دیگر تفاسیر مذکور است که حضرت امامین رض بیمار شدند آنحضرت عم برای عیادت ایشان تشریف آوردند و همراه آنجناب عم صحابه رض بسیار آمدند شخصی از آنجماعه بحضرت امیر المؤمنین مرتضی علی کرم الله وجهه گفت که این فرزندان شما عجب است ما را که نذری مقرر کنید ایشان گفتند که من سه روزه برای خدا اندر کردم حضرت خاتون جنت رض نیز همین نذر مقرر کردند کنیز ایشان که فضه نام داشت نیز همین نذر مقرر کرد و حق تعالی بفضل خود فرمود که حضرت امامین رض شفا یافتند همه کسان موافق نذر روزه دار شدند و در آن روز از اسباب خوردنی چیز موجود نبود حضرت امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه پیش شمعون خیبری یهودی که غله فروش بود تشریف بردند قرض خواه شدند و او بشان غلهٔ جو داد و آن قرض استاده کرد آخر بعد از گفت و گوی بسیار سه آثار جو بایشان داد بخانه آوردند حضرت خاتون جنت رض چهار آثار جو در آسیا اندا خته آس کردند و کنیز که با ایشان پنج نان بعدد اهل خانه تیار کرد چون وقت افطار رسید آن پنج نان را آورده پیش ایشان گذاشت میخواستند که از آن نانها تناول فرمایند ناگاه بر دروازه گدائی آمده ایستاد و گفت که سلام خدای تعالی بر شما ای اهل بیت محمد گدائی از گدایان اسلام بدروازهٔ شما آمده است برای خدا رسانید و هیچ کس در عیال دار شما را حق تعالی از خوانهای جنت خواهد خورانید این صاحبان هر پنج نان را بآن گدا دادند و غیر از آب شب چیزی نخوردند و صبح روزه دار برخاستند چون شام شد وقت افطار طعام معلوم مهیا کرده بر دستار خوان نهادند ناگاه یتیمی پیدا شد آن روز طعام معلوم را به یتیم دادند و روز سوم اسیری پیدا شد طعام آن روز با سیر دادند چون روز چهارم صبح برخاستند امام حسن و حسین از شدت گرسنگی مانند جوجه مرغ می لرزیدند و از طاقت حرکت نمانده بود آنحضرت عم در آن روز برای دیدن حضرت امامین رض تشریف آوردند این حالت را دیده بیتاب شدند و فرمودند که دختر من کجاست حضرت مرتضی علی کرم الله وجهه عرض کردند که در مصلای خود در محراب خود مشغول بنماز است آنحضرت عم پیش آن خاتون جنت رض تشریف بردند دیدند که شکم ایشان با پشت

نقل احوال نذر جناب اهل بیت

چسپیده است و هر دو چشم ایشان فرو رفته سبب دیدن این حالت آن حضرت ع م اشک ریز شدند در همین
اثنا حضرت جبریل ع م نازل شده [illegible] گفت که بگیر ای پیغمبر این سوره را مبارک باشد ترا در اهل بیت تو و این آیات
خواندند [illegible] آن حضرت [illegible] مبتلا شدند گویند که درین سه شب
[illegible] ع م [illegible] گداینده [illegible] برای امتحان اهل بیت ع م [illegible] آورده بودند و از همین
مقام گفته اند که حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه [illegible] دینار [illegible] خود گرو نهاده [illegible] را
[illegible] است که از [illegible] آمده [illegible] معلوم میشود که [illegible] واجب است اما نذر [illegible] معصیت باشد
[illegible] معصیت را [illegible] وفا کردن [illegible] درست نیست . اگر در حدیث [illegible] است که من نذر ان یطع الله فلیطعه
ومن نذر ان یعصی الله فلا یعصه یعنی هر که نذر کند طاعت خدا را پس باید که بجا آورد آن طاعت را و هر که نذر کند
معصیت خدا را پس باید که [illegible] معصیت را [illegible] طاعت نذر واجب که [illegible] نیست [illegible] واجب
نباشد [illegible] معصیت [illegible] آن [illegible] واجب [illegible] حکم [illegible] باشد و اگر
[illegible] آید [illegible] بود [illegible] آن [illegible] کند و نیز
نذر [illegible] است که از جنس طاعت [illegible] و روزه نفل [illegible] تلاوت قرآن [illegible] و حج
و عمره و زیارت صالحین [illegible] واجب [illegible] از جنس طاعت نیست
[illegible] خوردن فلان طعام [illegible] پس در این
چیز نذر منعقد نمی شود و اگر نذری [illegible] کرد و گفت که بر من نذر است اگر [illegible] کفارت قسم واجب
میشود اگر آن [illegible] و همچنین اگر نذری کرد که [illegible] آن [illegible] است [illegible] کفارت قسم
واجب می شود [illegible] است که ازین آیت معلوم میشود که مسکین و یتیم و بندیوان را طعام خورانیدن
عبادت است [illegible] آن مسکین و یتیم و بندیوان از اهل اسلام باشد و خواه از اهل کفر لیکن دادن زکوة و نذر
و کفارات [illegible] و اگر اسیر کافر حربی است [illegible] موجب ثواب است
زیرا که کشتن واجب القتل مگر [illegible] تشنگی جائز نیست و از حضرت حسن بصری رضی مروی است که پیش
آن حضرت ع م کفار [illegible] آن حضرت ع م آن اسیران را بمسلمانان حواله میفرمودند
و ارشاد می کردند که با ایشان احسان کنید مسلمانان بحکم آن حضرت ع م آن اسیران را بهتر از خود و عیال
خود میداشتند [illegible] آن حضرت ع م در حق آنها [illegible] یا گرفتن مال یا در رق داشتن حکم
میفرمودند و همچنین [illegible] قصاص واجب شده باشد و مستحق قتل گردیده کشتن او بگرسنگی و تشنگی جائز
نیست و [illegible] درین آیت مذکور [illegible] خاص خدا را از [illegible] قیامت و از ترش روی آن روز
[illegible] ترس [illegible] وجود این قسم اعمال [illegible] از شوب ریا همراه شان میباشند لازم شد که ثمرهٔ این ترس را که در آخرت
خواهند [illegible] بیان کرده آید [illegible] بیان جزای اعمال ایشان انتقال کرده شود چنانچه اول در بیان ثمرهٔ ترس ایشان

میفرماید (فَوَقٰهُمُ اللّٰهُ شَرَّ ذٰلِكَ الْيَوْمِ) یعنی پس نگاه دارد ایشان را خدای تعالی از شر آن روز و تباه بودن آنکه شر آن روز نهایت منتشر و مستطیر خواهد بود و این نگاه داشتن باین وضع خواهد بود که بر ایشان تجلی صفت رضا خواهد فرمود و ایشان را مشغول استغراق در مشاهدهٔ آن تجلی خواهد ساخت چنانچه در سورهٔ گذشته مصرح شده است که وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة و جوق جوق ملائکهٔ رحمت با ایشان در خواهند خورد و بشارت خواهند داد چنانچه در سورهٔ انبیا مذکور است که لا یحزنهم الفزع الأکبر و تتلقهم الملائکة هذا یومکم الذی کنتم توعدون و در حدیث قدسی صحیح واقع است المتحابون فی جلالی لهم منابر من نور یغبطهم النبیون و الشهداء یعنی کسانیکه در دنیا باهم دوستی میکردند در راه من ایشان را منبرها باشد از نور و بر حال ایشان پیغمبران و شهیدان رشک برند زیرا که پیغمبران و شهیدان را فکر ادای شهادت بر امت و استخلاص آنها از مواقف و اهوال آن روز رو خواهد داد و در تشویش خواهند بود و این زمره را که با هیچ کس علاقه نداشتند فراغت کلی میسر خواهد بود و این همه بسبب انقطاع علائق دنیوی است که ایشان را در دنیا حاصل بود (وَلَقّٰهُمْ) یعنی و پیش آرد ایشان را در عوض اینکه از ترش روئی و چین پیشانی آن روز میترسیدند (نَضْرَةً) یعنی تازگی و خندانی چهره که در ظاهر بشرهٔ ایشان نمودار خواهد بود (وَسُرُوْرًا) یعنی و شادمانی دل که در باطن ایشان لبریز خواهد شد در عوض اندوه و غمی که بابت دین خود داشتند و همیشه در فکر عاقبت میگذرانیدند و برین قدر نعمت که زوال خوف و اندوه و حصول امن و شادی است در حق ایشان اکتفا نخواهد رفت زیرا که این مقدار خود ثمرهٔ ترس و خوف ایشان بود و نیکه بر اعمال ایشان نیز نظر خواهند فرمود و خواهند دید که مدار همه عملهای ایشان بر صبر بود که از علائق دنیوی و مستلذات جسمانی گردانیدند و نیز تحمل مشقت طاعات و کشیدن بلیات و آفات نمودند پس جزای صبر ایشان منظور خواهد افتاد (وَجَزٰىهُمْ بِمَا صَبَرُوْا) یعنی و جزا دهد ایشان را بسبب صبر ایشان از تعلق بمکانات با فضا و باغات دلکشا و عمارات بهجت افزا (جَنَّةً) یعنی بهشتی فراخ که عرض او برابر عرض آسمانها و زمین است و قصور و کوشکهای آن همه منقش و رنگین (وَّحَرِيْرًا) یعنی و ابریشمین باب را که هم در پوشاک ایشان مصروف است و هم در فرش ایشان مبذول و هم در پوشش در و دیوار و پرده و سقف و آویزهای اثاث و آلات و آوندهای ایشان بکار میرود و این جزای صبر ایشان بر ژنده پوشی و مرقع جامگی و کوتاه آستینی و قصر دامن و اجتناب از لبس حریر در دنیا خواهند داد و در روایات آمده که فروترین اهل بهشت را هر روز و هر شام هشتاد دست جامهای حریر که هر یک رنگ مختلف و نقش نادر و طرح نو دارد خادمان آورده پیش خواهند نهاد تا هر چه مرغوب او شود این را پوشد باریکی هر جامه مانند باریکی برگ گل خواهد بود (مُّتَّكِـِٕيْنَ فِيْهَا عَلَى الْاَرَآئِكِ) یعنی تکیه زده نشسته باشند در آن بهشت و توشکهای حریر بر تختهای آراسته مانند ارما نند پادشاهان دنیا و این جزای صبر ایشان است بر بوریه نشینی و سکونت حجرهای تنگ و تاریک خانقاهات و مدارس و جایافتن در صف النعال مجلس درس علوم دینی و دفتهای ذکر و توجه

(لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا) یعنی نخواهند دید دران بهشت گرمی آفتاب و سردی چلهٔ زمستان را
زیرا که هوای آن معتدل است گرمی و سردی ندارد و آفتاب در آنجا نیست تا بسبب نزدیک آمدن آن گرمی
مفرط شود و بسبب دور رفتن آن سردی مفرط بلکه نور عرش علی الدوام آن عالم را روشن میدارد و هرگاه
پردها خواهند برداشت و در سیرگاهها خواهند بر آمد و بازارها قائم خواهد شد و ملاقات همدیگر خواهند نمود و برای خدمت
ولدان و غلمان حاضر خواهند شد خواهند دانست که روز شد و هرگاه پردها خواهند انداخت و در قصور و کوشکها
خواهند در آمد و حور العین برای تلذذ و صحبت داشتن حاضر خواهند شد خواهند دانست که شب آمد و این جزای
صبر ایشان است که بر گرمی روزه و در نیم روز جمعه وقت رفتن بمسجد جامع و در سفر حج و جهاد و طلب علم و
زیارت بزرگان و صالحان واخذ فیض ظاهر و باطن از صحبت ایشان کرده بودند و بر سردی غسل و وضو زمستان
و وقت تهجد و جماعت نماز فجر و عشا و در سفر حج و عمره و جهاد و طلب علم و زیارت بزرگان در موسم سرما
کرده بودند و در حدیث شریف وارد است که هواء الجنة سجسج لاحر ولا قر یعنی هوای بهشت در کمال
اعتدال است نه گرم و نه سرد و زمهریر در لغت عرب سردی مفرط را گویند و ظاهر آن است که میم [illegible] در اصل [illegible] زائد
اگرچه یکی از ائمه لغت ناقل باشد این لفظ را در کلام عرب نظیر نباشد و علل بسیار موجود است چنانکه در سطر زیر گذشت
و هوای بهشت از آن جهت معتدل است که ساکنان آنجا اعمال و اخلاق خود را در دنیا معتدل ساخته بودند و بهشت
صورت همان اعمال و اخلاق معتدله است و افراط و تفریط در آن از چه راه متصور شود (ودانية عليهم ظلالها)
یعنی و نزدیک شده باشد بر ایشان سایههای درختان آن بهشت و این جزای صبر ایشان است بر سایه دادن غربا
و مسافران و مظلومان و یتیمان در سایهٔ عمارات خود یا در سایهٔ حمایت و عدل و رحمت خود و مفسرین را درینجا
اشکالی است مشهور که چون در بهشت آفتاب نباشد سایه چه قسم متصور باشد زیرا که در حقیقت سایه ضوء
ثانی یعنی بالذات یا بالعرض است که بسبب حیلولهٔ جسم کثیف بین المضیء و بین ما یحاذیه پیدا میشود جوابش آن است
که بودن آفتاب مستلزم آن نمیشود که نور دیگر موجود نباشد و موجب حدوث سایه نشود آری نور از آن جنس نیست که رنج دهد
تا از وی بسایهها گریزند لیکن گاهی در سایهٔ درختان نشستن برای تلذذ و تنعم میشود نه برای دفع اذیت گرمی نشستن
بهشتیان در سایههای درختان بهشت از همین قبیل خواهد بود و بعضی از مفسرین گفته اند که درختان بهشت آن
قسم بسوی ایشان میل خواهند کرد و اغصان و اوراق و ثمار آن درختان نزدیک ایشان خواهد رسید که اگر
در ارض و در آنجا آفتاب می بود سایهٔ آن درختان بر نزدیک میشد و کسی از مفسرین معنی نزدیک شدن سایههای
درختان بهشت ذکر نکرده و ظاهر است که اگر سایه شخص را محیط شد نزدیک و در بر او است و اگر جدا نشد
سایه دور است نه نزدیک پس تحقیق آن است که درختان بهشت شعور و اراده دارند و بهشتیان را که در
نشستهای آراسته خود نشسته اند یا در مجالس و قصور خود جا گرفته نخواهند که از برگ و بار خود منتفع سازند بنابرین
قصد حرکت ارادی نموده نزدیک ایشان می آیند و گل و شگوفه خود را برای ایشان جلوه می دهند تا ایشان را رغبتی
پیدا شود

(نسخ)

پیدا شود و نظر کنند و میوه و فواکه خود را عرض میکنند تا از ان بچینند و بخورند و همین است معنی در دیار معدن میاید با
درختان آنجا چنانچه تتمهٔ این آیه بآن اشعار میکند که (وَذُلِّلَتْ قُطُوفُهَا تَذْلِيلًا) یعنی و رام کرده شده است میوه های
آن بهشت برای بهشتیان رام کردنی که مانند جانور مألوف خود را بار بار بخاوند خود میرساند و تقاضای سواری یا بازی
و استفاع دیگر که از آن جانور مقصود است میکند از براء بن عازب رض مروی است که میوهٔ بهشت را اگر خواهند
ایستاده چیده خورند و اگر خواهند نشسته بر پهلو خطیده خورند که خود بخود آن میوه در دهن بهشتی میرسد و این
جزای صبر ایشان است که از میوه های دنیا بجهت ورع و احتیاط آنکه مبادا در مال کسانیکه این میوه ها میخورند
آمیزش حرام و شبهه باشد میکردند و بر گزر شلجم قناعت می ورزیدند و تا اینجا آن نعمت های بهشتیان مذکور
است که بتسخیر روح نباتی کلی و استخدام آن نفس در کار ایشان پیدا خواهند شد و چنانچه در دنیا ایشان را
خلافت کبری عنایت شده بود که جمیع اجزاء و ارکان عالم را تصرف میکنند و بآنها منتفع میشدند در بهشت نیز ارواح آن
اجزاء و ارکان را برای او مسخر خواهند ساخت و بادام او خواهند شد اما فرق در تسخیر دنیوی و تسخیر بهشتی
آن است که در دنیا تسخیر قسری و قهری بود و موقوف بر کد و کاوش ایشان و تسخیر بهشتی ارادی و اختیاری
خواهد بود بی رنج و تعب بهشتیان و نیز تسخیر دنیوی عام بود مؤمن و کافر و صالح و ظالم را و تسخیر بهشتی چون
در مقام جزاء و صبر است خاص خواهد بود باهل ایمان و صلاح چنانچه در آیت دیگر در سورهٔ اعراف
بهمین معنی اشاره فرموده اند که قل من حرم زینة الله التی اخرج لعباده والطیبات من الرزق قل
هی للذین آمنوا فی الحیوة الدنیا خالصة یوم القیمة کذلک نفصل الآیات لقوم یعلمون و ریشم
هر چند بحسب ظاهر حیوانی معلوم میشود که از لعاب دود القز نسج میگردد اما تحقیق آن است که تولد ریشم
از عصارهٔ برگ درختان است که دود القز برای خود مانند آشیانهٔ عنکبوت می تند و دود القز را در ان
غیر از صنعت نسج دخلی نیست و از اجزاء و ابعاض او نیست تا در حیوانیات معدود شود مثل گوشت
و پوست و صوف و پشم و شیر و روغن و هر چند شهد نیز همین حکم دارد ولیکن مگس شهد آن را برای
تغذی مهیا میسازد پس حیوانی بودنش غالب است از نباتی بودنش و ازینجا آن نعمتهای بهشتیان مذکور میشود
که نفس کلیهٔ معدن و در ان خادم و مسخر شده مهیا خواهد کرد (وَيُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآنِيَةٍ) یعنی و بار بار آورده میشود بحضور
ایشان آوندها (مِنْ فِضَّةٍ) یعنی از نقره در عوض صبر ایشان بر آوردن آوندهای آب وضو و استنجا و غسل
که در دنیا بار بار برای دوام طهارت و دوری از تلطخ نجاسات میکردند اگر آوند وضو و غسل فی الجمله مستعمل میشد
آنرا برای احتیاط تجدید و تبدیل می نمودند و باین تقریب ایشان را در کوچه و بازارها طواف و گشتن لازم می آمد
(وَأَكْوَابٍ) یعنی و آبخورهای بی دسته و بی لوله نیز در عوض صبر ایشان بر آوردن آبخورهای نو از بازار که برای سرد
کردن آب و شربت افطار در روزهای تابستان گرم بار بار میکردند اما ایشان را آبخورهها در بهشت دهند که در
سبکی و نزاکت و شفافی (كَانَتْ قَوَارِيرَا) یعنی شده باشند شیشه ها که از بیرون آنها آنچه در درون آنهاست

بنظر می آید لیکن در اصل از شیشه نیست بلکه (قَوَارِیْرَ مِنْ فِضَّةٍ) یعنی شیشه‌های مصنوعی اند که از نقره ساخته اند تا سفیدی
و اشراق و تابشی نقره با صفا و شفافی و صفاوت آبگینه شیشه در آوندهای ایشان را از آن جهت از نقره ساخته اند
که در عوض آوندهای وضو بایشان میدهند آب وضو را اعضای ایشان سفیدی و اشراق و نورانیت حادث خواهد کرد
چنانچه در حدیث صحیح آمده است که ان امتی یأتون یوم القیمة غرا محجلین من آثار الوضوء یعنی هر آئینه امت
من خواهند آمد روز قیامت باین هیئت که چهره‌های ایشان سفید و روشن خواهد بود و هر چهار دست و پای
ایشان نیز سفید و روشن خواهد بود پس آوندیکه در عوض آوندهای وضو بایشان داده شود نیز سفید و روشن
باشد از نقره نه از زر و نیز آب و آشامیدنی قدری که در آوند سفید رونق می پذیرد در آوند زرد آن قدر رونق نمی پذیرد
و رنگ زر زرد است و رنگ نقره سفید و زرد روئی نشان شرمندگی و سفید روئی نشان مطلب یابی و نفاست
زر از نقره در دنیا باین سبب است که کان زر در دنیا کمیاب است و کان نقره بسیار و در آن عالم کمیابی
نیست تا بدین جهت نسبت زر بیفزاید و نفیس گردد و آبخوره‌های ایشان را نیز در اینجا از نقره بیان فرموده اند
زیرا که در آن آبخوره‌ها نوشانیدن شراب قوی المسکر بایشان منظور است چنانچه می آید و در جامع بغدادی می نویسد
ان الفضة فعلها قریب من فعل الیاقوت فی التقویة و التفریح و اذا جعل الشراب فی آنیة الفضة اسرع بالسکر
وکان سکره ملذا جدا انتهی و دیگر نوشانیدن شراب منظور نیست آبخوره‌های زر بیان فرموده اند چنانچه در سوره
زخرف میفرمایند یطاف علیهم بصحاف من ذهب و اکواب و چون در آبخوره‌های مهیا که خادمان می آرند عیبی
میباشد که گاهی از مقدار حاجت و رغبت کم می باشند و گاهی زیاده برای دفع این عیب می فرمایند که (قَدَّرُوْهَا
تَقْدِیْرًا) یعنی اندازه کرده ساخته اند آن آبخوره‌ها را کارگران ارواح معادن اندازه که دل یک ماشیا زیرا که این
آبخوره‌ها ایشان را در عوض آبخوره‌های آب و شربت انتظار بایشان عطا شده و ایشان با وجود شدت رغبت در آن
وقت از اسراف احتیاط میکردند و راه اعتدال می پیمودند پس با ایشان نیز معامله اعتدال واقع خواهد شد بلکه
در آوندهای وضو نیز ایشان رعایت اعتدال میکردند و از حد اسباغ تقصیر نمی کردند و اسراف هم نمی نمودند
پس در آن آوندها نیز رعایت اعتدال خواهد شد (وَ یُسْقَوْنَ فِیْهَا) یعنی و نوشانیده خواهند شد ایشان را در آن
آبخوره‌های شیشه صفت نقرئی (کَاْسًا) یعنی شرابی و کاس در استعمال عرب بمعنی شراب بسیار می آید اگرچه در
اصل نام پیاله است (کَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِیْلًا) یعنی باشد آمیزش آن شراب زنجبیل که موجب خوش ذائقگی شراب
میگردد و حرقت او طعم ثقیل شراب را مسک میسازد و موجب تلطیف و تقویت سکر می شود و حرارتی در بدن
پیدا میکند و این آمیزش برای آن است که ایشان را شوق و بیدار غله کند بسبب غلبه شوق و عطش آن نعمت
هم در ماند و چون بایشان عنایت شود التذاذ تمام بردارند که هر چه بعد از شوق و طلب بدست می آید لذیذتر می باشد
لیکن آن زنجبیل نه این زنجبیل دنیا است که تأثیرش در ظاهر بدن آدمی است فقط بلکه مراد میداریم از زنجبیل (عَیْنًا فِیْهَا)
یعنی چشمه را در بهشت که (تُسَمّٰی سَلْسَبِیْلًا) یعنی نامیده میشود سلسبیل و این نام او را از آن جهت مقرر کرده اند

که آن چشمه در اصل برای مقربین اهل احوال است و مقربین اعمال را بقدر آمیزش آن میدهند و مقربین احوال
را ایما شوق غالب می باشد و هرگز وقوف در حالی یا مقامی را گوارا نمی کنند بلکه همیشه طالب ترقی می باشند و زبان
حال ایشان مدام باین ترانه مترنم است که سل سبیلا یعنی راه معشوق خود بپرس پس این چشمه را بهمین نام
مسمی ساختند تا اشاره باشد بآنکه هرکه از آب این چشمه یکبار خورد همیشه شوق راه جوئی مطلوب بهم رساند چنانچه کوه
شبیر از دامنه اکبر نامند که هرکه بالای آن می برآید از بس بلندی او این کلمه بر زبان میراند و بعضی مفسرین گفته اند که
سلسبیل مشتق از سلاست است یقال ماء سلس و سلسل و سلسال و سلسبیل یعنی عذب سهل المساغ فی
الحلق والحلقوم پس با و یا درین صورت زائد باشند برای مبالغه و کلمه بسبب این زیادت خماسی گشت
لیکن درین وجه خدشه ایست زیراکه با نزد ایشان از حروف زیادت نیست بالجمله برین تقدیر لفظ تسمی سلسبیلا
برای دفع وهمی است که از ذکر زنجبیل پیدا میشود یعنی چون در شراب آمیزش زنجبیل باشد و رگ و سوزش کند
و بسهولت فرو نرود و برای دفع این توهم فرمودند که آن زنجبیل منافع این زنجبیل وارد و حرقت و لذع ندارد و بالکه
نام چشمه اش این است که با حرقت و لذع نهایت منافی است و چون از بیان خدمت روح معدن و ملائکه که موکل
معادن اند بهشتیان را فارغ شدند حالا بیان خدمتهای بقیه مسخره خدام ارواح کوکبیه فلکیه ایشان را نصیب
خواهد شد شروع می فرمایند و تصویر این تسخیر آن است که ارواح کواکب چون از اجرام آنها جدا خواهند شد ارواح
کواکب قویة التاثیر که نفوس واسعه و قوای خیالیه وافره محیطه دارند با ارواح بهشتیان مختلط شده در عقل و خیال
و حرکات و اعمال ایشان امداد خواهند نمود و ارواح کواکب ضعیفة التاثیر برای خدمت ایشان از هیاکل
انسانیه آنچه در اول سن نشو و نما می باشد و سرعت حرکات و چابکی و لطف طبیعی و سادگی و حسن و جمال
و تازگی رنگ دران سن بیشتر می شود پوشیده تا بحکم مشاکلت صنعتیه بخدمت آنها انسی
پیدا کنند حاضر خواهند شد (ویطوف علیهم) یعنی دیگر دیگر آمد و رفت میکنند بحضور ایشان برای خدمت و آوردن
و بردن آوندهای آب و جامهای شراب (ولدان) یعنی طفلان خوش رو که (مخلدون) یعنی همیشه در حالت
طفولیت باشندگان اند گاهی جوان و پیر نمی شوند و حسن و جمال ایشان بسبب صفا بخت توانی در خاوت پیری
تغییر و تبدیل پیدا نمیکند و دویدن در کارهای حضور و زود باز گشتن و نشاط آنها و ان سن و لیاقت خدمت شدن لذ
ایشان همیشه سرانجام می پذیرد و زیراکه بدنهای ایشان ارواح کواکب است که حفظ یک حالت در بدن با
وفور نور و ضیا و قوت فهم و فراست و تدبیر و دوبلی انتها و بی احتیاجی از اکل و شرب و پاکی از بول و غائط و دیگر
فضلات حیوانی و محافظت هیکل از تفرق و سق و تخلل اجزا و کهنگی و دیگر آفات امزجه عنصریه علی الخصوص حیوانیه
کار دور قدیم آنها است (اذا رایتهم) یعنی چون ببینی آن طفلان نوسال را که با وجود آن حسن و جمال و آن نزاکت
و صفا و درخشندگی و تابش رنگ یکی میرود و دیگری می آید و یکی برای خدمتی در طرفی استاده و دیگری
برای خدمت دیگر در طرف دیگر و شعاع هریک در چهره دیگر منعکس میشود و تماشای مرایای مقابله می نماید

(حسبتهم لؤلؤا منثورا) یعنی گمان کنی آن غلمان را دانهای مروارید پراگنده افگنده که بسبب انعکاس شعاع
بعض در بعض کیفیت [illegible] و نظر از هر جانب لذت بر داشته بخلاف دانهای مروارید که در
رشته کشیده [illegible] که این کیفیت ندارند و قاعده حکمت است که چون تجدید لذت منظور شود
[illegible] هر حاسه [illegible] باید ساخت تا بار بار بر حس مشترک وارد شود و نفس بواسطه
آن [illegible] لذت جدید یابد و لذت [illegible] و چون دوام لذت مقصود گردد مدرکات لذیذه هر حاسه را مجتمع
[illegible] را خیال و حافظه در خود جا داده بار بار بر نفس عرض کنند و او را آن
لذت یاد [illegible] دوام لذت است [illegible] دوام آن (و اذا رأیت ثم) یعنی و اگر ببینی آنجا را که بچشم
[illegible] این احوال [illegible] (رأیت نعیما) یعنی ببینی نعمتی را
[illegible] (و ملکا کبیرا)
[illegible] اعمال است که مانع [illegible] آن کرده شد
[illegible] اعمال هم [illegible] بواسطه
[illegible] خلافت کبری
[illegible] فرشتگان همه خادمان فرمان بردار آنها اند پس
[illegible] احوال حکم شاهنشاهان هفت اقالیم و این مرتبه
[illegible] صفات آنها گشته بلکه بصورت لباس آنها
[illegible] حضور پوشیده باشند (ثیاب سندس)
[illegible] (عالیهم) یعنی بالای ایشان [illegible] دیگر [illegible]
[illegible] لطیفة الظهور بصورت آن جامها تجلی کند
یعنی جامهای ابریشم [illegible] (و استبرق) یعنی و جامهای ابریشم
(خضر) یعنی سبز رنگ [illegible] ایشان باید
نابوده و درخشنده [illegible] صورت آن جامها تجلی کند (وحلوا اساور من فضة)
یعنی و زیور پوشانیده شوند ایشان را [illegible] که از جمیع معدنیات آنجا اصل است تا
دلالت کند بر صفای روشنی ایشان که بحق تعالی داشتند [illegible] امتزاج منفیات طبع و [illegible] کدورات
(وسقاهم ربهم) یعنی و بنوشاند ایشان را حق تعالی [illegible] پاک [illegible] بواسطه و لدان و غلمان
و فرشتگان (شرابا طهورا) یعنی شرابی که پاک کننده است درون مردم را که هرگز بقایای نفس را نمی گذارد
تا از طرفی بروز نماید در حدیث شریف وارد است که [illegible] اهل بهشت را ماه و شاه هست هزار ساله راه خواهند
راو و او همه آنچه مملکت اوست از خدم و حشم و اسباب تنعم و آلات عیش از مقام خود نظر خواهد کرد و آخر
مملکت خود را [illegible] خواهد دید که اول مملکت را می بیند و هیچ کس از فرشتگان و دیگر مخلوقات بی پروانگی او
در مقدار مملکت او در آمدن نتوانند و هرچه او بخاطر بگذراند همان واقع شود و نیز در حدیث شریف وارد است که چون
بهشتی از اکل و شرب [illegible] انواع فواکه و اقسام شراب فارغ شود جام آخرین او را از حضور حضرت رب العالمین
عنایت

[illegible] خواهد شد که آن شراب طهور است و بعد از خوردن آن [illegible] ماکولات و مشروبات عرق شده بیرون خواهد آمد و بوی آن عرق بوی مشک [illegible] خواهد بود و باز شکم او لاغر خواهد گشت و اشتهای [illegible] و شرب [illegible] خواهد شد [illegible] نعمت‌های گوناگون نعمتی دیگر علاوه بر همه آن است که بهشتیان را از جانب حق تعالی پیغام خواهد [illegible] ([illegible] کان لکم جزاء)
یعنی تحقیق این همه نعمتها بوده است [illegible] [illegible] آن [illegible] است که [illegible]
استحقاق [illegible] ([illegible] و کان سعیکم) [illegible] [illegible]
[illegible] از علایق [illegible] و مقامات [illegible] مشکور [illegible] [illegible]
و قبول عظیم یافته پس شنیدن این پیغام [illegible] خواهد افزود و لذت [illegible]
خواهد گشت [illegible] رزقنا الله تعالی ذلک [illegible] و کرمه [illegible] [illegible] [illegible] در قرآن
مجید در جاهای متفرق مذکور است [illegible] [illegible]
[illegible] ذکر آن در سوره کوثر خواهد آمد [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible] است که [illegible] سوره [illegible]
[illegible]
کافور که در این سوره [illegible]
[illegible] است اگر [illegible]
[illegible] آمیزش [illegible] آن [illegible]
است علیهم السلام [illegible] احوال [illegible] ایشان [illegible]
گفته اند که آن شراب [illegible] است که [illegible] آن [illegible]
وجود [illegible] [illegible] آن شراب [illegible]
[illegible] معلوم نمی تواند شد [illegible] مصرع [illegible] * [illegible] می‌شناسی [illegible] *
[illegible] شد [illegible] آنکه از ان مطالب [illegible] [illegible]
آن است که انسان را بعد از عدم محض پیدا فرموده اند مطلب دوم آنکه [illegible]
موالید ثلاثه آفریده اند مطلب سوم [illegible] [illegible] و امتحان و آزمایش [illegible]
است بخلاف مخلوقات دیگر مطلب چهارم آنکه [illegible] امتحان و آزمایش [illegible]
همه باو داده اند [illegible] راه سلوک بهشت [illegible] [illegible] [illegible] مطلب پنجم آنکه [illegible] کار
انسان [illegible] است باشکر یا کفر [illegible] مطلب ششم آنکه [illegible] است [illegible]

جنب جزای بد وعقاب [illegible] آنکه شاکران در مراتب ادای شکر مختلف ومتفاوت اند وکمالات رنگارنگ
دارند وهریک از اهل [illegible] مراتب در قرب ومنزلت عند الله حدی دارد که از قدر جزای او پیدا است و مظهر
[illegible] انسان و [illegible] و آزمایش با او ظهور بیان کمالات است این مطالب هفتگانه را هم
[illegible] که اکثر قرآن [illegible] همین مطالب است و چون در بین مطالب ایمان نظر و تعمق کرده
[illegible] مبدأ و معاد و وسط که عبارت از شریعت و دین است منکشف و هویدا میگردد والله الموفق
[illegible] چون آن حضرت عم بیان نعمتهای جنت که در قرآن مجید نازل میشد می فرمودند و آن آیات
[illegible] شنیده [illegible] که این شخص را از عشرت و تنعم و [illegible] بعد [illegible]
[illegible] آن [illegible] موعود [illegible] فریبد و از دین و آیین خود برگرداند [illegible] بیاید تا او را در بین [illegible]
همین [illegible] باشد که [illegible] و آیین [illegible] مقصد خود برسد و کسی از [illegible] قریش که یکی از آنها
[illegible] بن عبد الشمس [illegible] برای این کار منتخب شده بحضور آن
جناب آمد و گفت [illegible] توجهی [illegible] است و برای
[illegible] اگر [illegible] فاخره و مروارید و نقره و طلا [illegible]
خدمت [illegible] گفت من دختری دارم که
[illegible] شهر زنی نخواهد بود [illegible] با تو نکاح کرده میدهم و [illegible] گفت که مالی داری
من معلوم است که از مکه تا [illegible] مواشی من است و [illegible] این است که من تجارت
[illegible] اگر [illegible] ابریشم و منافع
مقابل [illegible] خود [illegible] تو [illegible]
بیان [illegible] در هر مجلس [illegible] آن حضرت [illegible] شده که اینها تابع آیات قرآنی را برچه حمل
نموده با من چه سوال نموده اگر ایشان را از [illegible] قرابت در میان است و این قسم سرداری
[illegible] که دختر خود را [illegible] اگر قبول [illegible] مطعون [illegible] خود گردم و اگر قبول کنم این شرط فاسد و این
تهمت [illegible] همراه آن است در همین وقت حضرت جبرئیل عم نازل شد و این آیات آورد
که (انا نحن نزلنا علیك القرآن تنزیلا) یعنی تحقیق ما خود نازل کرده ایم بر تو این قرآن را آهسته آهسته
تدریج تا ترا سرور و آهستگی حضور بر حقائق ملک و ملکوت و اطلاع بر حقائق ذات و صفات و احوال معاد
و مراتب کاملین و صفات محموده آنها حاصل شود و خود در اتیان صفات متحقق باشی و آنچه از بیان نعمت های لذیذه
بهشتیان در آن مذکور است [illegible] فرموده ایم ترا در تبلیغ آن چه چاره است که کلام پروردگار خود را
می رسانی و از خود چیزی نمی گوئی تا طمع تو در آن نعمتها معلوم شود و اگر بالفرض این کافران ترا تهمت کنند (فاصبر)
یعنی پس صبر کن بر حماد تهمت های ایشان (لحکم ربك) یعنی برای فرمان برداری حکم پروردگار خود زیرا که فرمان

برداری حکم خاوند خود باید کرد اگر دران تهمت طمع و حرص هم باشد

* گر طمع خواهد ز من سلطان دین * * خاک بر فرق قناعت بعد ازین *

و هر که را فرمان برداری محبوب خود در سر افتاد او را از سرزنشهای معاندان ناچاری است * بیت *

* هر آنکه عشق بلای دردش گرفت قرار * روا بود که تحمل کند جفای هزار *

علی الخصوص که هم درین سوره جزای صبر شاه والله شهید و اینجا آیات امر قطع علائق دنیوی امده و پس
تو هم بر قطع علاقهٔ قرابت و دوستی ایشان صبر کن (وَلَا تُطِعْ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا) یعنی و هرگز اطاعت مکن از ایشان
گناهگاری یا ناسپاسی را گویند که مراد از آثم عتبه است که ... و مراد از کفور ولید است
که در کفر نهایت شدت می‌نمود و باوجود وحدت قرابت که داشت ... دفع تهمت حرص و
طمع از خود و عمل دیگر کسی که آن تهمت با ... اهل گروه ... و ... حاصل شد در اصلاح نفس ... میل ... با
نیست که این لذائذ و تعمها محض برای تمتع ... آن عمل این است که (وَاذْكُرِ اسْمَ رَبِّكَ) یعنی
و یاد کن نام پروردگار خود را ... در ... (بُكْرَةً وَأَصِيلًا) یعنی صبح
و شام و مراد ازین مداومت بر ذکر ... است که قطع محبت ... است و در ... و دل بعلائق دنیوی
... است مجرب ... که ... المفردون ... المفردون الذین
... الله کرهم ... و اهل ... طریقت ... که در سلوک راه خدا که موقوف بر قطع علائق
و نفی خطرات است ... (وَمِنَ اللَّيْلِ فَاسْجُدْ لَهُ) یعنی و از شب بعضی سجده کن
برای ... پروردگار خود ... حضور آن ... و ... روز وقت جلوت
و شغل است ... شب وقت خلوت و ... است
و تعظیم مناسب آن وقت است که گویا ... حاضر آمده است (وَسَبِّحْهُ لَيْلًا طَوِيلًا) یعنی و تسبیح کن
پروردگار خود را شب ... از ... است ... چهار رکعت ...
باید کرد و ... تسبیح مشغول ... شد و بعد از نماز ... اسلوب ... معمول ...
و این تسبیحات را ... باید کرد ... شب ... و ... صحبت ...
کنند و علاقهٔ قرابت و دوستی ایشان با تو منقطع گردد ... قرابت ... قرابت
و دوستی برای آن منظور میباشد که در کاری مهم که مقصود شود امداد کنند و اینها هرگز لیاقت آن کار ندارند (إِنَّ هَٰؤُلَاءِ)
یعنی این گروه کفار قریش که با تو قرابت قریبه دارند و همیشه در میان ایشان بوده‌ ... و محبتهم
رمانیده (يُحِبُّونَ الْعَاجِلَةَ) یعنی دوست میدارند لذتهای دنیا را و آنچه محبوب شخص میشود ترک آن ... دشوار
می افتد خصوصا چون همراه ترک محبوب تحمل ثقل نامرغوب هم باشد که مجاهدهٔ نفس و مداومت ...
است (وَيَذَرُونَ) یعنی و میگذارند (وَرَاءَهُمْ) یعنی پس پشت خود انداخته (يَوْمًا ثَقِيلًا) یعنی روز سخت گران

ورا واپس گذاشته روزی گران … حال آنکه آن روز را هرچند ایشان پس پشت می‌اندازند او پیش پیش ایشان
می‌آید (نَحْنُ خَلَقْنٰهُمْ) یعنی ما پیدا کرده‌ایم ایشان را چنانچه در اول سوره گفته‌ایم که انا خلقنا الانسان من نطفة
امشاج نبتلیه پس … ایشان را امید ایم و جمل دل سوی چیزیکه دارند و بزرگ آن بر ایشان
دشوار … (وَشَدَدْنَا أَسْرَهُمْ) یعنی و ما سخت و محکم کرده‌ایم گرفتاری و پابندی ایشان را بالذات فانیه
دنیاویه و … عیش … چنانچه در اول سوره گفته ایم که انا اعتدنا للکافرین سلاسل و اغلالا پس
… اطاعت تقویت شغل تو که مداومت بر ذکر و شب بیداری و مجاهده
… (وَإِذَا شِئْنَا) یعنی و چون خواهیم خواست که ازین قبیله تو امداد و نصرت دین تو
… (بَدَّلْنَا أَمْثَالَهُمْ) یعنی بدل ایشان خواهیم آورد از همین قبیله کسانی را که مانند
ایشان … (تَبْدِيلًا) یعنی بدل آوردنی ظاهر که
… چنانچه همین قسم واقع شد یعنی … اسلام آوردند … اول ایشان شد
… آیات الله و خالد بن الولید را … المغیره آوردند
که فتوح … در زمان آن حضرت عم … بعد از وفات شریف … انجام یافت تا آنکه آن
حضرت عم او را سیف من سیوف الله لقب داده و عکرمه بن ابی جهل را بدل ابوجهل آوردند که … جهاد ظاهر
… بنی قطیعه بود و آن حضرت عم … بشارت شد که برای او خوشه‌های انگور در بهشت مهیا
… همین قبیله قریش جوانانی را بهم آوردند که هر کدام … انجام نمودند و دیگران را بحضرت
… بتقریر حجت و برهان و بوعظ و پند بر سر راه دین آوردند و عالم را بانوار ظاهر و باطن منور
ساختند … و در آخر سوره محمد عم مذکور است وان تتولوا یستبدل قوما غیرکم ثم لا یکونوا امثالکم پس مراد
آن است که مانند شما … در کفر و عناد و سخن ناشنوی نخواهند بود و از مماثلتی که در ینجا مذکور است
… نسب و حسب … است که مخصوص باین قبیله
بود … توهم ناقص … است (إِنَّ هٰذِهِ) یعنی این آیات قرآنی (تَذْكِرَةٌ ج) یعنی پند و نصیحت است که فوائد
قرب … ازان جناب … این آیات مذکوره … و نظام شادی و سلوک برادری نیست که هر کس را
از سینه خود ازان حصه رسانیم … پند و نصیحت و هدایت و ارشاد رعایت استعدادات و رغبات باید نمود
(فَمَنْ شَاءَ) یعنی پس هر که خواهد از دور و نزدیک و اقارب و اجانب (اتَّخَذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا) یعنی بگیرد بسوی
پروردگار خود راهی … ازان راه وصول بآن جناب حاصل شود خواه در راه ابرار باشد یا راه عباد الله که مقربین اند
(وَمَا تَشَاءُونَ) یعنی و شما از خود نمیخواهید سلوک این راه را (إِلَّا أَنْ يَشَاءَ اللَّهُ ط) یعنی مگر وقتی که خواهش خدا هم باشد
زیرا که مشیت شما تابع مشیت او است لیکن او تعالی در حق کسی نخواسته است که خواهش سلوک
این راه کند زیرا که (إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا لا) یعنی بتحقیق خدای تعالی دانای باحکمت است اگر بی استعداد
آن را

آن را نیز بجبر و قهر خواهش این راه بدهد حکمت امتحان و آزمایش بر هم میخورد زیرا که بی اختیار امتحان و آزمایش نیست امتحان و آزمایش را اختیار ضرور است و معهذا این کارخانه را معطل هم نمی گذارد و مستعدان را از امداد غیبی محروم نمیدارد و مالکه (یُدْخِلُ مَنْ یَشَاءُ فِی رَحْمَتِهٖ) [illegible] هر کرا میخواهد و مستعد سلوک این راه میداند در رحمت خود پس [illegible] این راه او را [illegible] از غیب الهام و بشارت ما و میرساند [illegible] او قوی گردد [illegible] سلوک باید [illegible] قرب [illegible] (وَالظّٰلِمِیْنَ) یعنی و ظالمان را که حق نعمت و هدایت و ارشاد را تلف میکنند و شکر منعم خود بجا نمی [illegible] (أَعَدَّ لَهُمْ عَذَابًا أَلِیْمًا) یعنی مهیا کرده است برای ایشان [illegible] و کارخانه رحمت و غضب [illegible] کارخانه [illegible] مقصود [illegible] آدم [illegible]

* سورة مرسلات * مکی است [illegible] آیت [illegible] سوره [illegible] است [illegible] سوره [illegible] کافران را وعید شدید فرموده [illegible] الکافرین [illegible] و [illegible] قرآن [illegible] ظالمان وعده [illegible] ایشان [illegible] و ظالمان [illegible] و ظالم [illegible] سوره [illegible] وقوع آن [illegible] فرموده و ارشاد کرده [illegible] وقت وقوع آن [illegible] یوم الفصل است [illegible] این سوره [illegible] مناسبت [illegible] اول آن سوره [illegible] عبارت ارشاد شده (إِنَّا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نُطْفَةٍ أَمْشَاجٍ نَبْتَلِیْهِ فَجَعَلْنَاهُ سَمِیْعًا بَصِیْرًا) و [illegible] سوره [illegible] (أَلَمْ نَخْلُقْكُمْ مِنْ مَاءٍ مَهِیْنٍ فَجَعَلْنَاهُ فِی قَرَارٍ مَکِیْنٍ إِلٰی) [illegible] در آن سوره [illegible] فرموده [illegible] (یُفَجِّرُوْنَهَا تَفْجِیْرًا ... لَا یَرَوْنَ فِیْهَا شَمْسًا وَلَا زَمْهَرِیْرًا وَدَانِیَةً عَلَیْهِمْ ظِلَالُهَا وَذُلِّلَتْ قُطُوْفُهَا تَذْلِیْلًا) و [illegible] ارشاد [illegible] (إِنَّ الْمُتَّقِیْنَ فِی ظِلَالٍ وَعُیُوْنٍ وَفَوَاکِهَ مِمَّا یَشْتَهُوْنَ) و در آن سوره [illegible] قیامت ارشاد شده که (یَوْمًا عَبُوْسًا قَمْطَرِیْرًا) * [illegible] (وَرَاءَهُمْ یَوْمًا ثَقِیْلًا) و درین سوره در حق آن روز چنین فرموده اند که (لِأَیِّ یَوْمٍ أُجِّلَتْ لِیَوْمِ الْفَصْلِ وَمَا أَدْرَاكَ مَا یَوْمُ الْفَصْلِ) * و (هٰذَا یَوْمُ لَا یَنْطِقُوْنَ) * و (هٰذَا یَوْمُ الْفَصْلِ جَمَعْنَاکُمْ وَالْأَوَّلِیْنَ) پس درین سوره شرح نقل و خصوصیت آن روز راست که در آن سوره مجمل بود پس این سوره [illegible] جهت حکم شرح دارد و آن سوره حکم متن و در ترتیب قال اقول متن را بر شرح مقدم می کنند [illegible] متن [illegible] شرح [illegible] این سوره را بسورهٔ مرسلات از آن جهت نامیده اند که در ابتدای این سوره [illegible] کارها قسم [illegible] کار [illegible] انقلاب [illegible] باستنام است پس دلیل انقلاب [illegible] رحمت و احسان بر گردد به تخریب و اهلاک و انتقام و غضب پرداز و کار [illegible] آن را تعبیر فرموده اند از جمله آن کارهای [illegible] موجب [illegible] و آن را امر محض میدانند و هرگز توهم نمی کنند که این کار منجر بخرابی [illegible] گردد و چون [illegible] باعث انقلاب عالم از حال

[illegible] مشابهت تمام [illegible] است ولهذا می گویند که درین دوره هوای عالم ، گرگون
می باشد [illegible] این [illegible] استدلال بافعال مختلفهٔ بادها بسیار
است و باشید [illegible] شود و [illegible] این وقت را [illegible] می نمایند لاجرم
[illegible] را منکر نشوند که اضعف المخلوقات
[illegible] آلهی [illegible] وقوع وعده انتقام
[illegible] این قسم [illegible] دارد و موجب انقلابات عمده می گردد تفصیل این اجمال آنکه باد از جمله
[illegible] است وکیفیات او [illegible] آن حرارت [illegible] می گردد ولهذا گفته اند که الریح
[illegible] لطیف و بی رنگ است [illegible] الطیف و این هم بسبب کمال لطافت اوست بخلاف آتش که فی نفسها
[illegible] حرارت و یبوست غالب دارد و احراق و اهلاک [illegible] و مزاج مرکبات را برهم می زند و بخلاف آب
[illegible] کثرت [illegible] حامل کیفیات مخلوقات [illegible] نمی تواند شد و حرکت و انتقال و رسانیدن کثافت یک
[illegible] ایشان ممکن نیست هرچند آب [illegible] در این امر فوقیت دارد و [illegible] هوا
[illegible] آن حق تعالی این عنصر را بخدمت
[illegible] که سمع و بصر و شامه است
[illegible] احساس [illegible] اصوات و کلمات [illegible] اصوات را و صوت مدرک نمی شود
[illegible] آن [illegible] است در صماخ [illegible] ادراک بصر نیست الا بخروج
شعاع [illegible] اقوی [illegible] نمی تواند شد [illegible] نیست مگر [illegible] ادراک
[illegible] نیست مگر بوصول [illegible] رائحه گشته [illegible] می رسد [illegible] قوت
شم می رساند [illegible] احساس لمسی [illegible] حاجت او بسیار [illegible] حرارت و برودت و رطوبت
و یبوست اشیا را [illegible] در لمس [illegible] نماید اول آنکه
[illegible] مسام جلد [illegible] مدرک شد [illegible] اوسط این عنصر
حرارت و برودت و رطوبت و یبوست [illegible] نمی تواند [illegible]
دوم آنکه اعضای درونی را اطلاع [illegible] کیفیات نمی شود الا [illegible] هوا [illegible] مسام [illegible] تنفس هر ذی حیات
موقوف برین عنصر است و این عنصر گویا غذای اولی روح هوائی است که حیات بآن قائم است ولهذا گفته اند (بیت)

* سبحان من خص القلیل بعزه * والناس مستغنون عن اجناسه *
* وأذل انفاس الهواء وکل ذی * نفس فمفتقر الی انفاسه *

و این است که اگر جاندار را از بر زمین دفن کنند یا در آب غوطه دهند [illegible] که هوا از [illegible] میرد و نفس
او منقطع میشود پس [illegible] ربوبیت الهی از جهت بقای حیات و احساس بحواس ، همین عنصر است
و [illegible] بعض مخلوقات بکیفیات بعض دیگر نیز کار همین عنصر است پس این عنصر کمال مشابهت دارد
در تأثیرات و انفعال [illegible] قدرت غیبیه و انقلاب او دلیل واضح نیز بر انقلاب افعال آلهی است ولهذا
به [illegible] کار این عنصر در ابتدای این سوره قسم خورده وعدهٔ انقلاب را ثابت کرده اند

بسم الله الرحمن الرحیم

(وَالْمُرْسَلَاتِ عُرْفًا) یعنی قسم میخورم ببادهائیکه فرستاده میشوند برای نیکی و نفع خلق و وجوه نفع خلق الله
در جنبش باد از آن ظاهر تر است که محتاج بیان باشد اول تنفس همه جاندار بآن واقع میشود دوم وصول
خنکی در باطن بدن و بالیدن دانه زراعت و میوه درخت و نمو سبزه و روئیدگی [illegible] همان است سیوم
آمدن باران بسبب آنست چهارم روان شدن کشتیها در دریای شور برای تجارت و منافع دیگر متعلق بهمان
است پنجم منافعی که موقوف بر وزیدن باد [illegible] صورت می بندد (فَالْعَاصِفَاتِ عَصْفًا) یعنی پس تند شونده
در وزیدن خود تند شدنی که بسبب آن انقلاب عظیم حادث می گردد و یکی بدیگری مبدل می شود و
دانهای زراعت پژمرده می شوند و اشجار از بیخ بر کنده [illegible] که رگ کنده [illegible] آدمیان
[illegible] و تجارات تلف [illegible] از سر نو [illegible] گویا این وقت رسیده و باران بالکلیه منعدم
گشته و کشتیها [illegible] غرق [illegible] سبزه خشک گردیده و برگ
درختان ریخته [illegible] مبدل شده و چون هبوب
ریاح [illegible] آنست [illegible] تغیر حالی میآمد لفظ [illegible]
فالعاصفات آورده [illegible] گویا مجموع [illegible] است قسم میخورد و انقلاب یک حال
را بحال دیگر [illegible] این کار هم میکنند
(وَالنَّاشِرَاتِ نَشْرًا) [illegible] است که اجزای لطیفه را
از هر چیز برداشته [illegible] گویا [illegible] اجزای [illegible] نفیس
را غارت کرده می برند از شهری بشهری [illegible] یک ملک را خریده ملک دیگر [illegible] و اگر
این کار باد در میان نباشد [illegible] اجزای [illegible] کیفیات [illegible] کارخانه جمع و تالیف
و نقل و تحویل کیفیات که حاصل آن اجزای لطیفه [illegible] است [illegible] (فَالْفَارِقَاتِ فَرْقًا) یعنی پس
فرق و جدا کنندگان فرق کردنی در میان [illegible] لطیفت [illegible] لطیف و کثیف از اجزای شی واحد
و همین فرق و جدائی است که بسبب آن [illegible] از کاه
صاف شد و آب از کدورت [illegible] فرق متفرع [illegible] است [illegible] فعل [illegible] آوردند
تا دلالت بر تفرع و ترتب کند زیرا که فرق و جدائی بسبب [illegible] اجزای [illegible] است آنچه رفت
از آنچه باقی ماند جدا شد و متفرق گشت و این هر دو فعل را نیز در یک قسم آورده [illegible] عظیم فرموده
که در اجزای هر شی به مجموع این هر دو فعل واقع میشود (فَالْمُلْقِيَاتِ ذِكْرًا) یعنی پس قسم میخورم ببادهائیکه [illegible] القا
میکنند و ذکر عبارت از وجود لفظی کلام الله است که آنرا قرآن [illegible] جابجا در قرآن مجید [illegible] لفظ [illegible]
قرآن تعبیر فرموده اند و هر چند ذکر در اصل لغت وجود لفظی هر چیز را گویند [illegible] وجود لفظی [illegible]

است اگر باد نباشد وجود لفظی هیچ چیز در عالم صورت نگیرد زیرا که لفظ کیفی است که صوت را عارض میشود وصوت بر دوش [illegible] رشده [illegible] وجود لفظی کلام الله را ر [illegible] منصبی است عمده که مخصوص باین پیک روان است و گویا این [illegible] عناصر خدمت رسالت عهده دار و که کلام الله را بگوش هر کس میرساند واحکام و خطاب او را [illegible] عده ازان بعقل بعد ازان بقلب و قلب موافق آنها [illegible] ازان متاثر میشود پس این عنصر شعبه ایست از شعبهای حقیقت جبرئیلی علی صاحبها الصلوة و از [illegible] واضح میشود سر آنکه حقیقت جبرئیلی را باین عنصر [illegible] است که در شرع وارد شده است که جبرئیل موکل علی الریاح و [illegible] رسیدن کلام الهی در گوش سامع [illegible] در روح [illegible] بجانب بر میرود و سعادت ابدی حاصل میکند یا بجانب شر میرود و خسران سرمدی [illegible] چنانچه [illegible] کلام الهی [illegible] است تا در وقت [illegible] [illegible] [illegible] [illegible] است که کلام الهی [illegible] [illegible] صفات و نعوت [illegible] اگر کلام الهی متضمن قصص و [illegible] [illegible] احوال [illegible] احوال دو نوع است که غرض ازان محض تخویف و ترهیب است و بشارت را در [illegible] آن [illegible] فرموده که مخالف [illegible] سوره کفار را [illegible] بشارت [illegible] ایشان است [illegible] نجات از عذاب و فوز بدرجات زیرا که عمل باحکام الهی [illegible] چیز است که [illegible] [illegible] است که صفت [illegible] در رسالات [illegible] شعبه ایست از شعبهای حقیقت [illegible] که پرورش ابدان و اصلاح امر زراعت [illegible] است * وصفت دوم که عاصفات باشد شعبه ایست از شعبهای حقیقت عزرائیلی که بر هم زدن انتظام و تخریب ابدان و تفریق اجزای [illegible] کار او است * وصفت سوم و چهارم که ناشرات و فارقات است شعبه ایست از شعبهای حقیقت اسرافیل که نشر ارواح بنفخ صور تا در ابدان خود در آیند و باز فرق در اهل مذهب [illegible] ایشان است و [illegible] ارواح تا در ابدان اجسام [illegible] [illegible] و فرق در میان ارواح که این روح را با فلان بدن باید چسپاند و این روح را با فلان بدن کار ایشان است * وصفت پنجم که فالملقیات ذکرا عذرا او نذرا باشد شعبه ایست از شعبهای حقیقت جبرئیلی که رسانیدن احکام الهی و تخویفات [illegible] ارادات او تعالی بر [illegible] رسول تا از انجا بگوش مردم برسد خاصیت ایشان است و [illegible] این صفت [illegible] عالی مرتبه و بلند قدر است [illegible] بر ان آورد و گویا چنین ارشاد شد که [illegible] صفت [illegible] صفات [illegible] سابقه [illegible] مخالف فای تعقیب [illegible] صفات و فالفارقات آورده شد [illegible] آن فای تعقیب فعل بر فعل سابق است برای تعقیب قسم بر قسم پس درین کلام در حقیقت سه قسم مذکور

مذکور است هریک بدو فعل قسم اول به نرم وزیدن و تند وزیدن و قسم دوم به نشر و فرق و قسم سوم
به ذکر دادن و تخویف نمودن اما قسم سوم را بر قسم اول و دوم بفا عطف کرده اند تا دلالت بر ترقی در
قسم نماید و هر دو فعل قسمین اولین را باهم نیز بحرف فا عطف کرده اند تا دلالت بر تفرع یک فعل بر فعل دیگر کند و هر دو
فعل قسم سوم را در احیان یک کلمه فرموده بحرف او تقسیم نموده اند تا اشعار کند بانقسام هر یکی ازین دو قسم
واسطه فی العلم باسرار کلام و منتشرین را در تعیین ماصدق این افعال خمسه مذکوره اختلاف بسیار است بعضی
بر بادها حمل کنند باین تفصیل که مرسلات عرفا بادهای خوش آینده [illegible] است و عاصفات بادهای تند که ابدان را افسرده
می کنند و کشتیها را غرق میسازند و ناشرات و فارقات و ملقیات بادهای متعلق بباران است که اول ماده ابر را در
جو منتشر میسازند بعد ازان که ابر بارنده فارغ میشود آن را تفرقه زده متفرق می نمایند و بسبب باریدن مردم ذکر الهی
[illegible] میشوند و ذکر ایشان [illegible] از [illegible] اشیا بجهت شکر است اگر باران نافع
شد [illegible] جهت شکر [illegible] خوف است اگر باران مضر شد و حضرات
صوفیه گفته اند [illegible] مرسلات [illegible] آنها را گویند که راه خدا
[illegible] گردند ازان [illegible]
شوق او میگردند [illegible] اشغال [illegible] انوار [illegible] اعضای ذاکر و شاغل
منتشر میسازند [illegible] [illegible] میشود [illegible] در میان وجود حقیقی
[illegible] و مجازی [illegible] سوم معارف [illegible] حصول [illegible] میشود [illegible] سبب آن
[illegible] میشود ازطرف [illegible] تازه [illegible] درست و دعا گوید
[illegible] مرسلات [illegible] است که [illegible] کاری
فرستاده میشود [illegible] صورت [illegible] استعمال عرب می گویند
[illegible] مجتمعین [illegible] بمعنی یال اسپ است و در
یال اسپ موبهای مجتمع می باشند [illegible] می آیند [illegible] بشتر قطار روان شوند مشابه
آن موبهای گردند و نیز عرب در مقام ازدحام بر کاری گویند که هم [illegible] ایشان در این [illegible] آن
قسم هجوم کرده اند که گویا یال کفتار اند و مراد از عاصفات [illegible] دیگر [illegible] که تند و تیزی برای
کاری متوجه میشوند یا مراد از مرسلات عرفا [illegible] اند و مراد [illegible] برای تخریب
خانه یا لشکری یا ملکی می آیند و مراد از ناشرات [illegible] دیگر [illegible] برای شنیدن
وحی والهام و اقضیه آنجا [illegible] منتظر [illegible] آنرا در عالم و در قلوب صلحا و مومنین
از انوار و برکات و الهامات نیک و مراد از [illegible] طائفه [illegible] میان حق و باطل و مطیع و عاصی
فرق میکنند یا در میان [illegible] معجزه امتیاز میدهند و مراد از ملقیات [illegible] دیگر اند که وحی را بسوی انبیا [illegible] القا می نمایند تا عذر

باشد اهل حق را در مرتبه دوم دون باشد مبطلان و بدمذهبان را و بعضی از ایشان گویند که ناشرات آن فرشتگان اند
که مرده‌ها را زنده خواهند کرد روز حشر و فارقات آن فرشتگان که اهل محشر را جدا جدا خواهند راند و در میان
اهل بهشت و دوزخ و مذهب [illegible] خواهند نمود و اهل قرائة چنین گویند که مراد ازین هر پنج صفت آیات قرآنی
ست که در ابتدای نزول [illegible] نازل شده اند و بر اهل ملل باطله و ادیان فاسده تندی و شدت میکنند و معتقدات
ایشان را از بیخ بر میکنند مانند بادهای تند که عمارات کهنه و اشجار موجوده را از هم میبرند و آثار هدایت وانوار حکمت
در دلهای مستعدان و طالبان منتشر میسازند پس فرق میکنند در میان حق و باطل و خطا و صواب باز یاد خدا را
[illegible] جهت عذر است اگر [illegible] آیات قرآنی با جهت عذر است اگر بنده‌گان آنها [illegible] نمایند و موافق آنها
نمی‌کنند به جهت ترسانیدن است اگر از آنها اعراض کنند و بعضی از [illegible] قصص گفته اند که مراد ازین صفات
انبیا [illegible] جانب [illegible] بنفع و احسان خلق الله فرستاده شده اند و مخالفان دعاوی ایشان را ضعف و قهر
فرموده و دعوت ایشان [illegible] منتشر ساختند و در میان حق و باطل فرق کردند و توحید الهی را در مردم القا
نموده تا عذر را [illegible] بعثت نباشد [illegible] را بر مخالفان باشد گناه‌گاران و منکران را و جماعه دیگر
از اهل [illegible] این هر پنج صفت را [illegible] موصوفات متعدده متحمل اند و صفت اول و دوم بادها و سه صفت دیگر را مر
فرشتگان گویند که وجه جامع در میان بادها و فرشتگان درین قسم آن است که [illegible] لطافت [illegible] رنگی [illegible]
سرعت حرکت و قدرت بر اعمال قویه بادها و لطافت [illegible] دیگر از [illegible] و صفت اول را بر بادها [illegible]
و سه صفت دیگر را بر فرشتگان و [illegible] عطف و [illegible] الهی موید این [illegible] است یا صفت اول را بر بادهای
رحمت و صفت دوم را بر بادهای عذاب و سه صفت [illegible] آیات قرآن [illegible] بادها چون از تاکید بقسم
فارغ شدند [illegible] می فرماید که (انما توعدون لواقع) یعنی تحقیق آنچه شما وعده کرده میشوید [illegible] دو کو
آنها را اعراض [illegible] مانند بادهای [illegible] و نمی‌دانید که این اعمال موجب کدام انقلاب خواهند
شد (لواقع) یعنی البته واقع شدنی است مانند انقلاب [illegible] موجب آن می‌گردند و در گمان کسی نمی‌آید
که وزیدن بادها چه قسم موجب خرابی عالم [illegible] خواهد شد (فاذا النجوم طمست) یعنی پس وقتی
که ستاره‌ها بی نور کرده شوند و روحی که در اجرام کواکب بود و نور کواکب بتاثیر آن قائم بود بعد از آن
اجرام جدا شود مانند بدن [illegible] شدن روح بعد [illegible] موت و از همین حالت جای دیگر باین عبارت تعبیر فرموده
اند که اذا النجوم انکدرت بعد از آن اجرام کواکب از اماکن خود زائل شده منقسم و پراگنده شوند وازین
حالت جای دیگر تعبیر فرموده اند باین عبارت که اذا الکواکب انتثرت وچون در لفظ نجوم بحسب اصل لغت ظهور و
طلوع مفهوم میگردد درین مقام بیان طمس و انکدار لفظ نجوم ارشاد فرموده اند و در لفظ کوکب ثبوت و استقرار بحسب
اصل لغت مفهوم میشود درین مقام بیان پراگنده شدن و افتادن همین لفظ را اختیار فرموده تا منافات حالت لاحقه
با حالت سابقه روشن تر بود و چون روح کواکب از آنها جدا شود اثر آن روح در تنویر و اظهار صور مثالیه اعمال بنی

آدم مدارک عقلیه وخیالیه انسان استیلا نماید (وَاِذَا السَّمَاءُ فُرِجَتْ) یعنی وچون آسمان شگافته شود و این حالت را احای دیگر با نفطار و انشقاق وشقق تعبیر فرموده اند و قبل ازین حالت آسمان را استتنی و عدم تماسک اجزا لاحق خواهد شد که آن را در سورهٔ حاقه بدین عبارت بیان نموده اند که فهی یومئذ واهیه و بسبب انقطاع نفوس ۱۲۷ مبادی از تدبیر اجرام آسمها و امداد آن نفوس نفوس بنی آدم را هم مدارک عقلیه و خیالیه تضاعف و درنی مانند و هم قوت استعمال غیر متناهیه بنی العدد والمدد ... ایشان را حاصل شود و قبل جشیدن جزای اندکی (وَاِذَا الْجِبَالُ نُسِفَتْ) یعنی و چون کوه ها را در هوا پرانیده شود نسف در لغت عرب چیزی را گویند که آن خانه را از کاه و خس و خاشاک پاک کند و در ... بیان ... آن را جهاج نامند و در حق کوه ها در قرآن مجید چند عبارت واقع شده در سورهٔ طه همین معنی را ارشاد فرموده اند که یسئلونك عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا و در سورتهای دیگر عبارات دیگر است و وجه جمع در میان مضامین مختلفه آن عبارات آن است که اول بسبب زلزلهٔ زمین کوه ها هم تصادم یابند که حملت الارض والجبال فدکتا دکة واحدة باز کوه ها مدت رنگین منقوش گردند چنانچه در سورهٔ قارعه است ... که در سوره واقعه است فکانت هباء منبثا باز ... کوه ها ... کند و این حالت نسف است و کوه ها را ... تا ... اثر آن کند گمان کند که کوه است و چون نزدیک رسد اندک صلابت ... اکثر ... اجزا و ... تا ... چنانچه در سورهٔ نمل مذکور است که وتری الجبال تحسبها جامدة وهی تمر مر السحاب و در ... وسیرت الجبال فکانت سرابا باز زمین که در زیر کوه ها ... سوره ... ویوم نسیر الجبال وتری الارض بارزة و بسبب ... کوه ها اجزای ... زمین ... آدم محافظ شوند ... تعالی ... آن ... صلابت ... (وَاِذَا الرُّسُلُ اُقِّتَتْ) یعنی و وقتی که رسولان را وقت مقرر کرده شود ... آن وقت مقرر ... میان خود ... گاه آمده حاضر شوند و حساب و وزن اعمال ... حقوق مظلومان ... رسولان ... شهادت رسولان و حضور آنها صورت ... یکه پیغام ... کرده ... از ... که پیغام آنها را انکار کردند و بموجب آن عمل کردند ... و اجر ... حرف شرط که ازآن است ... محذوف است یعنی چون این امور واقع شود ... واقع شود و اگر منکران قیامت ... (لِاَیِّ یَوْمٍ اُجِّلَتْ) یعنی ... واقع نمی شود ... جزا نیز محقق گردد و شک ... (لِیَوْمِ الْفَصْلِ) ... چیزها را تاخیر کرده شده است برای آمدن روز فصل و روز فصل ... آن را به سهولت توانید دریافت چنانچه در سورهٔ تساؤل بیان ... تعالی (وَمَا اَدْرٰىكَ مَا یَوْمُ الْفَصْلِ) یعنی و چه میدانی تو که چیست روز فصل زیرا که عقل از ادراک آن عاجز است و اگر ز جانب غیب

آن را بیان نماید پس بیان او نخواهد بود و از همین حوادث عظیمه در وقوع خواهند شد باز اینها خواهند گفت که
[illegible] حوادث را ابراز [illegible] شده اند پس اولی و انسب همین است که از ان روز تعبیر نماینده شود
[illegible] (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ) یعنی سخت مصیبت است آن روز انکار کنندگان را و در [illegible] باید دانست که
[illegible] آمدن قیامت و وقوع آن [illegible] سختی پیش خواهد آمد اول آنکه چیزی که متوقع آن نبوده ناگاه واقع
شود و به وقوع آن مدهوش و متحیر گردند و همینها سختی است که هر منکر واقعه آید در او وقت وقوع آن واقع لازم
است [illegible] سبب سختی که درین آیت مذکور است همین سختی است و بعد از ان سختی دیگر که
[illegible] قیامت [illegible] پیش خواهند آمد و در تفسیر این سوره یاد فرموده اند و اشاره به اسباب آن سختیها نموده
[illegible] این آیت را درین سوره [illegible] تأکید مکرر [illegible] تصور اعیان نظر است پس وجه دوم و سوم
وجه [illegible] سوم آن است که ایشان [illegible] خود که در انکار آمدن قیامت
[illegible] آن مقدمات [illegible] خواهند شد [illegible] آگاه خواهند گشت
[illegible] صفات [illegible] از قدرت [illegible] تعالی [illegible]
پس وجه دوم این سختی آن خواهد بود که ایشان قدرت انتقام از جمیع کفر حق تعالی را [illegible]
وجه سوم [illegible] هلاک نوع انسانی قائل نبیان میکنند و این معنی در عقل نمی گنجد
[illegible] آید که تمام نوع انسانی در یک وقت [illegible] هلاک عام رو دهد زیرا که هر حادثه که در دنیا واقع میشود
بعضی [illegible] از ان حادثه بقوت بازو [illegible] یا بر ورتبه [illegible] حیله نجات می یابند و هیچ که ادر
دنیا چنین اتفاق نیفتاده که همه در یک حادثه گرفتار شده هلاک شده باشند حق تعالی در جواب این
شبهه ایشان تمثیلی می فرماید و ارشاد می کند که [illegible] این معنی و دفع این شبهه بر شما بسیار آسان است
زیرا که هلاک کردن یک کس و هزار کس برابر است چون هزاران کوک و کرورها در اوقات مختلفه دیده
و شنیده اید پس قیاس کنید که تمام نوع انسان را در یکوقت سلب روح می تواند شد چنانچه در جای دیگر فرموده اند
(مَا خَلْقُكُمْ وَلَا بَعْثُكُمْ إِلَّا كَنَفْسٍ وَاحِدَةٍ) و اگر در هلاک کوک و هزاران در اوقات مختلفه هم تردد نمایند گوئیم
(أَلَمْ نُهْلِكِ الْأَوَّلِينَ) یعنی آیا هلاک نکرده ایم پیشینیان را که از وقت حضرت آدم علیه السلام تا این دم همه مسلوب الروح
گشته اند (ثُمَّ نُتْبِعُهُمُ الْآخِرِينَ) یعنی باز در پی ایشان می بریم پیشینیان را زیرا که در هر وقت مرده میروند و چون
هلاک ایشان در [illegible] اوقات [illegible] ثابت شد پس ثابت شد که (كَذَٰلِكَ نَفْعَلُ بِالْمُجْرِمِينَ) یعنی همچنین
خواهیم کرد وقت نفخه اول در صور به گنهگاران که همه را در یکوقت سلب روح خواهد شد و پیش از ان وقت
که تمام نوع انسان را در یکوقت سلب روح نمیشود از ان جهت است که در آنها بیگناهان نیز میباشند و بعضی از
گناهگاران نسلی نیک در صلب دارند و از آنها معرفت و عبادت متوقع است و در ان وقت که همه گناهگاران
باشند و جریان نسل هم بسبب عقم که قبل از ان وقت چهل سال بنی آدم را لاحق خواهد شد متوقع نخواهد ماند
پس

پس همه قابل اهلاک خواهند شد چنانچه در احادیث صحیحه این معنی وارد است که لا تقوم الساعة حتی لا یقال فی الارض الله الله (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ) یعنی سخت مصیبت است آن روز منکران را که بر فساد عقیدهٔ خود بر بطلان این شبهه خود که از الهٔ آن در دنیا بادنی تامل می توانست شد و تکرار مطلع خواهند شد و دست حسرت خواهند گزید وجه سوم از سختی آن روز این خواهد بود که کافران در دنیا قدرت حق تعالی را بر زنده کردن مرده ها اعتقاد نمی نمایند و باور نمی کنند پس گویا دوام ربوبیت او تعالی را نسبت بخود منکر اند و میگویند که شما انتقام آخرت را بر انتقام دنیا قیاس کرده ثابت کردید لیکن این قیاس مع الفارق است زیرا که انتقام در دنیا از زندگان ممکن است که ایشان را الم و عذاب رسانند و اهلاک کنند و انتقام از مرده ممکن نیست مگر با عادهٔ حیات در و و حیات را شرط است که ماده قابل زندگی باشد سنگ و چوب را احیا نتوان کرد و بدن مردگان تا آمدن روز فصل پوسیده ریزه ریزه شده کمال دوری از قبول حیات پیدا خواهد کرد اعادهٔ حیات در وی چه قسم تصور توان کرد حق تعالی ایشان را بر غایت فهمی و قصور نظر ایشان در این عقیده هم آگاه فرموده و اشعار نموده که روز فصل بر فساد این عقیده و سستی این شبهه هم مطلع خواهید شد زیرا که ابتدای خلقت خود را میدانید که از چه گنده و بیهوده است (أَلَمْ نَخْلُقكُّم مِّن مَّاءٍ مَّهِينٍ) یعنی آیا پیدا نکرده ایم ماشما را از آب حقیر و سست مال شده و آن نطفه است که از راه بول می بر آید و بسبب آلوده گی آن جامه و بدن نجس می شود و بوی بد او مشام را محتمل میسازد و آن قدر سست مال شده است که جمیع مراتب هضوم را طی کرده فضلهٔ هضم اخیر گشته و طبیعت باذن خالق ما آن را از هر عضو کشیده از راه کلیتین و حبیبتین بمنفذ احلیل بدر انداخته و آن را قابل تغذیهٔ بدن نیافته از وی مستغنی شده مثل بول در از و نظامر است که اگر فی الجمله هم استعداد قبول حیات در وی بود و طبیعت در بر ما فضل آن بخل می ورزید چنانچه در خون باکه در دیگر اخلاط هم میکند که هرگز آنها را باین حقارت نمی پرتابد (فَجَعَلْنَاهُ فِي قَرَارٍ مَّكِينٍ) یعنی پس گردانیدیم ما آن آب نالایق را بکمال عنایت خود در قرارگاه محفوظ قابل مکان بودن که زهدان مادر است و در زبان عرب او را رحم نامند و آن عضوی است عصبانی که طول و در وقت خالی از حمل بقدر دوازدهٔ انگشت بانگشت صاحب آن می باشد و دم آن بعده متصل شده زیر مثانه بالای معای مستقیم و در وی دو خانه ساخته اند برای تولد توامین اگر اتفاق شود و هر خانه اش منفذی دارد و در جانب ناف تا پستان که خون برای غذای بچه و حیض از آن راه می آید و چون بچه در وی پیدا میشود فراخ میگردد و در طول و عرض بقدر جثهٔ بچه می باشد و این عضو را به پشت بر باطات بسته و محکم کرده اند و بسبب همان رباطات در وقت بر آمدن بچه از شکم کشیده می شود و دهانش متصل سوراخ فرج است و در وی قضیب مرد وقت جماع داخل می شود و نطفه را درین قسم مکان محفوظ موثوق بطنا بهای محکم واقع درون شکم که بمنزلهٔ تویهای مضبوط واقع در قلعه شهر و محلهٔ محفوظ در کوچه مرتبه است نگاه میداریم (إِلَىٰ قَدَرٍ مَّعْلُومٍ) یعنی تا مدت معین که غالبا نه ماه میباشد و حق سبحانه الندره کم و زیاده (فَقَدَرْنَا) یعنی پس اندازه کردیم ما درین مدت هر چیز را که در فیضان حیات و کمال آن مطلوب بود از شرائط و لوازم (فَنِعْمَ الْقَادِرُونَ) یعنی پس ما نیک اندازه کننده ایم زیرا که درین مدت هیچ چیز از ضروریات فوت

بیان ابتدای خلقت انسان و اصل ماده آن

شود هیچ چیز از زوال او نشود پیدا نمیگردد و نجات اند از دکنندگان دیگر که در وقت بر آوردن بعض ضروریات
فوت میکنند و بعضی را اندر اوردن میسمانید و لهذا چون از کار فارغ میشوند تفاوت بسیار در بر آوردن مقدار واقع
میشود ظاهر میشود و محتاج به تنقیه و تعدیل تمیع و تفرج میکردند تفصیل این اجمال آنکه چون زهدان مشتمل بر منی معتدل
میگردد و دهانش بند می شود و چیزی در درونش نمی رود و تا منی را افاسد نکند پس از جهانیدن منی انچه مماس سطح او می باشد
آن را بصورت پوست ثخین که در عربی مشیمه و در هندی جهلی نامند می گرداند تا در روی شرائین نفوذ تواند کرد
و بواسطه آن غذا رسد بدن تو آن آسان گردد و این جهلی را عرفان مشیمه گویند و در میان جیهرود درون این پرده
پرده دیگر نابید میشود از پوست نازک برای منع فضلات و درون آن پرده پرده سوم برای حفظ رطوبات
و همین است تا در ازین پیش است که در صورت زمر واقع شده و انچه خالص منی می باشد در طبقه های زهدان
که متصل است نفس می شود منی چسپد و آهسته آهسته منعقد شدن میگیرد و همراه افغانا و جوشی
هم میرسد بسبب حرارت جوش و از ان کف بر می آید که در وسط آن قرار میگیرد و آن دل
است و بر آمدن این کف در روز سوم از وقوع منی میشود و نقطه دیگر در بالای آن پیدا میشود و در روز چهارم
که دماغ است بار دوم شد نقطه دیگر پیدا میشود جانب راست آن نقطه که در وسط قرار گرفته بود
و آن جگر است و تا این مدت که حالا مذکور شد منی را رغوه و کف نامند بعد از گذشتن این هفته
خطوط رگها در آن کشیده میشود و این امر تا روز دهم از وقوع منی می باشد و رنگ منی درین وقت سرخی
پیدا میکند چون روز پانزدهم میشود سرخی شدید بهم می رسد منی را درین وقت علقه نامند زیرا که همه آن سرخ گشته
مگر سه پرده مذکور در الصدر که خارج از آن اند و لهذا محققین اطبا گفته اند که سه پرده مذکوره از منی زن می باشند
خاصة نه از منی مرد و چون روز بیست و هشتم می آید آن خون بسته که علقه اش می نامیدند سخت شدن می گیرد و دماغ
از هردو دوش جدا می شود و اعضا آهسته آهسته متمیز میشوند تا آنکه صورتهای مختلف اعضا در ان روز چهلم و یکم
نمودار می گردند درین وقت از اعضای رئیسه اعضای خادمه میروید و شرائین پیدا میشوند و در پرده های مذکوره
نفوذ کرده بشرائین رحم می چسپد و بعد از گذشتن شصت و پنجم روز غذا از خون گرفتن شروع میکند و اعضای
دمویه مثل گوشت وغیره پیدا شدن میگیرد و اوردهٔ او با اورده مادر چسپیده یکسان میشوند و خون را می مکند تا آنکه
بعد از گذشتن هفتاد و سه روز تمام بدن او پوشش گوشت و پوست پیدا میکند روی او بسوی پشت مادر و هردو کف
دست او بر هردو زانوی خود و هردو پای او بهردو جانب او و سر در میان هردو پا نگون کرده می نشیند و هرقدر نمو میکند
زهدان فراخ تر میشود و حرارت و روح طبیعی در وی مشغول کار تنمیه میگردد و تا مدت هشتاد روز از وقوع منی و
بعد از گذشتن نود روز از وقوع منی قوای حیوانیه در وی پیدا میشوند پس در ماه اول حکم معادن داشت که اصلا
حرکتی نمی کرد و در ماه دوم مانند نبات بود که بی اراده حرکات نمو و تغذی از وی بظهور می رسید و در ماه سوم حکم
حیوان پیدا میکند و چون صد روز میگذرد قوت حیوانیهٔ او بدماغ میرسد و حرکت ارادی ضعیف در ان پیدا می شود

شخصی میشود که در میان خواب و بیداری
مانند بچهٔ ضعیفی که اصلا قوت ندارد و بعد از یکصد [illegible] روز مانند
است، تا آنکه بعد از یکصد و بیست روز کمال قوت حیوانیه پیدا میکند و آنچه در حدیث شریف وارد است که بعد
از گذشتن [illegible] نفخ روح در جنین میشود اشاره بهمین حالت است که بعد از آن نفخ روح انسانی در وی میشود
که در حقیقت روح کمال است و قبل از آن حیوانی بود و از حیوانات و چون از این حد [illegible] حرکت او از
[illegible] نیز در وی محسوس میگردد و تا [illegible] ماه هفتم اعضای او بسبب دوام حرکت سخت میشوند و قوت
میگیرند گویا تا این مدت ورزش و ریاضت [illegible] پس [illegible] و الا
و نیز قدرت حاصل [illegible] از عروق [illegible] از آن مکان تنگ می خواهد
که برآید [illegible] نطفه [illegible] میباشد و در تربیت زحل
[illegible] میباشد [illegible] رطوبت [illegible] خون رنگ [illegible] مستولی
میشود و این [illegible] صاحب [illegible] کند که شمس
وزهره عطارد [illegible] میشود [illegible] تربیت [illegible] والقمر
است و این مقدار [illegible] بیان کرده شد [illegible] است [illegible] حرارت
[illegible] یا زمان ربیع [illegible] خصوصیات [illegible] سبب
این خصوصیات کم [illegible] آن است که حرارت [illegible] اقوی [illegible] باشد
و رطوبت در تاثیر [illegible] پس اگر والدین در سن جوانی و حرارت [illegible]
[illegible] آن پیدا شود [illegible] حرارت و یبوست [illegible] و در عکس
این [illegible] بحسب اجتماع [illegible] ارکان [illegible] متفاوت شود تا کمتر از شش ماه
و زیاده [illegible] سال [illegible] چون زنده کردن [illegible]
[illegible] و [illegible] استخوان [illegible] طول مدت [illegible] در رحم مانند طول
مدت در رنگ [illegible] در زمین [illegible] است [illegible] احیای استخوان
واجزای مردگان بعد از گذشتن مدت دراز در زمین چرا مستبعد شده [illegible] خواهد شد (ویل یومئذ للمکذبین ۱۸)
یعنی وای آنروز بر حال منکران این قدرت ما [illegible] این قدرت را هر روز و هر شب در پیدا شدن
آدمیان میدیدند و متنبه نمیشدند و وجه [illegible] از [illegible] است که ایشان افعال آلهی را
در قید اسباب مالوف خود [illegible] و آلات میدانند گویا اسباب را با او تعالی شریک
میگردانند در تاثیر و او تعالی را [illegible] اسباب [illegible] است که میگویند که پیدا کردن آدمی
در شکم مادر بسبب خاصیت رحم است والا اگر نطفه را [illegible] ایشان آدمی از آن نطفه چه قسم
مصور خواهد شد حق تعالی این عقیدهٔ ایشان را هم باطل [illegible] اشعار میکند که روز فصل برین عقیدهٔ خود

ہم حسرت عظیم خواہند نمود و غلط فہمی خود را خواہند شناخت که ما در دنیا تامل نکردیم و نه دریافتیم که زمین نیز مانند
رحم است (اَلَمْ نَجْعَلِ الْاَرْضَ كِفَاتًا) یعنی آیا نگردانیدیم زمین را جمع کننده و فراهم آرنده (اَحْيَاءً) یعنی زندگان
بسیار را که حشرات اند و بدون رحم مادر متولد میشوند (وَّاَمْوَاتًا) یعنی و جمادات بسیار را که در خوش رنگی
و حسن قطع و کیفیات محموده مرغوب به کم از زندگان نیستند مثل یاقوت و الماس و زبرجد و اقسام نمک و
دیگر معادن که در تاثیر بهتر از نباتات و حیوانات اند پس چون در تربیت زمین این قسم چیزها را دیده شد
در تربیت استخوانهای مرده چه استبعاد مانده و اگر گویند که زمین هر چند تربیت احیاء و اموات میکند اما تولد
انسان به تربیت او معهود نیست آری حشرات و معادن در وی پیدا می شوند گوییم که بنیهٔ انسان مرکب است
از اجسام مختلفهٔ غایت الاختلاف بعضی از آن در نهایت صلابت و سختی مثل استخوان و بعضی از آن در
نهایت لطافت و رقت مثل روح هوائی و بعضی منجمد و منعقد مثل اعصاب و بعضی سیال و روان مثل اخلاط و فضلات
از بی شعور زمین این افعال مختلف و تصویرات دیگر گون چه قسم باور کنیم گوییم که آری زمین
بهر دو جوابی شعوری این رنگها دارد زیرا که رحم و زمین هر دو بی شعور اند لیکن انفعال مادهٔ او مشاهده است
از حد شمار بیرون (وَّجَعَلْنَا فِيهَا رَوَاسِيَ شَامِخٰتٍ) یعنی و گردانیدیم در زمین کوههای بس بلند که صلابت و ارتفاع آنها نهایت
رسیده و از زیر کوهها نهرها و چشمه ها جاری کردیم (وَّاَسْقَيْنٰكُمْ مَّآءً فُرَاتًا) یعنی و نوشانیدیم شما را از دامان
کوه آب شیرین را که تشنگی را فرو نشکند پس معلوم شد که در زمین تربیت اجزای صلب باین حد و اجزای
لطیف باین حد ممکن است و چون این امر واقع خواهد شد (وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ) یعنی وای آن روز بر حال منکران
که زنده شدن آدمی را از زمین انکار میکردند و نمی فهمیدند زیرا که در زمین اجزای لطیفه و اجزای کثیفه هر دو
موجود است و هر یک از اینها بخاصیت طبع زمین صورتی دیگر می پوشد پس هویدا است که بعضی اجزای
مردگان در زمین استعداد لطافت پیدا کنند و بعضی لطیف شده روح هوائی گردند و بعضی کثیف و غلیظ گشته صورت
اعضا و اعظام و اعصاب و غضاریف به پوست و گوشت در باعث تعلق ارواح مجرده با ابدان شود مانند نفخ روح در
جنین و وجه تجسم از سختی آن روز در حق منکران این خواهد بود که چون در آن روز آفتاب را نزدیک خواهند
آورد و گرمی آتش دوزخ و بخار ... با آن جمع شده عرصه گاه را مانند تنور پر از شعله و دود خواهند ساخت
و مردم برای حصول سایه چپ و راست خواهند دوید و در هیچ جا سایه نخواهند یافت تا وقتی که مومنان
کامل الایمان را حق تعالی در سایه عرش خود جا خواهد داد و کافران را فرشته های عذاب با گرزهای آتشین و صورتهای
سهمگین نمودار خواهند شد و خواهند گفت که (اِنْطَلِقُوْٓا اِلٰى مَا كُنْتُمْ بِهٖ تُكَذِّبُوْنَ) یعنی بیائید و روان شوید بسوی
چیزیکه آنرا انکار می کردید و می گفتید که آن چیز هرگز واقع شدنی نیست و آن چیز امتیاز و جدائی و فصل و تفرقه است
در میان نیکان و بدان و اول چیزیکه از وجوه امتیاز هر دو فرقه باهم درین روز واقع شده همین است که سایه نیکان
این لطافت دارد که قرب جناب رب العالمین بسبب آن نصیب ایشان شده و سایه شما این بی مزگی دارد که
خواهید دید

خواهید بود (انْطَلِقُوا إِلَىٰ ظِلٍّ ذِي ثَلَاثِ شُعَبٍ) یعنی روان شوید بسوی سایهٔ سه شاخه که سه شاخ دارد و قتاده و
مفسران روایت کرده اند که برای سایهٔ کافران و بدکاران دودی از دوزخ خواهد برخاست که هر کس را از
سه طرف احاطه خواهد کرد یک پارهٔ از آن بالای سر مثل سایه‌بان خواهد ایستاد و پارهٔ دیگر از طرف دست راست
خواهد بود و پارهٔ سوم از طرف دست چپ و ایشان در همان سایه خواهند بود تا وقتیکه از حساب ایشان
فراغت شود و مومنان نیکوکار در سایهٔ عرش خواهند ایستاد و محققین گفته اند که این سایهٔ دود آتش بصورت
مثالی ظلمت اعمال ایشان خواهد بود که از سه طرف نفس ایشان را احاطه کرده بود و ظلمت قوت
شیطانیه که عبارت از عقل مشوب بوهم است و منشأ آن دماغ است که جانب فوق بدن است و
قوت غضبیه که منشأ آن قلب است که در جانب چپ بدن است و قوت شهویه که منشأ آن جگر است
که در جانب راست بدن است و نزد صوفیه قدس الله اسرارهم قوت غضبیه و شهویه هر دو در قلب اند
اما قوت غضبیه متعلق بجانب راست قلب است و قوت شهویه متعلق بجانب چپ ازین جهت دودی
که از ظلمت غضبیه برخاسته باشد جانب راست بدن خواهد بود و دودیکه از ظلمت شهوت و حرص برخاسته باشد
جانب چپ بدن و ابو مسلم اصفهانی گفته است که معنی ذی ثلاث شعب آن است که آن دود سه صفت
دارد یکی از آنها لا ظلیل دوم لا یغنی من اللهب و سوم انها ترمی بشرر کالقصر [illegible] تانیث ضمیر
انها باو بود و آنچه در جنس ظل است آن مذکر است توجیه طالب [illegible] و می توان گفت که چون ظل را
بذی ثلاث شعب موصوف فرمودند معنی جمعیت در نظر [illegible] آن [illegible] لنظر الی المعنی
مونث فرمودند که کل جمع مؤنث و بعضی گفته اند که ضمیر انها راجع به شعب است [illegible] چون از حال ظل مذکور
فرمودند که راحت نخواهد بخشید و شعله های آتش را دفع نخواهد کرد [illegible] تمام [illegible] ارشاد فرمودند
که بهر سه شعبه‌ها او شراره های کلانی می پراند [illegible] ظل [illegible] و بهر تقدیر سایهٔ
کافران در آن روز بر خلاف سایهٔ مومنان خواهد بود که (لَا ظَلِيلٍ) یعنی آن سایه مانع گرمی آفتاب نخواهد بود من قولهم
ظل ظلیل یعنی سایه انبوه است و روز نهایت [illegible] روز نهایت [illegible] آفتاب [illegible] نقصان کند
(وَلَا يُغْنِي مِنَ اللَّهَبِ) یعنی و دفع نخواهد کرد چیزی را از شعله های آتش یا گرمی [illegible] بسبب تشنگی
و منفعت سایه همین دو چیز است و چون آن سایه این هر دو منفعت ندارد گویا سایه نیست بلکه دود آتش
دوزخ است که از دور بصورت سایه‌بان و بر نمودار می شود زیرا که (إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ) یعنی [illegible] آن دوزخ
می پراند شراره های بزرگ را که هر شرارهٔ آن در طول و عرض (كَالْقَصْرِ) یعنی مانند محل بادشاهان و کوشک امیران
است که در دنیا بهترین سایه ها سایهٔ آنها بود و کافران در وقت گرمی هوا تمنای آن مکانها [illegible] می نمودند این
وقت آن آرزوی ایشان باین صورت بر آمده و در رنگ [illegible] (كَأَنَّهُ) یعنی گویا که
آن شراره (جِمَالَتٌ صُفْرٌ) یعنی قطار شتران زرد رنگ است که [illegible] شتابان میروند و کافران [illegible] چون

زنجیرها و سفر میبودند آرزو میکردند که کاشکی ما نیز مانند بادشاهان و امیران نمگیرها و خیمه های کلان و سایه بان ها را همراه بار کرده گرفته میبردیم که هرجا فرود کش کنیم سایهٔ وافر موجود باشد چنانچه گفته اند * بیت *

منعم بکوه و دشت و بیابان غریب نیست * هرجا که رفت خیمه زد و بارگاه ساخت *

ناچار آرزوی ایشان هم دران روز باین صورت خواهد بر آمد و هر دو قسم سایهٔ سفری و حضری برای ایشان موجود و مهیا خواهد شد و جمالات جمع جمالان جمع جمل است تا برای تاکید معنی جمع افزوده استعمال میکنند و جمالة میگویند چنانچه در حجارة که جمع حجر است نیز افزوده اند و چون در روز فصل اول این تفرقه و امتیاز خواهد شد و آنچه دران روز موعود بود آغاز وقوع و ظهور خواهد نمود (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ ۝) یعنی وای باشد آن روز بر حال منکران زیرا که اول این محنت و رنج خواهند کشید و دوم ملی خواهند بود که هرچه درین روز از شدائد و احوال برای امتیاز نیکان و بدان میشنیدیم همه واقعه شدنی است گویا تا این وقت در حسرت انکار این روز و مطابق معتقدات خود سختی کشیده بودند و حالا فکر وقائع آن روز که جلی جانکاه است گریبان حال آنها خواهد گرفت و سختی بر سختی خواهد افزود و وجه ششم از سختی آن روز در حق منکران آن خواهد بود که هرگاه شخصی ناگهانی توقع در مصیبتی واقع میشود و گمان میکند که بعد ازین مصیبت مصیبتی دیگر شدید تر ازان رسیدنی است زود در دفع آن مصیبت حاضره و متوقعه مصروف میگردد و اگر او را گناهی و خیانتی میگیرند میخواهد که بتقریر سازی و سخن پردازی انکار آن گناه نماید و اگر انکار پیش نرود عذری تمهید کند تا از سر مواخذهٔ او درگذرند بحرب زبانی خود خلاص یابد و اول بهمین طریق دفع متوجه میشود که هم سهل است و هم استعانت بغیر دران ضرور نمی افتد کافران نیز چون آمد آمد روز فصل و جزا خواهند دید و شمهٔ از آثار آن در قسمت سایه ها خواهند چشید اراده خواهند کرد که عذری برای گناهان خود تمهید نمایند و انکار بعض گناهان پیش گیرند ایشان را ازین تدبیر و نزدیر هم مایوس می فرماید که (هٰذَا) یعنی این روز که مذکور میشود درین کلام و از همین راه او را حاضر قرار داده بصیغهٔ اشارهٔ قریب یا متوسط تعبیر فرموده (يَوْمُ لَا يَنطِقُونَ ۝) یعنی روزی است که دران اصلا دم نخواهند زد و تکلم نخواهند کرد که از ما چه تقصیر صادر شد که ما را درین سایهٔ دود می برید و انواع کلفت و رنج را بما می نمائید نافع بن الازرق که از جملهای خارجیان بود از حضرت ابن عباس رض سوال کرد که درین آیت فرموده اند که آن روز سخن نخواهند گفت و در آیات دیگر خلاف این ارشاد شده در سورهٔ انعام می فرماید که قالوا والله ربنا ما کنا مشرکین یعنی خواهند گفت که قسم بخدا ما هرگز مشرک نبودیم و در سورهٔ زمر فرموده اند که ثم انکم یوم القیامة عند ربکم تختصمون یعنی شما ای کافران روز قیامت نزد پروردگار خود باهم مخاصمت و جدال خواهید کرد و تابعان پیشوایان خود را ملامت خواهند کرد و پیشوایان از تابعان خود بیزار خواهند شد و در آیات دیگر نیز سخن گفتن کافران و عذرهای دروغ آوردن بسیار مذکور است تطبیق درمیان این مضامین مختلفه چه قسم توان کرد حضرت ابن عباس رض فرمود که در قیامت مجلس ها و مقام های مختلف و متعدد خواهند بود در بعضی مجالس و مقامات ایشان سخن

درآیند و بدروغ گوئی ها نمایند و در بعضی دیگر ایشان را ازین بیهوده سرائی باز دارند پس حاصل جمع این مضامین بحسب حالات ازمنه و اوقات است و حضرت حسن بصری رض در جواب سوال آن خارجی چنین گفته اند که کافران و گناهگاران چون حجت ورزست و عذر مسموع نخواهند آورد پس سخن گفتن ایشان گویا نگفتن است و عذر کردن ایشان گویا عذر نکردن است نظر بظاهر گفت و گوی ایشان جای ایشان را متکلم قرار داده نقل واهیات ایشان فرموده اند و نظر بحقیقت معنی فرموده جای دیگر ایشان را گنگ و لال ارشاد نموده پس تناقض نیست (وَلَا يُؤْذَنُ لَهُمْ) یعنی و پروانگی داده نخواهد شد ایشان را در بیان کردن عذر گناهان زیرا که معلوم است که ایشان عذری مسموع ندارند بدروغ گوئی خواهند کرد (فَيَعْتَذِرُونَ) یعنی پس عذر بیان کنند زیرا که عذر صحیح را ایشان نمی یابند و عذر واهی را در اینجا کسی نمی شنود و موافق عربیت درین مقام اشکالی است مشهور و آن آنست که فیعتذروا چرا نفرمودند تا نون بسبب نصب ساقط میگشت و جواب نفی میشد چنانچه در وَلَا يُقْضَىٰ عَلَيْهِمْ فَيَمُوتُوا واقع است و حل این اشکال آن است که اگر حذف نون ارشاد می فرمودند معلوم می شد که عذر نکردن ایشان محض بسبب آنست که پروانگی نیافتند و از عذرهای معقول می کردند و آن عذرها نزد ایشان موجود میبود حال آنکه واقع چنین نیست بلکه ایشان را در نفس الامر عذری نخواهد بود تا بآن تمسک کنند پس نفی و ربط عذر بپروانگی محض عطف است نه سببیت و چون سببیت متحقق نشد جواب نفی نمی تواند شد زیرا که در جواب نفی سببیت شرط است بالجمله کافران ازین نوع چاپلوسی و چرب زبانی و تزویر و حیله هم در آن روز بکار خواهند برد (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ) یعنی وای آن روز منکران را که تدبیر دفع آن روز و مصائب آن روز نیز نخواهند داشت و مایوس مطلق خواهند شد و چه قسم از سختی آن روز در حق منکران آن خواهد بود که هر چند از سخن سازی و حیله بازی خود در دفع شدائد آن روز مایوس خواهند شد چاره کار ازین نوع جو خواهند جست و خیال خواهند کرد که چنانچه در دنیا در وقت شدت مصیبت و بر هم شدن تدبیر دفع آن بدیگران که از ما قوی تر و مالدار بودند التجا می بردیم و گره کشائی میشد همچنان درین روز هم باین حیله شاید حل عقده شود حق تعالی ایشان را ازین تدبیر هم مایوس خواهد فرمود بزبان فرشتگان ایشان را خطاب خواهد رسید که (هَٰذَا يَوْمُ الْفَصْلِ) یعنی این روز فصل و جدائی است بدان را از نیکان در هر چیز امتیاز خواهیم کرد و فصل و جدا بدون جمع کردن همه نیکان و بدان در یک مکان و یک زمان متصور نیست زیرا که معامله الهی در حق هر کس بنهجیکه واقع شود مشهور خاص و عام گردد و نیز بعضی از نیکان و بدان را بر بعضی دیگر حقوق ثابت اند و استیفای حقوق بدون حاضر شدن مدعی و مدعی علیه در مجلس حکم ممکن نیست و نیز بعضی نیکان و بدان را با بعضی دیگر علاقه های قویه واقع است که باهم توقع امداد و اعانت و شفاعت بپاس آن علاقه ها دارند مثل قرابت نسب و مصاهرت و دوستی و پیری و مریدی و استاذی و شاگردی و پیشوائی و پس روی و این علاقه ها چنانچه با اهل عصر خود داشتند با پیشینیان نیز داشتند بلکه علاقه نسب هر کس را با اوائل افراد نوع متحقق است و بسبب آن علاقه متوقع امداد و اعانت و لهذا اول وهله همه خلائق بحضرت آدم علیه السلام رجوع خواهند آورد و خواهند گفت که تو پدر ما همه گذری بکن که ازین

امروز است که پیامبر بحاجت باهم پس همه را جمع کرده ایم اولین و آخرین را در یک مجلس و یک وقت فصل و جدائی در میان نیکان و بدان بوجهی که بار دیگر قضیه ای بدان محتاج نشود یعنی کسی پیش خود مفید نیست و لهذا (جَمَعْنٰكُمْ وَالْاَوَّلِيْنَ) یعنی [illegible] و هم ما شما را و پیشینیان شما را [illegible] وقت فارغ شدن از دفع مصیبت و آفت آنها را یاد می کردید و میگفتید [illegible] پیشینیان ما در این وقت [illegible] راحل میساختند پادشاهان در وقت صحرا از بند و بست ملک [illegible] ایاد صاحب [illegible] ارسطو [illegible] جمهور اد پهلوانان رستم و اسفندیار و او طبیبان جالینوس و بقراط [illegible] دانشمندان [illegible] بقیاس هر فرد گذشتگان خود را که معتقد کمال آنها میبا[شند] [illegible] خود [illegible] باشند [illegible] پرستگی را بقدرت کسانیست آنها [illegible] درین وقت همه گذشتگان و پیشینیان [illegible] حاضر کرده ایم پس در فکر دفع مصائب این روز با آنها رجوع کنید و با هم مشاورت نمائید (فَاِنْ كَانَ لَكُمْ كَيْدٌ) یعنی پس اگر باشد برای شما حیله و مکری که بسبب آن سختی این روز از شما دفع شود (فَكِيْدُوْنِ) یعنی پس آن حیله و مکر را با من شروع کنید [illegible] که پیش برود [illegible] روز و چون کافران با هم [illegible] روز [illegible] این نوع [illegible] عاجز خواهند شد (وَيْلٌ يَّوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِيْنَ) یعنی وای باشد آن روز منکران را که مطلقا [illegible] دفع مصیبت آن روز حاضر شده [illegible] گروه [illegible] از سختی آن روز در حق منکران آن خود [illegible] کرد [illegible] و [illegible] ایشان [illegible] ایشان بانواع نوازش مخصوص خواهند [illegible] ایشان [illegible] خواهند گفت که (اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ) یعنی کسانیکه می ترسیدند از خدای تعالی [illegible] بسبب این ترس [illegible] معاصی [illegible] خدا [illegible] طاعت [illegible] (فِيْ ظِلٰلٍ) در سایه های [illegible] اول در سایه عرش [illegible] این باز در روضه [illegible] خیرات خود تا آنکه اگر کسی نیم خرما در راه خدا [illegible] آن روز [illegible] نیم خرما [illegible] آید و [illegible] از زبانه دوزخ سایه [illegible] خواهد گشت باز چون در بهشت خواهند [illegible] درختان [illegible] ول در منازل خود در آیند سایه های قصور و غرفه های [illegible] (وَّعُيُوْنٍ) یعنی در چشمه های جاری اند که بعضی از آن چشمه ها بوی کافور دارند و بعضی [illegible] بعضی [illegible] نسیم و [illegible] این چشمها [illegible] تشنگی نماند بخلاف شما که سایه دود آتش زیادتر موجب تشنگی و سوختگی [illegible] شما کننده است (وَّفَوَاكِهَ مِمَّا يَشْتَهُوْنَ) یعنی و در میوه ها از آن جنس که ایشان رغبت بآن دارند از ترش و شیرین و [illegible] سردی و گرمی و [illegible] ربیعی و خریفی و غیره و رسیده تا [illegible] این میوه ها گرمی گرسنگی [illegible] باطن ایشان [illegible] پس هوای ایشان و آب ایشان و میوه ایشان [illegible] دفع گرمی [illegible] یکدیگر واقع شوند بخلاف شما که بجای [illegible] که شراره های آتش دوزخ [illegible] و از درون و بیرون گرمی [illegible] شما [illegible] میکند این [illegible] قدر امتیاز از آن است که شما گرمی شکم و انگار [illegible] زرا در دل خود جا داده بودید و ایشان [illegible] الیقین را در دل خود جا داده اند پس هر کس را مهمان رسید که او اختیار کرده و حالا [illegible] در حق متقیان آن است که مانند مهمانان معظم ملازم ایشان را بار بار تاکید تحریص بر خوردن و آشامیدن

([illegible])

بفرمایند و میگویند (كُلُوا وَاشْرَبُوا هَنِيئًا) یعنی بخورید و بیاشامید گوارا باشد شمارا بخلاف اکل و شرب دنیا که از ان بجو بیضه و تخمه و ثقل و امتلا و ضرر می ترسیدند در این خوردن و آشامیدن شمارا (بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ) یعنی در عوض آن است که شما عمل میکردید و در روزهای گرم روزه میداشتید و تشنه [illegible] و برای خدا در روزه گرسنه می بودید و اطعمه لذیذه را [illegible] غذا [illegible] ایثار میکردید [illegible] لطیفه را روزه داران و مسکینان می نوشانیدید و هر چند عمل شما در روزی [illegible] بود [illegible] این مقدار را در عوض تو تقاضا نمیکرد اما عادت ما همین است که در مقام جزا [illegible] باشد و با عالی مرتبه کمال برسد عنایت میفرمائیم (إِنَّا كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ) یعنی بتحقیق ما همین [illegible] احسان کنندگان را که در بدل یک چیز ده چیز بلکه تا [illegible] و از ان [illegible] باقی [illegible] دل ما نقص کامل ارزانی میداریم و بسبب این گمان [illegible] اکرام [illegible] جمع شده [illegible] او باید [illegible] ما همه مقبول افتاد که این [illegible] از این کلام [illegible] معلوم کنند (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) [illegible] که متقیان [illegible] خواهند [illegible] بسبب انکار آمدن قیامت [illegible] می بودند و چون متقیان را میدیدند که از خوب [illegible] که همین [illegible] محروم از لذائذ دنیا است و ناخوب [illegible] زنهار است ایشان را گفته شود (كُلُوا وَتَمَتَّعُوا) یعنی بخورید و بهره [illegible] است و قاعده عرب است که چون فعل ماضی را [illegible] باشد آنرا بصیغه امر و نهی ادا نماید چنانچه شاعر گفته است

* احوتی لا یمعد و ابدا * [illegible] *

حاصل آنکه در دنیا خورده و آشامیده بهره مند [illegible] قلیلا [illegible] اندک [illegible] و بهره مندی متقیان هیچ مقدار ندارد زیرا که این [illegible] است [illegible] پس قدر قلیل را از تمتعات که خالص [illegible] آنرا خریدید و معهذا (إِنَّكُمْ مُجْرِمُونَ) یعنی بتحقیق شما [illegible] آن خوردن و [illegible] موجب زیادتی عذاب شما گشت و چون کافران مطلع شوند که بسبب انکار [illegible] حکم سم قاتل و زهر هلاهل پیدا کرد و آنچه خوردیم و آشامیدیم [illegible] (وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِلْمُكَذِّبِينَ) یعنی وای باشد آنروز مکذبان را [illegible] معامله خود مطلع شوند [illegible] گردن خود انداختیم و باین منفعت کذائی که در حقیقت مضرت بود این منافع [illegible] دادیم و این همه

بسبب سخن ناشنوائی ایشان است ولهذا وجه هم از سخن آن روز در حق منکران این خواهد بود که بر سخن ناشنوی خود دست
حسرت خواهند گزیدند و حسرت ها خواهند کرد زیرا که عادت ایشان در دنیا همین است که اصلا بفرموده پیغمبران
و مرشدان و واعظان کار نمی کنند بلکه بالعکس ضد آن بعمل می آرند بحدیکه اگر امر سهلی ایشان را امر نمایند قبول ندارند
(و اذا قیل لهم ارکعوا) یعنی وچون گفته میشود ایشان را که رکوع کنید در عبادت خود تا در زمرهٔ مسلمانان داخل
شوید زیرا که رکوع در عبادت خاصهٔ مسلمانان است دیگران در عبادت خود قیام و سجود می نمایند و رکوع
ندارند و حقیقت رکوع اقرار اول است برای تحمل بار امانت الهی و لهذا این صورت را درین شریعت
عبادت گردانیده اند تا شعار باشد یا ملتزمن بار امانت الهی را بر پشت خود گرفتم و او مرا آدمی منتصب
القامت آفرید فرمان واری کرد این بار را بر دارم من بحکم او مرا استی قامت خود مغرور نشدم و خود را مانند شتر
و استر و گاو و اسپ پشت خم کرده بحضور او حاضر شدم تا هرچه خواهد بر پشت من بار کند و لهذا در قرآن مجید
بجای دیگر فرموده اند که اقیموا الصلوة و آتوا الزکوة و ارکعوا مع الراکعین پس رکوع کردن در نماز علامت
مسلمانی است و مراد ازین علامت را هم بحکم الهی آوردند روز قیامت که وقت فصل و جدائی است مابین
جماعت در زمرهٔ اهل اسلام معدود میشدند لیکن ایشان (لا یرکعون) یعنی هرگز رکوع نمی کنند و خود را از
مشابهت مسلمانان دور می دارند و در حدیث شریف وارد است که چون رئیسان بنی ثقیف بحضور
حضرت رسالت پناه علیه السلام آمدند و اظهار اسلام کردند آن حضرت علیه السلام ایشان را بنماز حکم فرمودند و آئین نماز ارشاد
نمودند ایشان گفتند که ما همه ارکان نماز را بجا خواهیم آورد مگر رکوع نخواهیم کرد که این خیلی موجب عار است آدمی
را باید خود را مستوی قامت خود را مانند جانوران پشت خم کرده واژگون نماید آن حضرت علیه السلام فرمودند که لاخیر فی دین
لیس فیه رکوع یعنی هیچ خوبی نیست در دینی که در وی رکوع نباشد زیرا که درین تحقیق بمعنی انسانیت است و انسانیت
تقاضا میکند که تعظیمات اوامر و نواهی خالق خود را باعتبار او طاعت و عبادت قبول نماید و برای تحمل باران مشقت پشت
خود را خم کند و ازین است که در عرف عام در مقام تعظیم و سلام پشت را خم میکنند گویا اشاره میکند که ما بار منت
شما بر پشت خود گرفتیم و از حضرت ابن عباس رض منقول است که این واقعه در روز قیامت خواهد شد
که تجلی الهی کشف ساق خواهد نمود و مردم را حکم خواهد شد که سجده نمایند مومنان در سجده خواهند افتاد و کافران از
واخته گردد مثل آهن خواهد شد هرگز پشت خم نخواهند توانست کرد چنانچه در سورهٔ ن والقلم مذکور است
اما درین قصه تعبیر دو خدشه قوی است اول آنکه درینجا ذکر رکوع است و در سورهٔ نون مذکور سجود رکوع را بر سجود
نتوان حمل کرد دوم آنکه لا یرکعون دلالت میکند که کافران باختیار خود رکوع نمیکنند و در سورهٔ نون لا یستطیعون
مذکور است که دلالت بر بی اختیاری ایشان میکند بالجمله چون روز قیامت رکوع و سجود کنندگان را بانواع
نوازش خواهند دید و یاد خواهند کرد که ما را در دنیا هم باین عمل سهل این نوازش شایسته ست می آمد سخن
ناصحان نشنیدیم و این همه را نعمت از دست دادیم (ویل یومئذ للمکذبین) یعنی وای باشد آن روز منکران را

که برگونه اندیشی خود افسوس کنند که مابکدام چیز سهل این متاع گرانمایه را بدهیم چون قاریان باین
سخن ناشنوا اند که این حکم سهل را که پشت خم کردن است بجا نمی آرند (فبأی حدیث بعده یؤمنون) پس
پس بکدام سخن بعد ازین ایمان خواهند آورد و کدام تکلیف آلهی را به قبول خواهند کرد چون جانور گردن
کج ون اصلا پشت خم نکند دیگر توقع بار برداشتن ازو محال است و مفسرین گفته اند که از ضمیر بعده قرآن
است اگرچه سابق مذکور قرآن نرفته اما در وقت تلاوت قرآن ذهن هرکس سوی آن میشتابد یعنی چون بآن بیان
واضح که قرآن دارد و خاتم کتب آلهیه است که باز توقع نزول کتاب دیگر از آسمان [illegible] ایمان نیاوردند و گرویده
نشدند پس بکدام سخن بعد ازین قرآن ایمان خواهند آورد زیرا که کتاب دیگر از آسمان نازل شدنی نیست و
کتابهای دیگر که آدمیان می نویسند این قسم سخنان یاتاثیر ندارند و در حدیث شریف وارد است که هرکه این
آیت را بخواند باید که عقب آن بگوید خواه در نماز خواه بیرون نماز آمنا بالله وحده *

(خاتمة الطبع)

بیمن عنایات عزیزیکه عرس آیات فرقان مجید را عالی آید [illegible] گران بهای معانی و بیان زینت داده * و شاهد
سور قرآن حمید را بجواهر شاهوار [illegible] نیست بالا نمت [illegible] فصاحت شایان آیات [illegible] موده * تفسیر بی نظیر
صغیر به از تفسیر کبیر * سیاره ایست و سوم حضرت کلام الله معرابا لعزیز * مسمی بفتح العزیز * تصنیف رئیس
المفسرین * سند المحدثین * خاقان اقالیم تحقیق * شهنشاه ممالک تدقیق * قدوة متقیان [illegible] قسین اوانی *
زبدهٔ واقفان اسرار دقیق فنهای * مروج دین متین نبوی * شیخ حافظ مولانا شاه عبد العزیز بن شاه ولی الله دهلوی *
متوفی سنه یک هزار و دو صد و سی و نهم هجری نبوی * علی صاحبها الفضل التحیات [illegible] القدوی *
[illegible] نقره و سرورا * و سنا ها منورا باظهورا * بتصحیح فخر علمای فحول * بحر مواج جامع معقول و منقول * انسان
اعیان الثقات * حاجی حرمین شریفین * الذی اشتهر فضله فی المشارق و المغارب * مولانا [illegible]
جناب حضرت حاجی مولوی حافظ احمد کبیر صاحب * و مستخرج دقائق علوم * قالع بنیان بدع و رسوم *
نوافض و فرائض * مبطل براهین خوارج و روافض * جانشین قطب فلک مراتب * مفتی مولوی محمد مراد صا
و اشرف احفاد حضرت قیوم زمان * اعظم اولاد قطب دوران * ان نظر الی ذکائه فهو نجم ثاقب * جناب مولانا
عجیب احمد صاحب * و واقف رموز کلام [illegible] * مقبول بارگاه احد * ممتاز جناب یگانه [illegible] جناب حضرت مولوی منصور احمد *
و مرجع علوم ادنی و اعلی * و محفظ کلام تبارک و تعالی * جناب حضرت حافظ مولوی محمد مرتضی * و مصنف [illegible] لا تحصی *
مولوی ظهیر اعلی * و مهر سپهر [illegible] مولوی [illegible] الدجی * و مؤلف [illegible] مولوی ظهور اعلی * و مخرج [illegible] و
آئین * مولوی محی الدین * زاد هم الله تعالی علما و فهما * و رزقهم رزقا [illegible] * باهتمام تام شیر نیستان
شجاعت و احسان * خانصاحب نور علیخان * و باعانت [illegible] نبوی سرداد علی * و صباحت و سعادت
کش میر حسین بخش * بتاریخ یازدهم شهر شوال کرام * سنه ۱۲۴۸ هجری [illegible] بکار پرداخت

[illegible] ۱۲۹۰

سنی و [illegible] انطباع [illegible] [illegible] بقالب طبع در آمد

* نعت *

* بهنوا [illegible] گر بخطائی رسی و طعنه مزن * کر [illegible] نفس بشر خالی از خطا نبود *

* ابیاتی چند که [illegible] در توصیف و تاریخ وفات مولانای مروج گفته این است

* ابیات *

* [illegible] سوی ارم زین جهان پر آشوب * حبیب صانع بی چون مفخر علما *
* جناب اقدس عبد العزیز والاقدر * که بود محور رضای خدای بی همتا *
* فقیه بی بدل و عالم عدیم المثل * ولی کامل و اسرار غیب را دانا *
* محدثی که نظیرش کسی نداده نشان * مفسری که ندیده کسی در اعما *
* معبری که به تعبیر خواب پایه او * قریب بود بیوسف بنزد اهل حجی *
* مهندسی که اگر زنده بودی اقلیدس * شدی از و متمتع بدانش و الا *
* ستوده [illegible] که با علم دانش و حکمت * جز او نبود کسی را [illegible] ز سرتاپا *
* امام جمله دبیران نکته سنج فصیح * قوام جمله ادیبان [illegible] انشا *
* معین اهل ورع مقتدای دین داران * [illegible] شرع بسان صاحب تقوی *
* [illegible] مرشد نما جهان واد [illegible] * [illegible] مرجع میر و [illegible] و شاه و گدا *
* بجستم از خرد کار تاریخش * [illegible] بسر رو گفتا *
* پس از وضو و طهارت نویس این مصراع * نهفت زیر زمین مهر دین و ماه هدی *

* سنه ۱۲۳۹ ہجری قدسی فقط *

اللهم اغفر لجمیع المسلمین والمصححین لهذا الکتاب وارحم

علی النا ظرین والمعاونین الطابعین الی یوم الحساب

واخذ ل من اراد ان یخترع اغلاطه

فی الدارین والقم وجهه

بنار الغضب فی الکونین

*****

***

*